کتاب اکبرنامہ

مطبوعہ حسب الامر جناب

مہاراجہ صاحب فرزند خاص دولت انگلیسیہ

منصور زمان امیر الامرا مہاراجادھراج راجیشر سری

مہاراجہ راجگان مہندر سنگھ مہندر بہادر

فرمانروای ممالک پٹیالہ

دام ملکہ و اقبالہ

الحمد که بهار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به عون عنایت [illegible] اکبر که شهنشاه [illegible] و اقبال و اجلال جهانگیر بخشنده

حسب الحکم جناب مهاراجه [illegible] فرزند خاص دولت انگلشیه منصور الزمان امیرالامرا

مهاراجادهیراج راجیسر سری مهاراجه راجگان مهندر سنگه مهندر بهادر والی ممالک پتیاله دام ملکه و اقباله

از کتاب

اکبرنامه

جلد دوم

محتوی وقائع سلطنت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندوستان جنت مکان نور الله مرقده

تصنیف ادیب یگانه گوی سبق از همه برده شیخ ابو الفضل مشهور رحمه الله تعالی بآوان مبارک

در مطبع منشی نولکشور آنجهانی طبع آگین نقش قبول پذیر گردیده

۱۳۵۷۴
M.A. LIBRARY, A.M.U.
PS13574

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت الهی شهود وشواهد قدرت ... است وابسته بفرمان روائی بزرگ نهادی باید که بار عالم وعالمیان را ببازوی ...
الهی برسر تواند گرفت وکار جهان وجهانیان را بنیروی کمال آگاهی سامان وسرانجام
تواند نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد وبارقهٔ ابهت از لوحهٔ احوال او فروغ یابد
شاهین ترازوی عدالت ببازوی ریاست او استقامت یابد آئین چارسوی سلطنت
بدستیاری فکر وروّیت او رونق وبها پذیرد وزرهای ناب که نقد خزانهٔ آسمان ا...
عدل او کامل عیار برآید وگوهرهای شب چراغ که صیقل زدهٔ جوهرهٔ انجم است بتاج و...
سر بلندی بیند چار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد وگلشن جنت مملکت از ...
لوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس مهیبش غریو حوادث روزگار ستیزه انگیز را بپستی برد وکوکبهٔ
شکوهش عرصهٔ گرد آلود جهان تاریک را مشعله بخشد گرد فتنه را آب تیغ جهانگشای نشاند
برق حادثه را بسحاب چتر گردون سای منطفی سازد دبیش طاق درگاهش قطب نمای باد ...

آرزو گردیده تا بارگاه آستانش قبله گاه زمین بوس گردن کشان بیگاه نخوت شود و همتش آبادی
خراب آباد دلها مقصور بود و طبیعتش جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در
نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر جلوه گاه زبان صغار و کبار آرام کند تا که
صفوف نبات که جلوه نمایان مقام ثبوت اند از چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم
بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صفوف جماد که ثابت قدمان مقام ایستاده اند هم از آثار عدالت
او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند **نظم** تمکین چنان از دین و داد تا چو زر
با من و عیش گراید ز بیم فر گردد * شود بهار عدالت چنان که رشک گیاه * گیاه نخل شود و نخل بارور گردد *
فروغ عدل دهد آن اثر به روی زمین * که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد * چون ذات مقدس این نهال
چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت تباشیر دولت و
سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و روایح مشکبار جهان آرای از زعفران صغر او
بمشام ادراک عارفان الانفس و الآفاق میرسید و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می درخشید
و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می شتافت آثار تخت نشینی از طرز نشست او پیدا
بود و رقوم خاتم فرمان روائی از خطوط دست او خوانده می شد و زمانی که افلاک در چندین دوار
انتظار آن می بردند رسید و دوری که انجم در چندین قرانات فرصت آن می جستند ظهور یافت
انتظام بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان سکنهٔ زمین و آسمان
به پیام امن و امان زبان حال برگشادند **نظم** کای گهر تخت بنجام ترا * دور شهنشاهی عالم ترا
گوش فلک بازیچهٔ گوش تست * تخت هواخواه قدمبوس تست * بر سر و ال تاج شرافت سزاست
خطبهٔ خود خوان که خلافت تراست * در هنگامیکه سلطان خاور بالش گردون ببرج سعادت حوت
رسیده نظر عالی به بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایهٔ حمل را از جلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان

دوم
سجع
ای افلاک با شادی ... انتظار این زمان میکردند ...

خطه خاک را بفیض عام تازه و تر گردانند بر تختگاه چمن سایبانهای اشجار سایه افگن شوند و خسرو گل

با تاج صد برگی مرصع بلعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون

خطیبان جلوس بادشاهی طیلسان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صد پایه چوبین

خطبه شوق بلند کنند سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه ادب اند سر تعظیم فرود آورند و شمشاد و

عرعر که کهن پیران آرزومند اند برگ و نوای جوانی رسند بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای

رنگارنگ در بر پوشند و خردان لاله و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجند آوازه کوس رعد بر تارک

فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم اندازد و صیت گوهر افشانی نو بهار صلای عام بچهار رکن عالم در دهد

نسایم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق از بار خلافت الهی تازگی شگفتن

گرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکر می برد و بکف الخضیب ثریا نور می چید قطب دو دیده فرقدان را میل زرین

شعاع سرمه میکشید مهندسان رصد بند و زیج کشایان فلک پیوند که باصطرلاب دانش راصد

(نام کتاب نجوم ۱۲)

کواکب دولت بودند اختراع زایچه جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتائید الطاف

(بالکسر نگاشتن چیزی نو بیرون آوردن ۱۲ — جمع زایجه ۱۲)

ذو الجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال مصرعه بساعتی که برو آسمان سجود کند * در عیدگاه دارالخلافه

دلکشای کلانور که مصرعه باد قبله اقبال دهر در هر دور * جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت افزای

انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند مثنوی دل افروز جشنی شد آراسته * درون بیرون هر دو پیراسته

نمودند چین این شهر کاخ * بساطی چو میدان همت فراخ * سر آورده با سکلل کلاه * کشیدند بر دور هر جشن گاه * گران پایگان ... زرین

پرند خطا بود و دیبای چین * ز بس سایبانهای پیناره ها بود چون دو رنگار * فلک را گرفتند در زر نگار * که خورشید تابان بدان نیلی نقاب

زبس نکهت بزم ... روز * فلک ... بوی از ... * بزرگان درگاه برخواستند * عروسانه تختی برآراستند * که در شهر سلطنت ...

بشاه جهانگیر ... * ... * زبان ... پرده در گه * که ای بخت با تخت دولت ...

شهی میکند ... * که خواهد شدن تخت از و دلربای * کسی می نشیند بر اورنگ جاه * که خواهد باو بخت بردن پناه *

آسمان ... در ... بهار اراده جلوس ... بر سریر ... بادشاه ... روز ... جشن ... تخت ... طیلسان ... قاقم ... خطیبان ... قوله ...

مولوی ... سید ... صادق علی ... سلمه الله تعالی

انگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب نصف النهار جمعه بیست و دوم و بامراوسط بیوم ربیع الثانی سال

هفتصد و شصت و سیوم قمری دهم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهارصد و هفتاد و هفتم پانزدهم شهر ماه آلقی

یزدجردی سال هفتصد و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و ششصد و شصت و هشتم آن

والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج شکین بر سر بدولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ

خلافت نشست و از زبان مبارکبادی از شش جهت بر خاست سپهر آسمان نظر بخطبه اقبال سربلندی گرفت و

درجات رفعت بمحامد و معالی ارجمندی یافت شعر آنرا که کنون بفرق خدیو جهان نهاد * باری که

پیش ازین بسر آسمان نهاد * آنرا که در نهاد بود قوت چنین * باید دو کون بر سر او میتوان نهاد *

شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید * بنهاد بار بر سر و منت بجان نهاد * هر چند خطیب بصورت پایه پایه

فرو دمی آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلند میشد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز شد و بنام اعلی

گوهر ریزگشت کلبانگ دعا از چپ و راست بر خاست و نوای تسلیم و رضا بالی کم و کاست بر آمد پیرایه بندان

کار خانه سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب انداختند خطیب او در زر گرفتند و گنجینه داران بارگاه خلافت

از سیمین و بسیار گوهر افشانی و زر پاشی کردند شعر از یکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت * گهر بطبق طبق

زر سپهر سپر میریخت * همان روز طغرای فرمان روائی بالقاب حضرت شاهنشاهی زینت یافت و منشور

کشورگشائی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آن روز جهان افروز که فی الحقیقت نوروز

بهار دین و دولت بود سکه سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود عیار عدل

او کمال یافت رباعی چون سکه بنام شاه پیراسته شد * در چشم ستاره قدر مه کاسته شد * دینار

بسرخ روئی افروخته گشت * درهم بسفید روئی آراسته شد * زبان زبان خوانهای زر و سیم در دامن

امید روزگار بخشیدند و نقش گنجینهای انعام در کنار آرزوی عالم افشاندند صدای نفیر شوق و سرود

آمد و غلغله عیش شادی بلند آوازه گشت سلطنت * با قامت اندخت خلافت المقر ارگاه سلامت رسید

[illegible]

دوم

[illegible]

تخت مرصع نشین انجمن رفعت شد تاج بسر بلندی جاوید سر افراز

چتر سایهٔ دولت بر آفاق گستر د لوا طراز نور علی نور یافت کوکب اگر کوهی مرادش انگشت تیغ تند و خنجر کلک

خلوت گاه نیام آرام گرفت خنجر از ترد و آسوده کمان از کشاکش بروزگار

اعدا فارغ نشست محفل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته خطیب منبر سلطنت گشت شعر

دارم خطاب خطبه سرائی مدحش * پست و بلند ساخته اندیشه منبرم * شایسته بی بها گهرم گنج شاه

را * لیکن نه گوهری که بگیرند در رزم * جهان که آهوی دام خسته شیر شکاران این بیشه است صید دام

او شده نفس افتخار بر آورد که شعر طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش * کس چون کمان بروکشد شکار تخصم

اقبال که سپهسالاران قهرمان سلطنت است ثناگویان قصد او بعمت نمود شعر کز خاک برگرفته

خاقان اعظمم * بر آسمان کشیده دارای اکرم * در حضرتش بظاهر و باطن مکرمم * ورد وقتش بصورت

بمعنی توانگرم * از فیض اوست این همه سیراب گلشنم * وز بزم اوست این همه لب بر ساغرم * دولت

که رنگ آمیز صورتخانهٔ گیتی است بر سر یکرنگی آمده زبان گشاد که شعر خسار من ز خال و رنگی منزه است

الماس ابیض من و یاقوت احمرم * باغ فریب چشم ملک نقش منظرم * عطر دماغ روح قدس دود مجمرم

تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش * مدحت سرای تخت دعاگوی افسرم * آسمان منطقه مرصع نجوم بر میان

رقص کنان آواز برداشت که شعر دارم نطاق چاکری و طوق بندگی * در حضرتش بساد خرامید

زیورم * فتح است بر جنود مخالف صف آرا * کز خیل بندگان خدیو مظفرم * سعادت که هواخواه دولتخانه

سلطانیت عرض حال کرد که شعر پابند او قبله آستان اوست * کز شوق آفتاب هست نه جاودانم

آید بکف کلید عنایت بجیب من * بر آستانه سلسله بر پای چون درم * جمیع سران و سرداران و سپه کشان

و سپهسالاران و سائر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر آن و الا دودمان

بیعت کردند و پیمان هواخواهی موکد بایمان الهی ساختند مقتضاد دولت قاهره بیرام خان خانخانان

آنگاه در ساعت فیض اشاعت بموجب شد حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی
به صدور بصحت و علوم مرتبه تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان شکار جهان
برنج روز ساله جهت بساط بوس حضور با سعادت شتند معه دیگران سپه کشان که در اطراف و اکناف
به ضبط ولایت و فتح ممالک تعیین بودند هر یک پیش از آن حضور به حالت و مستعد و لیاقت عنایت پادشاهی
خاص شده به تربیت خاص اختصاص یافت

تصویر زایچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورت زایچه طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرکار صدق و رقم آرای خامه سداد ساختن از لوازم
وقت است تا بنیاد و لا شرا ستوجب مزید روشنائی گردد و کوتاه بینان از چشم دوربین بدست افتد بلکه
مژده در زمان راجان بخشد و جان داران راجان جهان بین کرامت فرماید **شعر**
زایچه طالع شاهیست این * جدول اسرار الهیست این * لایحه دولت و لوح مراد * نقد لگد دانش و قصرت داد
کوکبه کوکب عز و علاست * کون و مکان را بسعادت صلاست * دیده بدین لوح ازل آگین * هر دو جهان تا ابد آئین
شعر

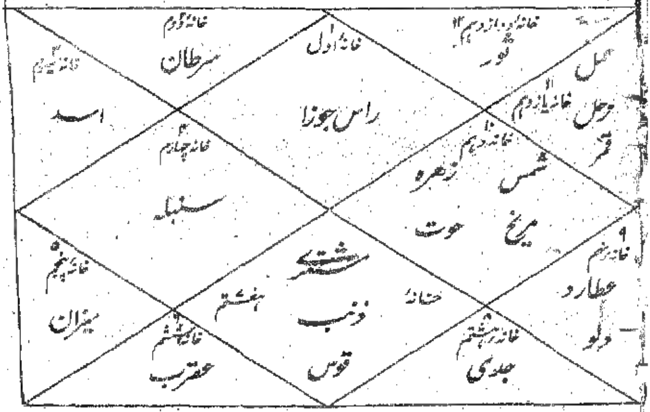

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدائع لطائف ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنة

است نیر اعظم افاضه نوری نماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است

و انگاه چنین صلاحی که بقدوم آن نگارنده گیتی شده باشند و امام ابو الحامد غزنوی که از اکابر ارباب

تنجیم است فرموده که روا است برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانهٔ

نیر اعظم است و آلمنت یبد که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر تا شر انوار سعادت و اقبال آمده شعر

شاهی که مراد بخش امید بود ⁂ رخشنده دلش چو نور جاوید بود ⁂ چون پرتو او جهان فسازد روز

آنرا که مربی چو خورشید بود ⁂ خانهٔ دوم که خانهٔ مال است سرطان اتفاق افتاده و مشتری

است در خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید است فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه مقالید خزائن

و کنوز عالم بی سابقهٔ مشقت بدست گنجور اقبال او در آید و خانهٔ سیوم که تعلق بخویش و پیوند دارد

و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شاهنشاهی باشند و خانهٔ

چهارم سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوب است بعواقب امور املاک و صاحب او در

است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات مملکت محروسه خانهٔ پنجم میزان است که خانهٔ فرزند و عشرت و

هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بر آن که فرزندان سعادت

مورد بعطوفت و شفقت بادشاهی قرین باشند و در سایهٔ دولت و کنف عنایت تربیت یابند و

و افراح انجمن سرور بزلال افضال لبالب باشد و تقوافل [illegible] از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشایند

خانهٔ ششم عقرب که خانهٔ عبید و خدم و امراض است صاحب مریخ در خانهٔ سلطنت واقع شده علامت

بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان و فاداران خدمتگاران جان سپار مشتری اگرچه

در قوس است اما بحسب تسویت البیوت بخانهٔ هشتم نثار سعادت جاوید میکند خانهٔ نهم قوس و وتد عاشر بیت [illegible]

مولوی محمد صادق علی [illegible]

مولوی محمد صادق علی [illegible]

دوم

بر یزد از هر چیزی و انچه از چیزی پیدا شود

باشد و معانهٔ التصدیق ۱۲

فقط

و آن خانه اعدا است چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالیست بمقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیلیست قوی خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه در یازدهم بوده

برین که سعادت موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو علم و دین و سفر منسوب است

و عطارد که صاحب طالع است آنجاست و نظر تثلیث با طالع آمده افاضه انوار دانش میکند

تحقیق است بصدق افکار در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت آن بعون

دولت شعر شاهی که بعقل ذوفنون خویش * در راه خدای رهنمون خویش * هرچند کبریا

خدایند شهان * او نور خداست سایه چون خویش * خانه دهم حوت که آنرا وتد عاشر خوانند خانه

سلطنت و امهات است نیر اعظم و زهره و مریخ آنجاست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب

ابهت و شوکت صاحب طالع روز افزون باشد و انبساط عالی درجات بدولت او برادر رسد

خانه یازدهم حمل منتسب بر جاه و مقصد است بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر مربع المشتری المنور

آنجاست پس هرچند که بخاطر اقدس رسد بزودی و بهبودی برآید و دوستان بوسیله این دولت عظمی

کامران شوند خانه دوازدهم ثور است و آن خانه اعداست از کواکب خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر

و دشمنان دین و دولت بصمصام صحرای خون آشام شوند نیر اصغر در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده

است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زائچه جلوس اختیار قمر که واسطه افاضه انوار است از اجرام علوی

بر اجسام سفلی در حمل باید و این پس معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر

در هفتم وقوع یافته و خانه طالع هوائیت و اینها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و عزت

عظمت و شوکت پادشاهی میکنند و سهم السعادة قوی حال است چه در اسد که خانه نیر اعظم است

کامشته خانه خراعت نموده بودند تحقق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق

سعیت است در هفتم بخانه خود بکمال سعادت دارد خداوند عاشر صاعد است روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت

در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع در بیان رستقیم الطلوع آمده و طالع را باقمر نظری
دارد و اینهمه دلائل ساطعه است بر گشایش کار الطرق ... و از اقبال دولت ...
لطائف این زایچه و بدائع آن از حیطهٔ تحریر و تقریر بیرون است و حقائق شناسان ...
درجات دانان صفائح سطرلاب و الواح زیج فکرت و تقویم فطنت سپرده اند که از زمانی که ابتدای جنبش
افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لب لباب آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته
اینچنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش که چندین سعادت ابدی در ضمن آن علوی است معلوم که چند گذشته
باشد و یکی از سنشناسان سلسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته شعر از خطبهٔ شاه رفعت منبر شده
وز سکهٔ عدل کارها چون زر شده چون تخت سلطنت اکبر شاه * تاریخ جلوس نصرت اکبر شده
و مصراع جلوس خداوند عالم پناه * نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است و عبارت کامبخش
نیز تاریخ این زمان سعادت توامان است که مولانا نور الدین ترخان که ... فراغت نموده بود

ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضمائر صافی درونان انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رقم
که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ صورت نه بندد و تعیین و قائع و تبیین ...
سنین و شهور تخصیص و تشخیص یابد و سنت ازلی جریان یافته که بعد از چندگاه امری عظیم را مبدء تاریخ
سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران مبتنی گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی
فرخندگی و افزونی خجستگی سزاوار آن بود که عروج جبه مرادات بنهایت و مقدمهٔ ظهور سعادات
نامتناهی گردد به الهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود و بموافقت آرای
اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بود و بدین سرور
سنین و شهور را مبدء تاریخ جدید ساخته نور افزای آسانی و آسودگی گشتند و چون نور و زیب

مقارنست و مقارب جلوس اقدس از جلائل لطائف تربیت نیر اعظم این کسرا که سرایان فتح و نصرت

آن حضرت که سرنامه عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی داشت مبدء تاریخ گرامی الهی

گردانیده اعتبار شهور و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خرد

و اقبال و بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و دبیران سعادت ارقام

در مناشیر و [illegible] مرقوم گردانیدند و اسامی ماه های این تاریخ را همان اسامی شهور

فارسی معتبر داشتند و بلقب الهی و اردی بهشت ماه الهی نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف

فارسی گذاشتند بدین ترتیب اورمزد * بهمن * اردی بهشت * شهریور * اسفندارمذ *

خرداد * امرداد * دیباذر * آذر * آبان * خورماه * تیر * گوش * دیمهر * مهر *

سروش * رشن * فروردین * بهرام * رام * باد * دیبادین * دین * ارد *

اشتاد * آسمان * زمیاد * مارسفند * انیران * و چون در بعضی ماهها دو روز از

سی زیاده بود آنرا روز و شب نام کردند و بمیامن توجه شاهنشاهی ایام شهور برافتاد

و ماه چون سال شمسی شد و ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که در سنوات این

تاریخ مقدس نیز دوازده باشد لاجرم هر سال سمی باسم ماهی از ماه های الهی ساختند چنانچه

سال اول سال فروردین الهی و سال دوم سال اردی بهشت الهی و عمده سخن سنجان این تاریخ

قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت

مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد و اگر چه اساس این تاریخ در سال نهصد و نود و دو اتفاق

افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الهی خواهد بود در

نسبت این واقعه شریفه در سال جلوس لائق نمود امید که چون دولت و اقبال این سلسله ابد پیوند

از شعشعه الهی است فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد و امتداد

سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگیرند و نقل فرمان جهان مطاع
که از تحریرات راقم این دیباچه سعادت ابوالفضل است درین باب تا سکیش این تاریخ سعادت اساس
بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود ثبت

فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

در این زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر
سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت
که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات
بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا نهمت
مصروف آنست که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع ودایع غیبی اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال
و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی
مصروف دارند و ربقهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم در
آن زده اند و در جمیع ادیان ماثر قباحت و شناعت آن بابلغ وجوه ادا نموده اند برآرند
و در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی مدد دلیل قدم
و در شارع مقاصد خود بتقلید [illegible] بی اضاءت تحت شروع ننمایند و ضیاء اصابت [illegible]
و تکمیلا همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظر می اندازند و بمتابعت هدایت غیبی [illegible]
بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت
و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند [illegible] چون عبور بر تقادیم تفاریق اهل هند که برهمان
طایفه [illegible] گویند بفتح بای موحده و سکون تای مثناة فوقانی و فتح رای غیر منقوطه [illegible]
و در این اوراق کلیه مشاهده شود که [illegible] شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان [illegible]

ظلمت است و آنرا بزبان هندی کشن پچه گویند و این سه باطلان محض تقلید و جهالت و غوایت
غوایت و ضلالت ابتدا ماه را بر ظلمت نهاده اند و با آنکه بطلان این عمل بی حاصل بعدم [illegible]
بتبیین روشن تر از انست که باستدلال احتیاج افتد و از معتبره مستندین این طائفه چنان مسموع
عز و جلال رسید و مطابق آن کتب معتبره قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورده اند که مبدء شهور
قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن این جانب ماه که بجانب ماسپت بوده که آنرا بلسان ایشان
سکل پچه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع استمداد [illegible] و وقوع هرج و مرج این روش
روشن متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدا ظهور نور کنند از اجلی بدیهیات
است بنابر آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم مستخرجان کل ممالک
محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه انیقه سکل پچه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر
تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که بدین نمط جاری گردانند و درین اثنا اکابر
و اعاظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی ماثر پوشیده نیست که مقصود از وضع
تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات باسانی معلوم شود بنوعیکه احدی را مجال منازعت
نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و
چهار ماه مثلا قرار داد تا مبدء معین باشد تعیین این مدت بتعسیر متعذر خواهد بود و پیداست
که هرگاه ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب تیسیر و سهولت
بر جمهور اهل عالم گشودنست و بر واقفان سوابق اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال
داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای
سعادت اقتباس را مجدد می ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضائق حیرت نجات
می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت اجابت گردید

بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تاریخ اسکندری و یزدجردی
که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقادم سطور و دفور بوده است و نوشتن و گفتن آن در تعاطی
معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشانست [illegible] شده و آنچه در [illegible]
ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت
است و از آن باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکن تاریخ
سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت
متعارف است که یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد
از و ابتدای کنند و حالات و ترتیب هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آثار است مشهور است
که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هند به امور عظیمه حق اساس نیست اگر به مقتضای [illegible]
عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که هم آسانی خلائق در آن باشد و هم اختلافات تواریخ هندیه
مرتفع گردد هر آینه مبرات و حسنات این اجمع حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره
و زیجات مستند اوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورگانی مصرح است که مبدء تاریخ ظهور امری عظیم گردانند
مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم والمنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظائم
امور و جلائل وقائع از تسخیر بلاد عظیمه و تنقیح قواعد ... و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم
ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد اما اگر آن حضرت مبدء تاریخ جدید را از روز
جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر نعم الهی و اعظم آلاء نامتناهی است که از آن هنگام سعادت انجام
امروز بیست و نهم سال شمسی و سی ام قمری است مقرر فرمایند هر آینه بوسیله این امر خیر هم مراسم شکرگزاری
بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوائف عالمیان بحصول انجامیده باشد و ایضا
این عمل خیر گیری بشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکه معظمه

بدرجه تحریر به واسطه استیلای اهل عدوان که محل توهم ناقصان علیل الفطرة قلیل الکیاست است
لازم می‌آمد چنانچه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود و کار تاریخ
مشکل شده بود بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طائفه که در معاملات کار برایشان مشکل
باشد باین وسیله از آن صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان
و عراق و غیره بارسی و تجارت و تمسک عشیرمان روزگار و مستدینان هر زمان بآن تقاویم
تاریخ بنابر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم
مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدا تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب
آسانی و گشادهای بکشایند و از مهندسان دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در
تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند این تاریخ
جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب تیسیر گشایند و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصا
تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ جدید قلمی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف
سازند و چون در تقاویم متعارفه هند سالهای شمسی و ماه‌های قمری بود حکم فرمودند که ماههای این
تاریخ جدید نیز شمسی باشد و چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاری و سپاسداری از شهور و
سنین روزهای چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالی طوائف
انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و دران ایام
پیرایه اساس سپاس را محکم ساخته و در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریائی الهی که خلاصه عبادات
و زبده طاعات است مساعی جمیله تقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مائده تفضیل
احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و نواطن محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار
گشوده انواع بر و احسان نموده اند و بنابر آن بعضی جشنهای عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور

فائض النور بوضوح شواهد پیوسته وازچندین هزار سال در بلاد مشهوره معروف است بسیار درین

هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر وحکمای حقایق آیین بوده است و درین دیار بواسطه بعضی

امور از شیوع افتاده بود وبجهت ابتغای مرضیات الهی واقتفای آثار قدمای آن ایام سرت فرجام

رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار وبلاد وقری بر وجه اتم وطریق احسن رایج گردانند

ودر معنی بکمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند ایام نوروز بتفصیل اعیاد ایام نوروز

نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیرماه

الهی هفتم امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهرماه الهی دهم آبان ماه الهی نهم

آذرماه الهی هشتم وپانزدهم وبست سیوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی

تحریراً بالامر المطاع

ذکر اعاظم تعظام بخشان ممالک محروسه بهنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته که روز ولادت دولت وسعادت وزمان ظهور عیار نقد عقیدت شعار ادت بود

میرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بارامش وآسایش ملک بدخشان

مقرر بود وولایت کابل وغزنین وسائر آنحدود از هندوکوه تا آب سند که به نیلاب اشتهار دارد

بهوشمندی وکاردانی منعم خان که در زمره سرکردهای این دولت ابد قرین بداد وعدل مستانه

بود انتظام داشت ومحمد حکیم میرزا ومخدرات سرادق عفت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال

بودند وقندهار باتوابع ولواحق که بجاگیر بیرامخان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد قلاتی

که بعلم شجاعت وتهوری افراخت از حوادث وتغلب دیگران بوده معمور وآمن ودر رفاهیت بود

دار وتمام دار الملک دهلی سابقا بقلم تفصیل گذارش یافته ودار الخلافه آگره وآن نواحی بحکومت

اسکندرخان اوزبک رونق داشت ونظام سرکار سنبل بتدبیر علیقلیخان شیبانی بود وسرکا

بسرداری عبدالله خان اوزبک انتظام می یافت و منیت بخش میوات ملازمان تردی بیگخان بودند و قیا خان در کول جلالی و آنحدود بوده لوازم خدمت بجا می آورد و حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام بادشاهی مینمود و بتازگی بمناشیر عاطفت بهریکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هرکدام را بنوازش خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار گذاشتیم تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی هرکدام بظهور آید آنزمان در خور همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظارگی نباشد چه وجه نیت دوراندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هرکس به بهترین وجهی در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد یا حوصله کوتاه اکثر مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت ناگزیر بجهت آسودگی جهانیان چنین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبارآلود خود را از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن نگین خاتم خلافت بملک بی منتهای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهت مصالحی دیگر که بالغ نظران دوربین بسر وقت آن توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرامخان سپرده خود بامری چند که پرده کمال آنحضرت تواند شد و ظاهربینان زمانه پی بدقائق آن نتوانند برد اشتغال داشتند

گرفتن شاه ابوالمعالی و بزندان تادیب کردن

چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسله صوری و معنوی است خلعت سلطنت را خواهد بدامن بقا پیوندد و نظر از ثبات مسطر زیر ساز درخته گران ملک و فتنه سازان روزگار را

... گرده گفت که چون حضور عالی ... ذکر کرده تصدیق نمود کل مهمات ملکی و مالی به بیرام خان که از جان نثاران اخص الخواص بود تفویض ساختند و باراده ... پرداختند ۱۲ مولوی محمد صادق ...

بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن بر انداز د و ازین شورش اگر ان آشوب پیشه امری چند
بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق این معنیست که در آغاز صبح دولت
ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت
حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت و اورنگ سلطنت بفر عظمت آنحضرت پرتو سعادت تمهید
گرفت مدهوش باده وهمی و خیالی شاه ابوالمعالی که از خودپرستی حسن و بدمستی دنیا جوهر دماغ
او پریشان شده و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او
بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بدروزگار جابجا گذارش یافته کلک تفصیل شده درین
هنگام که فرمان روای زبان شاه راه عالم بقا شتافت و گیتی خدیو دوران با چندین
جلباب خفا و حجاب استتار و از شورش و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق خون
خمار آلود باده دیرین و ترسم خوان تقویم پارین را اندیشهای تباه پریشان تر ساخت و
سودای سری و مالیخولیای سرگوری پیشتر موجب فساد دماغ و تهیج سواد جنون او شده
ست بود سگ دیوانه گزیده دیوانه بود نیش عقرب خورده و نیز بعضی از کهنه عمله دنیا که از بد نهادی
جز صلاح خود نه بینند حاشا حاشا بلکه جز فساد خود در اندیشه تباه نگذرانند از تیره رائی و کور
باطنی حق از باطل نشناخته از اسباب مزید بدمستی او بودند و همیشه داروی بیهوشی در باده
غرور او می ریختند درین میان بیرام خان خانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بید
کاردانی خود گرفته ناظم شتات امور بود اول خدمتی که بعد از جلوس ابد پیوند حضرت شاهنشاهی
بوقوع آورد زنجیر کردن این بدمست دیوانه بود و شرح این سرگذشت آنکه چون آن شعله
خس را دود سودا در سر پیچیده و کله گوشه شورش از باد غرور کج شد آثار خیالات فاسد
ظاهر شدن گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد روز سیوم از نوروز

جلوس اشرف در همان ساخت دلگشای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت
واقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و سران و سروران جهانگشای بآداب خدمت جابجا ایستاد
واین بدست راپیش از انکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشنی عالی انعقاد
یافته و مهمات ملکی و مالی در میانست وآمدن ایشان ضرورآن بدست خود پرست عذری چند
بدتر از گناه بجهت ناآمدن خود تمهید نمود از انجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده ام و بر تقدیر آمدن
سلوک حضرت شاهنشاهی بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و امراء چون پیش خواهند
چون مبالغهٔ عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت و تشریح نسبت قرب به بساط
اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و آمدن خود را بشرطی چند
دور از کار که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط ساخته حاضر شد و بجانب دست راست
حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد که مائدهٔ نعمت و سماط افضال گسترده شود چون
شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچی که از چابکدستان قوی بازو
بود بدستیاری اقبال تیزدستی کرد و از پس درآمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت و دیگر
ایستادگان پایهٔ سریر والا نیز درین خدمت با وهمدستی کرده کار از پیش بردند شاه ابوالمعالی
از فرط حیرت بی دست و پا شده سررشتهٔ طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون
اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش از مصلحتی فراهم
آمده بودند همان روز به تازگی در عداد بندگان بی واسطه درآمده مستمال عنایت بادشاهی گشتند
و ادبل نخجیری که در دام اقبال افتاده بود در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را
ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شورنجان فتنه انگیز گرفته شود و چه آدمی که طلسمی است بدیع
و معماییست بس مشکل کشتا بیک ناخوشی که از و بظهور آید بعد مخانه نباید فرستاد که این بنای عالی نهاد

خریدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنابر آن دانش پیشه‌های انتظام بخش در انهدام و انعدام
این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته‌اند مصرع که نتوان سررشته پیوند کرد * اما او
که حقیقت بدگوهری و بددرونی و شورانگیزی و فتنه‌اندوزی او بارها بامتحان رسیده باشد
بندخانهٔ زندان را بوجود او آلودن سزاوار کارآگاهان نیست لیکن ایزد جهان آرا چون پیکر
قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامله رحمت واسعهٔ خود فرموده است سررشتهٔ تدبیر
از دست چنین خیراندیشان گسسته القای این جوان معاملهٔ نافهم را سرانجام داده بزندان
فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهری داشته باشد بظهور نیاید اگرچه
در نیستی اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون لطفیست بصورت قهر در
چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیاید و این دیوانهٔ فتنه‌انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان
این خدمت او را به پهلوان گل گز عسس لاهور سپردند و آن معاملهٔ نافهم از بی‌پروائی یا بدبینی
در نگاه داشت آن بدبست فتنه‌اندوز احتیاط نکرد تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی
که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان از بیم بی‌ناموسی زهر خورده خود را از زندان
جسمانی خلاص کرد منعم خان که فرمانروای کابلستان برای رزین او مفوض بود باستماع این خبر
خوشحال شده میر هاشم برادر ابوالمعالی را که بهمرد و غور شبد و ضحاک و غیر آن بجاگیر او مقرر بود بلطائف
الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای اینوقت
ارسال منشور اقبالست بدار الامن کابل چون خواطر قدسیهٔ اولیای دولت از مهمات ضروری انجید و د
فراغ یافت استیصال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر میبرد و این یورش دولت انتما در اصل
از دار الملک دهلی بجهت آن بود بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از انجاکه خاطر اقدس
یاد بیگمان حضرات میفرمود و نیز اولیای دولت برای دل نهاد بهادران جان سپار که تا بازگی

در هند در آمده بودند قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد تا اول حضرات بیگمان و ثانیا اهل و عیال سایر ملازمان عتبهٔ اقبال را بزودی در ممالک وسیع هندوستان آورند تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتن ولایت که خو کرده اند بیکبارگی باز مانند بنا برین اندیشهٔ انتظام بخش محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب هدایای گرامی بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند و روز پنجم از جلوس اقدس این لشکر ها را در سایهٔ رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست استمال عنایت فرموده بآیین شایسته بجانب کوهستان سوالک که آنرا سیاجل نیز گویند نهضت عالی فرمود

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین دور اول

چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نور پرور دالهی رونق گرفت و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکر گذاران انبساط زمین گردند و ملک صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارکبادی آمد و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت و سه هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان خاور با رایات عالم آرای بمحاذات حمل آمد شعر جهان شد تازه از باد بهاران ٭ زمین را آبرو افزود باران ٭ چو در خرم نهاد خرمی دوست ٭ به گلها برید از خرمی پوست ٭ گل از گل تخت کاوسی برآورد ٭ بنفشه پر طاوسی برآورد ٭ ز هر شاخی شگفته نوبهاری ٭ گرفته هر گلی برکف نثاری ٭ نیر اعظم چنانچه فسردگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی رسانید دست بصران آگاه و مستعدان رموز شناس را ازان نوید جان پرور آورد و ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت

ظاهر همرنگ باطن گشته روشنائی بر روشنائی افزود کسی را که پرورش نیافته‌ای این
نورافزای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند دانا داند که چه مبنیها از درازی عمر و کامیابی‌ها
و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در یاستانی نامها آثار آن مذکور است پس
اندازه سعادات حقیقی و مجازی نور پرور دنی که تهنیت او رالی و اسطه بشری بذات انور برهان
عقلی که بهار جهان آرای عبارت از انست فرماید که تواند دانست و مقدار برکات این عطیه
علیا که یارد شناخت و چون قرارداد دانش منشان حال و گذشته آنست که هرگاه امری
جلیل القدر رفیع الشان را مبدء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اعتبار
نموده کم و بیش را منظور ندارند بنا بر آن چند روز پیش از نوروز داخل نوروز اعتبار کرده
مبدای تاریخ الهی ازین نوروز سعادت افزا قرار دادند چنانچه در منشور سابق بتفصیل گزارش
یافت و هرجا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلگشای معتبر است وازاعاظم
بخششهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح این سال مقدس بظهور آمد بخشش باج و تمغات
مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزونست گیتی خدیو به شکرانه عطیات
الهی اینچنین مواهب کبری فرمودند و قوافل و لهای سوداگران که فیض رسانان بارگاه
اند و خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه والا خوش وقت شد
و این سانحه خبر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطه نقاب اندیشی
زبان و حرص افزای کارپردازان سلطنت روزی چند اختلالی درین اساس خیر راه یافت
چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود با وجود آنکه چندگاه این
عنایت علیه در پرده تعطیل و تاخیر مانده برکات و مبرات که نتایج این کردار شایسته بود از
کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت الله الحمد امروز که جهان آرای خلافت

بحجر و کل مهمات سلطنت میرسد و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کامروا میسازد
این بلبین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند پارسید نامی زبان آور فواید و منافع
عظیمه این باب را بعبارات فریبنده بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی
از روی وارستگی بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیه دولت آساس فرموده
بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهده شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی توانند بر آمد
ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس که بوسیله این
عنایت مورد رفاهیت اند در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی
افزایش بخشاد، نود و هیچ آنست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف
از قزوین بمجلس درانه ادراک محفل عالی نموده و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعز ارشد او
خواجه غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی امتیاز بلندی یافته از خاصان بساط
و میر انشاهیست همراه بود و میر بفنون علوم و تنوع خلق و طلاقت لسان و اطمینان قلب
و مکارم خلایق صفات امتیاز تمام داشت و باسم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع
و در عراق به تسنن زبان زده روزگار بود و همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود
که زبان هر طائفه او را مطعون میداشتند چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی
لاهور رسید اند جهت جهادران نصرت پیوند و غازیان صف شکن که بسرگردگی میر محمد خان
برسم منقلا پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده بدستیاری ثبات پای
تدبر خدمت صائبه بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این گروه والاشکوه بر اقبال الهی بود و
اعتضاد سکندر بر محض تهوری جنگ مشخص شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه ظفر
رکاب بهمعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شد و رایات عالیات

دوم

مولوی محمد صادق علی عفی عنه

فقط

بجهت تشیید مبانی احتیاط سنگار را از اسباب نشاط ساخت قریب سه ماه در آن حدود جهانگیرا

بود و اکثر زمینداران آستان بوس والاسعادت پذیرگشته سر انجام شرف روزگار

خود نمودند از انجمله درم چند راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و مزیت جمعیت کلاه تفوق بر اقران

کج می نهاد بسر نوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس عتبه عالی دریافت و در اقدام

این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و اثر توجهات شاهنشاهی شرف

اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که در ان زمان بظهور آمد واقعه محاصره نمودن حاجی خان

نارنول را ست و تشریح این قصه آنست که چون قضیه ناگزیر شیر شاه و ارتحال شدن حضرت جهانبانی

بظهور آمد حاجی خان که از غلامان رشید شیر خان بود با جمعیت فراوان آهنگ نارنول نمود

راجه بارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد و پایه قرب بتفصیل راجه ها

و رایان هندوستان گذشت فی ابتدای زنبار و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند اعاظم

چنانچه مجملی در هر جا گذارش خواهد یافت که در مفتتح این ایام همراه حاجی خان بود مجنون خان که

جاگیردار آنجا بود متحصن شد و کار بر اهل قلعه دشوار گردید راجه مذکور بمقتضای نیک ذاتی

و عاقبت اندیشی درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روانه

ساخت در هنگامی که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروائی شدند و مهمات

دهلی برای صواب انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت خان آیین شائسته بر سر حاجی خان

رفته نارنول را از و متخلص ساخت و متعاقب آن ناعاقبت اندیش بهوات رفت و آن

از ارباب تمرد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرده بشجاعت و

انتظام آرای گشت و در همین ایام شیخ گدائی کنبوه پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمد

ملازمت نمود و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مهربانی بجا آورده

بجا آورده بود و درین وقت که عنان اختیار بدست بیرام خان بود بپاداش آن پایهٔ شیخ زین
در اعزاز شیخ افزوده بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظیم و تکریم زندگانی کرد و
چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلائق و رفاهیت جمهور انام بدولت
سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندر مخیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار
جهان طراوت تازه یافت و تا قریب پنج ماه موکب مقدس دران عرصهٔ دلگشا نشاط پیرا بود
ایلچیان عبدالرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند و تحف و هدایا بنظر
اقدس درآورده مشمول عواطف ظل الهی شدند و مجملی ازین قضیه آنکه عبدالرشید خان همیشه سلسلهٔ
قرابت صوری و معنوی را بحبل وسائل تحریک مینمودند و تاسیس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده
پناهی برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت و فتوت تقدیم میرساند
ازانجمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبدالباری را که از
خواجهای سلسلهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند و درینولا مشارالیه باستلام عتبهٔ اقبال معزز گشت
و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجا آورد و هم
لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی است و او پسر خواجه عبدالحق
و او پسر خواجکا خواجه است و او ولی و واسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره و میرزا شرف الدین
حسین پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خورد خواجه عبدالباری
پسر خواجکا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباری
آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد چه والدهٔ میرزا
کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ حضرت
سعید سلطان ابوسعید میرزا است و در تبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبهٔ امیرالامرائی رسید

چه با نسبت صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را تمن جان باطن خود ساخته

پایهٔ بلند اخلاص شدایشن درگاهیست که اینجا یکذره اخلاص را جهانی برابری سازند اندیشه

تباه سنگ راه تو نشود و نکوئی که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون

آمده نیست چه عدالت را مکانیست و دیگر تفضل را پایگاهی دیگر اگر چه در امثال این امور از حیز

صورت و معنی اعتبار افزودن عیار گرفتن هست بباده نامرد افکن مرد ساز دنیا جالت اورا

دانستن و اصالت صوری صد خدشه در راه با خود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت

صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی بیاید

تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا چه عالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی

آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این آستانهٔ دولت پناه عیار جواهر نیات

در اندک فرصتی نیک ذاتی و بد نهادی بظهور آمده و مجازات آن رسیدند آنانکه پاک درون

بودند و از اصالت معنوی بهره مند روز بروز پایهٔ ایشان افزود و آنانکه ظاهر از صفائی ظاهر

روپوش غش باطن ساخته گندم نمائی و جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران نکال

گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او

عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه داز شده است و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد

کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلائق گشاده خواهد گردید و درین هنگام که جالندر محل اوقات

عزت بود و کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان آدم گکر است به پشت

گرمی دولتخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی گشته در رتبه

همر افلاک یافت و در جنگ هیمو و مانکوت و غیر آن خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص

حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر حق ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هنگام سعادت پیرا که موکب معلی در جلندر نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کومک شد و تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت اثر شتقار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند و چه از معامله نافهمی و نادانی آنها که از پایه سوداگری فرود آمده خسران خود طلب نمایند و چه از بدذاتی و بددرونی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که جز بسود نمائی نقد نظر کج شان نیفتد و تحریص حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت نه بستی و میرزا از کوچک دلی او را بر خود مسلط ساخته بود محض کوته اندیشی غافل از آنکه سریر خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایه بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی است بیرون آمده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان نظر بر هیچ و مهیچ زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان که پرده جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت شد در زمانی که موسم حق گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیله خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد و به نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصر رسانده کامیاب صورت و معنی شود از فرط تیره رائی و ناشائستگی از بی حقیقتان ناحق شناس گشته دفاتر جلایل احسان را آب

عصیان نشسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوق متبدل ساخته راه بی آزرمی پیش
گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرها برآگنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد
خاطر حق ناشناس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا
ابراهیم و بولی نعمت مشهور در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند
بواسطه مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیره‌های
گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید و لوازم سوگواری و سائر
آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین دانا نمود اما حقیقت کار
آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده برآمده بود باین اندیشه
که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و
ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و برانداختن گروهی دیگر استقلال
تمام یافت حیدر پیشهای تنگ حوصله سخن‌ساز از بدذاتی سخنان ناشائسته باو نسبت کرده
خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر
خرد بیگم را که مردم او را انتیم میداشتند بهانه گرفته کشت بیگم رنجیده به کابل آمد چندگاه در
خدمت حضرات سرادقات عفت بود و بعد از آن میرزایان از کار خود پشیمان شده و مردم
فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال کابل اطلاع
یافته گرفتن آنرا بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را بسهولت
چهره گشائی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمی‌شد
چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافرنعمت در بی راهی راهبر سالک مسالک وبال
ونکال گشت منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف

عقوق بضمتین نافرمانی پدر و مادر کردن و آزاد کردن پدر و مادر فرزند را ۱۲ منتخب

سخن باشند ۱۲ ک

محمد صادق علی

قرار نداده و عیسی بانجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر سلطنت نهاده و بتیر شکست تهیت

قلعه کابل را مرمت برج و باره پرداخت و پیش ازانکه میرزا از فتنه سگال در حوالی کابل غبار فتنه

انگیزد حقیقت شورش انگیزی و حسابی نمودی را بعرض داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا

کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوایل سال اول الهی که اواسط

بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در صدمه اول آثار تسلط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم

پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرأت نشان هنگامه کارزار گرم شد و

آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کارطلب از جانب میرزا سلیمان بپای

قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند

و اخلاص نشان کابل در محافظت قلعه بکمال اهتمام بجا آورده از بالای حصار بضرب توپ و

تفنگ چاره کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیردل چابک پای از قلعه برآمده

داد جلادت و شهامت میدادند چون این نبرد آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال بی پیوند

حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه بخاطر

حق گزین این طبقه راه نمی یافت چون حقیقت حال بوسیله عرائض منعم خان مکشوف ضمیر جهان آرا

شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند که همان مردم که بجهت آوردن

حضرات سرادق عصمت رفته اند برای این کار کفایت می کنند و هنوز رای جهان آرای بجهت

اهتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود که بتائید الهی

کار کابل و کابلیان از فتنه میرزا نجات یافت و گروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات

بیگمان رفته بودند اگرچه شریک معامله نشدند اما چون نزدیک نیلاب رسیدند و خبر آمدن

لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث دلنوازی متحصنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت

دوم ح ۲۹

... بستن و روان شدن ... توانا شدن و شادمان شدن و ... چیزی را چالاکی کردن و زیرکی ... حاضر بودن ۱۲ ک ... ای همراهان درگاه از امرا و ... که حضرت شهنشاه برای آوردن حضرات عظمت و مخدرات عفت ... بوده بجهت یورش و انتظام ... مهمات کابل هم مامور ... بار چند را ... نزدیک نیلاب رسیده بودند که صورت فتح ... رو نمود ... ۱۲

میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش آمده قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم
و عقل امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر بملازمت و تربیت حضرت
شاهنشاهی امتیازی یافته از عاکفان عتبهٔ اقبال شد چنانچه مجملی از آن در جای خود ایراد یابد برسم
رسالت فرستاده فنون تزویر درمیان آورد مشارالیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کاری
نساخت منعم خان برای رزین خود نگاهداشتن رسول را اصلاح دولت دانسته رخصت نداد و او را
مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی آزوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطر
نشان او شد و آنچنان تدبیر شائسته بظهور آورد که با وجود کمال بی سامانی و تنگی برچنین ایلچی
دوربین خلاف واقع خاطرنشان گشته بکمال استعداد و فراخی احوال یقین او گشت و التجای بیمن
تدبیر دوراندیشانه کار شگرف باتمام رساند بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده
پیغام داد الحمدلله که من با چنین خدیو زمان اعتضاد دارم درون حصار آنقدر مردم با اخلاص
مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که
آزوق و سامان قلعه داری سالها سرانجام یافته است و با اینهمه لشکر هندوستان که از دولت
فزونست باستعداد تمام بهم خواهد رسید از این اندیشهٔ ناصواب برگردد و خود را بکافر نعمتی
خاص و عوام ساز و خیل بدنامی بر رخسارهٔ دولت مکش ارباب شجاعت را بوعده نتوان فریفت
چه جای آنکه این گروه والاشکوه بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراترک شده تا بآسمان
اخلاص سربلندی یافته باشند این طائفهٔ قدسیه را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد
میرزا که بامید بیوفائی ساکنان آن مرز و بوم و کم آزوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی
ناامید شد نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت از همه راه گسسته و ناامید گشته دل بصلح
نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاد مشارالیه چون شامت احوال رعایا از امتداد محاصره

آزوق غذای مردم ... آذوقه ...

مولوی محمد صادق ...

بود و بشرائط عظیمه صلح نمود منعم خان که دل بگشته شدن نهاده بود رحم بر حال خود و
تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آنرا ساخت که
خطبه بنام آن گمنام کوته حوصله بی ادب معامله نافهم خوانده شود و منعم خان در ینجا مسلک حق را
پیش گرفته بیرزا سلیمان مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سوء ادب داده شرط دیگر آنکه آن روی آب
باران به بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت
داد که در مسجدی از مساجد بحضور چندی از مردم خطبه را بروشی که قرار یافته بود خواندند میرزا بجهت
محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را آب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود برگشتن میرزا
همان بود و برخیزانیدن مقدم بیگ همان و بمیامن اخلاص بندگان درست پیمان کابل از چنگال
چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر یافت و میرزای حق ناشناس
برای ازدیاد خود خمیرمایه سرانجام داده به بدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که
متکفل اشغال شاهنشاهی بود ند چه بواسطهٔ وفور ناز و نعمت هندوستان و چه بجهت سائر مهمات
ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود همیشه
در سر انجام پاداش بی ادبی او بود چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه مرتبه بمیرزا روی داد و ایزد منتقم
میرزا را که سر از طاعت درگاه ولی نعمت پیچیده بود سرافگنده آستان بوس درگاه خلائق پناه
آورد اگر چه منتظمان صوری کارخانهٔ سلطنت در سزا دادن میرزا را اهتمام ننمودند کارفرمایان
معنوی در کار خود بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد آخرکار
چون کابلیان در حمایت ایزدی از حوادث ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که هودج عزت
حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سائر پرده نشینان بلاد عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان
شدند بخیر و سعادت سرمایهٔ ادراک صحبت فیض بخش و نعمای صوری و

معنوی بسجانه شکرایزدی بجا آورد و تارجیانچه تتمه حالات او و واقعات برسم ایجاز و اجمال نقش زدهٔ قلم وقایع رقم خواهد شد

استماع خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع اجلال حضرت موکب اقبال بدفع فتنهٔ آن سیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن آرای از بر هم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن هیمون سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و اندکی از احوال او گذارش یافت و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و به تصرف درآوردن دار الملک دهلی بتاریخ روز سی و یکم مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجملی ازین سرگذشت آنکه هیموی سیه بخت تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد و سلطان محمد را که در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود شکست داده مرحله پیمای ملک نیستی گردانید و با تاج کررانی و رکن خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد و ربست و دو معرکه با مخالفان مبارز خان نبرد کرده غالب آمد از غلبهای که او را روی نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در نیافت که اگر باطلی بر باطلتری از خود بیشی جوید و کامروا گردد باعث دلیری آن نشود که خود را بر کوه آهنین آساس حق بزند و در نیولا که حضرت جهانبانی بتائید جنود الهی فتح هندوستان فرمودند او را مشاغل دیگر مشغول داشت و اندیشهٔ باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد فراوان از لشکر گران و فیلان جنگی آن حضرت شاهنشاهی بازخان را که اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت ... نصرت قرین که بیسر کارها و صوبها نامزد بودند ... گماز به قلعه فرسـ

۳۲

صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیگ خان ناظم مشار الیه گشته استعداد پیکار
مفقود و هر کدام را بزبانی که تسلی بخش پژمردهٔ خاطر روزگار تواند شد فراهم آورده سامان کارزار
نمیکرد اکثر جان فشانان تیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند مگر علی قلیخان شیبانی که بحدود
سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست خود را باولیای دولت
ملحق ساخت و مجمل احوال آنکه شادی خان که از امرای بزرگ مبارز خان بود و اکثر پرگنه‌های
سرکار سنبل در حوزهٔ تصرف خود داشت علی قلی خان درین سال که مبدا تاریخ الهی است و امید که
بسعادت نامتناهی مقرون باشد بدافعه او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محمد خان
و لطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد که از آب رهیب گذشته منتظر آمدن او باشند
و اینجماعت را بادهٔ مردانگی از تدبیر و احتیاط که نخستین پایه هوشمندی است باز داشت شادی خان
ناگهانی بر سر ایشان ریخت و این نامعامله فهمان بی توزک جنگ کرده عنان ایستادن از دست
دادند و لطیف خان با جمعی در آب فرو رفت علی قلیخان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان
عتبهٔ اقبال که کمک او بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت
کرده بآئین شایسته بقصد شادیخان روان شد همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از آب
رهیب عبور کنند نوشته تردی بیگ خان رسید که هیمون با استعداد تمام می‌آید
مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه روزگار را اهم مهمات
دانسته در ساعت متوجه این حدود شوند علی قلی خان از آن کار دست باز داشته
روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب نوشت که حکمت آن جز ایزد بیچون
نداند یا بمداخله اندیشه‌های تباه مولانا پیر محمد شروانی حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای
خود فروش خود ستا را منتی بر خدیو جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله

این خدیو اورنگ اقبال تا فتح هندوستان از سر نو بتایید بازوی دولت این مویّد تایید
سماوی گردد امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند دهلی که پای تخت
هندوستان بود بتصرف هیمو درآمد و سرمایهٔ مستی و نخوت افزائی او گردید و مجملی ازین سانحهٔ
عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه بخت بر مخالفان مبارز خان که سرگشتگان مرحلهٔ
ادبار بود مدار و مدار اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده
آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی که تایید ایزدی متکفل انتظام
کارگاه سلطنت این خدیو زمان است پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید
آن ظاهربین نادرست صغر سن این بزرگ عالمیان را که پردهٔ نورانی بر بزرگی آن فرمانده
روزگار انداخته بود و سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخت و وفور خزانه و کثرت لشکر و سائر اسباب
جنگ که گذاشته چندین فرمانروایان هندوستان بود موجب مزید جرأت و جسارت او گشت
و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب زیادتی غرور آن تیره روز
تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضرب زن متوجه این دار الملک
گشت تردی بیگ خان در دهلی لوازم ثبات پائی و مراسم حقیقت اندیشی بجا آورده تدبیر
مستحسن پیش نهاد خود ساخت و اکثر امرا که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده
سرانجام این معرکهٔ اقبال نمود هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد و هم درمانده‌های
دل داده را دل بخشید تا آنکه بست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غرهٔ شهر
ذیحجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با چنان استعداد نزدیک بدهلی رسیده در حوالی تغلق آباد
فرود آمد امرا و خوانین باهم جمع شده صحبت کنگاش و بزم مشورت آراستند جمعی از تیر مردان

از روی احتیاط و طائفهٔ از شیر دلان از راه بی دلی بجنگ راضی نمی‌شدند
سخن ایشان آن بود که لائق دولت آنست تا آنزمان که موکب اقبال شاهنشاهی
بیاید بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم و گروهی
جنگ را آمدن علی قلیخان و امرای آنحدود موقوف میداشتند طبقهٔ از
بهادران جان فشان ناموس دوست که معرکهٔ رزم در نظر اخلاص گزین شان از عشرتگاه بزم خوشتر بود
میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمایم که گفته اند بیت زمانه از آن کس برآرد گرد
که او کار امروز فردا کند * آخر مصلحت برین رای قرار یافت و همه دل نهاده جنگ شده
کمر همت بستند در روز آدینه بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه دویم ذیحجه از هر دو
طرف فوجها آراسته شد غول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت فضل خان و شیر نخان
و مولانا پیر محمد شروانی که برسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام مهام ملازمان
عتبهٔ اقبال با اراده شرارت و برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگ خان آمده بود
بخاک نگونساری یافته بودند حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان
این خدیو زمان اندکی وا رسیده استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعی دیگر جوانغار را زینت دادند
عبد الله اوزبک و قیا خان و تولک خان و جمعی دیگر هراول بوده
معرکه آرائی میکردند و از جانب مخالف نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجها آراسته در برابر
آمده کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان بر داشته کارزار
می نمودند جان نثاران تیز دست هراول و جوانغار عساکر اقبال شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده
هراول و برانغار غنیم را از پیش بر داشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای مردانه
و نبردهای صاحب همتانه این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود و زبان

زمانه و زمانیان صدای هزار آفرین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد
و تا چهار صد فیل نامی از ضمائم غنائم گشت و رای حسین جلوانی که از عظمای رؤسای مخالف
بود غرقه بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس درین نبرد مردآزمای از مخالفان تیره بخت بخاک
نیستی فرو رفتند هیموی مغرور که تهور را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گریز میرفت سی
صد فیل گزیده با جمعی از فدایان جان بر زده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت
تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریختگان شتاب داشتند
و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمودند تردی بیگ خان که بساط آرای
این معرکهٔ دلاوری بود با جمعی همراهان خواجه سلطان علی که بافضلخان رسیده بود و
میر منشی که با شرف خانی امتیاز داشت و جمعی معدود والیستاده تماشا میکرد هیموی فتنه ساز
وقت را غنیمت دانسته بر فوج میدان آرای تاخت دیگر هم کسی کم داشتند همت شان
یاوری نکرد و مولانا پیر محمد شیروانی نیز برای شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردی خان
مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را که ایام مکافات بی اخلاصیها و غرور آن تیره رو
رسیده بود زندگانی را غریز شمرده عار گریختن بر خود پسندید و صرفه زن متوجه این درگاه شد
چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد هر که از تیره رائی چنین تبهکاری بجا آورده تدبیر آن
یکسو معامله سوداگرانه از دست دهد و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت
صاحب خود است ننماید هر آینه درین هنگامه جان صورت چرا گویم که خونش ریخته شود
که آبرویش ریخته گردد چنانچه صورت حال این زندگانی دوست عبرت بخش ارباب هوش شد
مراد درین گفتگوی مخطرت بلند مخاطب نیست آن گوهر بی بهای کمیاب را چون در خاک ابتلا نهان
باشم اینقدر بمعامله نافهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خرد پرور بتجربه تشریف و

وضیع پیوسته است که گریزنده بیشتر زخم میخورد و ازان شیردلی که تلاش پیکار دارد و دو دست ازان
زندگی و گریزان مردگی زود تر پایمال هلاکت میگردند از حریصان مرگ و بی باکان جنگ آدمی
اگر اندک حسابی نگاه دارد و در هنگام غم بدخماری و در موسم شادی بدمستی ننماید هر آئینه روز بد
نه بیند همچی از محاسبان روزنامچه اعمال رسیدن تردی بیگ خان به عار چنین از قسم مکافات بی
اخلاصی او که با حضرت شاهنشاهی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آورده خیال مینماید
حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت
کجا گنجا می تواند بود چون خدیو زمان را که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس
خوبروئی دیده در نظر نمی آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن
خودپسند را چنین سزا در کنار نهاد های های این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا
و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدمستی هیمو را افزایش دادند تا آن بدمست بیدار
در نظر کوته نظران جهان که عالم ازین طبقه مالامال است بزرگ نماید آنگاه او را گرفتار گردانید
بخاک نگونساری افگنند تا خواری او سرمه چشم کوته نظران گردد و بجلالت حالت
این خدیو زمان اندکی وا رسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری و
معنوی است بیشتر اهتمام نمایند و با آنجمله هیموی کر لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته
می دید ظهور این واقعه بدیع را از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی خان ننمود و در همان
جنگ گاه غرور افزائی نموده میدان آرائی کرد و بهادران صفدر که از پس گریختیا شتافته
بودند چون مراجعت می نمودند حیرت زده براه تردی بیگ خان می شتافتند و هیمو بعد ازان
بدار الملک دهلی آمده شور افزای گشت و بدمستی را با دیوانگی فراهم آورد و چون این قضیه
نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین این را در نظر

در هنگامی در دکنند و بیما
بهوی و ناهموغای شادی
دمز بانی را گویند ۱۲ *
تا دیگران خودبین
و خودپرست بوا دید حال
ایمو سیه بخت عبرت
پذیر شوند و جلالت سلطو
ملازمان عالی شان ارفع
تر شود ۱۲ *
*
مولوی سید
محمد صادق
سلمه الله تعالی

بنیاد ارزنده طرز روانان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را به تیغ گیتی ستان جهاندار

فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تیره

رای را در کنار او نهاده آید و چهره وقار بادشاهانه بگلگونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات

بر تمام اشغال جهانبانی انداختند و چون خاطر جهان کشای از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از

بهادران اخلاص گزین را با شلیقی خضر خواجه خان که از نسل فرمان روایان مغلستان است و بسعادت

مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در امرای رفیع قدر شان عظیم داشت برای نظام

پرگنهای پنجاب و دفع فتنه سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بداندیش پیش نهاد همت جهانگشای

ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده

بساعت سعد در روز بهمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان

بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند

و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب دلدهی و ثبات پای شرف صدور

یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که موجب سرنوشت ایزدی از کمین بطون بظهور می آید دل از

دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط استعداد در ساحت قصبه

تانیسر فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر لوای دولت از آنجا

نهضت فرموده بروز آبان ماه الهی موافق روز جمعه هژدهم این ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات

اقبال شد و امرای انهزام یافته و علی قلی خان شیبانی پیش از رسیدن منشور دولت بحدود

سهرند آمده بودند بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند و از سوانح کشتن

بیرام خان بهمت تردی بیگ خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردی بیگ خان را

همسر خود دانسته همواره از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال

قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از تخیلات خود داشته در کمین فرصت مقام بودند

و تعصب مذهب و دین برانداز را هر کدام از متممات دین دانسته همه برانداختن یکدیگر ساخته

فرصت صحبت و با وجود چندین مخالفت که منشا آن ناهمیدگی است و منشا آن ناتوان

بینی و حسد با یکدیگر از راه مکر و تزویر توقائی بودند و توقان ترکی همراه را گویند بیرام خان

اینوقت را که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود غنیمت دانسته

طرح دوستی و هنگامهٔ صحبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد خان شیروانی بخانهٔ خود طلبیده او را

در خرگاه گذاشته خود به بهانهٔ طهارت بیرون رفت و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند

و خواجه سلطان علی و میر منشی را که گمان نفاق و طرفداری داشتند با خنجر بیگ که قرابت قریب

به تردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم که خرده

دوربین آن پی برده خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکی بی پروا نموده بشکار مشغول بودند

یا برای آنکه از بداندیشی کوتاه اندیشان زمانه ایمن بوده دریافت مراتب نیکوخدمتی و درج

اخلاص عالمیان بروجه احسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت بندد و فنون اندیشی

نادرستان روزگار بر خاطر نورپذیر بی منت دیگران روشن شود آخر روز که این واقعه بظهور

آمد آنحضرت بسیر عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکار باشه مشغول بودند

چون صورت حال بمسامع علیه رسید از فرونی خرد کارشناس و دقیقه دانی تغیری بر صفحهٔ ظاهر

آنحضرت صورت پذیر نشد و مکافات آنرا بایزد توانا حواله فرموده بی چنین شکایت فرمودند

تقادیر ایزدی را تماشائی گشتند و شامگاهان که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده

بسراوق عزت رسیدند خان خانان مولانا پیر محمد شیروانی را بخدمت فرستاده معروض

داشت که باعث این دلیری از من غیر از دولتخواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیگ

درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدبینی عار گریختن بر خود پسندیده است و
بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنان هست که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود
اگر در ارسال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است
منتشی نمی شود و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته ام نهایت شرمنده ام و سبب این جرات
آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند هر آئینه بکشتن او راضی نمیشدند و
درین صورت که منع این کار ستم از آن خدیو جهان بظهور می آمد خلاف آن نمودن گستاخی را
از اندازه بیرون بردن بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکر می شد امید که بنظر عفو
منظور گردد تا موجب عبرت سائر بدروزان دلیر در تقصیر گردد و آن خدیو جهان و جهان
سعی فرستاده بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خان خانان را بمحض عفو و لطف کارآگاه
پذیرفتند و باطن او را بمباشر رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گستان گماشتند

انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی بر سم منقلای

چون سنجه رایت گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی ساحت پیری گسترده اند حسب حکم جهانگشای
شد که لشکری آراسته از بهادران جان بناموس داده بر سم منقلای از پیش موکب معلی
روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی قلی خان شیبانی
و حیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی جولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال
و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی علی قلیخان شیبانی پیشتر روان ساختند
و بیرام خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری
و سید محمود بارهه و او زان بهادر و دیگر بهادران معرکه دیده کار طلب همراه ساخت که هر اول
منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانفشانی گرم سازند و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر

گیرند واین دولتمندان در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار وجوانغار و
غول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و قمچی و التمش را بآیین جهانگیری می آداب صف آرائی
ترتیب داده سرچار الفرح خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی بخشیدند و
افواج قاهره را لمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ دوست کار شناس اعتضاد گرمیت فیروزمند
گیتی خدیو از سر انجام کارگاه اسباب که بهین طبقه ایست ظفر آثار با بایت عظمی او سنجیده
خصلتی است توکل اساس اقبالمند را دل در نیازمندی ایزد جان بخش بر آرنده
مقصود نگارنده اسباب بسته با خاطری آرمیده و پیشانی گشاده و دلی نیازگزین عزمی
درست و رای رسا و حوصله فراخ و دستی قوی و پای استوار و همتی والا و فطرتی عالی
و تدبیری صائب و چهره برافروخته و لبی خندان پای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت
فرمودند و درچنین موسم که عنفوان شباب طغیان طبیعت است خدیو والا پیوسته
بدور بینی و فرمان پذیری خرد خرده دان ملک آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی
و پرده صغر سن داشته نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده بی مداخله فاعل
و پیغام سخن ساختگی حرف سرایان غرض آلود عیار رسانان و درستی بین و مخلصان
حق پسند میگرفتند و دار و مدار اشتغال بادشاهی را بعاشقانش سپرده بر آمد مقاصد
صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خردآفرین می بودند
و دانشوران رسمی اسباب پرست سبب شناس بی بهره و نی خرد والای این اورنگ نشین
خلافت و بزرگی حالت کبرای این برگزیده کونین نبرده خود را از اسباب عظیمه چون گویم
فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت میدانستند تا نداروز بروز کار آن یگانه معبود حقیقی در ظهور
روشنائی بخشید و حال آن ساده دلان ... بزرگ ظلمت زده عیار بسها

زرانده وگرفته آمد چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس

روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور پروردی که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته

دل را در روشنائی پرستش ایزدی نورانی سازد و نور افروز کارگاه ابداع تمهید مهمات کلی و

جزوی او را بمکرمت علیای خود تفویض نموده در اشغال صوری دل تنگ ندارد و آرزوی

او را ضمیمه آنچه در حاشیه خاطر فیض گزین او نگذشته باشد و بجو صله روزگار در نگنجد ساخته

در کنار دولت او نهد و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوف

ظاهر و باطن گرداند و هر خاکساری مدبری که تنگنای نکبت و ادبار آتش دولت او را افروختن نهد

پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرود آید و در تاریکی انکار و ظلمت خلاف در آمده بتگاپوی

خود در خلاب هلاکت فرو رود چنانچه از حال شگرف حضرت شاهنشاهی خاطرنشان منکران

بادیه گمراهی و دل نشین مخالفان تیره رای که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند گشته

هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل خود گذارش یابد و اندکی از خسران زندگی مرزا سلیمان

که اراده مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد و منعم خان خان خانان باستمداد همت

علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی حراست آنجا نموده رایت اخلاص برافراشت

معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هرگاه میامن برکات قدسیه این خدیو صورت و معنی

در دور دست آن گردحال نزدیکان ناخجسته عاقبت که از سیه بختی با نفس مقدس آنحضرت

اندیشه ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور را تازیانه

آگاهی سرگذشت همو که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان

گرانی عظیم پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصاً در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زرنشانی می یافتند

از غلا اثری نمی دیدند آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی باهم پیوسته آدم تنها را

دوم

می بر بودند و غذای خود می ساختند اگرچه این پاداش اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما یک سال صعوبت تمام داشت و بهانا که در وی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بنیان جلوس مقدس بر اورنگ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن او بپایاسا رسیدن او

سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین بر نخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن جنبش عالمی باشد اندازهٔ مصالح و اسرار آنرا که در طی آن مکنون است که تواند گرفت و از انجمله است این بزم رزم نما که هم نظام ظاهر را از اسباب والا است و هم بهترین وسایل هدایت گمراهان بادیهٔ غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت کبری آنکه هیموی سیه بخت از فراهم آمدن اسباب بدمستی چنانچه اندکی ازان گذارش یافت پیوسته در نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیهٔ تردی خان واقع شد لشکر هندوستان را دل بس قوی گشته در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش غرور در تشریف و وضیع افتاده خیالات فاسد بخود راه میدادند چون خبر نهضت رایات اقبال که در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانهٔ گران خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود بسر کردگی مبارکخان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبهٔ پانی پت که قریب سی کروه دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شد و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت نژاد باستعجال خواهند آمد تیر دلان هنگامهٔ بسالت آمدن توپخانه را بان قصبه شنیده فوجی آراسته از تیردستان بسر دو دست را چون لعل خان بدخشی و میرزا قلی در یک

وساکی امان پیشتر فرستاد و منکه دست بیدی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم از توجه
فرستاده علی قلیخان شیبانی نیز خود را ملحق ساخت و غازیان چابک دست به نیروی اقبال
شاهنشاهی که به پشت گرمی این دولت عظمی که به کار شیران تقدیم رسانند خیال باید کرد که
شیران با اعتضاد چنین استواری چه کارهای شگرف که بجای آوردند خلاصه توپخانه را
بتصرف در آوردند و پیش آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بی جنگ راه گریز پیش گرفتند
و هیموی خون گرفته از استماع این خبر لشکر خود را شش فوج ترتیب داد دست راست بغرور
شادی خان کاکر شور افزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهرزاده خود رمیه نام که از دلیران
بیباک بود سپرد و خود به نخوتی تمام و استعجال غریب روان شد و فیلان کوه نمود اژدها دم را
که اندوخته چندین فرمان روایان هندوستان بود و برای عبرت ظاهربینان کوته اندیش نعمت
آسانی پیش این بی بهره صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از آنجمله پانصد فیل سره که هر کدام
در تیزپایی و چرب دستی علم بود و در درستی و دلیری کارنامه و دیدن این قوی هیکلان سبک
روح را دهدیدن توان گفت که اسپ عراقی دو دمه هر چند که گرم روی کند از پیش این فیلان
بدر نتواند رفت والحق هر فیلی ازین فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران بسند بود و تخصیص
برهم زدن هجوم سوارانی که اسپان شان هرگز چنین صورتی مهیب و پیکری بدیع ندیده باشند
و صفت این چنال دو دنده کجا بر رشته باریک عبارت در آید عمارات عالی را بخشتی ویران سازند
و درختان قوی را بازی از بیخ برآرند و در هنگام نبرد و کارزار بخرطوم ثعبانی اسپ را با سوار
از زمین بردارند و بهوا اندازند بیت چو بر مردم روند گهی که حمله برند * چو سرمه سوده
شود زیر پای شان سندان * و شرح سپاهی لشکر او در احاطه رقم نیاید خلاصه سخن آنکه پنجاه
هزار سوار کار طلب از راجپوت و افغان که بارها کار کرده سرمایه مزید نخوت و تکبر او می شدند

باقی

بآئینی غریب متوجه شد و فیلان را بگجیم و سلاح آراسته رعداندازان و تخش افگنان را بر پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آماده نبرد شد و همه فیلان را بر وشی که در روز هیجا آرایند و بر خرطومها دستها و حربها تعبیه کنند آراسته فیلان تجربه دیده را به مردان نبرد و فیلبانان قوی دل سپرده هرکدام را جایی و مقامی مقرر گردانید فیل غالب جنگ نام که از فیلان سرآمد نامی بود محسن خان فوجدار مقرر گردانید و فیل گج بهونر که در نبرد شل او یگی کم بهم رسد بسواری هیکل خان معین ساخت و فیل جوربنیال که از فیلان زبردست بود باختیار خان داد و فیل فوج بدار را بشکرام خان نامزد کرد و فیل کلی بیک که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد درین روز برای سواری چاین نام فیلبان داد و باین فوجداران که هر یک بران پشته و غا بودند و از معتمدان شیر خان و سلیم خان و سایر برگشته‌های خود اشتمالتها داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای بیکار را سبب پشته‌ای ظاهربین بکار آید با خلد پرستی که را انداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رساند بلکه آن غفنی والا تا و ... از صمایم بیعت‌بهی آن جمال آرای عالم سلطنت کرده و معتقد مصدق گشت یعنی همین قضیه بدیع است فرا اقبال بدیع نما آنکه بتاریخ روز و بیاد دین بیست و سیوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم ... شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را که بر سم منقلای پیشتری آمدند چون بحدود قصبه ... یاق نزول افتاد قراولان بر سیده خبر رسیدن غنیم و تشریح کمیت لشکر وی ... که چون ... بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و بیقین پیوست که آن سیه کار آشفته روزگار اده باشی که دارد در ... قدم می نهد و پیش از رسیدن بقصبه مذکور چنان بر البته روز ... ارد دیگر کار لشکری گران را بسر گردگی شادیخان کاکر پیشتر فرستاده است امرای نصرت ... نموده بغرور بیگانه ...

دوم

و دل برا قبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند چون آمدن همه بآن استعداد [illegible]
از آنجا که بر اعتضاد معنوی خود نظر نینداخته بودند بوسیله حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها
از آن مردم خالی نباشد بلکه از انها لشکرها شود مذبذبی در خواطر اولیای دولت راه یافت
دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت پناه فرستادند و خودها
آماده جان نثاری شدند درین گروه والاشکوه سپاهی ده هزار کس بود اما پنج هزار مرد نبرد
شاید که باشد بهادران فیروزمند و دلاوران اخلاص منش آمدن غنیم را نزدیک دانسته آنرا
خرده وربین و حوصله فراخ که درچنین وقت هزاران لشکر کارگذار ظفر انگیز ترسست افزونی هاء
مخالف و فراوانی صورت غنیم بنظر در نیاورده چنانچه رسم سعادت کیشان بخت بلند است
که کار امروز بفردا نگذارند بی شائبه توقف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده
جوجای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه لشکر شهامت سکندر خان و جمعی دیگر از نبرد آزمایان
نامور آراسته گشت و میسره بمهابت عبدالله خان و طائفه از فدویان جان ناموس بازرونق گرفت و عنوان
علی قلیخان شیبانی تائید یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم [illegible] دران پیکار [illegible] نمودند [illegible]
مناسب آنست که ایستادنی در درازا از پنها واقع شود تا سخن شاداب گردد
اخبار عبرت بخش سر رشته سخن [illegible] ساعتی گوش بمن دار که آنزمان که حضرت [illegible]
بمقتضای رای جهان [illegible] نامدار را برسم منقلای از پیش روانه فرمودند بعساکر فتح
و جنود اقبال رسیده [illegible] روانی و لشکر آرائی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ
متوجه فتح و [illegible] درین روز بهجت انتما که نوروز فرخی و فیروزی است رایات اقبال
از قصبه [illegible] تا [illegible] ده کروه باشد نهضت فرموده بپنج کروهی پانی پت نزول
نزدیک رسیدن غنیم منقلای در اردوی علی خبری نبود و هنوز لشکر

نصرت پیوند گرد راه از خود نفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش یار

اخبار ناخوش باهم رسید و چنان ظاهر شد که جمعی را کمرهای از جای لغزیده باشد اما هنوز بازار

کشش و کوشش گرم است موکب عالم آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آماده نهضت

پیش شد و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص گزین را بر تیغ و الا اقتدار

که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند در اندک فرصتی

بساز و پیرایه که در خور آفرین صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت

چهره وقار بادشاهانه بجر سندی افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر

سلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند بیرام خان خانان در پیش صفها و گرد

قسومات و تومنات می گردید و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جاها

خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را آب

می بخشید و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها و فرمان فرمای جهان بآیین کشورگشائی و قانون

جهان آرائی تگاور بادپیمای جهان پیما را بر انگیخته نهضت فرمود و چون مهچه لوای جهانگشای

پرتو وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت و

یکه جوانان و بهادران بهیم رسیده مژده فتح میرسانیدند و شاه قلی محرم بهیوی مذکور را دستگیر

ساخته بحضور اقدس آورد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و شرح دیباچه این نصرت علیا

و موهبت عظمی که کارنامه اقبال تواند بود برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات

[illegible] از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان

رسانید باین خیال که چون آن مردم که خلاصه و چیده اند بر دارد دیگر کار دشوار بر وی

آسان گردد و بر افزونی لشکر کار کرده و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده بغروری از

اندازه بیش قدم در پیکار نهاد و از نشاء سستی غرور نتوانست دریافت آنرا که بفیلبان

اعتضاد باشد بر آنکه بر فیل اعتماد دارد هر آئینه غلبه رود هر پس آنکه با مبدع فیل راز نهانی

دارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او چه سود مند آید بهر حال آن

نخوت گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوششهای خیکر

نموده مانند رعد در نیسان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر می تاختند و داد دلاوری

و جان فشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم می رسانیدند **شعر** دو لشکر چنان بر هم آمیختند

که از آب آتش بر انگیختند * تو گفتی هوا لاله کاردهی * ز پولاد بیجاده بار دهی * اگر چه بهادران

لشکر منصور در ثبات پای و جان نثاری تقصیر نمی کردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه

و میسره را پای از جای لغزید چندی از شیران پیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غبار معرکه نبرد را

گلگونه عروس فتح و غازه چهره اقبال میدانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام

جسته شاداب مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و

لعل خان بدخشی چون دریافتند که اسپان رو برو روی فیلان نمی توانند آمد کندلان شده

با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار بحریف رسانیده دست برد نمودند

و سواران گران رکاب را از خانه زین انداخته بخنجر لعل باد پایان آتش کردار کار تمام میساختند

و گروه گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب بر آمده داد کارزار میدادند علی قلیخان

شیبانی که لشکر قول بحسب اهتمام او رونق داشت در جائی واقع شده بود که جری کلان در پیش

داشت که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران بر خاشق جو مردان شیر حمله

قول بر جای خود پای ثبات افشرده بتکاپوی تاختن می جستند و چندان تحمل کردند که فیلان

از اطراف و جوانب قول گذشتند بعد از آن از عقب مخالفان در آمده داد تیر اندازی و

تیغ زنی میدادند و هیمون تیره بخت بد روز خود بر فیل هوائی نام که از فیلان سرآمد او بود
سر و نفس و هوا سواره نظر بر دماده پردلان تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن درا گشت
چپقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده تجربت دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته
هر ترددی که در حوصلهٔ طاقت داشت و هر تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر
ساخته حمله‌های قوی و جرأت‌های عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر گردون شکوه را
از پای در آورد و هیکل اندامش که از برکشیده‌های او بود و در کارزار از تیر دستان امتیاز داشت
پیش او پاره پاره شد و شادیخان جنگ کرده پامال باد پایان موکب اقبال گشت
ناگاه در اثنای گیر و دار تیری از کمانخانه غضب الهی بچشم هیمو رسید و کاسهٔ چشمش شگافته از پس
سر او گذراشد همانا که باد پندار و دود غرور آن سیه بخت تیره درون همان بود که از آن روزن
بر آمد جمعی که در حوالی او تگ و تاز داشتند چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت
سست کرده دل از دست دادند بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نه بستند و شکست بر لشکر او
افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند و درین
هنگام شاه قلی خان محرم با چندی از شیر مردان کارزار بفیلی که هیمو بران سوار بود رسید و دید
که هیمو بران فیل سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق ایلغاری از جملهٔ غنایم خود
سازد و فیلبان بیچاره که نه مغز حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را
نشان داد شاه قلیخان از نوید این عطیهٔ عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان
انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل
دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد و چون از مهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت
حضرت شاهنشاهی وزید فحاخان سیه روز تیره روزگار بیکبارگی پشت داده نجات خود را در فرار

دیدند شیران بیشهٔ شجاعت فیلبانان را از قلهٔ آن کوه ها بضرب تیر و قوت گرز نگونسار ساختند
و پیلان کوه منش را چون باد صرصر می راندند چنانکه سطوت اقبال روز افزون صف آرای
هنگامهٔ نبرد باشد شیر مردان صفدر را از گریز گزیر چاره نیست آنجنان حیوانات بیخرد را کجا
شکوه هیبت می ماند طغرای نصرت قرین ازچنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای تسخیر
والا شکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود در تقدیم مراسم شکر پروردگار شدند
و سایر عساکر فیروزی مآثر در کشتن گریختها و جمع غنایم اهتمام داشته از کشته پشتها و از غنایم
خزاین آماده و مهیا ساختند تا پنج هزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب در آمد و از آنها
که در گریختن در راهها پایمال شدند که شمار تواند کرد و تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای
دولت قاهره در آمد و طائفه از بهادران نصرت قران که تعاقب گریختها را کامشتی کرده بسیاری از
مخالفان را به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای
زمان ازین عطیهٔ کبری آداب سپاسداری بجای آورده هرکدام از مبارزان عساکر منصوره را
بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید و در اثنای آنکه هریکی از بهادران نیکو خدمت
بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلی خان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق
پناه آورد هرچند از و سخن پرسیدند از جهالت لب بسخن نیاید یا توانائی سخن سرائی نداشت یا مغلوب
خجالت بوده سخن را بر خود نه پسندید بیرام خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس
نمود که این سرمایهٔ فساد را بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیلهٔ غزا احراز مدارج ثواب جزا فرمایند
آن خدیو خردمندی و خداوند خردمندان که صغر سن را نقاب دانش خداداد دانسته در پرده
بیگانگی بوده از شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب
استعداد بزبان حقایق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاری اسیری همت علیا رخصت نمیدهد

ها تا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز برچنین کارها قوابی مترتب نباشد هر چند دو نحوان
ساده لوح اهتمام والحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد نا زم این دریافت بلند را
که در بطون اوراق و افواه افاق ازان اثری نیست اما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند
که این خبر در نورآباد خاطر مقدس ذات پاکی که بی وسایط بشری و وسایل ملکی از حضرت دادار
دانش آفرین و دانا نواز نور پذیر معرفت حقیقی شده باشد پدید نباید چنانچه از صفحه پیشانی این
تخت نشین صورت و معنی روشن است و نیز بر معامله جهان ظاهر بین پیدا است که هرگاه
بزرگ نهادی خداشناسی در پایه محبوبی ایزدی رسیده باشد و داند که خلاف رضای او
گزیدن خود را بر تیغ زدن است چه بی سعی بشری قهرمان مبدع کل او را بخاک مذلت و مغاک
هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این بادشاه سعادت اساس
ظاهر میشود او را کجا فرصت آنست که بتوجه معنوی و باطنی در خاکساری خوفنای ارباب خلاف
پردازد و بر تقدیر فرصت زمان و رخصت خرد همت والای او کجا تجویز آن میکند که دامان اقدس
باطن او بچنین غباری آلوده شود هرگاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون آنچنان خون
گرفته ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرام خان خانخانان
چون دانست که آنحضرت متوجه اینمعنی نمیشوند خود را ازان باز داشته بمقتضای عقیدت موروثی
که از راه تقلید پدران و استادان در آدمی جای کرده سبکساری میکند خود در تحصیل این ثواب
موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از پرده برآمده
توجه فرمودی یا صاحب حوصله دوربینی دران درگاه بودی تا او را در بندخانه داشته مستعد
ملازمت عتبه اقبال ساختی الحق بس نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت و هرگاه تربیت اینچنین
بزرگی یافتی چه کارها که از و بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی دستگاه ظاهر [illegible]

سرِ او را بکابل فرستادند و تنه او را بدار الملک دهلی برده بردار عبرت کردند عالم از شورش و شغب او وارهید و جهانیانرا آسودگی و خرسندی پدید آمد

و از بدایع کرامات و غرائب خارق عادات حضرت شاهنشاهی

که درین سانحه از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی
در هنگامیکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح هندوستان بآنجا تشریف آورده بودند در
تصویر خانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند و نادره کاران باریک بین چون
میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن اند در ملازمت بوده
راه و روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامع
الهی بجهت تشحید خاطر بتصویر توجه نموده صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که
عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود یکی از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده
استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت هیمو ست و حال آنکه
در آنوقت نام و نشانی از هیمو نبود مستمعان حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز
ماندند و در آنروز که بیرام خان التماس مینمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر
بگذرانند بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور را در آنروز ساخته ام و بند از بند جدا
کرده ام او اشارت بهنگام که تصویر فرموده بودند سبحان الله دران سن در چه وقت و بچه طرز
بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا داده بودند آری امروز و فردا و دی جهان
و غائب پیش آخشیجیان ظاهر باشد اما پیش نور پروردان ایزدی که گوهر پاک این تبار گروان
حق و استادان عقل مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در خدمت
حال است و غائب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا را حاضر داند دانستن غائب چه کار

حاشا حاشا انجا غائب نباشند سالک شاه راه ارادت ابوالفضل که راقم این دیباچه اقبال است
روزی صورت این واقعه کرامت بنیاد از انحضرت پرسید فرمودند که ملهم غیب خبری
بر زبان ما داده بود سر این کار او بهتر داند در شنیدن نیز حقیقت آنچنان و پرده گزیدن
اینچنین قوی حوصله عالی فطرتی که با چندین خمخانه های اقسام باده هوش ربا که پهلوانان
راه را نیز از ان بیدستی بسر رسانند یکی می آغاز جوانی دوم باده دولت صوری سوم
شراب سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهری پنجم مدام لطف باطنی بهوش والا بوده
خود را ندیده و دیده بانی الهی نماید مقصود او را عاشق او گردانند و دولت را ملازم آستان
امید او سازند که معتکف شبانه روزی این عتبه اقبالم بیاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته
باشند یا از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرموده که بدست نشود و در نشست و خاست و
گفت و شنید پا برکشیده های او تفحص روشن نماید بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازهٔ
حوصله کسی که چندین باده مرد افگن بکار برد و هوشمندی او روز بروز افزون گردد که
تواند شناخت لیکن سعادت پیوند آگاه دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد
و چنین فتوحات عظمی او را باسهل وجوه دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف و بهی
بدیع در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از غرائب کرامات آنکه درین اثنا که از قصبه جلندر بجهت تسخیر هندوستان
و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد روزی بپیرایش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت نشر خاطر و تماشائی مردم تمام
(سرایت کردن و جاری شدن ۱۲)
آتشبازی سرانجام نماید و در انمیان صورت هیمو ساخته بدارند و پر کرده در آتش اندازند کارپردازان کارگاه
اقبال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده خفته
در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسیکه
در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام نماید او را زیبد که با چنین مردم در پرده

درآمده جمال معنوی خود را نماید و در کار خود بصورت بی پروائی باشد و بی خانه تکلف درین

مراتب که والا نژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند هرگز چنین

کارنامه بظهور نیامده چنانچه بر داننده داستانهای باستانی باندک تاملی ظاهر میشود چه در هیچ عصر

ازین مراتب سالفه که فرمانروایان دادگر قصد هندوستان کردند هیچ یکی از اولیای هندوستان

شجاعت و داعیه و تدبیر نبود بلکه در سر انجام ملک خود درمانده بودند بخلاف این مردم مردانه که

پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را اندیشه مند بوده سر انجام یورشهای عظیم مکنون خاطر شده

والحق آنچه همو را بخت مساعدت کرده بود فرمان فرمایان هندوستان را در آن اوقات میسر

نبود از هجوم سپاهیان کار طلب و فراوانی مبارزان کارزار و افزونی اسباب توپخانه که جز در

ممالک روم ازان نشانه نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن

لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحبقرانی

که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان

میکند و تبفاخر مر قوم میسازد که صد و بست فیل جنگی دران جنگ عظیم متصرف اولیای دولت

درآمد و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آنزمان روشن است که بنسبت همو کدام پایه را

داشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل بدست

فرمان پذیران بارگاه والا درآمد سائر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین

و سائر اسباب و آلات فرمان روائی خود کجا بشمار درآید و این میدان فتح و نصرت همانجاست

بیمنت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بسلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات

فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر شده و درهمین روز سعادت افزای

که بتایید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان

ای والا نژاد ... در نظر تامل ... از ... صاحب قرانی که بعد شکست دادن والی هندوستان بست و صد فیل از فیل خانهای او در حیطه قدرت آورده بود ... نگارد و از آن ... بر بخت ... پانصد فیل ...

دوم

محمد جهاد ...

وحراست دار الملک دهلی از آسیب او باش تعین فرمودند و او مسارعت نموده خیلی از
نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت و نایره پراگندگیهای
ممالک شد و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال از انجا نهضت فرموده
بساعتی که اختر شناسان کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس ساحت دار الملک
دهلی انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان
گشت و اکابر اشراف و هنرمندان هر فن و نادره پردازان هر صنف طائفه طائفه و طبقه طبقه
شرف استقبال دریافته زبان شکر بمبارک باد کشادند و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص
باهل راکه در محاصره مشاهده نموده بود بعرض مقدس رسانید و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب
شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت نمود روزی که راجه
و برادران و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند
آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم
میشدند نوبتی این فیل مست بطرف راجپوتان دوید این طبقه را چون اعتصام کامل بر اخلاص
خود بود استاده ماندند و این استادن بنظر بلند بین حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد
از احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه
نگاشته آید شکر ایزد جهان آرای که هندوستان را بلکه جهانیان را سری پدید آمد که بزرگی او را
دفترها پسند نیاید و دانش ادراکنا بها کفایت نکند بیامن عدالتش باغ همیشه بهار هند
طراوتی خاص یافت و حق پرستان دادار بنده را اعتقادی قوی بدست افتاد و شکرانه
این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد
عاطفت شاهنشاهی گروهی راکه در پیشگاه جان سپاری جولان همت نموده بودند

نوازش سرفراز گردانید شریف و وضیع و خرد و بزرگ بجزایل عطایا کامیاب گشتند از آنجمله
علی قلیخان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرفراز کردند و سرکار سنبل را با سائر پرگنه‌های
میان دواب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند و عبدالله خان
اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را
خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شیروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب
نصرت اعتصام داشتند و قیاخان بانتظام ممالک دار الخلافه آگره و آنحدود نامزد شد و رای
ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظام بخش و آرام ده
عرصهٔ دلگشای هندوستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان
افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سرکردن امتیاز تمام داشت در الور و آنحدود بوده
دم خودسری میزند و نیز پدر و زن هیموی سیه بخت و سائر اسباب و اموال او دران سرکار است
ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه باین خدمت تعیین فرمودند
حاجی خان از صدمات افواج قاهره هراسید پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و
الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از آنجا بحدود قصبه دیوتی
ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند جای متحکمی بود تردد و کارزار بسیار شد و پدر
هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بسوی دین خود راهبری
نمود آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم
ترک دین خود چگونه کنیم و به مجرد بیم جان نافهمیده چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن
او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه
فیل آمده استلام عتبهٔ اقبال نمود و مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبهٔ الور

آمده بجانب اجمیر رانده و در روان شد که ماشی برای عیال خود عیال کرده و سپاهیان
گذاشته آماده جنگ دستیه گردد رانا که زمیندار بزرگ بود و پسر آن رانا بود که با حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد پیکار نموده شکست یافته بود از وچیزها طلبید
تکلیفهای بالایطاق نمود ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم رو داد از حاجیخان
مذکور و مظفرخان بیروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار
چون رانا مغرور بکثرت لشکر بود شکست یافت و حاجیخان آمده اجمیر و ناگور را آخذ و در
بتصرف خود آورد چون استیلای حاجیخان بمسامع علیه رسید محمد قاسم خان نیشاپوری
سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعین
فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و خاشاک معاند و مخالف
وروب یافت رای جهان کشا چنان تقاضا فرمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان
انداخته آیینه آن ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار ارباب فتنه و فساد شست
یابد و درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده
و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور در آمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوانح
احوال مرقوم صحائف اجمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصه جالندر بجهت استیصال هیمو
دهلی رو به نهضت فرمود بمدافعه اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ دولدی
و علی قلی خان میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند
امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند درچنین وقت که غوغای هیمو سرمایه آشوب روزگار
شده و برامرا چنین شکستی در حدود دهلی روی نمود ملا عبدالله سلطان پوری که از کبار
و روباه بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب

مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت و آب دوروئی که در نهاد او بود بظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین وانموده در باطن با افغانان سری داشت و بسکندر مقدمات نوشت و او را باغوای برآمدن از کوه کرد و سکندر جمعی از اوباشان افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه برآمد و در پنجاب توجیبال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشائسته ملا عبدالله یقین شد او را بیقین و شکنجه پاداش نمود و نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرهای او که گور کرده دست بجل بود از زمین برآورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبه چیاری رسید و فاصله قریب ده کروه ماند دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان رو برو شد و جنگ عظیم در گرفت و آن مردم را بر داشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانست پای عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مفت وقت دانست و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة آنوقت سکندر خان را که بخان عالی هتیار بخشیده بودند سیالکوت و آنحدود را جاگیر کرده پیشتر باستعجال تمام روانه ساختند که همقدم خضر خواجه خان باشد

توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت

چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآنصوب منعطف نفرماید عقده این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از اتفاقات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفأل نمودند اتفاقا این بیت آمد

بیت سکندر ای بخشند آبی * بزور و بزر نیست این کار * دل مغنی و دست مخلصان

و وزیمین را اعتضادی تازه روی داد و خاطر ظاهر آرایان از ین بشارت تمام یابی بهم رسید

آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین است و در بنیان انجمن معنی را

نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای آسی روزگار فارغ

بال میگرداند و گروهی را که دولت بالغ نظری نصیبه نیست در چنین اوقات که خواطر با ضطراب

میگراید با مثال این تفالات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می بخشند لاجرم فرمان

مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوئینان عظام و سائر بهادران اخلاص گزین

و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان قباب

باشند و چون این یورش عالی بر وجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته دان از جمیع مهات

ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر سر باکمال طغیان داشت بتاریخ بست و ششم آذر ماه الهی موافق

دوشنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته برهنمونی طلیعهٔ اقبال بجانب

پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکار کنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش منشور بودند

هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که ناگزیر آنها تعلق است

سرانجام می یافت و عالمیان از انظار عالم بصیرت آثار مکرمت و انوار معدلت از ترک و تاجیک

فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال میساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روز

نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده و پیشانی نیاز بسجدهٔ درگاه سلاطین پناه

نورانی نمی ساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ بیرم خان خانخانان از کوچ

سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه

چهاردهم صفر فرزندی متولد شد نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی از مقدمهٔ احوال آن نادر ان

ایام که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند جرای
تسلی زمینداران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند ازانجمله جمال خان عم‌زاده
حسن خان میواتی که از زمینداران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را
دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حباله عقد خود در آورده او را بمفاخرت و مباهات
عز امتیاز بخشیدند همشیره خورد او را در عقد بیرام خان خانخانان مرحوم خود را بلاهور فرستاده
بود درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید و شگون گرفته
عشرت افزا گشتند بیرامخان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد اختر شناسان
بزرگی و شایستگی او را از دلائل آنچه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیت
حضرت شاهنشاهی سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رساند [illegible]
طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد خوانان صحائف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیه حال او
خوانده مژده های گرامی مسرت بخش دلهای اخلاص سرشت شدند والحق به توجه حضرت شاهنشاهی
که اکسیر الهیت و کیمیای جوهر سعادت است همانطور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد
و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشد و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشته
قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندر مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که دران ولایت
رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که معهود و مستقر او بود
کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفر نشان بداعیه
صواب آنکه یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود دفع او را پیش نهاد همت جهانگشا
ساخت و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی ننموده بعزمی درست و قصدی
جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک که عالمی است دیگر و گریزگاه خودسران و

گردون کشان ممالک هندوستان توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دلیو هیشه نزول اجلال فرموده
ازانجا فضای دلگشای قصبهٔ دهمری بورود موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد

آغاز سال دوم از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور اول

دران منزل فیض محمل سرمایهٔ رونق هستی جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را بهجات ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه رسانید و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی بتازگی می بخشد و الا پایهٔ آن شرف بخش اجرام علوی و سفلی برتر ازانست که بسکان اخطاب بیت الشرف آن روشنائی بخش انجمن هستی داده آید و باتجا این نیر گیتی آرای فرخنده سعادت بعد یازده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از حوت به نزهتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد

نظم

عنبرین گشته از نسیم صبا	گفت بلبل چو مردم هشیار
شکر انصاف بر زبان بهار	
از مشام زمین مشام هوا	دشتها پر لحاف بی بالین
باغها پر عروس بی کابین	
مرغ نالان فراز گلبن و گل	باغ پر فرشهای بوقلمون
راغ پر تختهای سقلاطون	
	مست بی مطربان ساغر و مل

همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی دلیلیست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست بغایت روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام بسعادت باید چنانچه تقید وقوع این یورش و ادبار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی فرار بر قرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت در آمد و حضرت شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه

دران هنگام که اسکندر از هول موکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک
درآمده بود و قصبه و قصری مخیم سرادقات اقبال گشته پیوسته خبر می آمد که مطلب
آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهای تنگ درآورد و دران
تنگناهای قلب بکر اهتمام بستیزه بر بندد و حضرت شاهنشاهی گوش برین سخنان نه نهاده
به آیین شایسته بیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کارطلب
بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک
فرصتی به نیروی تایید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لائق
نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای وقت شمردند و کوهستانیان بدگوهر
باندیشه های نادرست باسکندر جمع شده بودند جدا شدند و سنگ تفرقه در جمعیت
آن بدنیت افتاد و بی جنگ فرار اختیار کرد حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار
یافت که دلاوران بجابکدستی بتعاقب این گم گشتگان بادیه ادبار شتافته بنیروی
بازوی اقبال سر این مدبران را بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر ایلغار کرده به
ابزار دوی او رسیدند و اسکندر از این تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب
و اضطرار بقلعه مانکوت که سابقا برای روز بد خود آماده داشت انداخت پیشتر دستان
سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از تحصن این مدبر معروض بارگاه اقبال
داشتند و قلعه مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان در هنگامیکه بقصد استیصال
گروه گکران رسیده خایب و خاسر برگشته بود این قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهها که
متقارن هم بوده اند بر سر هر کوهچه قلعه بسنگ و ساروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر
بیننده یک حصن زیاده بنظر نمی آید اصل آن جایی که اساس این حصون حصینه نهاده اند در جد

ذات خود جای است بغایت محکم لشکرها را آن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست یافتن
آن یافتن پس دشوار آبهای گوارا فراوان دارد و آذوقه چندانکه خواهند فکیف که در چنین
مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه بران اساس باید و او را مقصود
اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب مفری و مامنی باشد و بجز آبادی
وطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد و لشکری انبوه را انجاگذارد
تا در آن مامن بسر برده محافظت انجد و نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن
شهریست بغایت بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای عظیم را
از آن جا توان سرانجام داد و یراق فوجهای در ساعتی از آن مهیا توان کرد مبادا عساکر
اقبال این دودمان ابدقرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج
گذشته پیش از آنکه این اندیشه بعمل آید بهمان نیت نا پیدا از تنگنای هستی برآمد و جمله
تنگ ... نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از آنجا که عزیمت سلطانی
ملو احکام یزدانی است حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رای روشن و نیتی
حق پسند رنج خویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشا
گردانیده متوجه محاصرهٔ آن قلعه شدند تا شر آن فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت
آرای باشند و یرلیغ مطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای آیین شایسته
مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکزوار در میان گرفته
دائرهٔ محاصره بر دور آن کشیدند و همواره بآداب قلعه گیری و مراسم تردد و شجاعت گستری
پرداخته داد جانسپاری میدادند و هم خان که در بساط قرب شاهنشاهی اختر بلند و بخت روز افزون

درپای قلعه رفته دست بردی شگرف بروی کار آوردند که کارنامهٔ شجاعت تواند شد و
تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه عساکر نصرت قرین بپای قلعه رسیدند گردهی انبوه از دلاوران
نامی افغان که تیغ شجاعت بر کاخ مجره می افراختند گمان دعوی بر [illegible]
شاده از حصار برآمدند و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت دروازه جولان غرور
نمودند او هم خان یکه تازی نموده شیرمردانه تنها میان آن گروه در آمد و بقوت دست همت و
زور بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید و همچنان
پیاده پای و چابک روی بازگشت و بصدای آفرین و تحسین سربلندی یافت و همچنین هر روز
سران جنگ دوست و زبر دستان کارطلب از مورچلهای خود پیشدستی کرده دست بردهای
نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ
متنفس را بیرامون قلعه گشتن نمیگذاشتند و دران تنگنای ادبار آنچه از دست و بازوی این مشتی
تیره روزگار می آمد بجا می آوردند اما با صاحبان اقبال موید ستیزه چه حاصل و [illegible]
عربده را چه فایده **بیت** ما تیغ برهنه ایم در دست قضا * شد کشته کسی که خویش بر ما زد *
و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد آنست که بهادر خان برادر خان زمان که درین
داوری گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده و سر افکنده [illegible]
آمده بزمین بوس سرفراز گشت و بوسیله سفارش بیرام خان خانخانان سزای اعمال ناشایستهٔ او
درکنار او ننهادند خانخانان اگرچه مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او [illegible] بدکاریها انجام [illegible]
اصل آنست که آدمی را به بدکرداری سزا داده نوعی تربیت نمایند که دیگر پیرامون بدی نگردد و مجملی ازین قضیه آنکه چون [illegible]
قدرت بیرام حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرموده بودند [illegible] که بجاگیر بیرام خان مقرر بود بهنگام شاه محمد [illegible]
[illegible] نوازش یافته بود [illegible] امان شده

مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خان از بدنهادی و ذوالی بجوش آمد و خیال گرفتن
قندهار در سرش افتاد و اول چنین است که از راه مکر و فریب کافر نعمتی کرده قندهار را متصرف
در آورد و از آنجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد ازین اندیشه بکاری نکشود و شرح
این سرگذشت آنکه بهادر خان این راز را با فرح حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او
بود در میان نهاد و بتدریج چندی از دیوانه ساران تهی مغز را با یراق در خانه او پنهان ساخت
و بر روز موعود قرار یافت که این کمین کرده ها بر آمده کار نگاهبان دروازه با تمام رسانند و بهادر خان
نیز از دروازه ماشوره در آید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود و
در روز موعد که این پنهان شده ها بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس
سپاه ازین غدر خبر دار شده بکارسازان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان
مامور شدند پیشتر از آنکه بر سر این گروه بداندیش رسند خبر دار شده سراسیمه بدروازه ماشوره
شتافتند دروازه مقفل بود چون دربانها باشی داده بودند اقتدار شکستن قلعه نیافتند چندی
حرکت مذبوحی نموده بخندق نیستی فرو رفتند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر دار
آمدند و جمعی گریخته در خانهای شهر به پناه بدذاتان در بیخ مختفی شدند و باندک فرصتی شاه محمد
تکاپوی نموده همه را بپاداش رسانید و بهادر خان [illegible] چون درین حیله اندوزی کاری
نساخت درین مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمود و اوباش [illegible] را با خود همراه ساخته
بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان
دور خیال می کرد استحکام قلعه داده ایلچی بفرمان روای ایران شد و نوشت که حضرت جهانبانی
چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون
مناسب آنست که جمعی را فرستند که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار بایشان

سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره و گرمسیر
بسرداری علی یار بیک افشار فرستادند بهادر خان ازین لشکر خبری نداشت ناگهان بر سر
بالفتح و شین معجمه طائفه ایست از قزلباش ۱۲
او رسیدند و جنگ سخت در پیوست دو بار اسپ این بخت برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخته
رو بگریز نهاد و نتوانست که بزمین داور رود آنچه بود بسر برد و شاه محمد کوکه خود را تواضع نموده
و عذرها در نادادن قندهار در میان آورد و خالی باز فرستاد بهادر خان خائب و خاسر شده
درزبان کار ۱۲
ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون این درگاه هیست ظل عتبه کبریا اندک پذیر بسیار بخش و
لذت عفو درین درگاه روز بازار است بس کرم گناه چنین بزرگ بخشیده ملتان بجاگیر او
رونق شکار ۱۲
مقرر شد و جاگیردار سابق ملتان که محمد قلی خان برلاس بود ناگور و آنچه بود یافت و بهادر خان نیز
از روی مراحم خسروانی سرداری یکی از مورچلها فرمودند و کارهای گرامی به نسبت گرامی این دودمان
عالی ارکان از و بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران
نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز بجد تر میشدند و در برآوردن
قلعه پذیر ۱۲
سرکوبها و ساباطها و سائر اسباب قلعه کشائی اهتمام عظیم مینمودند درین هنگام نوید قدوم
برکات انتظام حضرات عفایف قدس شرایف سرادق جلال از خطه دلکشای دارالاقبال کابل
ببارگاه عرض رسید که باقوافل شوق و رواحل شوقت جزای لاهور رسیده انتظار اشارت عالی میبرند

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسید بمقتضای
فرمان شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی بران نافذ بود که مهد معلی و ستر عزت حضرت
مریم مکانی و دیگر پرده نشینان حرم مقدس بوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند

چنانچه پیشتر ایامی بدان رفته بود لیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفاف
روی در پرده توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته
بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سلیمان پردگیان حریم احترام را محفوف ظلال محفه مقدسه حضرت
مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد ازانکه گرد فتنه و غبار آشوب میرزا سلیمان
بسحاب تائید ایزدی فرو نشست و ضمائر اولیای دولت ابد پیوند ازین ممر مطمئن شد چنانچه
سمت گذارش یافت حضرات سرادق عفت چه بمقتضای ایمای نمذکر از حضرات شرف
ظهور یافته بود و چه بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان
فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان جان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایهٔ محفهٔ محفوف
الکرامه آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنه هیموی سیه بخت در آن
حدود زبان زد واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح و داغ
پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان نهاده سر هیموی را آویزه از دروازه آهنین دار الملک کابل
آویخته نقاره شادی بلند آوازه گردید و بعد از ادای شرایط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود
متوجه انصوب صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بصفت او انتظام داشت نیز افزونی دولت
و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانه هندوستان
شد تا هم در راه بدرقه این قافله معلی شود و هم در هندوستان خدمات شائسته بتقدیم رسانده
رونق افزای کار خود گردد و کابل را بکاردانی و سربراهی محمد قلی خان برلاس که بطلب از یکه
از درگاه معلی آمده بود سپردند و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت
شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماند و بخواجه جلال الدین محمود بجوق حکومت غزنین قرار یافت
چون قافله اقبال بعرصهٔ جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق

دریں اثنا منهیان درگاه قضیه استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند
بنابرآن منعم خان فتح عزیمت هندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرقه شده از کوتل شاه
گذرانند وازانجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او و خواجه خضر ناظر
وملا مقصود بنگالی وجمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند و چون منعم خان بکابل فتح
محمد قلیخان را رخصت هندوستان داد و بعدازان امرا و سائر جان سپاران درگاه در خدمت
هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحلهٔ عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند
وازسوانحی که دران راه بموجب تقدیر ازلی رو نمود آنست که دو همشیرهٔ اخیافی حضرت شاهنشاهی
یکی در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل شاره این جهان گذران را پدرود کردند
وحضرت مریم مکانی و سائر حضرات بیگمان از رحلت این جگر گوشهای دولت روزی چند بسوگواری
پرداخته رضا بقضای الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد
وبعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژدهٔ قدوم حضرات سرادقات
عصمت در حواشی حصار مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت
جانفزا سلسله جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه مادر ادهم خان را که بفزونی
عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت واززمان آسایش گهواره تا
آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بفرق سنت می سپرد باستقبال محفه
مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفائف سرادق عصمت فرستادند وآن عصمت قباب در
دار الملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی
بدریافت حضرات عفائف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت نواحی
مانکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت واقبال توجه عالی باستقبال

نموده

۶۹

فرموده خان خانان را بجدیت محاصره گذاشتند و در یک منزلی حصار سعادت قران قدمین
میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر
و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع
پیوست و صباح آن روز بعد از ان کامیابی و کام بخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم
و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی
و متعلقان عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمود ندار دوی مقدس شاهنشاهی
را که از امتداد محاصره دلتنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان خلاص منش
انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح دانسته بتازگی در اهتمام افزودند و از
سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که خان زمان را که بحدود سنبل رفته
بود بوسیله اعتضاد این دولت ابد قرین و انتساب او باین درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه
روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از و تا اخلاص هزاران فرسنگ
راه است و مضمون نوکری و آقائی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیی
که هر نادانی را از ان گریز میست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی درین شگرف نامه احوال و خیم العاقبت
او رقمزده کلک وقائع نگار خواهد شد و انچه درین ولا ببرکت انتساب صوری او را مورد خدمات
لائقه گردانید یکی جنگ رکن خان روحانی است که از امرای بزرگ مبارز خان مذکور است
که نبرد مرد آزمایی نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردن کشان آن نواحی را
تا لکهنو ایل گردانید و همچنین از کارهای شگرف که دران ایام از و بوجود آمد بدافعه حسن خان بچکوتی
است و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه حسن خان مذکور از زمینداران مشهور هند و بنا نسبت هم
از روی خویشان و برادران و نوکران امتیاز داشت و هم از روی اعتبار فرمانروایان هند

در جاهای مستحکم بوده همیشه اندیشهای تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال
شاهنشاهی بمحاصرهٔ قلعه مانکوت مشغول بود این کوته اندیش بغرور وقت را فرصت کار دانسته
لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سوار را که یکی از
سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه تباه او معلوم خان زمان شد
با امرای بادشاهی که دران حدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد
و بهادران این لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار
سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتایید دولت خداداد با وجود آن
حال که اندکی از اطوار سردار آنها نوشته آمد بمحض میامن انتساب این دولت ابد قرین ظفر یافته
کامروا شدند غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و
از فیلان نامی که بدست افتاده بود چند سیه لیا و دلسنگار بود که با صورت و سیرت سرآمد هم
در صفت جنگی بیعدیل بودند و هم در کرم روی صفت یکتائی داشتند و منظور نظر مشکل پسند
گشته در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید
و جوهر بدذاتی او بظهور پیوست و از سران گروه بی اخلاص گشت کارهای او را خاطر اخلاص گرای
رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی و از سوانح
اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیا خان است و مجملی ازین
داستان مسرت انجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهوره هندوستان است و در استحکام نظیر خود
کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهبل خان نام از غلامان سلیم خان
شیر خان بحکومت آن قلعه کلکج می نهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه
بودند با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره به تنگ آورده بود و قیا خان از آگره متوجه گوالیار شد

و رام ساه

و رام سیاه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورده و دلاوریها بتقدیم رسانید قیا خان داد شایستگی

داده چپقلشهای مرد آزمایی نمود و نصرت از مهب جهانگشایی شاهنشاهی جسته جمعی عظیم را برد آتش

و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت انتما که در اثنای

محاصره مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل که باصالت موصوف بود

بحباله عقد آنگوهر یکتای خلافت در آمد بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در

خانه میرزا کامران بود و از کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را

آگاه ساخت که توقف در امثال این امور بغایت ناخوش است و بتفریغ خود اهتمام نموده

این کار خیر بانجام رسانید و فرمان بران کار شناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نمودند

جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را باینجا گذاشته بمقصود می شتابد و تتمه سرگذشت

محصوران قلعه مانکوت می نویسد

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلایل تائیدات ازلی و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی

است بگشایش کار روی داد هرگاه ایزد جهان آرا بمقتضای مشیت علیا تکفل مهمات منصوبان

این خدیو صورت و معنی است در کاری که بنفس مقدس متوجه باشد خیال باید کرد که کار فرمایان

ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که سد

سکندری پهلو میزد و صورت گشایش در اندیشه دانایان نمیگذشت و القصه لوازم محاصره که

بخیال کس نمیرسید بر وجه احسن سرانجام یافت و مورچلها از هر جا پیش رفته در چهار جانب کوهچه

قلعه فرسا بر آوردند از آن میان مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر

رفت و راه در آمد و بر آمد زندانیان قلعه بسته شد سکندر به استحکام قلعه تکیه داشت از صورتحال

پراگنده دل گشت و باوجود پراگنده دلی چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان
عدلی که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است میطلبیدند که شاید سر بر داشته از ممالک
شرقیه هندوستان دهلی رویه متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش ملک آسوده
پدید آید دل از قلعه داری برنمیداشت لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نمیرود
مبارزخان را پیمانه زندگانی پر شد و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله صدرخان
نام لقب جلال الدین برخود بسته دعوی بزرگی نمود بقصد انتقام پدر خود که مبارزخان در جنگ او را
برخاک نیستی انداخته بود متوجه شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلی در آن جنگگاه
کشته شد و چهار سال و چیزی ایام حکومت او بود بنازم چه دولتی است عظیم و عنایتی است
کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب بر هم زدن مخالفان می شوند و مخالفان در یکدیگر آویخته
قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاوید می نمایند چون این خبر بمتحصنان قلعه رسید
یکبارگی پریشان خاطر و پراگنده باطن گشتند سکندر از اعتلای اعلام دولت روزافزون شکست
برشکست خود را چون مستبصرانه و کار آگاهانه دید ناامیدی بروز آورد و دلی اختیار در سلک زینهاریان
درآمد و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی
یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول به قلعه روانه سازند که خاطر بیقرار مرا تسلی پذیر
عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گرداند و آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند از روی
مراحم بیدریغ اتگه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش قدمان بود باین کار فرستادند سکندر
از روی خجالت اظهار آن نمود که بعقل عاقبت اندیش نداشته ام و طریق کوتاه بینی سپرده ام
دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه بمیامن الطاف
بادشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لائق حال منست اکنون پسر خود را به بندگی میفرستم

وامیدوارم که مرا جای نامزد شود که روزی چند انجا بوده خودرا آماده سعادت آستان بوس
گردانم و بجلدوی جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم
و طوق این پیمان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده را بغریب
ملایمت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بناصر الملک نیز که وکالت خانخانان داشت بلکه
وکیل السلطنت بود از نقد و جنس بحال داشت و مشار الیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام
سکندر شده خلاصه التماس او را بوساطت خانخانان معروض بساط اقدس شاهنشاهی
ساخت و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را بعز قبول مقرون داشته
بموجب قرار داد جریده و بهار را که آن حدود بجاگیر او مقرر ساختند و او پسر عبدالرحمن نام را بصحوب
نهارنجان تتور که از امرای معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شائسته اینها
باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت باو شود و بموجب عزائم بادشاهانه قرار داد و از قوت
بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شائسته بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته
بتاریخ پانزدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را با اولیای
دولت قاهره سپرد و حضرت شاهی رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیدند و از سواد صحایف
اعمال او اغماض عین فرموده او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفت بخفر از بیم و
ترس خود را بجریده و بهار رساند و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت و چون فتح قلعه
مانکوت بخوب ترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر از زنهاریان قهرمان سلطنت
شده سر بسلامت برد حراست آن به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجب قرار گرفت
و باستصواب مبشر اقبال موکب عالی به فتح و نصرت بتاریخ شانزدهم امرداد ماه الهی موافق
دویم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بعزیمت دلکشای لاهور نهضت

فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمایند در اثنای راه
از نافهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خ علم بیرام خان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست که در اواخر
ایام محاصره قلعهٔ مانکوٹ فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان راه یافته بود و دملی چند پیدا شده که سواری
اسپ نتوانستی کرد و دران ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن
قدسی مواطن توجه عالی بجنگ فیل مبذول داشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت را متضمنست
روی التفات می آوردند روزی در میان دو فیل بادشاهی که فتوحا و لکنه نام داشتند جنگ
باستداد کشید اتفاقاً آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمهٔ خانخانان رسیدند و هجوم خلائق و ازدحام
تماشائیان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خانخانان شد و واهمه اش بران داشت که مگر
باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شد خانخانان
یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف بجز گمان تقصیری
ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه سازان چگونه گناهی بمن اسناد
کرده باشند که موجب این همه بی عنایتی شده باشد که فیلان مست را بجانب من سر دهند ماهم انکه
بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته او نمود درینولا ازین خدیو جهان که خود را در لباس
بیگانگی داشته در اخفای احوال توجه میفرمود چنانچه سر اسیق را در خور دریافت خود پیشتر ازین
از دل بکاغذ سپرده ام بدیع بظهور آمد که موجب حق شناسی طائفهٔ از نیک نهادان گشت و
تفصیل این سانحهٔ هدایت بخش آنست که روزی شاهنشاه جهان آرا از دید کوته بینان تنگ
آمده در جوش شد و قوت غضبی از طینت ذاتی باعتدال آفریده که ودیعت نهاده دست
قدرت است رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبهٔ اقبال که پیوسته در رکاب
سعادت اعتصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی

[Margin:]
۵۱ وهم و فی نفسه ... کادراک معنی ... محسوسات تعلق دارد مثلاً
صورت وعدم صورت و بعض محققان گفته
هر آنکه ازان چیزهای دیده و نادیده
بصورت باشد خواه کذب در عالم صورت
تصور کند
۵۲ فروگذاشتن و رها کردن جانوران و غیره
و آتش دادن بندوق و توپ
۵۳ ای حضرت بسبب دیدن حال
کوتاه بینان بدرجهٔ اتم تنگ و عاجز و
بغایت در غضب و تعذر در آمده لیکن چون
ارادت علی و طینت اصلی دارند خاموش

شرح دوم

ودر کاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلوه دار واشال این مردم که وحدت گاه خلوت از کثرت
اقسام این مردم غبار آلود نمیگرد و بازداشته یگانه و تنها بباطن با خدای خود به نیاز و
بظاهر از مردم خشم آلود از معسکر اقبال بیرون آمد شد از اسپان خاصهٔ حضرت شاهنشاهی
طرق اسپی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی مثال آن
و در بدخوئی نیز نظیرش پدید نبود هرگاه واشدی کس پیرامون آن نتوانستی گشت و بدشواری
بدست آمدی آنجهان پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر و سوار گشتی در این
(ای حضرت شاهنشاهی ۱۲)
تنهاروی بران رخش سعادت پیوند سوار بودند از کثرت حضوری یکسو شده در نور حضور ایزد یکتا
روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند چون پاره راه طی شد ناگهانی بجال آن رخش اقبال
متوجه ناشده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با خدای خود هم راز گشتند آن نگار در آتش خوئی
باد پیما برسم عادت خود تند پیا کرده گرم دویدن شد تا آنکه از نظر دوربین آنحضرت پنهان
گشت چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمودند در ملازمت کسی و نه در خدمت اسپی لختی
در اندیشهٔ این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده
بآرامشی سنجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد و آنحضرت در شگفت غریب مانده
بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسپی که عادت او باشد که به آسانی سواری ندهد
و در واشدن آن باشد که بدشواری بدست افتد و آنگاه چنین صحرائی شده باشد
و از نظر غائب گردد بمحض توجه شاهنشاهی خود آمده بآرامش تمام سواری دهد که هرگز
به آسانی میسّر نمی شد از عجایب تصرفات این سریرآرای دولت تواند
بود آری کسی را که ایزد بیچون در نوازش باشد و متکفل این کارها شود
و در وسعت آباد خاطر او از تنهائی چه اندیشه باشد و اگر ذات مقدس او

توضیح دوم
آن رخش تیز تک سهو محو شده و بجای فرود آمدند در بطریقهٔ خاص الهی باد انائی نهان و شتکار صورت همراهی در آن تماد بیات آغاز نهادند آن نگار در بدخوئی برسم عادت و واپیا خود مطلق العنان شده گرم دویدن گشته از نظر غائب شده ۱۲ * * *
بآرامشی سنجیده خوشخرامی که بنکان وحشیدگی در آن نباشد ۱۲ *
جناب مولوی سید محمد صادق علی صاحب سلمه

چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه بظاهر چنان می نماید که دادار خرد آفرین جمال آرای آن
پادشاه صورت و معنی را بر جود خویش روشن میسازد لیکن از روی معنی برای رهنمونی خلایق
پرستان مختصر بین چراغی چند در شاه راه هدایت می نهد تا چنانکه او را خداوند صورت و
پادشاه ظاهر میدانند و بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی او را رضا
جوئی حق پنداشته بگلشن سرای سعادت جاوید رسید زهی بزرگی که حالش چنین باشد زهی
دولتمندی که او را چنین آگاه سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت
در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرو رود و چه باطل پندیه ولتی که با وجود یافت این
پایه ارجمندی راه نفاق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین ستیز نماید سخن کوتاه که گفتار سکندر
را نهایتی مثبت و گیتی خدیو ظهور این عارفه غیبی و الهام ربانی دانسته فسخ عزیمت تهاروی
فرموده باز بدل گرمی و نوازش نوبینان اخلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرمود
سایه التفات بران حدود انداختند و جهانیانرا فرحی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ
بست و پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین بیده
بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند
و بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید خانخانان از مضمون فرمان برداری سلطان
دانیه باز بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد خان اتکه کلمه مند شده اظهار نمود که همچنان
که چهره اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا مصفاست نظر مرحمت
و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمی بردم اما
چون گاه گاه حضرت را بی التفات می یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما میدانم از همین جهه
واقع شد که کمر بعداوت من بسته اید و تشنه بخون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف آورده اید

حق بگوید که از چنین پادشاه ... سر زد ... کرامات ظهور آید ... عالی شان ترقی پذیر خواهد گردید و سنت جاریه خداوند تعالی اینست که برای اظهار ربوبیت ... صورت خود چنین بنده را برگزیده ... میسازد ... خاص که بنده مصلحت عام را ... [illegible]

دوم

[illegible]

مولوی محمد صادق علی عفی عنه

دکار بجای میرسانید کر قصد جان من میکنید شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب

شده جمعی را بخود متفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خانخانان رفت و عهود و مواثیق درمیان

آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نکشاده ام و نخواهم کشود تا آنکه

خانخانان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو نشست و از سوانح آنکه بهادر خان را

بمولتان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته بود چنانچه سابق ایمای بدان رفته سرانجام

دهد و بهم بلوچان آنجه دور اکه سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادر خان دران ولایت

ولکشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد و جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده زیاده از

اندازه تاب و توان خود کوشش مینمودند و تا مدت یکماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم

میرسید و چون سایه اقبال این خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت و انداخته بود بمیامن

توفیقات ایزدی فیروزمند گشت و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود

که از نقاب تعنابر آمده خود ناظم پراگندگیهای عالم شوند بیرام خان که پیوسته لاف عقیدت

زدی پرده از روی برداشتن گرفت و او را سالک بی راهه ساخت و آنکه بی راهه رفتن او

اکثری از مردم هوشمند دریافتند آن بود که فیلان بادشاهی را خواهی نخواهی با مرای اعتبار

گروه خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصه بادشاهی را که پرده عظمت و جلال جهان آرایی

آنحضرت بودند گرفته به بهانه آنکه بمردم سپارد از آن حضرت جدا ساخت آن خدیو جهان

نمیخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کارها بوقت خود بازبسته است و هنوز آن زمان نرسیده

بود اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد سبحان الله این چه وسعت حوصله و این چه اندازه مدارا

است و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدا غلیان قوی غضبی است آری

بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود بپرورد این ها از وجه بدیع باشد و درین هنگام

دوم

... را از ... و ... گرفتن در مجاهده و باریک کردن ... مصاحبت ورزی و آشنائی و ... تواضع این ... اول ... غلیان ... دوم ... مولوی ... صادق ... فقط

که عرصهٔ لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم
گکهر زمین بوس رسیده بنوازش بادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان ورآمدن رایات
حضرت جهانبانی جنت آشیانی در فتح هندوستان ملازمت در نیافته بود توهمی بخاطر داشت
لیکن چون خدمتی شائسته کرده بود که شل میرزا کامرانی را که سرمایهٔ چندین شورش و آشوب
بود گرفته سپرده بود چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد درین ولا
که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود در آمد که هر جا سرکشی
و سرداری باشد سوی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد
آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان بوس گریبان گیر شد و از وحشی طبیعتی خود التماس نمود که
چون بملازمت سرفراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نبرند و بمآثر الطاف خلائق نواز
از جا و مقام خود جلا از وطن نشوم و یکی از معتمدان پایهٔ سریر الامرا گرفته بدرگاه معلی برد عواطف
شاهنشاهی پاداش خدمت شائسته او فرموده جمیع ملتمسات او را بذروهٔ قبول ارتفاع
داد و تیمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده
بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصلهٔ خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی
ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور عبرت بخش ارباب تمرد شد بیا سار رسیدن
تخت مل زمین دار مؤسست و مجملی ازین قضیه آنکه این زمیندار از شوربختی که داشت بسلطان
سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت و از آنجا که رسم بیشتری از زمینداران هندوستان
آنست که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی میکنند و با هر که غالب و شورافزا باشد باو
همراهی مینمایند در هنگام شورش روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبانزد
اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر سور سر بفساد برداشت و آن گمراه همراه گشته

چون اقبال ستعد دولتخواهی دز آماده فرمنگالی بود سرکاری سربلندی کرد پای اکنده و جا بلکه سرداری سرکشی نمود سوی کشان و خشم پشت پا بگران پای آستان که نشان سجده بجود آورد و کسیکه از روی عجز و نیاز روی تضرع بر پا نهادی بالید بسعادت جاودانی رسید ۱۲ ص

و بالفتح از وطن بیرون رفتن و از جای وطن بیرون کردن و کار دشوار و روشن ۱۲ ک ص بالکسر و بفتح

مولوی سید محمد صادق سید علی صاحب عفی عنه

در پی آرایش هنگامهٔ او شده و درین هنگام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نموده کار و بار
بر متحصنان قلعه باضطرار کشید بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت بیرام خان چون
بر حقیقت فساد او آگاهی داشت او را بسیاست رسانده و بجای او برادرش بخت مل را که بهوا
و دولتخواهی در پیش بود مقرر ساخت از آنجا که آئین همت والای شاهنشاهی آنست که خود آیندها
اگر چه از روی اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرت بلند که بهزاران مروت
و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمی فرماید ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد
اما چون نقاب از جمال جهان آرا بر نه بسته بودند بظاهر چندان توجهی نفرموده و چون خاطر
جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهارده روز که دار السلطنت لاهور از فر نزول
سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا بود شرائف اوقات بفارغ البالی و نشاط رانی مصروف
بوده بظاهر در لباس بی پروائی بکاری اشتغال داشته و در معنی در نهایت بیدار بوده عیار
ارباب اخلاص گرفته می شد چون کار پردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند
حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش
بست و پنجم آذر ماه الهی موافق شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت
اعتصام بجانب دار الملک دهلی اتفاق افتاد و از جملهٔ سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم
سرادقات عالی بود بوقوع پیوست قضیهٔ انعقاد خانخانان بیرام خان بود بعصمت قباب سلیمه
سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن
عفت نقاب را که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا نور الدین محمد بود نامزد بیرام خان کرده بودند
که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای فطرت را که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدرات
سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود به بیرام خان بسپارند و مرهون وقت

جمع معدن ۱۲

مانده بود تا درین هنگام که عرصهٔ جالندر از ورود مواکب عالی مهبط انوار شد خانخانان
خاطر بر سر انجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی التماس استمزاج این شغل
نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروائی در آمده راه مدارا می سپردند بامضای
آن التماس اشارت فرمودند و آن خدیو علی الخصوص از دواج روی داد تمام مستورات سرادق سلطنت
خصوصاً بیگه ماهم آنکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در یک هفته
صورت گرفت میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر خواجه حسن که بخواجه زاده
چغانیان شهرت دارد و بخواجه زاده نبیرهٔ خواجه عطار اند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاء الدین
اند که خلیفهٔ اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زاده چغانیان نسبت دامادی سلطان
محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشتند و پنچه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم
بیرام خان که در عقد سلطان محمود میرزا بود و دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص
و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت
اند انتساب فرمودند و سلیمه سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتیاز
دارند از ان قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت
خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم التقلید است از نیکه سلطان محمود را در باب خواجه زادهٔ
چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشد برای چه حضرت فردوس مکانی
پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نور الدین محمد کنند و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشتها این نسبت صورت بندد

آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی
یعنی سال خورداد از دور اول

انعقاد الکسر گرزانیدن و روان کردن ... دعوات و دروت ... قاضی را گویند ... ازدواج با کسی جفت کردن و با یکدیگر جفت شدن ... ینگه ... دوم ...

المنة لله که هیکل سال و ریم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزهٔ گوش و زر روزگار

و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکبهٔ بهار سال سیوم الهی بسواطع دولت و اقبال بلندی

گرفت و بعد از چهار ساعت و بست و هشت دقیقه از روز جمعه بستم جمادی الاول سال نهصد و

شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم به برج حمل تحویل نمود عالم

صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده

نضارتی بی اندازه بخشید و دلبستگان عشرت بظهور شعشعهٔ سعادت آئین نشاط از سر گرفتند

و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند **شعر**

دماغ عالم از بوی بهاری * هوا را سوخته عود قماری * ز مشک افشانی باد طربناک *

عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک * زمین را مشک پیموده بخروار * هوا را غالیه سوده جهت تار *

نیاورده زمی تاب مهتاب * زلاله خون چکیده در سمن آب * بنفشه بهر چشم بد تحجیل *

کشیده در بناگوش چمن نیل * پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشجار

سعادت اثمار حدائق الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار الملک

دهلی از قصبهٔ جالندر در جلوهٔ اقبال آمده شکارکنان و نخجیر افگنان نهضت فرمود چون از دریای

ستلج که قصبهٔ لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور موکب عالی اتفاق افتاد منهیان آگاه

خبر آوردند که حاجی خان که اندکی از احوال او سابقاً گذارش یافت با فواج قاهره که بتنبیه

او نامزد شده اند دم مساوات و مساهمت میزند بنابر آن توجه جهانکشا بران قرار یافت

که موکب اقبال تا حصار رفته نظام کار برابری برد و فتنهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استحکام

اجتماعت باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای را از انچه بود باکل جمع نمود بنابرین اندیشهٔ

صواب انتما جمیع اردوی معلی بسرگردگی ناصر الملک بحصار روانه شد و حضرت شاهنشاهی

روح ۸۶ دوم

خوشبو ساختن زعفران و در صراع است که نسیم و ... ثانیهٔ بازتوان کل خاک زمین ... خروارها می پیمود و هوا را همچون صدف غالیه سود است ... در صدف ... شده بود ۱۲ از دو خون و یاسمین که سفید است ... تاب مهتاب نیاورد و ۱۲ ... در چمن ... بهاری ...

بجهت احیای آداب تحفه و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند چه
در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس را برداشته
بسهرند آورده بودند و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار خفا ساخته در آنجا بودیعت
گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت بحصار رفته روشنی افزای اردوی
معلی گشتند و بیرام خان خانخانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود و در هنگامی که رایات
اقبال در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدای نزاعی و نقاری بهم رسید و چون بیرام خان
رعایت احوال او بسیار مینمود جانب او گرفت ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته
بدر خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان درمیان آمده صلح دادند و چون ظفرمند عساکر
نصرت بحاجی خان و آنمرزم رسید بی جنگ از هم متفرق گشته هر کدام بجائی رفت و حاجی خان
بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشاپوری باجمیر رفته متکفل انتظام آنحدود
شد و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را بتسخیر جیتارن فرستادند بهادران
نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را به تیه عدم
راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند و عرصه آنحدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند

چون خاطر جهانگشای از مهمات آنحدود فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب
دهلی شد و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی
موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخری لوای گیتی آرای مایه وصول و پرتو نزول بر ساحت

دار الملک

دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر بآداب استقبال مبادرت نموده غبار موکب جهان
نورد را پیرایه آبروی سعادت خود ساختند انوار نصفت و عدالت و لمعات رافت و عاطفت
شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت و بدستیاری مدبر اقبال کار سپاهی و
رعیت بتازگی انتظام گرفت و دران ولا خان خانان با جمیع امرا و ارکان دولت در رتبه
دو روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات مالی و ملکی
که دران بارگاه دولت قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و بدانچه فرمان
گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست و از بدایع وقایع که سپهر خیال باز بر پرده
بوالعجبی بر آورد داستان عشق و عاشقی علی قلی خان زمان بساربان پسری بود
و بوسیله آن جوهر بدگوهری او روشن گشته نفرین جهانیان را آموز آمد تفصیلش بطرز
اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی
بجمال حسن صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت
و خانزمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی برد و خته
و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر می برد بعد از
واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز داخل قورچیان
بود در جالندر بآستان بوس حضرت شاهنشاهی سرفراز گشته در جمیع قورچیان می بود
درین حال خانزمان از بدولتی و تیره رائی کسان فرستاده اغوای او نموده آن بی جوهر
مغنی که مغرور حسن بی مدار صورت بود این نقش مراد منصوبه بخت دانسته گریخت چه در کارگاه
که بازار حسن مصنوعی گرم است و به برکت حسن معنوی لطف صورت را جای نمی بینند مثال این مردم معنی ظاهر آرا که می پرستند
و کجا بمنظر التفات شاهنشاهی میرسند و بالجمله آن بیدولت بخیال فاسد از دولت خانه اقبال

گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار سخن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را که بدبختی
و نادانی و دنیاداری ضمیمهٔ بدنهادی او شده بود از شورش طبیعت کار به سودائی کشید
و چنانچه خباثت ماوراء النهر از تیرگی دل ظلمت سلطنت و شکوه دولت را منظور دیده شسته بر پایهٔ ب
رگان آلوده دامن اسم بزرگی رانده پادشاهم میگویند آن بیدولت پرگفتی و کورنش و تسلیم
بجای آوردی و از فزونی شتهای گوناگون که اندکی گفته آید راه سعادت گذاشته بی راه
ادبار رفتی و بلای عظیم تر فراهم آمدن خوش آمدگویان نزد او بود که نظر کج شان جز به منفعت
خود شان نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه نیک کرده در افزایش
کار خود می بودند و هرگاه بدذاتی در پایهٔ بلند باشد و بدمستی چنین روی دهد و ارباب صحبت
از گروه خوش آمدگوی خانه برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و
حال و مآل او بخسران انجامد چنانکه مصداق این احوال و خباثت مآل علیقلیخان است و چون
بی آزرمی و بی حیائی این بخت برگشته ها بمسامع اقبال رسید پیک موعظت و منشور حکمت
فرستاده بنصایح والا لوازم بزرگی بجای آوردند و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو
و احسان است آدمی زاد از فرمان برداری آز و صحبت بدذاتان خوش آمدگوی که مغلوب
سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمائم میشود اکنون از مردمی و حقیقت و نمک
شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته نمیشود سر رشتهٔ حساب را که سرمایهٔ نجات عموم مردم
است بدست داشته از کرده پشیمان شده نیکوخدمتی را تدارک کردار ناشایستهٔ خود کای
و آن ساربان پسر را بدرگاه فرست تا کردهٔ ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی
سربلند گردانیم و اگر بیخردی و بیشرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو
نهاده آید که باعث عبرت سائر کوته اندیشان زرمست گردد و درین اثنا که بدمستی و

سخن فروشی یعنی ... خوبی و ناز و زبانی ۱۲ ... چنانچه پایکان ... رژه دور و فا ... دولت را ... گرام زادگان ... آلوده ... جاری ... ساخت ... خان زمان خان را پادشاه ... میگفتند و آن بیدولت ... خان زمان ... میگفت ... پادشاه ... تسلیم و آداب بجای آورد

دوم

بدگوهری علی قلیخان پیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضای کرد
که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک او جاگیر کرده شود تا از انفراد و استقلال بر آمده
پرده ناموس او دریده نگردد از انجهت قصبه سندیله را بسلطان حسین جلایر جاگیر فرمودند
آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که باو قرابت
نزدیک داشت داده بود هرگاه سرجماعه به بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد پیروان او
ناگزیر از سعادت بی بهره میگردند و لهذا اسمعیل خان پرگنه مذکور را نه داده بمنازعت برخاست
سلطان حسین خان مذکور به پشت گرمی چنین خدیو اقبال از و بزور گرفت و او پناه به
علی قلی خان برده لشکر بسیار بر سر آورد و سلطان حسین خان بهمین مردم خود بمدافعه آنها
برآمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف فیروزمندی
یافت و جمعی کثیر به بدترین مرگها که در حرام نمکی بجان دادن است بخاک نیستی برابر شدند
و شاه بداغ بلاقی که از خویشان نزدیک علی قلیخان و از شجعان نامی زمانه بود بهادر و بیدم
شتافت علی قلیخان بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهادی خود میخواست که آماده سلطان
حسین خان روبرو شود و یکبارگی از پرده آزرم بر آمده روسیاه ازل و ابد گردد جمعی
از خردپروران دوربین او را از ان اندیشه نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات
ناشائسته او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیرفته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون
دولتمندی نداشت آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد و از سائر امور بیدولتی دست باز
نمیداشت بباطن در اندیشه تباه و بظاهر شروع در ملایمت نمود و ناصر الملک پیوسته
نکوهش احوال خسران مآل او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن او اهتمام نمودی
و بیرام خان خاطر علی قلیخان نگاه داشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را ناکرده انگاشتی

دوستان درخانهٔ او نصیحتهای گرانمایه کردند و آن نکوهیده اعمال چون باز کردار خود باز
نتوانست آمد خود را بحیله و مکر زد و برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرخانه فرستاد که شاید
کاری تواند ساخت و شورش درخانه را علاجی تواند انگیخت دران ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل
بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجا آورده ملاحظ
خاطر بیرام خان نکردی روزی برج علی که از مدهوشان مجلس علی قلیخان بود پیش ناصر الملک رفته
سخنانی که از اندازهٔ او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق شناس ناصر الملک بغضب آمد
بفرمود که برج علی را نخوابانده چوب زدند و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را بزیر انداخته در خندق
نیستی فرستادند میگفت که این مردک اکنون مظهر اسم خویش گشت و بیرام خان ازین معنی بغایت
آزرده شد و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای
که در دار الملک دهلی درین ایام رو نمود بیاسا رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ
است که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند
و حقیقت این حال برسم اجمال آنست که پیوسته دل باطل او آگندهٔ نفاق بود و سرشت او
به خبث و خباثت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع
جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی
او را مصاحب منافق میفرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته و درینولا شطری از اوقات
پریشان را در صحبت شاه ابو المعالی گذرانده در تبه رائی می بود و لختی از اوقات خود را بحدود
شرقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خباثت علی قلی گشت و پسر خود را مهر دار او ساخت و
چون پیمانهٔ عمر او به پر شدن نزدیک رسیده بود باندیشهٔ تباه از انجا بدهلی آمد و در پی اشتبا
بیرام خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانهٔ سفر حجاز ساخت از قدمگاه برآمده متوجه

دومم
[illegible]

ای از برج قلعه فیروز
آباد بخندق در خندق
رفتن برج علی ...
و موقع وقت و حال
شد ... کشت
سنه ۹۶۳ مصاحب بیگ
که صاحب او ... بود و
حضرت جنت آشیانی ...
ناپسندیده ...
منافق ... گفتند ...
در صحبت شاه ابو المعالی
بسر برده و پس ازان
[illegible]

پیشش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین امر ناصر الملک بود
و باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قطعهٔ قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات
نوشته انداخته شود تا هر نقشی که از پردهٔ غیب بظهور آید و بر روافقهٔ آنرا فرموده الهی دانسته
کاربندیم و همچنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا
رسانیدند و از وقایع ناشایسته که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود
بجوق است و مجملی ازین سرگذشت آنست که او پادشاه قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم نمیکرد
و بزرگان مبنا نظر برواج کار خود داشته همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر
برکشیده های این دولت علیا او را دوست نمیداشتند و با این حالت عیب هزل و مزاح
که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه میکرد و بحرفهای دور از
کار در لباس ظرفگی و ظرافت که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند بسر می برد و هیچ کس نبود
که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلیخان
برلاس باو مفوض شد در باب غرض فرصت دانسته هم خاطر منعم خان را شورانیدند و اندیشه
انتقام دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان
شده او را در کشتن بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب
را منظور داشته بندهای بکار آمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند
و سود و زیان خود را از ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب استعداد شوند خواجه چون نسخ
عزیمت هندوستان نمودن منعم خان و در مقام کینه کشی در آمدن او شنود در اندیشه دراز
فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی پروائی و بیرام خان
در نهایت استیلا هرگاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت حرفی نا ملایم که از و

دوم

مسخرگی و بیهوده گفتن
و بیهوده و لا غو کردن
۱۲ ق م
مزاح
بالضم و بالکسر
خوش طبعی نمودن
و ظرافت کردن ۱۲ کم
مطایبه
باکسی خوش طبعی کردن
و بازی نمودن
صادق

رسانده بودند او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب
غضب گشته ملاحظهٔ حضرت جهانبانی نکرد و امروز که حال بانجا رسیده باشد و خدیو زمان در
نقاب بی توجهی چگونه پیش آید و ستم پیشه‌های تیره درون چه سعایتها که نمایند و نیز
منعم خان که برای العین ملحوظ او میگشت بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمی داد و بقالی
نکوهیده ترین عار با پیش او بود بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابد قرین رو تافته بجانبی
دیگر رود و منعم خان جمعی را بتسلی او فرستاد و بعهد و پیمان او را آورده مقید ساخت و بعد ازان
باشارت او نشتری چند در چشم او زدند چون تقدیر رفته بود روشنائی چشم اخلاص این او
تباه نشد و پس از چندگاه کارداران کور دانسته دست ازو باز داشته بودند بنگش رفته بسرگردانی
یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را بآستانهٔ دولت
رساند و بهر امر ناگزیر که از دشمنان رو دهد باری در پای قدم صاحب باشد منعم خان آگاه
شد چندی از تیزروان عرصهٔ تفحص را فرستاد و او را با برادرزاده‌اش جلال الدین مسعود بدست آورده
گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که چگونه دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر
آنها فرستاد و خون آن دو نیکخواه را برای غرض شوم خود ریخت و بیرام خان نیز فرمانی
درست کرده بکشتن او فرستاده بود حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب ثروت
و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه خروش باطنی فرموده
مکافات آنرا چون سایر امور بایزد بخشش جهان آرا تفویض فرموده بحوصله که داشتند
بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر پرده‌دار برای نظام صورت و معنی پرورده

توجه حضرت شاهنشاهی بشکیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده گزین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات

مالی وملکی بعاشقان آن واگذاشته هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابدقرین
خود انداختی و دنیا و دیستان خود آرامی را باین طرز بدیع عیار گرفتی دران هنگام که درکابل
نقاب آرائی سپهر بودند بسواری شتر وجنگ آن متوجه بودندی که دران حدود جانداری کلان تن
اندر نبود وگاهی برای تشحید خاطر جهان آرای بسواری اسپ وشکار سگ اشتغال داشتندی
دریولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر
توجه فرمودند که در صورت وسیرت از جانوران بدیع است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه
کرده گروهی را که ندیده باشند شناسائی بخشم کاری نساخته باشم آن حسن صورت کو و آن
رفتار کجا و اگر بحسن وتندروی او را باد نسبت دهم آن خشمگین در وقت برهم زدن ثبات
قدمان عرصه نبرد چوپاچه گفته آید در دوربینی و دریافت و فرهت اگر باسپ مانند گردانم بیان
واقع نشده باشد شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که مرد دانا
بی تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کار غریب که از قرار واقع گفته
آید کفایت نمیکند با خرد راست رو عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع
منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار ربای فوج برهم زن داشته پذیرای سختنا
بدایع این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و با اینهمه خود از شنید بدید آمده
برای العین لطف وقهر او را ببیند وکارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی
از بسیار او را تواند نوشت که حسرتی در دل آواز کوتهی بیان نماید مرا که این شرائط بواقعی
دست نداده بعبارت آرائی سخن را چراد را کشم و از مقصود که درین شگرفنامه دارم چون
باز مانم همان بهتر که بهمین قدر ازین عجائب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کار خود باشم
چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب پیکر بدیع شکل افتاد سزاوار توجه دانسته

ونها وطراران حسیتی
تما از جلاد این فیل ثابت قدمی
نمیکنند واز این را در بیابانی این حقیق
اسپ شایست و هم عنان تحقق
نظر ونیز اندازی نمی آید واگر با
از دوست گسسته باشم چرا که این
سرکشی و هیبت و کینه جوئی
در اسپ نمی باشد ۱۲ **
شنیده کی بود مانند دیده *
سما تا تا نگوید که مصرعه
پس این فیل که صفاتش بر زبان
جاری است حیرت بخش همه مخلوق بخلقت
غریب خود بود این فیل برای العین
بصورت و سیرت شاهده
افتاد ۱۲
محمد سعید صاحب تملی
عفی عنه

پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند و معنی ایزد جهان آرا آغاز جمال جهان آرائی این
یگانه عتبه کبریای خود فرموده به نقد از اسباب ترس و بیم ظاهر بینان خلق پرست گردانید تا
با این خدیو صورت و معنی گشته عنان و پریشان اندیشه بوده پا از اندازه خود بیرون
ننهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت اینچنین زبردستی را آرام خود نتوانند
ساخت این پهلوان الهی با این دلیری و دلاوری زبون خود سازد همانا که از و ملاحظه
باید کرد و ارباب معنی خداپرست را نیز عنوان دیده وری و دریافت عجائب این برگزیده
ایزدی شد چه این کارهای که در کالبد گفت درنیاید و ترازوی قیاس ظاهر نسبد این
اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سوار سپاهی فیلان سرمست آمده گشتن فیلبانان
رباهی بدخوی که آهنین جگران این فن را از تصور آن زهره بیگداز گردد از ذات مقدس سر
گرفت دران هنگام که فیل مست بدخوی فیلبان خود را کشته چندین خون کرده آشوب
شهر گشته باشد این تائید یافته الهی در حمایت ایزدی درآمده چنانچه در میان چمن و
صحن خانه خرامد پای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را
بجنگ فیلان مست عربده جوی می آرد و در عین جنگ انداختن فیلان مست فیلبانان فیل
دیگر را طاقت طاق شده در نظر می درآید آن شیر الهی از ان فیل برجسته بران فیل دیگر
سوار می شود این گروه حق پرست را سر مه روشنی افزای از دید این حالت بدست
می افتد چه رسیدن نزدیک این عفریت پیکر بی حمایت ایزدی میسر نشود و تکلیف سوار شدن
بران و باز آنرا به تندخوئی داشتن و با فیل دیگری که مثل او باشد جنگ انداختن از ظهور
این عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی درآمدن گرفتند بجا اطرف
که فیل را ازین میکنند و آلت و اسبابی چند تعبیه می نمایند تا سواری میشود در پیشانی در رگ

او خلق ظهور که باعث زیب و زینت او باشد می بندند و نزدیک بگردن نشسته پارا

بآن ریسمان اعتماد می بخشند سخن چه میگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات این

نمی آید اگر چه در واقعه در نویسی ظاهر بین داند که از درازی شاه را مقصود یکسو شده به

پهنا سیر و هم اما کارشناس معنی گزین دریابد که یکقدم از راه بیرون ننهاده ار کم فرصتی نافته

می شتابم از جمله حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته

شطری را در تعجب و تحیر و شطری را در حسرت نایافت ایام گذشته آورد و طبقه را در آفرین گری

دانش خود بوده هوش افزای گشت آنست درین هنگام که در دار الملک دهلی مسند آرای

ناظر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل

که نامش عظیم تهبالی جنگلی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آدم کشی او بدولت و اقبال

سوار شده بفیلی همتای او بجنگ انداختند که کار آگهان را حیرت افزود و فیلی که آنحضرت بر او

سوار بودند غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او میدوید ناگهان پای کم

کرستونی عظیم را ماند در کوی تنگ و مغاک عمیق فرو رفت و دران عربده بدمستی که

دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حمله های عظیم و حرکت های عنیف بنیاد کرده و درین اثنا

پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است که بر دو طرف این کوه پیکران یکی از شیردلان

کاردان سوار می شود و او را بزبان هندی بهوئی گویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده

بر زمین افتاد درینوقت که غریو که از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص

بگداز میرفت ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بر ریسمان

گردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می

انداخت و پنجه که تائید یدالله در صنایع رحمانی آن بود ریسمان را مضبوط گرفته و

دوم

۹۱

نام سازیست معروف و

مولوی صادق علی

اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروهٔ وثقی عنایت ازلی واثق دانسته قوی دل و مطمئن خاطر
بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود و فیل از غایت
قوت و صلابت پای خود را ازان مغاک می کشید و کوششهای غریب نموده از هر طرف
پهلو بزمین می رسانید از یک طرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای فیل در برآمدن
شخص قدسی نژاد آنحضرت درچنین وقت که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراخ حوصلهای
درست اخلاص تیز هوش برجای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل برهم زده عالم آسوده
و جان از جای رفته دوران قرار گرفت نمیدانم که این جمال آرا که در صورت قصه [illegible] اراده
این گزیده خود بظهوری آرد تا دراز اندیشه های تباه کار را بدینچنین نگاهبانی کوتاه دست
سازد یا آن خدیو ظاهر و باطن بادشاه صورت و معنی تا بسیاستی [illegible] الهام ربانی دیده [illegible]
چنین جلوه میکند تا کوری ناتوان بینان خلاف آئین و نور افزای مخلصان ارادت گزین
از یک کار شگرف از مکمن بطون بمامن ظهور شتابد و باندک فرصتی که آنحضرت خود را از هم آوردند
فیل باهتمام خود از مغاک پای خود برآورد و شروع در بدستی نمود و آنحضرت بهمان گشادگی
پیشانی و شگفتگی خاطر باز بر همان فیل سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت حضرت عزت بجوهر
مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خان خانان از شنیدن صورت اینحال که جانها
آرمیده عاکفان عالم قدسی را در کشاکش بی آرامی انداخت باستلام پایهٔ سریر والا رسیده
بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاند گوییا
ملاء اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانبانی
بوسیلهٔ تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخش مسئلت نمودند مستبصران آگاه پوشیده نماند
اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده اند

دوم ۹۲

دلشنگار نام داشته که بیرام خان خانان آن را با دیگر فیلان از جمله غنایم با چیواره بدرگاه
گیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنت آشیانی آن فیل
سعادت مند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری
آنحضرت بآن سرحد نبود که تنها بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد بر آن فیل که کمال اعتدال
داشت سواری شدند و فیلی که در مرتبهٔ اول بی دستیاری فیلبان تنها بر آن سوار شد فوج
بذار نام داشت و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند
روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچیواره بسهرند نزول اجلال می‌فرمودند حضرت
شاهنشاهی بر آن فیل والا شکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
بر آن سوار شده‌اند دموده نام داشت که حضرت به بیرام خان بخشیده بودند و چون بندگان
حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلی بسیر قلعهٔ سلیم گڈه که بر کنار دریای جون واقع
شده میرفتند آن فیل را در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت
در عین مستی فیلبان دانه بخته او را بدست گرفته بدهن او می‌نهاد بندگان حضرت را خوشخوئی
آن فیل خوش آمده بدو توجه فرمودند و بر ماده فیلی که بپهلوی او بسته بودند سوار شده بر گردن
او سوار شدند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی برو سوار شده با فیل مست دیگر جنگ
انداخته جهلیه نام داشته و آن در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوٹ بوده بعد از آنکه جنگ در میان
آن دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود منصوبهٔ شطرنج هر دو را قائم داشته از یکدیگر جدا ساخته
اند و در آن هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد از این زبردستی
آن حضرت در سواری فیلان مست بجائی رسید که بر فیل بدمست که فیلبانان کار کرده در سواری
آن بپشت دست بر زمین عجز می‌نهادند آن سویهٔ مظفر بی تحاشی سوار می‌شد و بجنگ فیلان مست

می گذشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلبان کش مردم ربای که بکوب
شهری و آشوب لشکری بس باشد سوار شده جنگ انداخته باشند ایزد تعالی این تائید یافته
ازلی را در قرون و دهور بر اورنگ کامرانی کام بخش جهانیان دارد و از سوانح دولت
افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و نهاد
از ناصیهٔ او پیدا بود با سایر خویشان بزرگ بزرگ منش که در قصبهٔ تلوند جاگیر داشتند و میرزا
حسن ترمذی و قرا بهادر کاشغری بر سر راجه گبور چند که در قلعهٔ جمو متحصن شده بود تعین شدند
و این گروه نیکو خدمت بآئین شائسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص [illegible]
با عدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند و بیاوری سعادت [illegible] خداداد
فتح بزرگ روی نموده و غنایم فراوان بدست افتاد و چون جوهر [illegible]

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصهٔ دلگشای دار الملک دهلی بمیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت
شش ماه مامن عدل و رافت بود و مهمات آنجا و وجهی که ملهم دولت تلقین فرمود
انتظام یافت رای عالم آرای که پرتویست از شعشهٔ فروغ مهر عالم افروز و نوریست مقتبس از
سرچشمهٔ انوار الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت دار الخلافت آگره که از رشک
آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت است نهضت فرماید و خاطر
دریا نثار به نشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود و صاحب اهتمامان مهمات دریا
چندین کشتی و زورق را زیب و رونق دادند و نشیمنهای چمن را لقماشهای فاخر
بیرون و درون گرفتند روز رشتاد بست و ششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و
ششم ذیحجه آن شهنشاهی دریا دل در دریای بی ساحل بکشتی نشست و مختصر آلی را

دریای

دریای محیط بخشید و همه گرامی عالی قدر و مقربان سریر والا و سائر بزرگان دولت
که سامان سفر دریا کرده بودند با عینی که کارنامه او و اراجرام تواند بود بکشتی نشستند گویا
دریا را آیین بسته بودند یا لاله و نسرین از آب سر بر آورده بود و بعزاران عیش و عشرت
روی عزیمت بدار الخلافت آگره آوردند کشتیها را دریایی ساختند دران راه دلکشا
روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند مجلس عالی که حباب دریاییست از جواهر معالی لباب
و خشت کشتی باده موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه هفتم آبان ماه الهی موافق یکشنبه
هفتم محرم سال نهصد و شصت و شش هجریه رایات صبح تباشیر شاهنشاهی از مطلع افق
شهر آگره طالع نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دائره تخت و مطلع نیر بخت
ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر آگره که بادل گده اشتهار داشته به نزول خاص
پایه آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سائر ارکان سعادت را جابجا منازل تقسیم
یافت اقبال دران ساحت رحمت منزل گرفت و سعادت دران گل زمین طرح اقامت
انداخت در اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر دولت آساس گلگونه رخسار هفت اقلیم
شد شهری در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و
فواکه خراسان و عراق موافق دریای جون که آبش در سبکی و گوارائی کم نظیر است از میان
شهر روان از دو جانب ملازمان عتبه اقبال منازل دلکشای و بساتین دلکش ترتیب
دادند که بقالب کفت در بنیاد و از کمال شرافت و جلالت تازگی دار الخلافت و مرکز
السلطنت شد و چون کواکب سعود و منظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی
ناظر است و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم هر آینه فتوحات مقدره غیبی و پرده
گشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام از آنها بجهر وقتی که تعلق یافته لا محاله

بهمان وقت صورت گرفتنی است و هر امید که بوساطت سعی و کدیابی و واسطه جدّ و جهد موعد
وجود گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستنی و ازین قبیل است سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدن
رایات جلال بدار الخلافت آگره پرتو ظهور یافت و فتح قلعه گوالیار بآسانی روی داد و شرح
آن برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نصرت
قرین رفته محاصره کرده بودند لیکن چون آن قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست
از فرمان و مان زمان پیش و اثریست بدیع از کارآگهان قدیم که گرفتن آن به نیروی بازوی
صورت نه بندد و جز بقوت اقبال روزافزون چنین خدیو صاحب اقبال کار[illegible]
با وجود سعی مبارزان جهان کشای کاری از پیش نرفته بود درینولا که دار الخلافت آگره مستقر
رایت فتح آیت گشت حبیب علی خان و مقصود علی سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیا خان تعیین
فرمودند بهبل خان در آداب قلعه داری دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولتخواهی
که با و نسبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند درمیان آوردند که هرچند قلعه محکم و اسباب قلعه داری
مهیاست اما بتایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصاً وقتیکه پناهی نمانده باشد که
بپشت گرمی آن کاری تواند کرد و دست و پای توان زد و چون سخن بغایت درست بود
و پایه راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه الهی موافق ربیع الآخر حاجی محمد خان
سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را استمال ساخته بملازمت
حضرت شاهنشاهی آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را با ولیای دولت سپردن مفتاح
ابواب مقاصد خود دانست و آن حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال درآمد آنحضرت او را
بتفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جاگیر سرفراز گردانیدند و الحق بایفای
وعدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و براستی و درستی آن معدن بزرگی

۱۲ الفحوای یستوی عنده الامیر و الفقیر باعث گرد آمدن دولت و اقبال و ترقی جاه و
جلال و تزاید ملک و مال شده مولوی سید محمد صادق علی عفی عنه فقط

عموم خلایق

عموم خلایق را عقیده دیگر پیدا شد و سرگردانان بادیه حیرت را اعتقادی تازه بهم رسید
و بر همگنان متیقن شد که هرچه درین کارگاه عالم پناه قرار یابد بی شائبه فتور و غایله تغییر
سمت ظهور خواهد یافت و هیچ تنگ حوصله کوته اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و خشیان
بیابان ناجنسیت را پشت قوی شده راهبری به نزهت سرای موانست کرد که در کارگاه
جنس و غیر جنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند هر که به پیمان درست با دلی خالص
گزین و خاطری نمک شناس و باطنی معامله دان قدر تربیت داند از گذارش قهرمان
سیاست نجات یافته بمراتب [illegible] امتیازی یابد و از آثار اقبال روزافزون [illegible]
درین سال فرخنده فال [illegible] شد که [illegible] یافتن [illegible] و شرح
این داستان بهجت مشحون آنکه [illegible] هنگام که در دار الخلافت آگره مخیم [illegible] شد
بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان [illegible] در حدود سرحد [illegible] بوده
دست بسر فساد و فتنه برداشته [illegible] آشوب و شورش [illegible]
که آثار جرأت و شجاعت از پیشانی احوال او پیدا [illegible]
فرستاده عیار سعادت او را [illegible]
باستلام عتبه علیه مشرف شد و باصناف [illegible]
فتحپور سنهوره و بعضی محال دیگر بجاگیر او مکرمت شد و از سوانح آنست که ادهم خان [illegible] را
بر سر سکانت فرستادند و شرح این اجمال آنست که سکانت در نزدیکی دار الخلافت آگره
از مستحکم تر جایی نیست و زمینداران آنجا از طایفه سیدوریه و غیر آن به بسیاری و مردانگی
امتیاز دارند و همواره با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرام خان چون همیشه از ادهم خان
[illegible] بود اندیشید که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله از درخانه دور گردد و هم

متمردان آن نواحی سزا یابند و بیک جنبش چند کار شگرف بتقدیم آید بنابرآن اندیشه‌وران را
بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند و بهادرخان و خان جهان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان
محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیرخان و جمعی از بهادران را درین لشکر
نوشتند و بتائید الهی آن ملک بعمل درآمد و ارباب تمرد سزای لائق یافتند و از وقایع آنکه
شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرام خان باو مفوض بود آمده بسعادت آستان
بوس سربلندی یافت سابقاً بقلم وقایع گذار گذارش یافت که چون بهادرخان برادر
خان زمان را شاه محمد قلاتی به بهانه بستن جوالی ایران و لشکر آوردن منکوب ساخته بر
پیمان خود بنه ایستاد بنابرآن حاکم ایران برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا
و حسین بیگ ایچک اغلی استجلو و لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد و شاه محمد
به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نمود و محاصره قلعه بامتداد کشید
تا آنکه شبی از دروازه نوچندی از مبارزان رستم آیین برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو
ریختند و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا کار ناساخته
از پای قلعه برخاست حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه
شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا بهر نوعیکه باشد قلعه قندهار را در تصرف درآرند علی سلطان
که بلاف این کار زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و به تیر بندوق مسافر
ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد هر چند کومک ظاهری از خدیو زمان نمیرسید
اما از زمان تائید ایزدی دستگیری میکرد و چنین لشکرها برهم میزد و سلطان حسین میرزا
که نه روی بازگشتن و نه رای بودن بود بهر حال سه ماه در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید
درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده ایستادگان پایه سریر والا را

از حقیقت

بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
میفرمودند که چون فتح هندوستان فرمائیم قندهار را بشاه میدهیم خوب واقع نشد که او
باین مردم جنگ کرده و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده
و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد بنا بر مروت و مردمی را که سلوک از آنجانب در چه پایه
و پاداش حق و نگاهداشت نسبت از ینجا در چه مرتبه بنا بر حکم عالی مشار الیه قندهار را بسلطان
حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافته
مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن شاه قلیخان
محرم است چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی باوی می بود و او علاقه خاطری
یا دداشت حضرت شاهنشاهی چون این طرز را از امرای ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندید
هر چند پاکبازی باشد چون متضمن ناخوشی چند است که اهل مدهوش تعبیر و اند رای جهان آرای
مطلقاً تجویز امثال این امور نمیفرماید آن مغلوب طبیعت ازین کار باز نماند آن پسر را ازو
جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه قلیخان از غواشی بشریت تنگی بحوصله خود راه داده
بخان و مان آتش در زد و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت بیرام خان در دلاسای او
غزلی گفت و در تدارک و تلافی سعی کرد باز بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده تجابت
گشت و ملحوظ الطاف بیکران شد و از عجایب میامن ذات قدسی ازین زمان عشرت افزا
آنست که خدیو مقدس بجد نود مندها که در شش کروهی دار الخلافت آگره است بنشاط
شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرد و او را بدهن گرفته روان شد ماده آن آهو بره
از مهر محبت فطری بیتابانه خود را بران دشمن قوی زد چیته که غرور صید انگنی در سر داشته
میخواست بصدمه آن ماده آهو بظاهر و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی آن چیته بجای

بخاک مذلت افتاد و آن غزال از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی [illegible] بصحرا نورد گشت اگرچه

خاطر اقدس پرده آرای هیچ جهت اما حکمت الهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود و درین

ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در دار الخلافت اگره همواره در لباس [illegible] بوده

عیار اهل روزگار می گرفتند و پیوسته بشکار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشتغال صوری که مردم

ظاهربین آنرا از اسباب بی پروائی خوانده و هوشمند دوربین آنرا نقاب جمال جهان آرا

شناسد اشتغال میفرمودند و ازینجهت روز بروز تدریجی شایسته تر اقبال آن برگزیده

خود را بر آسمان ظهور لامع تر میساخت و آنچه حضرت آن [illegible] خود را [illegible] بودند جهان

آرای ابداع آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز [illegible] زود [illegible]

و شهرت همواره شکوه و سطوت بادشاهی [illegible] باش [illegible] بود [illegible]

[illegible] این امور را دفاتر در [illegible] [illegible] که [illegible]

افتاده مجلات وقایع این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان رسیده فراهم

می آرد شطری در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابد قرین فرو می رود که اگر چند و

جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال و غرایب سوانح خود را می نمایند

این کاردانان قدرشناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیه این دولت خدا

را باهتمامی لائق فراهم نیاورده اند هیچ نه امن شوریده خاطر را که مهر و برگ نثار ظاهر ندارم

مامور انواع احکام پادشاهی بوده خدمت گذاری را بالی وضع منتی عبادت شایسته خود

دانسته در مهمات مختلفة الاوضاع بسر می برم کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن پردازم

آری اگر ایزد عمری شایسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی و

صورت و معنی خود را بتفصیل وا کرده درین لباس [illegible] خود باشم و بالجمله با آنکه [illegible]

زبان در نقاب بی توجهی بسر می برد روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعت گران هنرآفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طائفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته قصیده شکر اقبال می شد و بساط دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود + + + +

آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور اول

شکر فیاض بی اهمال مخصص بی اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شده و نوبت باغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نور اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت چون ملک و معنی نضارت بخشید و ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داده آمد گوی سلطان بهار جهانتاب عالم گیر شد کوکب خسرو گل گوش زمین و زمان بلند فیض نوروزی روح نباتی باجساد و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیعی رواج و فوایح مشکو با افلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تدرو آموخت هوای عالم افسردگان خاک را از تهاضل آتش و امتزاج آب بخشید نطع بسیط غبرا بفرش اطلس رنگارنگ بی تار و پود سبزه و گل بدل شد گلگونه مرغان چمن برفراز آشیان نفس خورده گرفت منقار عنادل گوشمال موسیقار داد و آلای بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سر زنش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شگوفه و سنبل پرده کشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند شقایق و ریاحین نکته گذار حقایق کونی و الهی گشتند شعر

به لاله ز فردوس جان آمده | ز رضوان به گلشن سلام آمده
شده جلوه‌گر نازنینان باغ | رخ آراسته هر یکی چون چراغ
شده غنچه چون پیچه در زیر پوست | چو تعویذ مشکین به بازوی دوست
برون کرده سوسن زبان خموش | همی کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سر سبزه میریخت سیم | مراغه همی کرد بر گل نسیم
بهر چشمه منقار بط آب گیر | چو مقراض زرین بقطع حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته | بهر نغمه گلبن سر انداخته
غزلخوانی بلبل صبح‌خیز | تمنای میخوارگان کرد تیز
شکفته شده در آرایش روزگار | فزوده بهای دگر بر بهار

در این سال خجسته حال که عنوان صحیفهٔ اقبال است همت جهان‌گشای اقتضای آن نمود که لشکری شایسته به بلاد شرقیه تعیین فرموده الکوه و محال متعلقهٔ علیقلیخان را از دگر فته ادبا از غفلت آگاه ساخته شود اگر به روش سعادت‌پیشه‌های خلاص منش سلوک پیش گیرد و محل مقصد روانه سازد و چون آن ساربان پسر اکنون مایهٔ نخوت و غفلت است به درگاه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت خود گرداند هر آینه مشمول عواطف شاهنشاهی شود و بخسرو اقبال این دودمان عالی جاه نیز رفته تادیب افغانان که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جایگاه در سعیوت هم خدمات شایستهٔ سابق او منظور شود و هم دیوان خیر سامی او را در سر به مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافته که افواج قاهره بر جاگیرهای خود مشرف شده سرانجام و سامان خود نمایند و هم مدد و معاون علیقلیخان باشند و اگر آن بدبخت شوربخت این عنایت نداند سزا دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ اسباب نظام جهان و پیرایهٔ عبادت جهان آفرین دانسته شود بنا بر این اندیشه قیاخان کنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و شاهم خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و حلیمه خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران

اخلاص اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکنو و سایر محال را به ملازمان

عتبهٔ اقبال سپرده متوجه پیش شود و عبدالله خان اوزبک که سرکار کالپی باو مقرر بود بخشور

عاطفت سرفراز گشت که در امر مذکور شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم رساند چون هنوز پرده

بی آزرمی علیقلیخان یکبارگی دریده نشده بود و بروزی چند دیگر بایستی که پرده از کار

او برداشته شود سخن شنیده لکنو را آمد و در انجا ایران و سایر لشکر فیروزی اثر سپرد و خود

کمر همت به تسخیر جونپور و ولایت پیشتر بست و ابراهیم که در پیش ایالی او ز و رفته درین هنگام

که سکندر خان فرو رفت و هیمو نابود شد او حرکة المذبوحی نموده و در جونپوری بود مشارالیه

بی جنگ از وجونپور گرفت و ملک وسیع بیامن اقبال شاهنشاهی بدست او در آمد و اورا

در آنحدود بسیار زدات و محاربات روی داد و کاریکه بصورت شایستگی از و بظهور آمد آنکه

شاهم را از پیش خود راند اگر این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی بدرگاه معلی می فرستاد

بار هی بهر نحو که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض

و پیشکش بدرگاه معلی فرستاد و از سوانح هدایت انتما که راهنمای سرگردانان بادیه انکار تواند

بود و درین سال بظهور آمد کشته شدن ساربان میسر مذکور است چون ایزد جهان آفرین

متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است هرچند که مسند آرای خلافت خود در پردهٔ بی

توجهی بسر می برد کار فرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین را یکیک

بخاک هلاک برده هر کسی را بنگی خاص منزل امید هنگاه اولیای دولت را قوت و اقبال

می بخشند و این گروه عالی شکوه را از اسباب آن میگردانند چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعهٔ مانکوت

و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای آوارگی میرسانند چنانچه از جانب کشتن

میرزا سلیمان معلوم میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند تا یکدگر را

قصد کرده به فنا خانهٔ ادبار میرسانند چنانچه قضیهٔ این ساربان پسر است و تفصیل فرو رفتن او بخاک نیستی که مهین منصوبه بساط اقبال تواند بود آنست که چون علی قلی خان صورت طاعتی نموده تلبیس او را از پیش خود در روزی چند دور داشت آن سفله تهی میان پریشان مغز پیوسته دران نواحی به بدمستی گذراندی تا آنکه روزی به قصبهٔ سرهرپور رفت که در جاگیر عبدالرحمن بیگ پسر موید بیگ دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقهٔ معشوقی داشت و بروشی که خباثت ماوراءالنهر نه سوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی راه بی حیائی و بی آزرمی سپرده با هم نرد دوستی باختی باین نسبت بخانهٔ او آمده و یاد آرام جان کرد و خواست که آرام جان را باز گردانیده بگیرد و قصهٔ آرام جان آنست که او از لولیان بود و علی قلیخان بشوقی تمام که پیشه‌اش طغیان شهوت است آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس بود دل هرزه گرد بی معنی را باو پیوسته عقد بسته بود و در سلک زنان خود انتظام داده و او بی باکی و بی آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب آن زنک را نیز حاضر ساختی تا گویندگی و نغمه سرائی کردی و سرمایهٔ فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلق خاطری حاصل شد و رابطهٔ نفسانی شهوانی بهم رسید و چون علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود و گرانه با و سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه بخش کرده یک حصه در بایست خود صرف کردی و دو حصه به آن روستا پسر واگذاشته خدمت نمودی شبی آن سفله بدست خواهش خود را در میان آورد و علی قلی خان بی حمیت آن زن نکاحی خود را باو بخشید و شاهم بیگ مدتی شهوت رانی نموده دل سرگشته از روی مستی و بیخردی این فاحشهٔ طبع بی آزرم را که بزنی برداشته بود و بر نحیکه خود گرفته بود به عبدالرحمن بیگ

بخشید واو آنرا از آن خود ساخته در پرده ستر و حجاب میداشت در نیولا که شاهم بیگ

بمهمان او شد در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود قیاس

حال عبدالرحمن را بر حال علی قلیخان نموده توقع آن داشت که آرام جان را باو باز دهد

عبدالرحمن بیگ بواسطه حمیتی که داشت از قبول این معنی سر باز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ

که باده بدمستگی او را آشفته دماغ داشت و تحکم و سرکشی معتاد بود در غضب آمد و حقوق

آشنائی و دوستی یکبارگی فراموش کرد رابطه که بنای آن بر هوا و هوس باشد همین

قدر ثبات دارد القصه شاهم بیگ در شورش در آمده عبدالرحمن بیگ را بربست و لولی را

از خانه او بر آورده در باغی که نزدیک بخانه او بود برده مجلس شراب و نغمه گرم کرد درین اثنا

سعید بیگ برادر عبدالرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده بر در باغی که آن

شعله بدست بود رسید مردم او در مقام مدافعه شدند و باهم جنگ در پیوست ناگاه در آن

زد و گیر و رد و بدل تیری بآن سفاک خون گرفته رسید و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی

خلاص شد عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه

گیتی پناه رسانید و این کار شائسته را که بی اتفاق از و بظهور آمد بعنوان خدمتی الحق

بعرض رسانید و بهمین قدر که او سبب این معنی شده است نوازش یافته میان امثال و اقران

ممتاز گشت و علی قلیخان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت

بر فرق سوگواری ریخت و بی اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای گنگ

آمد چون ظاهر شد که او تیز تر گذشته است ناامید برگشت و لاشه آن ساربان بیسر را

بجونپور برده در کناره گول آب دفن کرد و بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد و

بی جمعی فرمان پذیران انخلاص مند فتنه چنین فرو نشست آری هر که با بزرگ کرده الهی

و آنگاه چنین فرمان روائی که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او یکسانی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند بدست خود دشنه هلاک بسینه خود زده باشد و پیمان که دارا نا هنجار او برای رفع او کافیست تا وقوع این سرمایه مزید آگاهی بخت بیدار سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می شتابد و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتما که درین سال سمت ظهور یافت کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن بر سم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عفت قباب ماهم انکه و فرزندان او بود متوجه کدخدائی ادهم خان که پسر خورد ماهم انکه است شده بتفحص و تامل دختر باقی خان بقلاقی که از قدیم پرورانچی میرزا هندال بود نامزد ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآئینی خجسته این انعقاد والا دست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت تقریب طلب است چنین جشن دلکش را واسطه هزاران مکارم گردانید

مقید ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را

چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران و دوربین است هر چه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت دران ودیعت نهاده دست قدرت است دیده باید که ببیند و در دار العدالت داور حقیقی در چارسوی پرشور و شر هیچ دولتی سپری نمی شود و هیچکس را از آسمان عزت بزمین مذلت نمی آرند مادام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد والهذا درین هنگام که بیرام خان را پیمانه دولت نزدیک بپرشدن رسیده بود فتوری درخوی او رفت تا آنکه بوسیله فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشه های بی سعادت که در معنی با اقتصاد لنگ و با خدا در جنگ اند و از کوته خردی بشادی دیگران اندوه گین میشوند

و بغمگینی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند خاطر بیرام خان از پیر محمد متنفر شده او از فرط
عقیدت و اخلاص و مراسم دولتخواهی و کارگشائی بوده سر انجام مهمات مالی و ملکی نمودی
و اعتضاد بر درستی و دوستی خود داشته بی چین پیشانی دل و بی گره ابروی عنصری خدمت
گذاردی و چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان
میباشد از معنی دل بی حوصله های حسد آلود خون میگردد و از تیره رائی مصدر افترا و بهتان
گشته کارشکنی می نمایند خاطر بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفتگوی
مگس طبیعتان برهم میخورد پیر محمد خان نیز ملاذ و معاذ جهانیان شد و حسد پیشه ها را خون
در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند بیرام خان که در رو در نخطاط
او نزدیک بود سر رشته تدبیر که سر سامان آدمی همان تواند بود از دست داد خود را
بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد و لی امری که مستوجب
عزل باشد باغوای حسد پیشه های ناتوان بین و بحرف و حکایات نادرستان غرض
مخلص معتبار داده خود را از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر مجدد آنکه دران هنگام
ناصر الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود
از روی نادانستگی گفت خبر کنم خانخانان ازین معنی متغیر شد و ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از
خانه بیرون آمد و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد با وجود آن خانخانان
که بدرون خانه درآمد همراهان با وی بدرون کمتر توانستند رفت خانخانان زمانی بوده چنین
در اینجا بیرون آمد و رفیق ناصر الملک شد و غرض گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته
سخنان گفتند و عمده آنها شیخ گدائی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبد الله
بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که گستوی

[illegible]

در دل بیرام خان تاثیری پیدا کرد و گردن دل بسته [illegible] بجا گشت و اراده مصمم کرد که یار با اخلاص و وفادار و مخلص بی ریا و [illegible] را که اعتبار افزوده و وقار داده او را از پای انداز و آسمان عزت بر زمین ذلت خاک بر سازد ۱۲ [illegible]
مولوی [illegible] صادق [illegible]

طالب علمی و فقری داشتی که در قندهار رسیدی و چون در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر
می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند
گردانیده از پایهٔ ملائی بمعارج سپه آرائی اوردیم و چون تنگ حوصله بودی از تنگ شرابی
بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سرزند که علاج آن بدشواری
توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی و علم و نقاره
و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری و به صلاح مزاج خود که هم صلاح
دولت است و هم مصلحت روزگار بپردازی تا بعد ازین هر چه رای مصلحت اقتضای ملاحظه
تو قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد خان به مجرد شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود
بکشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و شگفتگی خاطر از انزوا اختیار نمود و بعد از چند روزی
بسعی بداندیشان رای بیرام خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند و درین
اندیشه جمعی را همراه ساخته تا از القلعه بیانه فرستاد و ازانجا بوسیله مردم متوسط الاحوال
در شرارت و خیریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون مشار الیه بر ادهن پور
آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه میدارد و در احترام او می کوشد درین اثنا نوشته
میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشد توقف نماید و انتظار سانحه
غیبی برند و مشار الیه ازانجا معاودت نموده بنواحی زنبور بدره جهاین آمده اقامت گزید
و آن تنگی را مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان و
جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند چون این فوج نزدیک رسید در میان بهادران
طرفین نقد جنگی در پیوست و چون شب در آمد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت
و اسباب و اشیای او بدست این فرستاده ها در آمد القصه بیرام خان بواسطه بی پروائی خود

واغوای حسدپیشه های کوته اندیش این چنین مخلص کاردانی را از میان برکناره ساخت
و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر
سلطنت به بیرام خان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدس عیار جهانیان میگرفتند
این قضیه که مبتنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده بمکافات آن را به ایزد کارساز گذاشته
و به افزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه عالم بودند و بعد
از پیر محمد خان منصب وکالت بیرامخان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تعین
یافت اگرچه این اسم بر او اطلاق شد اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی
بود و جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرام خان بی استصواب او نمیکرد او هم از باده مرد افکن دنیا
از جای رفته به احوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت و تکبر که بنیاد افکن قدیم دولتهاست
تا بخود دولتستان چه رسد پیش گرفته اسباب نکال خود و مزلی خود سرانجام می نمود تا بیک
فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشتهٔ قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن
حبیب علی خان است به تسخیر قلعه رنتهنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت
و رصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت
جهاز خان نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی جهانگیری بلند
آوازه شد این غلام تیره بخت نگاهداشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده
باین اندیشه نادرست که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد بدست رای سرجن که از
ملازمان رانا اودی سنگ بود و در آن نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن
دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرده مواضع و قریات اطراف را بتسلط
و تحکم از مردم گرفت درینولا خاطر اقدس به تسخیر آن توجه فرمود و حبیب علی خان را با دیگر

سرداران کاروان و بهادران جنگجو فرستادند این لشکر اقبال زود رفته کمر همت به تسخیر آن بست
و به آئین شایسته محاصره کرد همواره آتش پیکار در ارتفاع بود و زهره مخالفان از بیم سطوت
اقبال آب می شد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بمیامن توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر
بازبسته بود در قرب این حال تفرقه بیرام خان بظهور آمد و کارآگاهان دولت مهمات ضروری
بهتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار پرده آرا بسیر گوالیار تشریف برده
ازانجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبست در خلال این
احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار چیته میل فرمودی و آفتاب جمال جهان آرای
خود گردانیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصه گوالیار را
از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند در اثنای شکار بعضی آهوبانان و یقربانان بپایه
شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از مشیخان مشهور شهر بود از گجرات گاوان
بی بدل که لائق کارگاه شکار پادشاهی باشد آورده اند بنابران حکم مقدس بنفاذ پیوست
که سوداگران بهای دلخواه داده گاوان مذکور را باید گرفت درین اثنا معروض بساط عشرت
گشت که شیخ محمد و خویشان او بهتر ازین گاوان دارند اگر در وقت مراجعت از شکار از منزل او
عبور فرمایند هر آینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابر آن بظاهر
باندیشه این حیوان و بباطن عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ تصوب منزل او عبور فرمودند
شیخ گرد مواکب عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آفت بیرام خانی
دانست و جمیع گاوان را که بمردم شیخ منسوب بود با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد
و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بید الله داده گنجور گنجینه اسرار صوری

[...] معنوی بوده و در اختفای حالات و واردات فرو کوشیده دست همت را از تهی دستان

باز داشته تماشای رنگ آمیزی عالم بوده بر سبیل ظاهر در جواب فرمودند که شیخ دست

دراز کرده دست مقدس آن حیا پرور والای گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی

از فرط مروت و حیا چیزی بجای آن نداده تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت شاهنشاهی

مکرر در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بحکیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم

نشاط بودیم و بر طریق گرفتن کاوان و طرز درازدستی شیخ خندها داشتیم شعر

دلق ملمع کمندها دارند ✤ درازدستی این کوته آستینان بین ✤ سبحان الله این مرد

ساده خودآرای در آن پایه و قدردانی و مروت و مردمی حضرت شهنشاهی درین مرتبه که

با وجود آنکه مکرر از عوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامهٔ عوام از عمل ناشایستهٔ خود

پشیمان نشده باین بی روشی مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و آن

شیخ برادر خورد شیخ بهلول است که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید و این دو

برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته

بدعوات اسما اشتغال مینمودند و آنرا دست آویز جاه و اعتبار خود می ساختند و بصحبت

سلاطین و امرا بوسیله ساده لوحان زود قرب رسیده متاع ولایت میفروختند و

به لطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت

جهانبانی جنت آشیانی می بود چون آنحضرت را توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را با دعای ادعیه

عزت مید اشتند و شیخ نیز در خلوت خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه

عقیدت و گاه رابطهٔ ارادت انتساب داده تفاخر نمودی و در هنگام فتنهٔ شیرخان چون

برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری کرده بود و اهل روزگار این

خانه اش از منسوبان این دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان به
گجرات رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعهٔ نیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفته
دائرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود در دار الخلافت آگره بمجلس اقدس شرفیاب شد
(جمع حفده بمعنی همشیران و فرزندان ۱۲)
و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت قدیمی داشت بتازگی کمر دشمنی بر بست
(ای شیخ محمد ۱۲)
رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت داده بدعویهای غریب خدیعت اظهر
ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بخانخانان رسانده خاطر او را برو متغیر گردانید و او
بوسیلهٔ بعضی مردم از آسیب های خانخانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سیم اردیبهشت
(ای از عهده رسانی ۱۲)
ماه الهی سال هشتم موافق دو شنبه سیزدهم رمضان نهصد و هفتاد مسافر ملک هستی شد و از
(شیخ محمد مسطور بمرد ۱۲)
قضایائی که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادر خان است برادر علی قلی خان با جماعه از امرا
بتسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتیست خوش هوا و بسیار چشمه و در آن حال بحکومت
(ای شیوا به زبان اهل هند مشهور ۱۲)
شجاعت خان که بزبان عوام اهل هند بسجاول خان مشهور است استحکام داشت و بعد از و
پسر او باز بهادر آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان نوبتی سجاول خان بدربار
سلیم خان رفت بعد از چند ماه توهمی بخاطر خود راه داد و بی وداع خود را بمالوه کشید و
(رخصت ۱۲)
سلیم خان با لشکر گران آنجا رفت که سجاول خان را بدست آورد و او پناه براجه ڈونگرپور برد
(ای گرفتار کند ۱۲)
سلیم خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورده تمام سرکار
مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده بجاگیر کرده سجاول خان را همراه آورده چند پرگنه از
ولایت با او داده بود بعد از آنکه نوبت حکومت به محمد خان عدل رسید او بتازگی حکومت
مالوه به سجاول خان داد و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بوده بعد از و پسرش باز بهادر بجای پدر
حاکم شد و چون او را که خاطر جمعی تا شاد در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود با انتظام ممالک

یعنی شیخ محمد در ایام قیام در گجرات رساله تالیف کرده و بخود نسبت رفتن معراج نموده در نوشته تالیف دعوای عوام میکرد که شیخ از آن جا آمد در هندوستان باز آمد و شیخ گدائی که با او دشمنی ذاتی و کینهٔ افغانی داشت همین رساله را دست آویز شکوه برای او ساخته بحضور خانخانان گذرانید و خاطر خان خانان را از او

دوم ح ۱۱۳

[illegible]

مولوی [illegible]

محمد صادق [illegible]

سلمه الله [illegible]

فقط

مالوه

بالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت آستان بوس که اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود و الا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیداد گر لازم دین سروریست باین اندیشه جهان آرای بهادر خان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک کشای فرستادند که این امنیت سعادت پیوند از قوت بفعل آید و غمخواری و غمگساری زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت سلطنت واجب است بتقدیم رسد بهادر خان روی بتسخیر آن ولایت نهاد و چون قصبه نسیری مورد لشکر فیروزی گشت برهم خوردگی کار میرزا خان که تفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را باز گردانید و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول

باز بهار دلگشا با هزاران جهان آرائی آمد و سال پنجم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است بمجد و جلال آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات به برج حمل انداخته برای پاسخ خواران بساط عنصری صلای روز نوروزی نو داد گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدایق سلطنت درآمد نورسان سرابستان جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد و سودای مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد

شعر

بساط از گل و سبزه گلشن شده	چراغ گل از باد روشن شده	بنفشه سر زلف را خم زده

گره مو در دل غنچه محکم زده ز آواز دراج و رقص تدرو	گشاده گل لعل جلباب نور سبک گشته در خاستن پای سرو بصحرا برون آمده دوستان	نظاره کنان چشم نرگس ز دور شده فرش گل مفرش بوستان

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و پرده از روی کار بیرامخان برداشتن

درین سال فرخنده که عنوان جمال آرائی و عنفوان پرده براندازی آن مجموعه نقشبندان ازل و ابد بود و باغ عقل گل کرد و غنچه تدبیر شگفت جهان منتظر را امسال آغاز برآمد کام شد و آسمان گردنده امروز مژده نتایج تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت آسمانیان را امداد در کنار نهادن شروع شد زمینیان را گل مقصود از جیب امید برآمدن بنیاد کرد ازانجمله بیرامخان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانست و از هجوم خوش آمدگویان او را با خود این عقیده بود که بی حرجود او انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد از تیره رائی هم صحبتان کوتاه بین بیراهه رفت و عجلت زده اعمالی که ازو نبایستی سرزد گشت رهمیت باستانی که هرگاه دادار بدایع آرا الحکمتهائی که او داند یا مصلحتهائی که اندکی آن دانا نیز پی برد یکی را در اندوه در انداز نخستین او را بمصدر امری چند گرداند که فروغ رضامندی الهی نداشته باشد پس آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خرد را که مهین ترین عطیه ازلیت بجز زه ندانسته پیروی آنرا سرمایه استرضای الهی داند و اول چیزی که مردم فراوان مشغله را اهتمام باید نمود آنست که در صحبت خود خوش آمدگویان را راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد ناگزیر از روی بصیرت و بصارت یکه و تنی را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوات کلمه حق را که بس تلخ میباشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار می آید میرسانده باشند که خوشامدگویان زیاده از حد و افزون مشغله را فرصت

تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر و باده کامروائی هوش تر باز صد هزاران کامروائی مینماید که افزون خوشدلی پایه هوش برجا دارد و چنانچه این عطیه عظمی و مائده ازلی نصیبه خدیو خداپرور در زمان مسعود ماست که هرچند کامروائی بیشتر و جهانگیری افزون تر پایه آگاهی برتر و رکاب تمکین گران تر و خوشامدگویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار دانش پژوه سررشته تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی میگذرانند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمی شود و هم خوشامدگوئی را اثری پدید نمی آید هیچ میدانی که در پاستانی زمانه ازلی توجهی فرمانروایان خوشامدگویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند و خراب نشدند آری بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوشامد ناگزیر است لیکن همان قدر که پیش خرد مستحسن باشد و آن منحصر در آنست که در اصول معاملات فروگذاشتی نرود و عقل گره گشائی را که سلطان ملک ابدان و فرمانروای عالم اشباح است یکبارگی از دست ندهد تا خواهش غضب را که فرمان بران او پدیدار نسبت

نظم

پیروائی فرمان رود افشونده	چاه هست و راه و دیده بینا و آفتاب	تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بی راه میرود	بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش	دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخرد

با نفس خود کند بمراد و هوای خویش

و از امور نالائق که بتازگی بمصاحبی از بیرام خان بظهور آمد آنکه فیلبانان خاصه شهنشاهی بود و مجملی ازین قصه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده بیکی از فیلان بیرامخان متوجه شد و آنچنان زد که رودهای فیل بیرامخان برآمد بیرامخان از غضب شده آن فیلبانان را بیاسا رسانید و در چنین کاری که بیرون از حساب و آداب و خلاف امور و نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدیع تر آنکه روزی یکی از فیلان خاصه شاهنشاهی بمستی گرده خود را در پای جون انداخت بیرامخان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد و این فیل از طاعت فیلبان بدر آمده بود و روی بجانب کشتی بیرام خان آورد و حالتی غریب خانخانان

گذاشت عاقبت فیلبان بر فیل غالب آمد و بیرام خان از تشبیب آن حیوان بی اعتدال بسلامت
ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بیگناهی فیلبان برای دلجویی
و دلدهی فیلبان را بسته پیش بیرام خان فرستادند خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده
بود او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبله دین و دولت او ست و باز حضور
از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر ازین اندیشه سعادت افزای ندانست که بر
نیست چه گرفت خصوصا بر حیوان بدست و انگاه بر چنین حیوان عظیم که پیشتری در حالت مستی
از فرمان بیچپسه حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند مثال این امور ناشائسته که از کجا
از بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و
همگی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند قدمی
نهاد سالک راه معامله دانی شوند و این گروه مست بیری و مغروری شده توفیق اندیشه درست
نیافته روز بروز بدتر می شدند و تا زمانی که بدبختی این ستم اندیشان طغیان نمود از تنگی معیشت
صوری که ملک خدیو زمان را از و باز داشته بخوشامدگویان خود بخشش کرده بودند و امثال آن بخاطر
اقدس میرسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرام خان را اسم اتالیغی برده بودند بارها
بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسم است که بسالان از جوانان دولتمند با با گویند خان بابا میگفت
آن جهان بزرگی پاس این معنی داشته امور ناشائست او را میگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده
و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایزد بیچون خود را می پرستیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده
باتفاق شوره بختان خوشامدگوی معامله نافهم مثل ولی بیگ ذوالقدر و شیخ گدائی کنبوه اندیشهٔ
تباه بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفتند و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر خدایع
این گروه کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه گمراه بدکردار خیال فاسد خود ظاهر سازند

از دهن بسته خود را در میان اخلاص پیشه های یکجهت مثل ماهم انکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتی
بود و او هم خان و میرزا شهاب الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان
آورده بخاطر خورده دان رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا بر داشته فکر او رنگ آرائی فرمایم
و بیرام خان و خوشامد گویان مجلس او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی
در اندوه حسرت کار خود باشند سبحان الله به آن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب جلب
بخاطر بشری امثال این اندیشه ها راه می یافت اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پرده جمال
این برگزیده خود یک دو دو را بر داشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر فرمان دهی فرمانروائی
و اورنگ کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال کرامت فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال این
خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آئین راه یابد و معهذا این گنگاه
دولت افزا در بیانه که بر سم شکار تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد ملازمان عتبه اقبال
چه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم تنگی بیرام خان کار این پادشاه قلیان چون حال ما دشوار
زمان بعسرت میگذشت و چه بقدر دریغ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاص اند که
آن بسیاری نمود در اندیشه صواب پیوند اهتمام نمودند و با هم انکه این راز سربسته را بشهاب الدین
احمد خان که حاکم دهلی بود و برای و تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز و در میان آورد
تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه آلهی موافق دوشنبه بستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و
هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است از دار الخلافت
آگره نهضت فرمودند و شکار کول و آنجد و د ظاهر ساخته از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق
افتاد و دران شب خون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسترآرای خاطر اقدس بودند و
چون پیوسته بیرامخان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران مینمود

خیرهواره بداندیشان آن مجلس او را درپیش نظر داشتند بموجب استشاره عقل و رای میرزا را
از آن روی آب طلب داشته درین شکار که صید مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصابه
کور باطنان مرحله عدوان و عناد دست آویز راه کوبان بادیهٔ فتنه و فساد نشود و آنچه
شایسته بود همان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بود بعمل در آمد و صباح آن بیدر قه
روزافزون بقصبهٔ جلیسر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصد سکندره نهضت و از
بقلانی خسرو او هم خان آنجا بود ماهم انگه او را طلبداشته محرم راز گردانید آن فرومایهٔ بی سعادت
از دولت اتفاق حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به بیرام خان فرستاد و چون
وقت سپری شدن استیلای بیرام خان نزدیک بود و مدبران کار آگاه اقبال تهاهستان
نقشبند این منصوبهٔ الهی بودند و بیرم خان این سخن را مثل سخنان واهی بی عمق دانسته اندیشه را
راه نداد رایات عالی از آنجا شکار کنان و نخچیر افگنان برخاست کول جلال اقبال انداخت و چون
حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا پرسیدن ایشان را که بتقدیر تکسری
طاری مزاج اقدس ایشان بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبهٔ خرجه شده
بسرای پنکیل ورود سعادت ارزانی داشتند درین منزل شهاب الدین احمد خان با سائر
برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شدو از آنجا
بقاید دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه آلهی موافق شنبه
بست و هشتم جمادی الاخری عرصهٔ دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و جهانیان
کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خدا داد رهنمونی مخلصان
درگاه نموده برکارهای شایسته داشتند و مخصوصان عتبهٔ اقبال و قدیمیان این دودمان عالی
شاتیر مطالع شرف صدور یافت که چون بیرام خان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف

بیمنود او را از نظر انداخته بدهلی تردل اقبال فرمودیم هر که بحضرت ما روی اخلاص دارد و یا عامله
مهم است و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد در رسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه
خلایق پناه گردد که هر کدام را بمراتب والا و مناصب گرامی سرفراز فرمایم که آغاز زمان ظهور دولت
ابد قرین بهت خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون اتصال بخشد ازان جمله
شمس الدین محمد خان اتکه که در بهیره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان
اطلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیرزا محمد خان خان کلان سپرده بزودی
متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال نصرت قرین بر منوال
است اد بر مهموتی اخلاص کامل انچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت
عنوان در باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت را از اطراف و اکناف
احرام این کعبه اقبال بستند چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد نوازش
خسروانی پایه رفعت او را مدارج امید گذشت و درخور اخلاص والا بمراتب علیه که در ساحت وهم
نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن توغ سیله بیرام خان را به او عنایت فرمودند و حکومت و حراست پنجاب
برای رزین او مفوض گشت نونیازان درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران
[illegible]دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت می شدند
[illegible]ر الدین احمد خان بجهت رعایت خرم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره
وگیرا ضمی [illegible] تمیز مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت در اندک زمانی آوازه تغیر مزاج اشرف اقدس
[illegible]تمالی بگوش نزدیک و دور رسید و در هنگامه او فتور راه یافت و مردم از وجدا شدن گرفتند
آدم را [illegible] از خان خانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورد و از پیش قدمان شاهراه
ان کنگ بود که در امرای کاردان و جان سپاران قدیم انتظام داشت و بعد ازو
آنحدود داده رخصت فرمودند
و سزای اعمال شان داده گذشت

[illegible]

۱۱۹

خویش ... نموده نوازش هریک سرفرازی و ممتازی یافت ۱۲ داناییان آگاه دل و دوربینان خردآزمای چون غور رفتار کارخانه خانان دیدند بموجب
شعر
اگر چشم و گوش است و گر دست و پای * زمین بازماند یک یک بجای
انجام کار اندیشیده و از و واز نزدیکی و مصاحبت او پهلوتهی کرده و بعتبه بوسی شرف استسعاد یافت ۱۲ مولوی محمد صادق علی عفی عنه

مردم یکایک و دو دو و سر گرده متواتر و متوالی به استان معلی میرسیدند و با هم آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را بعرض اقدس رساند بتکفل وکالت بود و هر کس روی اخلاص بعتبه سعادت اختصاص می آورد باستصواب ایشان بمناصب و القاب و جاگیرهای لائق و رعایتهای مناسب سربلندی می‌شد

بیدار شدن بیرمخان از خواب غفلت و چاره کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن

ازان هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافت آگره به شکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرام خان با آن همه دانش و فطانت غافل ازین که قرعه اش بر عکس برگشته و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده همچنان با دلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و اندر کمال نشاء غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتوی انداخت چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آن زمان که مناشیر استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغله تغیر مزاج اقدس بگاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شد و جز از میرزا ابو القاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زد ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیکو زاری بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد که بافسون چرب زبانی کاری تواند ساخت و نمیدانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمان همت تا از پرده برآمده جمال آرائی ... نظام عالم و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملاء اعلی تماشای قدرت بوده در ... اهتمام نمایند و زمینیان امیدوار کامروائی صورت معنی کردند و هرگاه معاملت ...

افسون و افسانه نتیجه دهد و خبر خسران دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه
معلی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا نشده و نقصان انگیز شده گشتند چنانچه مصلحت خود را
از جواب بیرون میدانستند رخصت هم از درگاه آلهی نیافتند حقیقت احوال از نوشته اینها
و از متصرف شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شد و سررشته تدبیر از دست او گسیخته گشت
گاه بران می شد که هنوز که هجوم عام نشده بسرعت خود را برسانم و علاج واقعه نمایم باز چون
تامل میکرد و ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود پیش راه او میگرفت و
صلاقش رفتن بلباس دولتخواهی نیکونمی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود عاقبت
همین معنی قرار داد که طیلسان هواخواهی بر دوش افگنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را
بصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال را مسرعان بلا هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند
جمعی راهی چنان دادند که بیرام خان بهر وضعی که بیاید غدر شده و فریبی دران ضمن بطوی است پیشتر
ازانکه بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود و قرار ملاقات نداد چه جنگ ظاهری را اسباب
فراهم نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد و اگر بیرام خان بلاهور آید بکابل باید
رفت و جمعی آماده جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از مشورت
بسیار آن شیر بیشه دولت و اقبال و آن خدیو عالم صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار
بر نبرد و کارزار دادند و ترسون محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که بیرام خان را از آمدن
منع نمایند و نگذارند که بلباس دوستی پیش ما آید که درین مرتبه او را نخواهیم دید بیرام خان
ازین راه که پیش گرفته بود مسدود دریافت و در اندیشه دراز فرو رفت که از طریق کار رفتن بنیانی
دانی نیست اگرچه ولی بیگ و شیخ گدائی که سر فتنه و ... بودند کوشش زیاد
میدانستند که زودتر باید رفت و پیش ازانکه هجوم عام شود کار را
انجدود واده رخصت فرمود ...
و سزای اعمال شان داده گذشتم

درنخواه خود باید ساخت لیکن بجان ملاحظه بموجب سعادتی که داشت بجنگ تیرانداز و دور
سعی همه از دورباش اقبال روزافزون حضرت شهنشاهی بود و نیز بخاطر میرسد و راه می یا
که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار از پیش رود پس همان بهتر که در لباس دوستی
کار دشمنی کرده آید تا یکبارگی رقم بدنامی جاودانی بر صحیفهٔ احوال خود نکشد جمال جهان آرای
معنوی حضرت را نمیدید و حاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان
نمیدانست بنابرآن پرده از کار خود بر نمیداشت بلکه از چهرهٔ مردم رفتن دریافته در مقام رخصت
میشد و دامی رنگین خیال کرده بود و گاه بخاطر خود این رساندی که چون بهادر خان را
به تسخیر ولایت مالوه فرستاده ام و هنوز آن ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود کمک
به بهادر خان رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصت کار طلبیم و بعضی اوقات
اندیشه را جیان جولان میداد که دار الخلافت آگره را گذاشته از راه سنبل علی قلی خان را با خود متفق
سازد و بولایت افغانان درآمده روزی چند در آن حدود اسباب جمعیت سرانجام دهد و گاه
اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیه ترک و تجرید گریبان گیر من بود که بقیه عمر در
(باس فقر پوشیده و تنهای گزیده ۱۲)
اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم در ینولا که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه
انتظام ملک شده باشند کدام توفیق ازین بالاکه نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل
آورم از درگاه الهی استدعای رخصت نمایم و همگی مقصود آنکه شاید درین صورت بر حال من
بخشیده مرا نگه دارند آخر مصلحت خود در همین عزیمت قرار داده بهادر خان را
(ای شاه ۱۲)
شده بود برگردانید و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد و در رخصت ...
میکرد اگر مخلص و محبت من خواهند بود پس امثال این مردم در لشکر بادشاهی ... اهتمام مینمود و در روز
است و اگر سر جدا شدن دارند قطع نظر از آنکه همراه داشتن این قسم مردم ... ند و از جمله سوانح آنست

در رخصت این قسم مردم شرط نیکنامی سرانجام کردن و آهنگ تجرد خود را خاطرنشان
همگنان نمودن است باری باز از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیست چ راگفته و بباطن
اندیشهای کج بخود راه داده اول پسر اسکندر افغان را با غازی خان تنور رخصت داد که رفته
در ممالک محروسه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بجد و دالور شتافت
که از انجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت ریاست سامانی
شائسته وقت منازعت ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید از انجا که
بشیمه کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوائی بیرام خان را نپسندید
فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و دران پندنامه هوش افزا که بخشش
در نظر آمده از جمله عبارات این بود شما که سبب این رنجش و آزار شده اند شورت نموده کمال
لمال ملاحظه ناکرده باغوا و ضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده آید
و ولد سکندر را و غازی خان را رخصت کرده آید که رفته در ناحیتی شورش نمایند و مهدی
قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده آید که متوجه لاهور شویم
قلعه را نگاهداشته بکسی دیگر ندهی و بتاتار خان پیغام نموده آید و باطراف و جوانب
خبرها فرستاده آید که از هر طرف خلل اندازند و خود متوجه الور شده آید که از انجا بلاهور
روید اگرچه یقین ماست که از انجا که کمال اخلاص شماست بخودی خود مطلقا بهیچ یکی ازین امور
راضی نبوده بادی نشده آید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را بانجار سانیده
که تا مردم گویند که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص و ارادت
روز راکوبایه ... ت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت و دولت تا آخر را که
آنچه بود داده رخصت فرمودند الیست در میان ایشان در اکثر معموره عالم بجمال صدق و اخلاص انتشار
و سزای اعمال شان داده گذرد

دوم ۱۲۳

[illegible] ... تا اکثر سنی و آخر عمر به شقاوت و غوایت مشهور کند سعید و سعادت را به شقاوت تبدیل سازد به سواس بد ... در سوال و جواب عادل حقیقی و منتقم حقیقی چگونه رو خواهید نمود و روز باز پرس چه جواب خواهید داد ۱۲ مولوی محمد صادق ... فقط

استشهار یافته درین آخر عمر به یعنی برآیید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون
بابا وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میداریم و خیریت
شما را میخواهیم مناسب چنان می‌بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقف است
اگر شما در نیحدود سرحدی و ولایتی ارزانی داریم که آنجا رو بدار ارباب اغراض باز بهانه جویان
خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده
التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده بودید بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید کسان
فرستید که وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذشته آید بار کرده بایشان رسانند بعد از آنکه
بهدایت و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید درآن
صورت بر وجه حسن ملاقات نموده بدانچه خاطر شما خواهد و از لحمه بمایه مضایقه نخواهیم فرمود
و سوابق خدمت شما را ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطر جویی خواهیم نمود چون بشامت آن بعضی
جماعت هم باینجا رسید که نام نیک شما در میان خلق به بدی کشید و با این معنی راضی بحال
نیستیم که شما بد نام شوید زینهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض [illegible] در
نشوید و چون به دولت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید بیرام خان که با ساده لوحی
و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از خود بیش داشت از بادهٔ کامروائی هوش ربای فریب
خورده خوش آمد گویان بود با این منشور بزرگانه که تعویذ بازوی هوشمندان و تمیمهٔ گردن
دولتمندان تواند شد راه نیافت چون گویم که در بیراهه روی تیزتر گشت و ماهم انکه
با فزونی اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه [illegible]
دست فراز خود گردانیده در دلهای آیینه‌ها و دل دهی [illegible] نموده و از آنجا که
بر روز از اطراف مملکت امرا و بیکه جوانان ضمیمهٔ موکب معلی [illegible]
[illegible] فصایح بخت آور که سابقا ایراد یافت

سوار شده بمنزل او آمد و آن خان

بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی و انتظام ظاهرپرستان معامله نافهم بهادرخان برادر علی قلیخان را

وکالت ... همت اندیشید از درگاه بادشاهی التماس نمود آنحضرت بمقتضای وقت را

چون دوخته این خلعت فاخره که بر هر قد راست نیاید بعاریتی پوشانند اگرچه فهم پیشهای معامله

مدان سرگذشته کار نارسیده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب آنها بود که برای این مهم خطیر و امر

عظیم وقوف کامل و تجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کمنه فراوان در کارست و باین

صفات کمال آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود

مصروف دارد و کشنده پدر خود را که بکار ولی نعمت می آمده باشد بداندیش نموده در رواج

کار او کوشد و با این همه حالت که عطیه ایست عظمی با جهانیان صلح کل داشته باشد چه بادشاه

زمان که ایزد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را باو

سپارد و ترتیب چندین طوائف متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین او مفوض گرداند

اگر وکیل آن خدیو عالم آرا نشان چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و

ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق اینها رفته کجا نگاه میتواند داشت

لیکن در نفس امر سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر

بینان و قطع نظر از آن دفع شورشی مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیاخان گنگ و

سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمدخان و خواجه

جهان و امثال این مردم شده بودند رای جهان آرا برای اطفای نائره آشوب این فتنه اندوز

منصب وکالت سرافرازی بخشید و قیاخان را بو... خدمات تحسین قدیم او بهر ... و

... سلطان حسین خان و جمعی دیگر را روزی چند مقید ساخته

نشستند و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد

و چون سنگ تفرقه در هنگامهٔ این بداندیشان افتاد بهادر [illegible]

و درین ایام که هم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود در معنی [illegible]

ای صورت پرست بظاهر چه می بینی درین کار شگرف خرد باید و حوصله [illegible]

باهم آنکه را بروجه کمال بود مصرع ای بسا زن که نهد گام خردمردانه

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنهٔ بیرمخان و دیگر سوانح دولت افزای

دادار جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمال آرائی فرماید

هر آئینه عقلای زمانه را در مسالک مخالفت اینچنین والاشکوهی رای تیره و بخت خیره گردد و لهذا بیرمخان

با هجوم خرد بیشها هر کار یکه اندیشید صورت نه بست بناچار بتاریخ روز ایران ماه ایام فروردین

ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دار الخلافت آگره برآمده متوجه الور شد و چون ... منزل

منزل کرد شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعهٔ بیانه مقید بودند بند

از انها برداشته رهائی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهائی [illegible]

امثال این شورانگیزان آزموده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان

از دار الخلافت آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده آن دارد که از آن راه غلط انداز

متوجه پنجاب شود رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی

نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا بیرامخان

پای ثبات در آن حدود نتواند فشرد و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته باشند سر راه

گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت نه بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی

موافق جمعه بست و دوم رجب موکب جهانگشای از دار الملک دهلی نهضت اقبال [illegible]

حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والاشکوه است با خیال [illegible] خان رفت و گفت

[illegible] نگاه دارند بهادر خان در ساعت

دوم

سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را بمیر عبد اللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستاد
بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را محافظت هدایت نماید خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت نودر
وال... عالی قدر معلوم عالمیان است چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار
بود پرتو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت او
تفویض نموده بودیم در بولا که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری متوجه
... ایم لائق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از
عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی ذهن از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت
حج که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت
می نمود متوجه گردد و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد باو مقرر می فرمائیم که گماشتگان
او حاصل آن را فصل بفصل سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الهی سنه
مذکوره موافق سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبهٔ جهجر نزول اقبال فرمود در این
شاه ابوالمعالی که سرمایهٔ فتنه و فساد بود باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون
بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیدهٔ
خدای اندیشهٔ تباه کند خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز خراب تر شود و برای سیرابی سخن
از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال
برسم اجمال نوشته می شود که چون شاه ابوالمعالی بنیرنگ و ریو و مکر و تزویر خود و بی پروائی و بدمستی
و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیلهٔ تدبیر یوسف کشمیری که خدمت
او را بولایت گکران رسانید کمال خان زمیندار آنجا مقید ساخت از حیله سازی گذاشت
او ... باطلوبه ایست در میان نهنبر و راجوری رفت و کشمیریان که از غازیخان حاکم کشمیر

تورنیده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان اوباش پیشه بی
طلبی و کافرنعمتی است تا سیصد کس جمع شد و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر
سرمایهٔ نخوت و پندار او شدند شمسی ملک چاروره و خواجه حاجی که پیشتر از ملازمت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی نیز بود در رسیده هنگامهٔ این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که
غازی خان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و ... و موسی
برادرزاده‌های دولت چک مذکور و لوهر و انگر خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که نظام خان
مسطور او را نیز کور ساخته بود لیکن به تمیز کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماکری پدر
علیشیر که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع شدند و از راه پنج براه کهاوره بدو نامی تخفی که
آن را بزبان کشمیری اکودیو گویند بار مولر رفت و از انجا بسوی پورشت تاخت و از پیش گذشته
در بلندی موضع بتن بغازی خان مذکور جنگ شد و چون از قبلهٔ اقبال پشت داده آمده بود بلای
ادبار بار روی آورده و کار ناساخته بکمال تباه از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمد و
نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید که یکی از بهادران چغتائی که همراه او بود از اسپ فرود آمده
سر تنگی را گرفت و تیراندازی میکرد تا زمانیکه تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده از هم
گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و
پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت و شورش را طلبگار میبود تا آنکه بدیبالپور که در آن وقت
بجاگیر بهادر خان برادر علی قلی خان مقرر بود رفت و تولک نام از نوکران بهادر خان که
سابقه آشنائی با او داشت پناه برد و مدتی بخانهٔ او پنهان بود و اسباب فتنه گری را انجام
میداد تا آنکه زن تولک از دل پرخیزی که از شوهر خود داشت پیش بهادر خان رفت و گفت
که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارند بهادر خان در ساعت

سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابو المعالی را بدست آورد و تولک را همانجا
بقتل رسانید و شاه ابو المعالی را مقید ساخته پیش بیرام خان فرستاد بیرام خان او را به
ولی بیگ سپرد که از راه بگجرات فرستد ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا
بسفر حجاز رود و شاه ابو المعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش
بود حرکت ناشایسته از مصدر رشد و خونی کرد تا آنکه از آنجا باز گریخته به دیار شرقیه گذر کرد و
بعلی قلی خان پیوست که شاید که بوسیله آن بد درون فتنه اندوز کاری تواند ساخت چون آن
کافر نعمت در خود ایشان سری و سروری می برد شاه ابو المعالی را جای نداد و او را پیش بیرام خان
فرستاد در زمان تذبذب حال بیرام خان رسید بیرام خان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید
ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه در زوال الطالع واژگونه بجانب الور میرفت او را از قلعه بیانه بند
گسل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت و رایت فتح آیت شاه جمجاه رسیده بود که آن
بدبخت بی ادب از بید ولتی سواره آمده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانه خیره را به زنجیر فرموده
بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را
درین مرتبه نیز آن خدیو صورت و معنی به کنگاشهای کهنه عمله روزگار برای مراعات وقت
خلاص فرموده بایستی که جان معطل او را از نزد ان شمشیر خلاصی میداد و نه حاشا حاشا آن
بدگوهر نکوهیده ذات را از بار گردن نجات نه بخشید برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقه
جسمانی با استداد کشد از وی اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر
ازین گفتگو باز آمده بسر مقصود میرود و بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان را
روزی به پیش آمده دولت از وی رو گردانیده بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد
اما باطن بفعل واژگونه میزد و درین روز که عرصه چهچهم سرادقات اقبال شد ناصر الملک

پیر محمد خان بخسروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت بنا بر آنکه
هنوز بگجرات نرسیده بود که بیمزگی دولت بیرام خان شنود چون هواخواه این درگاه بود
برسم استعجال روان شده احراز زمین بوس نمود آنحضرت بنوازش خسروانی ممتاز فرموده بخطاب
خانی و تشریف علم و نقاره پایه عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود
کامیاب صورت و معنی ساختند

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبه جهجهر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام خان

چون اندر یکدیگر بیرام خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهت این کار نهضت موکب
عالی مناسب علو شاهنشاهی نبود رای جهان آرا اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین
میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و محمد قلی خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقعه
چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد آواره این سفر غفلت داده خود را به پنجاب که
معدن مواد اسباب است رساند و سرمایه شورش گردد همانا این مبارزان اخلاص پیشه
نطاق همت بسته سزای او را در کنار او نهند و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند
و ناگور و آن حدود بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام بآیین شایسته متوجه
این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنه پسر سکندر و غازی خان
تنور که بیرام خان در بر آمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیدولتان باتفاق
حسین در صوبه سنبل فتنه انگیز شده بودند فرستادند و او بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب
این گروه گشت و عساکر فیروزی آثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش خلق رخصت دادند
و موکب عالی بدولت اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه

یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی از فروغ صبحهٔ رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساخته ابواب
سعادت و مکرمت بر روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرام خان در
سرکار سواد بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه
او فرو نشسته مردم از وی جدا شدند بغیر از ولی بیگ یار و پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ
که خویشی به بیرام خان داشتند و شاه قلی خان محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی از اینها
و جمعی سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند
کوچ بکوچ متوجه آن صوب شد بیرام خان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد دل را
از ریاست وا پرداخته عرضداشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد
و دردمندی جدائی را اظهار ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چندین فیل و
تمن طوغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالتفات
شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه نیازمندی کاری تواند
ساخت و با امرا که بکارسازی او نامزد شده بودند نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود
میدهید من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده ام و سرمایهٔ ریاست را بدرگاه معلی
فرستاده ام امرا فریب خورده بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف
شد و بر پیشانیان کمال ظهور یافت که بیرام خان بسفر حجاز روانه گشت و درهمین زمان شیخ گدائی
فقیه اند و از غائب و تماسر گشته بدرگاه عالم پناه آمد هر چند مستوجب سیاست بود بعنایات
پیش آمدند و دوربینان بساط عزت گوش بر آواز داشتند که مبادا فریبی باشد و از یکبار
ناحقیقی سر باز کشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انصراف او بصوب
پنجاب در افواه افتاد و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان بدنیت قدری خوشوقت شدند

که یارب هرگز این گرانان نخفته‌اند و نرسند

بعضی صریح ورزیدن بیرام خان و پرده از روی کار خود برداشتن و روی به پنجاب آوردن

خان خانان بواسطهٔ رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد و بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلان‌تر آن سرزمین بود و پسر او رای رائسنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد و در جرگهٔ امرای کلان است آمده بیرام خان را دیدند. بیرام خان که جای توقف نداشت مقامی دلپذیر یافته چند روز دران گل‌زمین گذرانید و در کمین فرصت بود که شاید از جای فتنه سر کند و چون باقبال بادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد بایستی که آبله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه و اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر می‌نهاد لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورده بعضی بیدولتان شد و مغلوب غم و غصه گشت باد غرور و پندار در سر افزوده باتفاق شورنجتان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که در تغییر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص ماهم انگه که دم استقلال میزند برآوردن مرا بخود منسوب میگردانند اکنون همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده تا ناگزیر خدمت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این مقدمات و همی نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفر خانی اختصاص یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود و تربیت کرده او فرستاد که او را بامید واری تمام آورد و چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از علوفت والا که داشتند

بیعت نامه نوشته پیش بیرم خان فرستادند که اگر بیعت ورزد دولتمند خواهد بود و پذیرد
تمسک ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید آگاهی و پند پذیری
هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنسه می نویسد *

فرمان جلال الدین والدنیا اکبر بادشاه غازی

خانخانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان
عالیشان است و حقوق خدمات شائسته او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت
دستگاه طیب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاصی که ازو مشاهده نموده بودند او را به
منتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر آتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند
بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند و او از
روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جان سپاری در میان بسته متعهد مهمات سلطنت
آن خدمات و نیک اندیشی های که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور جهانبانی
بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بران متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد سرچشمه
نخوت و اراده کرد بعمل آورد و با آنکه درین پنج سال چندین امور ناشائسته ازو بظهور آمد
که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی از
میان آنهمه مردم فاضل و قابل حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود و با آنکه
متعهد منصب صدارت شده بود و در نظر [illegible] میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود
و بکمال جهل و نادانی در محافل جشن و محافل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب
که بنا بر ملاحظه عظمت شان و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجا می آوردیم تقدیم داده با وجود
لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین [illegible] مذلت و خواری این فرقه [illegible]

ائمه معصومین علیهما السلام ۱۲

مولوی سید محمد صادق سلمه الله تعالی

عمداً تجویز نمی نمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و مطرود نظرهاست برین طائفه

آلهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسهٔ این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشته

بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده با مصافحه مینمود و نوکران فرود خود را که حالت و

لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای

پرحاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که

اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی اعتباری بسته نان محتاج

ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه آنها داشت و از ملازمان و خدمتگاران با برسی که سالها

با سپاه داری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه

معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سوار بها در ملازمت میگشتند و خود را بعذار

محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز سقیفها ساخته بخون ایشان تشنه بود

و انواع بی اعتدالی و بی اندامی مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خون و دزدی

و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانید

و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع می شد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و

تاراج ایشان تاخیر نمی نمود و تا خیر شدن انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از کمال

دنائت و لیاقت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی

و محمد طاهر و لنک ساربان و او از سادگی آن طائفه را راست گو دانسته تربیت مینمود

ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت

داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنیده تغافل نمود و لنک ساربان درشتی

جمعی بحضور او آنچنان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و ولی بیگ را خود میدانند که

سراج دوم

باشند ۱۲ + ۱۲ مولوی سید محمد صادق سلمه الله تعالی فقط

دربان

دوم ۱۳۵

ـیان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشتند بی شائبه خدمتی و اصالتی و حالتی همین
ـبت که داماد او ست آورده و برامرای عظام گذرانید حتی به سید علی میرزا که بعلو سعادت و
انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت بمیرزی بچه نزده در برابر اسکندرخان
و بهادرخان و عبدالله خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داد و خوانین عظام را
بجاگیرهای ویران خورسند ساخت و درین اوقات بعد اکثر مجالس باز و چندین امور سر زده
که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر می شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولتخواه
بیغش این دودمان می دانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار
او را آئین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم درمیگذرانیدیم
تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعت باغیه قصد دارد که معدودی چند که با
همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد بملاحظه دفع این شرارت از دار الخلافت آگره متوجه
دار الملک دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده
که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود اگرچه از و آزار بسیار یافته
ایم اما او را هنوز بهمان دستور خان خانان میدانیم و میگوئیم و بجهت تسلی خاطر او سوگندهای
مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس نداریم و چون به تمشیت مهمات جهانبانی
بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضداشت نماید هرچه
لائق دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض مینمود که وقت شده است که بدولت و سعادت
بمهمات سلطنت پردازند تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام
تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که
برین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال است که در ذمه

اوست من المهد الی اللحد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش سخن این جماعت مفسد
دارد که بواسطهٔ اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت
اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خودپسندی
که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و بولد بلند پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید
و تتار خان پنج بهیه را نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده
از آن حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت
و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که برافروختهٔ فروغ ازلی و برافراختهٔ
دست قدرت است بدم سرد منطفی سازد و ساها که پردهٔ غرور و پندار دیدهٔ اعتبار او را کور ساخته
نمیدانند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد * هر آنکس پف کند ریشش بسوزد * چون نظر تا آن همه
اخلاص و اعتقادی که از جمیع احوال و جبههٔ اعمال او واضح و لایح بود این امور نسبتی بر شرف
ازو دور مینمود و مینماید و باور نمی آید چرا که پروردهٔ نعمت و تربیت این دودمان عظیم الشان است
و طاعت حکم ما برو واجب و لازم بر سبیل محبت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه گذرانیده
این جماعت مخذول العاقبت را که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود
در پی بغی و عدوان او سند قید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین پنج سال ملاحظه
خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم و بهرچه عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از صواب دید
او بدر نرفته ایم او هم این حکم ما را سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه باین حکم
عمل نماید خاطر اشرف برو صاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و سر رشتهٔ
میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود
و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم

علم او که سالها با خلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و
افساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره فراجه فراجت محشور نگردد بنابر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم
زنهار که خیال دیگری نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل و کوتاه اندیشی از راه رود و نخوت و پندار
دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآرد بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت
دفع و رفع او متوجه شده بعنایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است که در این
کرّت نوّلین اقبال خلافت ما و آغاز ادبار اوست فتح عظمی روی دیده او مغلوب عساکر اقبال گشته
بسرنوشت دیگر گرفتار گردد بیدولتی را از همین استدلال نمی نماید که او درین پنج سال مردم خود را
چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته
بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت نباشد نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده
میشود که آنها را که فرزند و برادر میگفت و هرگز با ایشان گمان جدائی نداشت بر هنمونی سعادت اگرچه
از و جدا شدند و آنانکه مانده اند یک یک جدا شده بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را تنها خواهند
گذاشت در مقام غیر تسلیم و رضاجوئی چیزی فائده ندارد بیت سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع
که هرچه حاکم عادل کند همه داد است خان خانان که روز ادبار او نزدیک رسیده بود بلکه
در شب تاریک ادبار بسر می برد ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود پندپذیر
نشد چون گوییم که باعث مزید شورش او گشت لیکن دانا داند که بسعی خود در مهلکه بی ناموسی شتافت
و بالجمله از پرگنه بیکانیر متوجه پنجاب گردید چون دران حدود قلعه تیرنده که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود
رسید عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال در آن قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان او
بود گذاشته از انجا بگذشت و شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بهتر دانسته از وفا ارزو و تمام اسباب و
اشیا را که در تیرنده گذاشته بود متصرف شد و اهل و عیال او را بلاهور آورده و درویش محمد

محمد صادق عفی

اوزبک مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز کمر همت بدولتخواهی نفس الامری بست و بمیامن توفیق صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبد الله مغل تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد ولی بیگ تهاره آماده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را کس خواهد که فرو نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار بیرام خان بود در هر چه سود خود می اندیشید زیان می دید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد

شعر چون غرض آمد هنر پوشیده شد		صد حجاب از دل بسوی دیده شد فقط

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرام خان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت و اشتعال نائره محاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال گشت عزائم بادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدر است بران قرار گرفت که لشکری شائسته فرستاده سر راه بیرام خان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشها برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعین باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هر دو رای فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه شوند بعد از درازی سخن ما هم انکه شفقت مادری منظور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان آتکه با پسرش یوسف خان

گوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشاپوری و علی قلی خان میر لطف و حسن خان خویش شهاب خان
و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خان خانان را مانع آمده نگذارند که پنجاب در آید
و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده
بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت کشای خود بنفس نفیس بجهت مزید
احتیاط سامان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که
مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجه همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبد المجید را
که بشغل دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرفراز ساختند
و حکومت دار الملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح
بادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک تواند بود باز کردند و فرمودند که مغرور خرد
و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته بلندی خود را در فروتنی خود منحصر
دانی و مزد خدمت را غایت و تربیت ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مال مردم
کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را به سجده آستان عالی
نورانی ساخت و دل در خدمت بست و بآیین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد القصه چون
شورش بغی بیرام خان در میان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیگ
صادر شده چندروزی اورا بادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود
بادهم خان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود و بتاریخ
سی و یکم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده
از دار الملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق به مجرد توجهی کارهای
شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد تمشیت می یابد هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند بر باید است

معراج دوم

کرحال چون خواهد بود و مصداق این مقال تبازگی آنکه فرستادهای اخلاصمند که رخصت
یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان کهنه عمله باشد نپرداخته
وتا پرگنه وکدار از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب
داشته عنان سرعت بازکشیدند و در ظاهر کوناجور که از متعلقات وکدار است سراپرده زرنگار
بستند بیرام خان در گرفتن جلندر اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از
غروری که داشت اتکه خانزاد در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را
دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیگ و اسماعیل قلیخان و حسین خان
و یعقوب سلطان و شیر تلخ و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخته و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش
ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و از ینجانب شمس الدین محمد خان به پشت
گرمی اقبال روزافزون شاهنشاهی صفوف نبرد را به مردان کار و بهادران کارزار بیاراست
و دلاوران جنگجو و پردلان پرخاش خو را دلداری داده روان شد قول با خلاص و اهتمام
او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام گرفت و چون برانغار
بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت و علی قلی خان اندرابی و قیاخان صاحب
حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شگرف گشتند
و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و محمد یوسف خان گوکلتاش با
جوقی از مبارزان میان غول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت
سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع پیکار بنحوی دلجمعی بهم رساند با بیرام خان
اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر
بادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بددلی و دوزبانی نوشتها میفرستادند و چون فوج لشکر

در موضع کوناجور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذیحجه بهم نزدیک رسید
کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش از غنیم
چنان روی تهور بجنگ آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان
با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از اتفاق
و بیدلی مردم حیرت افزا بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی مینمودند درین
هنگام که مردم بیرام خان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند و بیرام خان با فوج خود
بخیال نصرت تبختر کنان می آمد فوج اتکه خان که در پناه پشته ایستاده بود پیدا می شود
بیرام خان بمدافعت پیش می آید که اول فیلان را که سرکرده آن فیل تخت روان بود میراند
وخود از عقب آن روان میشود ناگاه اقبال بادشاهی و تایید آسمانی نقاب حجاب از
چهره مراد کشود میان این فوج شائی پایه بود فیلان مذکور دران حجمه می در آیند و بخود در می مانند
و مبارزان لشکر نصرت قرین به تیر زدن فیلبانان متوجه می شوند و بمحض امدادات غیبی
تیری بر فیلبان آن سرکرده فیلان می رسد و او از گردن فیل آویزان می شود بیرام خان
چون می بیند که حال فیلان که عضد او بودند چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان سرآمده
شائی پایه را دست رهت داده از جانب خشکی بیاید و بتازد اتکه خان از دوربینی و بیدلی
داعیه بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمتش او خود بتازد یوسف محمد خان
گفت که اکثر مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختن است
اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز
ما را پای گریز نیست امروز روز جان فشانی است یا جان ستانی و یوسف محمد خان را
با جمعی از بهادران یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران یکجهت آماده نبرد شد در زمانیکه

بیرام خان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل درآرد این ناموس طلبان شجاعت
دوست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه بیرام بودند این
انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت و خجلت زده ادبار شد و بتائید
ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل پای دادن جهان بر چنین نصرتی که طراز
فتوحات تواند شد رومی داد و هر کدام از مخالفان تیره بخت چه آنانکه بتعاقب گرنجهاتنتا
شتافته بودند و جمعی که همراه بیرام خان دل بر پیکار بسته بجانبی پراگنده شد و عساکر
نصرت اعتصام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمهٔ تیغ خون آشام ساختند و گروهی را
زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرد و مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نموده
اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که ولی بیگ زخمی در لشکر زاری
مختفی است او را نیز تیز دستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب
همدانی و احمد بیگ و بسی از اعیان مخالف گرفتار کمند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست
اولیای دولت قاهره افتاد و آنکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از پس رفتها بسیار نرفت
سعادت شاهنشاهی محض تائیدات غیبی اینچنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از مکمن اقبال
بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزمی درست و رای راسخ و خاطر خرسند متوسل بدرگاه ایزدی
بوده بباطن با خدا و بظاهر صیدکنان و شکارافگنان نهضت میفرمودند در نواحی سهرند منهیان
اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیه رسانیدند و جهان
برهم خورده بتازگی آرام یافت لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم
پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را فراخی شب پدید آمد ساده دلان هیچمدان را
سررشتهٔ دانش بدست افتاد دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه وقت از ستم

شری ناحق‌شناسان نجات یافت خردمندان افزایش دریافت نصیب گشت دولت
روی نمود اقبال چهره کشاد عالم طراوت تازه یافت زمین و زمان نضارت نو گرفت
کور باطنان حسدپیشه در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد
جهان پیر جوان شد انصاف براد معدلت آشکارا گشت یک پرده که از جمال جهان آرای خود
خدیو زمان دور انداخت دیدی ایدل که چسان شد حال بزرگان جهان و پایهٔ بزرگی درجه
مرتبه رسید از این قیاس باید کرد که اگر پردهٔ چند لطیف‌تر از این از چهرهٔ مقصود بردارد و جلوه
چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور نیاید آه آه تا که رخصت اظهار ندارد و نا تنگی
در نظر دوربین او در نمی آید عمر با دولت و اقبال بماناد که جهان را چنین خدیو بس کمتر دست
افتاده است محرر این دیباچهٔ اقبال ابوالفضل نقش مصدور بر آورده معروضه میدارد که اگر تعلقی
نبودی و لباس نوکری نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در رسمیان مخلوط
از این که کور باطنان ناتوان‌بین این حرف را از قسم خوشامد دانند بیشتر از این حرف سرائی
نمیکنم و این اندیشه در فطرت خانهٔ من نیست چه آنجا رسمیان آلوده راه نمی یابند از طبیعت
نمیگویم نه از فطرت عبیت که گذارد آنکه رشک روشنی است ❊ تا بگویم آنچه فرض گفتنی است ❊
چون عرصهٔ سپهر ندمخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه
آستان بوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میربرو
خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه مرتضی و مولانا عبدالباقی صدر و
ملا خرد زرگر و پاینده محمد و شکون و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و
میر محمد نیشاپوری با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بست هفتم شهر یور ماه الهی موافق
دوشنبه بیستم ذی الحجه بشرف بساط بوس سرافراز شد و مشمول تربیت شاهنشاهی گردید

مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی فقط

دوم

وبمنصب عالی وکالت وشرف خطاب خانخانی خلعت افتخار دربر کرد وباقی امرا وسرداران بیک
فراخور مرتبه ومقدار خود براحم بدیع سربلند گشتند ودرهمین منزل دلکشا شمس الدین محمد خان اتکه
وسائر مخلصان نیکو خدمت که بفتح وظفر مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرفراز گشته بعقد
شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند وجامهٔ داقوبی وجامهٔ فتاحی بیرام خان را به اتکه خان مرحمت
فرمودند وبخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند وبید ولتی چند که درعرصهٔ نبرد دستگیر قهرمان
اقبال شده بودند چون ولی بیگ وپسرش اسمعیل قلی وحسین خان واحمد بیگ ترکمان ودیگران را
زنجیر در پای وغل در گردن باغنایم فراوان بنظر اشرف در آوردند وعلمی که برای روضهٔ رضویهٔ مشهد
اقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق بر فرستادن نیافته بود از انجمله بود ورود آن علم سعادت
از فواتح تفالات شاهنشاهی شمردند ومحمد قاسم خان نیشاپوری وابوالقاسم برادر مولانا عبد القادر
آخوند وجمعی دیگر را که پیشتر از خبر طغیان بیرام خان رخصت مولتان کرده بودند ومولتان از محمد
قلیخان برلاس تغیر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه
متوجه استلام عتبهٔ عالی شد بموجب قرارداد آن جماعت را بمولتان روانه ساخت واز گرفتاران
روز سیوم ولی بیگ که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلائق
بجانب ممالک شرقیه فرستادند ودیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل مقربان
بساط عزت نجات یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت واخلاص بمدرجات ترقی تصاعد نمودند
چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هر که بدخواه تر
بود وفتنه انگیز تر همانا دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ که
سرمایهٔ فتنه وفساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیدهٔ راست بنیان درست کردار
شد بهادر خان را از بخت برگشتگی انچه سرمایهٔ هدایت وسعادت باشد موجب مزید غوایت وگمراهی

از صفحهٔ پیشانی او بجلی زا نمکی بیگ را تواجی به پرگنه راتا و دکه جاگیر او بود رساند فساد درونی

انگاه از بارگاه معلی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانید و ازان بیدولت

این چنین حرکتی ناشائسته بظهور آمد روزی چند همراهان مهرگزین او را بدیوانگی رهنمون شدند

جاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی بهشیار

آورده جایزه کار او ساختند و اولیای دولت که بی شائبه مداهنه و مساهله بودند اینچنین

معامله ناحق شناسانه را پوشانیدند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم

دولتخواهی می اندیشند اما در دیدهٔ تحقیق این قسم اعمال از نادولتخواهی عظیم است چنانچه باندک

تاملی معامله فهمانه مخلصانه سر این کار بظهور رسد پیوند د ❊❊

ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

چون سوانحی عظیم روی داد و استیصال بیرام خان متیقن شد و اتکه خان بشرف

بساط بوس عرب استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم نشاط

شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می یابد و هم شهر لاهور مجدداً بمقدم گرامی

آنحضرت رونق و بهای پذیرد بنابرین اندیشهٔ صواب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی

منعم خان دران حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه شنبه

بست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد

و اتکه خان بشرایف ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی

بمقتضای عواطف خسروانی پایهٔ قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز

گردانیدند و خلاصهٔ پنجاب باو و برادران مرحمت شد و درین ایام که عرصهٔ لاهور مخیم اقبال

بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو

دوم ۱۴۵

از ورود عیش ... شاهنشاهی ... رحمت ایزدی برای ... جشنی ترتیب داده ... جشن جمشیدی ... ملازمان ... خان مذکور ... سرفراز ...

بتایید اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذشته بود بسرداران که ...

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام ... آنکه

چون بیقین پیوست که بیرام خان پیش راجه گنیش در تلواره که درمیان کوه سوالک جای محکم
پناه جسته در ان جبال متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی بیست و سیوم مهر ماه الهی موافق سه شنبه
دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب شد که بی مداخلهٔ مکرو
تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهان بمیامن دولت ابد پیوند آسودگی پذیرد و
معلی در ماچیواره انتظار موکب عالی می برد گیتی خدیو با عزمی حق آساس کوچ بر کوچ سایهٔ
عاطفت بران حدود انداخت منعم خان و سائر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده
بدولت کورنش سربلند گشتند و ازانجا بتایید توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای
راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیهٔ تردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند
بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی
از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیش دستی نمود بی تحاشی به تنگنای کوهستان در
آمده داد دست برد دادند و بسیاری از جنود هنود و رؤسای ایشان از رایان و راجهای
کوهی علم مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامهٔ نبرد گرم شد و ازجانبین جنگ نمایان
عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلائر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت و بتائید الهی
شکست در اجها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری ازین سیاه بختان کوه
نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنهٔ ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان
به بیرام خان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت و ندامت فرو برده جمالخان
[illegible] بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذرخواهی درآمد

سال دوم

[illegible] از طریق خود طرازنده بر سبیل اختیار بوقوع آمد عرق انفعال بر جبین از صفحه پیشانی او [illegible]
انگیخته [illegible] بر زمین دارم اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتاده راه
[illegible] را از خاک بردارند تارک نیاز من است و خاک آن آستان جهانبان بپارگاه شاهنشاهی
رسیده عریضه او را گذرانیدند و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی
بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی عظمی عذر نامسموع او را اصغا فرمودند
و از آنجا که فطرات عالی از عفو التذاذ می یابد بگشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم او رقم عفو
کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با چندی از مقربان بساط
مصحوب جهانبان فرستادند که خاطر بیرام خان را بنوید عفو و مژدهٔ التفات مطمئن ساخته
بعتبه بوسی آورند فرستادها شرایط موعظت بجامی آوردند لیکن تسلی بیرام خان نشد و گفت که
من از کرده خود خجالت زده و سر افگنده ام و مستوجب هر گونه سیاست گشته ام مرا از مکارم
اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان چغتائی و سائر اولیای دولت
قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد موکد در میان آرد بوسیلهٔ او
میتوانم از عصیان بغی بر آمده سجدهٔ آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده بقیهٔ عمر را در امکنهٔ متبرکه
گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع در تدارک و تلافی جرایم و آثام خود بکوشم چون بحر احسان در جوش
بود این ملتمس او بقبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک دامنه کوه
و در میان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان
هیچ مرد ستیزه [illegible] را فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات
[illegible] ند فرستادها با چندی دران تنگنای وحشت که پناه برده بود در [illegible] فلند
میان زمین و از آن هندوستان مقرر است گشته بند را [illegible]

قرار داده ایستاده بودند فرستاد تا مضایق راطی کرده در قلعه که [illegible]
چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد و دانست که آنچه از زبان [illegible]
میرسانیدند بیان واقع بوده است از روی امیدواری پیشتر آمده دریافت و از فرط [illegible]
نمود منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام خان را متوجه عتبهٔ عالی ساخت و بابای زنبور
و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاری کردند که غدر است زنهار شما نروید
منعم خان و سائر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد و همانا که ایشان را اندیشهٔ از خود
بود و لهذا چون منعم خان گفت که شما امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع
گردد متوجه ملازمت خواهید شد این هر دو تن با بیرام خان را گذاشته و از همراهی تخلف نموده
ماندند و بیرام خان متوجه عتبهٔ اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می برد
و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اغره پیدا شدند و غریو از لشکر پادشاهی برخاست و خوشحالی
روی نمود و فتنه اندوزان را روز ادبار آمده روی سیاه گشت و از آنجا روی بدرگاه معلی آورد
و در آبان ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت رومال در گردن انداخته سجدهٔ ندامت و
خجالت بجای آورد و سر خاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر و
چه از شرم گنه و چه از شوق عفو بهائهای بگریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس
سر بیرام خان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او برداشته اشک
ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانون
که در ایام وکالت جای بیرام خان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب راست آن نو بهستان
و منعم خان را در پهلوی بیرام خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان خجالت و ندامت زدوده
گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات [illegible] باندازهٔ قدر و منزلت مقام
[illegible] گرد حجاب و غبار خجالت

بیرام خان که مصاحب [illegible]
من بیرام خان [illegible]
[illegible]
دوم

از صفحه پیشانی او بکلی زائل گشت اما همان سخن است مصرع اگر گناه نبخشند شرمساری چیست

آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در بر کرامت پرور داشتند به بیرام خان

التفات فرمودند و از روی خوشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای آیین

قواعد حزم و دوراندیشی کر اساس هر کار خاصه مدار الملک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان سیستانی

را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان

و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور مرحمت نمودند در یکی از روزها بیرام خان زبان طعن گشوده بحاجی

محمد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائی هیچکس آنقدر کوفت نکرد که از تو اینهمه حقوق قدیم را

فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص و فزونی تربیت

حضرت جهانبانی جنت آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدید

و روی داد آنچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرام خان

شرمنده شد هیچ سخن نگفته و از ثقات شنیدم که بیرام خان پیوسته درین راه از سخن نفس الامری

اظهار دردمندی کردی الحمد لله که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر نشان

جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته اگر چه

بغی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم زمانه از رونق

پدید آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر درآمد چون خبر از بعضی

سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبالنامه درآورد تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضداشت کمترین

بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بنده عرض میرساند که چون این دولتخواه

در دهلی بشرف آستان بوسی و بندگان عنایت و التفات بیدریغ بادشاهی را در بارهٔ این دولتخواه

مبذول داشته بعلم و نقاره و تومان طوغ بیرام خان سرفرازی داده حکومت و حراست سرکار

بنجاب را عنایت فرمودند واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت و سرافرازی خدمتی

بتقدیم رساند که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بنده سخنی نباشد و خبر رسید که حرام خوران

و فتنه جویان بخط و خبر بیرام خان را در نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که ارکان دولت جمع

شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند در آن مجلس کتابت بیرام خان

که بدرویش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بنده آنحضرتم اما

میخواهم که انتقام خود را از وکلای آنحضرت بگیرم هر یک از دولتخواهان در آن مجلس آنچه بخاطر میرسید

جهت دفع بیرام خان می گفتند چون در آن روز بروز اسباب حشمت خان مذکور باین دولتخواه

(ای روز بروز شده بود که خلعت که از بیرام خان باین غلام عطا شده بود ۱۲)

عنایت شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لائق گردد در مجلس حضور ارکان دولت که خورد و

(ای اراده کرد ۱۲)

کلان حاضر بودند در آن نفسی فضولی کرده داد طلبید که مهم بیرام خان بعون عنایت الهی و توجه

نا متناهی بانتها رسید که هر جا در خورد دیار و بر و شود اگر پایی کم آرد از کنیزان و خواجه سرایان کمتر باشد

(یعنی اگر استقامت نخواهد کرد ۱۲)

ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانی است مادام که بندگان حضرت خود بدولت

متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده

بر آن در آن نفسی نکرده بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب

ملتان و لاهور متوجه اند میتواند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر رود و

هر چیزی که ظهور یابد روز بروز عرضداشت نماید واجب العرض بنده دولتخواه درجه قبول یافت

حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرام خان شود و نیز حکم شد که هزار کس کومک نویسند از

ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی رهتک و پرگنه سهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر

نشد چون کیفیت را بمخادیم عرضداشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون

اکثری از کهنه سواران در میان بودند از آنجا که خیالات سپاه گری است هر یک را اندیشه نیز بخاطر میرسید

چون آب ولای موسم باران نیز در میان بود چند روز در رفتن توقف شد و مردم والده
را واسطه ساخته صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که اتکه خان هر روز دو کروه کوچ کرده از بیش
پیش نمیرود و از دست او کاری نمی آید جاگیر و علوفه او را تغیر باید داد و والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه
خاطر و حق خدمت بست ساله منظور نداشته هر چه میگفتند بعرض رسانیدند چنانچه بحضرت در صبح آنحضرت
فرزند عزیز محمد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که ای داده سخنان مردم
ما را هلاک کرد هر چه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد بهر حال تعجیل متوجه مهم دفع بیرام خان شوید
این دولتخواه دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر دولت بادشاهی کرده
بیرام خان شد اکنون که مهم بیرام خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان سلطانرا
که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای او را تمام دستگیر کرده بدرگاه آورد و عیاذاً بالله
اگر مهمات بر عکس می شد معلوم بود که کار بکجا می انجامید و حقیقت آن مهم را بیرام خان خود نیز بعرض
رسانیده باشد و بعد از فتح بیرام خان هر یک از دولتخواهان که دران معارک نبودند و خدمت
هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت والتفات بادشاهی سرفرازی یافتند هنوز دولتخواهان
که در جنگ بودند یک کس را بر سیده نشد که جان محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعه جلندر
بود سفارش نموده خطاب خانی گرفتند و بعیا ... همه ده چند از ترددِ خود سرفرازی یافته بمرتبه
عنایت و علوفه سرفراز شدند چون بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد که
درچنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود که روز اول جنگ کردند که نام
اتکه را در فرمان بنویسند عالم پناها این دولتخواه از بسکه چشم داشت مادری دارد و غیبت
نمیکند خدا روا دارد که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده فرزند
دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرام خان ورده بست از قربان او و ملازمان

وسلطانان او در آمده شمشیر زند و هیچ یک از امرای عظام از برگنه خود بکوک بیایند که مردم همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را بیرام خان عرضه کرده باشد اینچنین سلوک با این پیر غلام کنند و جماعه قورچیان بیرام خان که بجاسوسی بملازمت حضرت گذشته بود بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه بیابند و یوسف محمد خان در برابر بیرام خان و هیبت خان و سلطان او در آمده شمشیر رساند و آنحضرت خطاب خانی عنایت کردند مخادیم علوفه او را یک کرور پروانه بر آوردند و او را هم تن نمودند بنده را که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساختند یک کرور جلدوی عنایت کردند مخادیم از انجمله جمل لک فیروز پور دادند عالم پناها همه مردم این دو تنخواه عمریست با برادران و فرزندان با امیدواری خدمت میکنند و الحال بدولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طومان توغ بیرام خان را با این کمینه عنایت فرمودند و بعد از فتح بیرام خان جامه داقو و خلعت قماچی و اسباب حشمت را عنایت کرده مرتبه دادند امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافت آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را دکان برهم زده آمد هر یک شرمنده و سر افگنده بگوشه رفتند و تاییدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافت آگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید

و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال
بسهرند نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی
روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر
رایات فیروزی مآثر گشت چابک روان عرصه شکار بعرض رسانیدند که درین نواحی چیته‌ها
بوده است که آنرا بزبان هندی چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیع‌ترین
فنون شکار است بنابران ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه
تماشاگری این بساط نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاطگاه باطن به ترتیب این کار شرف
اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن سرانجام داده گوی
چند که آنرا بزبان هندی اودی گویند بطرز خاص کندند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده
موکب اقبال بجانب دهلی متصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع شده
بود اما آنکه چیته را بالحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود و در روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق
شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت
و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلگشای نزول سعادت فرموده سرمایه آسایش جهانیان
شده بود و از سوانحی که درینولا بظهور پیوست فرستادن جمعی است بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده
منعم خان بصوب کابل و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که دران هنگام که بمقتضای فرمان
شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای
خود نصب کرده و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشته که مساعد و معاون
او بوده مهمات آنجا رونق و انتظام دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری
پدید آمد درینولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده عرضداشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه

آمدن تا رضائی حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد را بشهرت
طلب صادر شد و بجهت کومک غنی خان و اعانت او تنکون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه
دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان و شیخ کثیر الیسر گردی ابو الفتح برادرزاده منعم خان
بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و
امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطه دلکشای دهلی افاضه عدل فرموده
فیض دادن و انعام کردن ۱۲
روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دویم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدار الخلافت آگره
نمودند و از دریای جون بر کشتی سوار دولت شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان
دولت بمقدار گنجایش کشتیها و زورقها سامان و آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ
از راه خشکی متوجه آنسمت گشت و در روز فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی دار الخلافت آگره مستقر رایات جلال شد و ریاض اعمال ارباب اخلاص نضارت
یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم شائسته پدید آمد و روز بازار عدالت گرم شد و ستاره
بخت در کنار گرفت مستعدان از وقت خوش شدند نهال دولت در بالیدن آمد غنچه اقبال
شگفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در تربیت ملک صوری و معنوی در نقاب
بی توجهی توجه فرمود و درون قلعه که بهترین منازل آن شهر است اقامت واقع شد و تازگی
طرح منازل دلکش صورت بسته عمارت عالی اساس یافت و خانهای بیرام خان بمنعم خان
خانخانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت و سایر
ملازمان درگاه برکنار آب جون دو طرفه عمارات خاطر کشا اساس نهاده زینت آرای شهر
شدند و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس
قدوم برکات ورود آنحضرت نمود و ملتمس منعم خان درجه قبول یافته وثاق او از پرتو

مقدم

مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت خان خانان در مقام خدمت نقد جان برکف
ایستاده شرائف و نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شد و از
سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت نشان بخت او را سر منزه دیده وری
کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان پناه آ
از انجا که نیت حق اساس شاهنشاهی بیشطاق ذروهٔ اقبال است پیوسته هرکه دم منازعت و
مخالفت زند با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند کارفرمایان ابداع سزای
او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند که تنبیه سر شوریدهٔ برداشتن و علم تکبر
افراختن آنست که او را سزای لائق داده در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت
بیدار شده تکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمانست چون در مبادی
سلطنت آن طور حرکتی نا ملائم بظهور آورد که پیشتر گذارش یافت ایزد جهان آرا جزای آنرا
درکنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش او آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضداشتی
مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی امتیاز داشته فرستاد درین ایام ایلچی مذکور
بدار الخلافت اگره رسیده منتظر کورنش بود و بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او
رخصت بار یافته مشرف زمین بوس سر بلند شد و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لائق
بنظر اقدس در آورد خلاصه مضمون عرضداشت شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و
سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت این
تاجری بر سبیل اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنوان این دولت ابد قرین بلی آ
رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه ایشانرا در محاربات از بکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث
مزید غرور ایشان شد از انجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته انحصار از جانب تمر خان

حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت نمودی تا آنکه پیش از ین سانحه که شرح داده آید
لشکر بر سر حصار برده قلعهٔ بیرونی را متصرف شدند و تمر خان در ارک متحصن شده روزگار
بحیل می گذرانید و انتظار کومک از بکیه که از اطراف و جوانب طلب داشته بود می برد و
میرزایان آمدن کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال
پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از اوکر و ایماقات فراهم آورده
متوجه بلخ شدند کار آگهان دوربین باین لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست
چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده و سرداران ایشان بیش از سرداران ما مبارزان کار
شناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد
هرگاه در بدخشان از دو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم
پیر محمد خان و چندین سلاطین نژادان دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود هر چند حساب دانان
سخنان موجه گفتند چون مدهوش بادهٔ پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت
گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله آنست که کار پرداز آن ابداع میخواست
که سزای اعمال ناشایسته اینها که بنسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدیشان
آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گوی هلاکت انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان
به پیر محمد خان رسید در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد و هم ایلچی معامله دان پیش
میرزایان فرستاده دم مصالحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان به میرزایان
گذارد و میرزایان میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قدیم بود برسالت فرستادند که اگر خلم و
ایبک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل نهد قطع خصومت نموده آید و خود چون از ولایت
بدخشان برآمدند قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ام

توز ایماقات الخ
ترکیب خانه انداز ...
جمع ایماق ... مردمان و
جماعت ۱۲ کنز اللغات
۵۲ ... رعونت الخ
بضمتین نادانی و زنی و
سستی و ... شدن
و ... و خودآرائی و
زینت و آرایش لطافی
... رعونت
...
[illegible]

دیگر آنکه ایماق بلخ را که بالا رویه او بجانب خراسانست رفته بخود همراه سازیم و بدست
خود در آوریم آنزمان کار بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت واگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را
مضبوط ساخته لشکر را از اطراف فراهم خواهد آورد آخر باین نیت دامنه کوه گرفته بلخ را پس
گذاشته و بسوی چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته ایماق صحرانشین آنحدود را بدست آوردند
درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این
قضیه آنست که میرزایان خراسان رویه بجوال زرد که بساحل ریگ موسوم است تا چشمه گاذران گذشته پیش رفته بودند و هنوز
عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزل پیر محمد خان همسازی کونه کرده
برآمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند که ما چه زبونی داریم
که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روزگذرانیدن
وجمعیت خود فراهم آوردن بود و اکنون که کومک رسید چنین بیراهه رفته سر راه میرزایان
گرفتند چون میرزایان این خبر می شنوند کنکش درمیان می آید مردم کاردیده میگویند
که مناسب آنست که از بیش شده بالغار برباط میر روزه وارد فرود آئیم اوزبک عقب
می ماند اگر جنگ شود هم خوب است و روبرو رفتن مناسب نمی نماید میرزایان قبول نمی
نکرده روبرو آمده اند اوزبک استعداد تمام کنار چشمه گاذران که مارپیچ افتاده است فرود
آمده پیش خود را خندقها بریده و دیوار کرده به بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ
می شوند میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از پایان
رویه این آب و میرزا ابراهیم از بالا رویه نزدیک چشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده
کاری نمی سازد و چون جای کار نمیداند برمیگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان
وآن حدود رفتن باین نمط خبر گرفتاری چه نتیجه دهد باز گشته باهتمام تمام از جرها پیش

رسیده خواهند رفت. این گل لاله داغ بمعنی رویه با غلط لاله بود ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی

ولایت برآمده ازار قه غنیم گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رویه است روانه میشود
(قافله و کاروان ۱۲)
ومردم بسیار ضائع میشوند ومیرزا ابراهیم نزدیک چشمه رسیده می تازد اما کاری نمی تواند
ساخت عنان گرفته می ایستد و به تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضائع میشوند محمد قلی
شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست پدر شما باید آمده رفت میرزا از مردم خود میپرسد
که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است مناسب آنست
که همین جا جنگ بکنیم تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی میکند ومیگوید که مقرر سپاهیان است
که هرگاه سپاهی از غنیم یکقدم کمان جدا شود دیگر بدست آوردن او دشوار است برای چه بی
تقریب میرزا در هلاکت می اندازید بعد از گفت وگفتگوی بسیار میرزا از نجا برآمده مراجعت
می نماید و در ولایت غنیم می افتد حرام را از خود جدا میسازد و سر وریش تراشیده با معدودی
راه پیش میگیرد که شاید باین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند اسپان از راه
می مانند پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیابوی بهم رسانده بموضعی
میرسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا برادر کل کافر میرزا می شناسد و باتفاق مردم
ده مقید ساخته پیش میر محمد خان می برد و چندروز مقید میدارد وسخن آنکه خلاص میسازد جماعت
ماوراء النهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آیند میر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال
مینماید تاریخ این قضیه کوراک گشت یافته کوراک نام جلادی بود و میرزا سلیمان کونخل امید بر تاریخ
یافته بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش این است بیت
رفتیم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ✣ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل
واز غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته متردد
گزندی بوده در امید و بیم می بود وصورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی

تو زغرائب ارغ جستیع ... ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی فقط

بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شدم مستغرق
آن حسن خداداد شدم گاهی آرزوی آن صورت بخاطر میرسید شبی در عالم مثال که تابع عالم خیال است
دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بر روی محاسن خود میبردم همه را بوسیده
می یافتم که از هم میریخت تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت درین غم بیدار شدم
و اندوه آن از خاطر نمیرود بجا تا گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون از آن جر[illegible] می
گذرد براه وخش و بیابان تحمور متوجه بدخشان می شود و بمیانه اخشام هزارجات با سعد و دی
افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده گشته کشتی تازد چنانکه سی و دو مرتبه
بر میرزا راه گرفته اند و خود تاخته نجات خود را جسته است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا
شنیدند و ابواب اندوه بر روی روزگار او گشوده گشت علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس
قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم دراز افتاده جامه های کبود پوشید و تا بود بآن لباس گذرانید

ویکی از فضلا این رباعی گفته بود رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی *
از سایهٔ خورشید درخشان رفتی * *
در دهر چو خاتم سلیمان بودی *
افسوس که از دست سلیمان رفتی *

آری هر قدر صاحب زمان نشناسد واز
باده ناگوار وبی چنین بدست شود او را چنین روز پیش آید این اولین نزلست که پیش
آورده اندگوش بمن دارد که در مواضع و وقایع ادبار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت تا ملتزم
حیرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه دران روز که منعم خان خانخانان بزم نشاط
آراسته بود ایلچیان را از نظر گذرانید و چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا
معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیرفته آمد بار العطوفت پرسید
در آمد کار میرزا مرحمتها فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز صحبت افروز نشاط صوری

ومعنوی گذشت و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از

ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبهٔ اقبال نهادند و بمقاصد خود کامروا گشته متابعت

حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند از انجمله قدوم برکت لزوم معارف آگاه

حقائق نصاب خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و ایشان

پسر خواجه ناصر الدین عبید الله اند که بخواجه احرار مشهوراند خواجه عبد الشهید را آراستگی ظاهر آرایش

باطن دامنگیر همت حق شناس بود شرف وصول مجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادات صوری

و معنوی است دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس آموز مکتب خانهٔ

الهی است باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی نیز در فتح

موالی ماوراء النهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود

نیز بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود

اگرچه در دقائق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در

ماوراء النهر متعارفست بپایهٔ عالی آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شغب نگردانیده بود و درین

ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به پرتو التفات حضرت

شاهنشاهی اضبارت یافته در قبضهٔ اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود و انتظام

طبقات انام و هنرپیشه‌های هر دیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند و بمیامن توجهات

ظل اللهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کارپردازان را بازار رایج گشت دین را

اساس بلند نهاده آمد و بهار و بنیاد آراسته تر شد ارباب علل را اعتضاد بهم رسید و

اصحاب نحل را کساد بر خاست خلق پرستان را چشم بینا بدست افتاد و خداپرستان را

صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و از سوانح قصهٔ

ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از نقوش ظاهر سرایر باطن
می یابد پیوسته گروهی را که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس می درآیند و بزرگی
نسب ظاهری ضمیمه علو حسب معنوی میشود بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایه اعتبار
بلند میسازند و بدو وام حضور شرف کردانیده مطالعه مستبصرانه احوال میفرمایند چه نیت حق آشنای
شاهنشاهی آنست که مبادا مزوری لباس راستان پوشیده در صف خاصان درآید و به
تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رو دهد همان طور که رسم کاردانان باستانی است
که از هر کس خواهند پرده شگاف راز دل کردند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست
گردانند تا آن تنگ حوصله از مستی هر چه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد مصرع
مردان بباده تجربه کردند مرد را ❋ و چون اندیشه حقائی باشد چنین باده دادن بفتوی دانش
اندوزان دور بین محض ثواب و چنین عقل مزور را از پا می انداخته عیار او گرفتن لازم دنیا
جهان آرائی است همان طور دیدن و آیین این شاهنشاه جهان آرا آنست که چون میخواهد امتحان
احوال و اخلاق یکی بداند باده دنیای مردافکن سرشار داده او را دیوانه دنیای ستمکاره
میسازد و بدیده بصیرت مطالعه صحایف احوال او می نماید کوته نظران که نظر شان بر مقصود
نیفتاده در کول آب باد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز میسازند که بی تجربه چندین
اعتبار دادن برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند همین را مرآت احوال دانسته تا اگر
این عیار گرفتن انداز انجمله میرزا شرف الدین حسین را که بنسب صوری از اشراف کبار بود آنحضرت
بنظر ترقی بخشش دیده بلند مرتبه ساخته بودند تا اعتضاد سلطنت گردد و از آنجا که فرط اعتبار میرزا
مشاهده عالمیان بود بعضی از اولیای دولت قاهره که نظر شان حیرت بر علو مراتب ظاهر منعقد است
در درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین عصمت ثمره قدسیه سلطنت

بخشی بانو بیگم را که همشیرهٔ قدسیهٔ حضرت شاهنشاهی بود بآئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا
درآوردند و باین نسبت علیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیاده از اندازه افزودند و در آن نزدیکی او را
رخصت سرکار ناگور که تیول او مقرر شده بود فرمودند و از وقایعی که درین سال
سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرا بهادر خانست که برادر میرزا حیدر گورگان بود به تسخیر کشمیر
چون در آئین معدلت گستری و قانون کشورکشائی امریست لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی
بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکامروائی نفس هوا وقت گرامی مصروف سازد و برعیت پروری
و غمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد خدیو زمان را که ایزد توانا قدرت
تصرف داده کارفرمای جهان و جهانیان گردانیده است لازم است که بجهت سپاسداری ایزدی
در استیصال آن متسلط متغلب کوشیده ساکنان آن مرز و بوم را بداد منشان خرد پرور
سپارد و آنرا دیباچهٔ عبادات گزیده تصور نماید بنابرین مقدمهٔ حق آساس درین سال فرخنده
چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب پیشه و بیدادی غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال
رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرا بهادر خویش میرزا حیدر که عارف آن حدود
است لشکر آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین ایام غازی خان
پسر کاچی چک فرمانروای کشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که پسر
حسن چک برادر کاچی چک است چون پیمانهٔ عمر حسن چک پر شد کاچی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس
یا از جهت انتظام دنیا زن حامله او را بعقد خود درآورد و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازی خان
متولد شد القصه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب بود بعد از مکث طویل متوجه این خدمت شد
و در شدت گرما براجوری رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزادهٔ دولت چک و لنو هر و انگمی
و نجی زیبا برادر عیدی زیبا و یوسف چک پسر ریگی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون

دوم ۱۶۳

حال این لشکر را منتظم ندید نصرت خان وفتح چک دلو هردانگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بعلت آمدن کومک در موضع لالی کوکر نزدیک بهنبر توقف افتاد و چون سران این لشکر کمک طلبیده بودند دیر رسیدند در آمدن بکشمیر ازین قسم نیست که باین آهستگی و گرانباری میسر شود چه مسالک آن ملک ازان قبیل است که اگر چند روز پیشتر از در آمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد اگرچه لشکری از شیران رستم آراسته باشد گرفتن آن تنگ بلکه محال خواهد بود غازی خان که آمدن لشکر شنید و چند ماه بدین گذشت آنچنان طریق و مضایق را استحکام داد که مزیدی بران متصور نباشد پیادهای خود را از کریوهای مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرا بهادر در نزدیک راجوری بعد از مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد و موسم تپ لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمده اسباب این شکست شد و درین روز جنگ غریب در پیوست از یکطرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیراندازان دست برد می نمودند و مردم بادشاهی اگرچه کم بودند اما بجهود تائید آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام رستم دلی ازینجانب ترددهای نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدور نبود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلگشا می موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال جهان آرای خود برداشته انتظام مهمات را بی شرکت ارباب تعنت و عناد نماید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار قلعه دانزه نزدیک راجوری در آمد و کوچک بهادر را تیری رسید او را زخمی گرفته پیش غازی خان بردند چون رستمی او مشاهده کشمیریان شده بود غازی خان او را استمالت گردانیده بارباب علاج سپرده علاج سودمند نیامده بی علاج را نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرا بهادر از انجا برآمده بشهر رسید

و از آن ستانام داده باشند و در بعضی ...

ودرین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافت آگره
درلباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلایل نعم الهی بودند که روز بروز مآثر اقبال ...
میامن دولت بظهور می آمد چه بهر طرف کشایش ملک می شد و نوید فتوحات میرسید و از
اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم میرسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش
و عقل در دوربینی و مردم در عقیدت گزینی استماع امثال این امور که قرامها در راه چنین روی نماید
دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد و دران حریم معلی چه غبار گزند انگیزد و از سوانح آنست که
خبر درگذشتن بیرام خان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مردمی است با وجود
آن سرگذشتها که اندکی از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت بخش تاسف فرمودند
نمیدانم این واقعه پاداش اعمال گذشته اوست یا هنوز باطن او غبار آلوده اندیشهای تباه بود
یا دعای او باجابت پیوست با آنکه آن نیک مرد را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص
ساخت والحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطهٔ بد مصاحبی که بدترین
آفت آدمی زاد است اول حسنات او از نظر ستش افتاد و از فزونی خوشامد مستی افزود چه هر که
نظر بر نیکیهای و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوشامد گویان گرم گردد و هر خوشامدی که
باو رسد آنرا بیان واقع اندیشیده خود پرست خود آرای شود و لهذا بیرامخان را چون آئین
روز آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پردهٔ صغر سن و عدم اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده ماند
و از حیثیت وجوهی عیب دیگران بمطالعه عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خوشامد گویان خانهٔ او
آن قدر خراب نشد که از راست کرداران معامله نافهم که دوستان کوته عقل او بودند بارنی
بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود و نقلا و زبی دولتمندی
کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و استعداد

ملازمت بدولت بخشش و بخشایش استسعاد یافت و بادشاه جهان ازو راضی و خوشنود
گشت و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه
شد و چون بشهر پتن که نخستین شهر گجرات و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید چند روز
دران ساحت دلگشای بجهت آسایش محل اقامت گشاد و دران ایام حکومت شهر موسی خان
فولادی بطریق استقلال تعلق داشت از طوائف افغان بر سر او فراهم آمده شور افزای آن
دیار بودند ازان جمله مبارک خان نوحانی که پدر او در جنگ ماچیواره بسرکردگی بیرام خان
بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان را در انوقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرام خان
کرد دیگر زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دختری که ازو بود درین قافله همراه بیرام خان
عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را به پسر خود بگیرد و ازین رهگذر
نیز افغانان سر شورش داشتند بیرام خان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود همواره
بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهر است
و نشیمنی در میان دارد بکشتی آنجا میرو ندرفته بود در هنگامیکه از کشتی برآمده سوار
می شد آن جاهل ناحق آساس با سی چهل افغان بیدولت بقصد بیرام خان بر کنار کولاب آمد و
چنان نمود که بکر بدیدن آمده بیرام خان آنجماعت را طلبید چون آن بی سعادت پیش رفت
بی محابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد و بیدولتی دیگر
شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر
ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن می بود و بدعای سحری
و از اهل الله استدعا می نمود فائز شد روزی در عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده
لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرام خان تبسم کرده

گفت میران چه اضطراب است وچه غمخواریست ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متحیر و متوحش شده هرکدام بجانبی شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در روز بادلست و دوم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاول نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت اشعار

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام ✤ دو راه شد از شهادتش کار تمام ✤

در واقعه هاتفی پی تاریخش ✤ گفتا که شهید شد محمد بیرم ✤

و بعد از آن بسعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و در آن حادثه غریبه او باشان بتن و بی اعتدالان فتن دست تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه بی عظم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرام خانست و در آن هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران از آن حادثه گاه برکناره برده باحمدآباد روان شدند و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه روان شدند و پیش از آنکه بآستان بوس رسند خبر حادثه بیرام خان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمین اعزاز عز ورود یافته بود و در هنگام بینوائی و ماتم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امید چاره گر آمد و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که تربیت

دوم

شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت وچندی از حقیقت کیشان چون بابای زنبور و
یادگار حسین آن نوباوهٔ اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل نهصد و شصت
و نه در دار الخلافت آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و
حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیهٔ او پیدا بود
باهجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورده [?] گرفتند و بلند
قدرش [?] بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز بروز آداب ورزی و بزرگ منشی از
نشست و خاست او بظهور آمدن گرفت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسید و بپایهٔ اسنای
خانخانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت
انجام عصمت قباب ماهم انکه که کمال رابطهٔ صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت و درین
ایام ببرکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بینش او مفوض بود عزیمت
کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان بقلاقی را با دهم خان نسبت
کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و بزمی دلکش بحیثیت قدوم اشرف
اقدس ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای
پرداخت و چنانچه آئین بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد و هنرمندان
چابک دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزئین مجالس چابکدستی و هنرمائی
بجا آوردند و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط مکرمت
و انبساط نور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا بخشیدند لوازم و مراسم این جشن گیتی افروز
هر روز بطرزی خاص مرتب میشد و مواد بهجت و خورمی بخاص و عام مهیا میگشت و از سوانح
غم افزا آنست که درین ایام شرهٔ چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد

ومخلصان حقیقی ومعامله دانان مجازی ابله خاطر گشتند بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند

که حکم قدیر که تندرستی وبیماری آثر مشیت اوست واندوه وشادی مظاهر عدل وسویت

او بمقتضای مصالح وحکم بنده را که خواهد بپایه والای بزرگی رساند بگلشن سرای سرور جاودانی

کامروای صورت ومعنی گرداند بیشتر از ان بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد اورا مورد

امری منافر طبیعت سازد تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج اعمال نموده بمسرت ابدی فائز

گردد بنابرین مقدمه خرد پسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری

گرم شد ومزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود واهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد

وجگرها گداخت سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان وباطن آزرده گشت وبعد از چند روز

آبله چند که سپند گزند را ماند بر سطح جلد بر آمد وایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته خود چنانچه

باید فرمود ودر اندک فرصتی آن جوشش فرونشست وآن نقاط گزند محو شد وصحت کامل

روی داد عالم بهار تندرستی یافت خواطر افسرده نیک ذاتان جهان را طراوت پدید آمد

بجهت سپاسداری عطایای الهی لوازم بخشش وبخشایش بتقدیم رسید احتیاج از ملک درویشان

برخاست آرزو از دلهای نیازمندان فرونشست اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت

وعقیدت نثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم وطاعتی واجب است وعبادتی که نزد مست

گرامی خانوده سلطنت لازم است وشکری که فرمانروایان دادگر بآن مامورند آنست که همیشه

در اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان وشکسته

بالان سازند وبار گران سایه ستمگاران وفتنه سازان از سر این سوختگان بردارند واولا

بتدبیرات لائقه تعیین منهیان درست گفتار نیک اندیش نمودن واگر چنین گروه دیر بهم رسند
افراد مختلف رای تعارف یکدیگر به نیروی خرد دوربین مقرر داشتن وباین طریق از احوال
خرد وبزرگ جهانیان دانستن وثانیاً نظر تفرس راکه فروغ الهی دارد بکار بردن ودر لطف و
قهر ملاحظهٔ درست فرمودن وثالثاً بهر روشنی که ارباب خرد ولای شان فرماید به نیروی
نظر دوربین وحوصلهٔ فراخ بعمل آوردن وارباب استعداد راکه از شرب عذب اخلاص بهره مند
باشند قوت وقدرت دادن وپایهٔ اعتبار شان افزودن وپاسبانی اعتبار خود کردن
ودر هنگام بزرگی بچشم خردی ندیدن وباگروه بی اخلاص درخور حالت هرکدام پیش آمدن
وارباب فتنه وفساد راکه سر آشوب برداشته بمقتضای هوا وهوس خود فساد را اصلاح دانند بعد
از نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودن وفرمان دادن والا چنانچه این شخجیه عالی اساس در
معموری الکای خود مصروف دارند همان طور در ولایات دیگر همت معدلت شیوه گمارند
وبنای تسخیر ملک وجهان کشائی را بدین بساط آگاه اساس نهند تا روز بروز از نتایج این
ملکات در عمر ودولت ونشاط وفراخی مملکت افزونی پدید آید وچون این صفات جهان
آرائی در ذات مقدس شاهنشاهی فطریست نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج
روی داده وداد ابتهاج بر عالمیان گشود قدری روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند
وبدادوهوید عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند وچون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه
بیداد گری بهادر که حقیقت احوال مجملی بیشتر گذارش یافت بعرض مقدس رسید معدلت
شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدست حق ناشناس فرستاده شود
وطبقات خلائق آن ویار راکه ودایع الهی اند از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید
بمتکفلان اشغال سلطنت پرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرای ارادت کیش

دوم
ق ۱۶۹

۵۲ قوله الکا ۱۲
بضم اول وسکون ثانی وکاف
بالف کشیده ملک ودیه و
زمین راگویند ۱۲ الکذا
فی البرهان ۱۲

۵۳ قوله نتایج الخ
جمع نتیجه بمعنی خلاصه
ولب لباب هرشئی
وحاصل هرچیز ۱۲

تو کاتبه محمد صادق
سلمه الله تعالی
فقط

شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بر بندند و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشهٔ صواب
اساس کارپردازان سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبارک
نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیا خان کنک و شاه محمد خان قندهاری
و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علی خان و حیدر قلی خان و محمد قلی توقبای و
قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و
محمد علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنای و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکجهات
عقیدت گزین را بسرگردگی ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده افاضه
داد و دهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران
بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی
ساخته باستان بوس عالی سربلند سازند تا بدانچه لائق حال او باشد مخصوص گردد و اگر
بالغرباده بیخبری او را نگذارد که بشاه راه اطاعت و خدمت بشتابد سزای او را در کنار او نهاده
حال او را سرمایهٔ عبرت سائر گردنکشان خودسر گردانند عساکر منصوره نطاق همت باداء
خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و بآئین شائسته قدم درین شاه راه ماندند نه
چنان تیز میرفتند که اردو بازاری تواند رسید و چنان مکس هم نمیکردند که کسی را در حق این
طائفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد **شعر** رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود

رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول

درین ایام دولت ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد و علم صبح
نور بهاری آئینه نمای چهرهٔ دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از

٩ ای همچنان که چارپایه بروز و شب در خورد و نوش مصروف باشند بهمین رنگ این باز بهادر حاکم مالوه سیست

شب سه‌شنبه عرفی و دوشنبه حقیقی بست و چهارم جمادی الاخری سال نهصد و شصت و هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزائی شاهنشاهی درآمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوه انبساط نمود و شمایم نباتین در زر باغ عشرت بجید شمشه باد شبگیری نسیم آورد بازار جویبار

این چو پیکان بشارت پرستابان در هوا	ابر نوروزی علم بفراشت بازار کوهسار
مرحبا بوئی که عطارش نباشد در میان	وان چو پیلان جواهرکش خرامان در قطار
اجرام علوی کون و مکان را با متداد	حبذا نقشی که نقاشش نباشد آشکار

ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند و آوازه سماوی زمین و زمان را فتح ممالک جدید نوید اقبال آرائی رسانیدند عساکر منصور که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک بآن ولایت رسیدند و بد هوشی و بدمستی باز بهادر که بتغلب و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست بترتیب صفوف نبرد و تزئین افواج و غابر نمط لائق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند برانغار بمردانگی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیا خان کنک و دیگر بهادران کار کرده رونق گرفت هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت و این باز بهادر از بیخردی ذاتی و بی جوهری فطری بمهمات ملکی و مالی نپرداختی و باده را که حکمت آساسان قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه تربیت ترکیب عنصری نسبت ببعضی طبایع و امزجه تجویز فرموده اند آن مستغرق لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب ناشناخته پیوسته بآن اشتغال نمودی و نغمه اسباب طرب که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلائق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند این مفسد مدبر آن را از مقاصد عظمی

اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل ندارد بآن گذراندی و به نخوت دستی و تکبر بستانه اسباب بی سعادتی سرانجام میدادی غافل ازینکه گفته اند بیت

درین مجلس چنان کن پرده سازی	که ناید شحنه در شمشیر بازی

و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه روئی از سارنگپور برآمده سه کروه پیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بمیسره و میمنه وجود خود را زراند و ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم رای سین و چندیری بود کار فرمائی دست راست را باو مقرر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید و تاج خان خاصه خیل و صوفی را هم که دود تهور در دماغ داشتند هراول گردانید و لشکرها از طرفین بمفاصله دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجا می آوردند و مراسم احتیاط بر ذمت خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرز دانان اخلاصمند که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد مترددان علی الخصوص نقل غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت به شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و مهر علی سلدوز و سمانجی خان و محمد خواجه کفت گیر بود بالجمله از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد و بالضرورت جنگ در پیوست و چپقلش عظیم دست داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان کنگ و جمعی کثیر جلو ریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول بار آدم برآمده جنگ رستمانه کرد و لشکر منصوره را بر داشت اما صادق خان

وجمعی بمقتضای کاردانی وفراخ حوصلگی جری را گرفته پای ثبات افشردند وافواج نصرت
پی هم رسیده هنگامهٔ مخالفان را برهم زدند ومیان قیاخان وسلیم خان چقلیش شد قیاخان
مظفر ومنصور برگشت وصادق خان وقیاخان باهم ملحق گشته بازبهادر را که روبروی خود درآراسته
صف آرائی میکرد وبرداشتند یکپاس ویک گهری از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن
گرفت وغنچهٔ نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد وباقبال شاهنشاهی وحسن نیت خدیو زمان چنین
فتح شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد وبازبهادر خوارآلود مذلت روی بجانب خاندیس
آورده بطرف برهانپور شتافت وجمیع اسباب واموال وحرم خانه او با اکثر لولی زنان وپاتران
که سرمایهٔ نشاط وپیرایهٔ حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد وآن بی دولت در حین عزم مقابله
عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست چندکس اعتمادی خود را بر سر زنان وپاتران داشته
بود وقرار داده که اگر خبر شکست من شما را بتحقیق شود تمام زنان وپاتران مرا بتیغ بیدریغ گذرانید
تا بدست بیگانها اسیر نشوند وچون صورت هزیمت بازبهادر در آئینهٔ مراد نمودار گشت آن دیو نژادان
بموجب قرارداد نقش چندی ازان لعبتان پری پیکر بآب تیغ از صفحهٔ هستی پاک شستند ورقم
وجود آن بیگناهان از ورق جهان بگزلک بیداد محو ساختند وچندی زخمی شده رمقی از حیات
بردند وجمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید وآن تیره بختان
آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت وسر دفتر آن زنان روپمتی نام
نازنینی بود که بحسن ودلال انگشت نمای عالم نظر بود وبازبهادر با وعلاقهٔ غریب داشت اشعار
هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی کردی وبیدادگری که بر روپمتی گذاشته بود تیغ
بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمد وزخمی چندکاری بر وزد ودر آنوقت عساکر اقبال درآمد وآن
طاوس نیم بسمل نیم جانی بدر برد وبعد از فرار نمودن بازبهادر ادهم خان بقصد وخواهش وخراین

وحرم خانه و پاتران و لولی زنان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت و دودمان
های ناز و کرشمه این طربانه ایشان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند خود را سراسیمه و شتابان بشهر
سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان تصرف
شد و کسان بجست و جوی روپمتی فرستاد چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد
و پیاله زهر هلاهل بدوستکانی باز بهادر مردانه درکشید و ناموس او را بنهان خانه عدم همراه
برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاء مستی ذاتی او افزود و از باد غرور
که منشاء آن نادانی و بیخردی است کلاه نخوت او کج شد و دماغ او رو به پریشانی آورده محمد خان
که واعظ او بود هر چند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود در پاداش چنین فتحی
بزرگ در مقام سپاسداری درآمد و لوازم شکرگذاری باندازه قدرت بتقدیم آوردن گرفت
و بجهت انتعاش خواطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان
عتبه اقبال که همراه بودند بخششها کرد و آنگاه جمیع آن ولایت مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور
با چند پرگنه گزین با ادهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص یافت و مندو و اجین
به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار هندیه بقیا خان مفوض گشت مندسور
و آسخند ود بصادق خان نامزد گردند و عبدالله خان بکالیی که جاگیر او بود مرجعت نمود و ادهم خان
جمیع ظرائف و نفایس اشیا و ذخائر و دفاین آن ولایت را که گرد کرده روزگاران بود و
چندین پاتران و لولیان مشهور که در نه گنبد گردان آوازه خوبی و صیت رقاصی آن لعبتان
پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و نوازنده نادره کار را پیش خود نگاه داشته بعیش
و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتحی بدرگاه گیتی پناه
فرستاد و از جلائل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و

متهزم شدن افغانانست اگرچه علی قلی خان زمان از شرب عذب اخلاص بی نصیب بود بلکه از معامله دانی رسمی و فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایات و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از گرم روان کریوه بی راهی بود لیکن چون پرده از کار او بر نداشته بودند خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر می ساخت اما بمیامن اقبال روز افزون بهر ناحیتی که عزیمت مصمم میداشت کامروا می شد و در هنولا که بیرام خان از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را که بعدلی اشتهار داشت بسری و سروری برداشته شیر خان نام نهادند و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند خان زمان اراده مخالفان وخیم العاقبت را دانسته در سر انجام استحکام قلعه جونپور شد و امرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از سکندر خان ازبک جمیع امرای آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان ازبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر و دیگر جاگیرداران آنحدود فراهم آورد چون غنیم بسیار زور بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت نمیدیدند افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکری گران و استعدادی تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند و روز سیوم مدهوش باده غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند شیر خان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان کهرواره جوهر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچکوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیادت سیر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان بتوزک و یاسامیشی لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد

و بآئینی شایسته هنگام رزم آراسته گرد جوانان دل بر کف جان بناموس ده از هر طرف
برآمده چپقلشهای مردانه بجا آوردن گرفتند بهادران والاشکوه پیشدستی نموده بر سر حسن خان
بجکلوتی رسیدند و او از صدمات تیر اندازان موشگاف عار گریختن را بر خود پسندید درین اثنا
شیر خان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را برداشته
تا بکوچهای شهر درآورد و افغانان تیره رای آنرا فتح شمرده روی گردان متوجه طرف دیگر شدند
که درین میان خان زمان جمعی از یکجهتان کارزار را پیش گرفته کار از دست شده راه پیش برد و از
عقب غنیم تیر زده در آمد و هنگامه بطلان افغانان را پریشان ساخت و بتائید الهی که موید
این دولت ابد قرین است در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی
بدست اولیای دولت در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف
نیستند بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند اندازه فتوحات اخلاص نهادان
عقیدت گزین کرشناسد که تا چه درجه خواهد بود

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا هرگاه قوایم دولتی را بتائید آسمانی استحکام دهد بد اندیشان او را بهر
طریقی از پای درآورد نخستین گندم نمایان جو فروش در لباس .... اعدای ظاهر و باطن انداز
تا قاعده الاسم فلاسم را مرعی گرداند اول بی سعادت .... کار را .... زمان صورت و معنی را پایمال خاک مذلت
ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند و ثانیا .... که
لباس دولتیان اخلاص مند در آمده شرف ظهور .... دولتیان معنوی که از زر و باد بازی در
.... کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان مغاک خسران

دوم
ح۱۲۷

فرستاده عالم را صفا بخشد و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلی خان
سرمایهٔ بدمستی افزود و غنایم این فتح آسمانی را که هدیه الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد خاطر جهانگشای
شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدیوانگی نکشد لیکن اصلاح
احوال ادهم خان که از فتح مالوه رو بی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار
که از مواهب جلیله ایزدی بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر بادشاهانه که در مبادی حال نظر
بر خواتیم هر کار میدارد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشید
اقتضای آن فرمود که نخستین یکبار آن عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تیره رای از چاره
نگذرد و بختی درین اندیشه صواب نمای بودند که صادق خان خود را بالعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقت
کار آگاهی بخشید و آن عزم مسعود مصمم تر گشت و تکفلان اشغال سلطنت بسر انجام این یورش اقبال
مأمور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرموده
تماشای آن ملک دلکشا و انتظام مهمات آنحدود دلنشین آن بخت بلند دوربین گشت منعم خان خانخانان
و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافت آگره گذاشته بی آنکه با مرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند
با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردیبهشت ماه الهی
موافق روز یکشنبه بازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت
پای اقبال در رکاب کشورکشائی نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون بیک
بقلعهٔ رنتنبور که رای سرجن حاکم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهان کشای به
تسخیر آن نه انداخته بیشتر نهضت فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده شکشی
لائق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعه
کاکرون که از قلاع حصینه ملک مالوه است محل ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که باز بهادر

آن را یکی از معتمدان خود سپرده و عساکر اقبال هنوز دست به تسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض

مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دار در روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شد

و بهادران ملک کشائی فرمان پذیر گشته آن نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست

که رایات شاهنشاهی باقبال روزافزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از انجا که کاردان

دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس

عالی بلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراست

آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و شب همه شب قطره فرموده بیگاه

که هنگام کشایش دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند چنین راه

دور و دراز با چندین نشیب و فراز بالشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن ...

ماه الهی موافق پنجشنبه بست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد

و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه کاکرون از سارنگپور بر آمده دو سه

کروهی راه قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هرچند ماهم انکه چاپکان

تیزرو فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده خدمات

شائسته گرداند اما الغار آنحضرت آنچنان نبود که مسرعان خیال هم تگ آن توانند گشت

تا بقاصدان سبک رفتار چه رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاکرون رویه می آمد

که از دور کوکبه جهان تاب موکب عالی نمایان شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آنشب در

رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی

از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان جمعیت و انبوهی رو داده بود که در نظر

همگنان از اندازه و شمار بیرون می نمود و چندی از لشکر گزین ادهم خان که پیش پیش او می آمدند

ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را
از اسپ انداخته روی ادب بر زمین خاک بوس نهادند ادهم خان که مردم خود را خیلی دست
پا گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسپ انداختند حیران شد که یا رب چندین اعزاز و اکرام
ملازمان او یکیست و درین تعجب است تیز تر راندتا قدری قریب شده نظرش در شعشعه جمال
عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین
ادب فرود آمد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده رکاب بوس عالی سربلند شد و از آنجا که
آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی اختصاص
بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا هم او استمالت تمام یابد و هم دیگر
بساط قدس که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از آنجا بر خنگ
اقبال سوار دولت شده روی توجه بسارنگپور آوردند و در آن مصر سرور منزل ادهم خان را
بسعادت ورود اقدس غیرت پیشطاق سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده
اجناس نفایس و لطائف بنظر اقدس می درآورد لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته
پا از اندازه حال بیرون نهاده بود باطن انور که جام حقایق نمای الهی است با او نمی شگفت
آئین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام
صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد من چه میگویم
اخلاص گوهریست بی بها بهر سر نباشد و بهر دل نسپارند حساب دانی کجا رفت و ظهور آن کی
چه شد در برابر چندین تربیت و عاطفت و کانچه تزویر و تلبیس آراستن کدام معامله گذر است
هر که از تبه رائی نرد دغا در بساط پاکبازان باخت هر آینه خاک ادبار در کاسه سر عوض فنا می
خود کرد چون ادهم خان تملقات مرائیانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط نمی یافت

و هر کاری که میکرد پسندیدهٔ باطن اقدس نمی آمد ازانجمله لباسها حاضر ساخته بود که آنحضرت
چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس
مصفی از رهگذر او نشسته بود بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین ممر در دام
اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته
تضرع و تبتل مینمود آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده و
بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و
اظهار شگفتگی فرمودند و چون دران روز پردگیان سرادق عفت عقب مانده قرین موکب اقدس
رسیده بودند آنحضرت دران شب بر پشت بام خانهٔ ادهم خان تکیه فرمودند و آن لی سعادت
بدنیت در کمین بوده منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی نظر را نظری بر حرم خانهٔ او افتد و
آن مدبر اهیمی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است از چنین
خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر راحت ممتد فرمودند و آن خرد پرور عفت
سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت حرم خانهٔ شوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی
همواره آن قبله گاه صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قدرت فرصت نیافت
و دور باش سلطنت صوری و معنوی دران تنهائی محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محل
قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد
و ادهم خان برهنمونی آن کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شده و قدوم خدیو
جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود مجموع آنچه از سر کار
باز بهادر بدست آورده بود و از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف
گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باو عنایت فرمودند و چهار روز

دوم ۱۸۱

در سارنگپور توقف نموده روز پنجشنبه ششم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه
بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافت آگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور
مخیم سرادقات اقبال شده بود و به پنابچور موسوم بود ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه
داده خجلت زدهٔ ازل و ابد گشت و چون خاطر ناهم انکه پیش آن قدردان خدمت و حق شناس
عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانند و تفصیل این اجمال آنست
که از انجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود یکی از خدمتگاران والده خود که خدمت حرم سرای
بادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس
گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی گریزانده چنین نقش برآب زد که در چنین وقتی که هر کس بر
ارادهٔ کوچ سرگرم است هیچ یکی پی بسر رشتهٔ این کار نخواهد برد باین خیال بخیرد انه چنین خال
خیانتی بر ناصیهٔ دولت خود پسندید و داغ آن لعنت ابدی بوده شرمندهٔ جاودانی گشت چون
این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک روان
بجست و جوی گم شدگان بشتابند طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیز
روان خدمت دو دست تگاپوی شائسته نموده هر دو را گرفته آوردند و ماهم انکه بلا حظه آنکه
هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته شود آبشد
و نفاق پسرش از پرده بیرون خواهد افتاد بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز
نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشته بود از ان طور جریمه
عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت بنازم حوصلهٔ دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت
و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و از ان وقت که فوید نزول موکب
عالی بامرا در ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود روی اخلاص بآستان سلاطین مطاف

آخر روز درین روز که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود میر محمد خان و قیا خان و
حبیب علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند و
حضرت شاهنشاهی همه را بشرائف مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده پایهٔ سعادت
آنها را بلندی دادند و ادهم خان و میر محمد خان با سائر امرای مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز
گشته بجاگیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت
و مستقر خلافت مراجعت نمود و گیتی خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار افگنان برسم ایلغار
نهضت عالی فرمودند چون ماهچه رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعه نرور
انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ گردون از مهابت آن در هراس تواند بود با پنج بچه
از بیشه بر آمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت
اسد اللهی در بازو و فر جرأت ربانی در بر دارند بی محابا تنها پیش شتافته بآن
سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهدهٔ این موی از تن نظارگیان
برخاسته بود و عرق از مسام بینندگان روان شد و آنحضرت بچابک پائی و سبک دستی
برسر او رفته بیک حملهٔ شیر شکارانه شمشیر ابدار کار او تمام ساختند شعر
کسی را که ایزد کند یاوری * که یارد که با او کند داوری * اگر حمله بر شیر و دد آورد *
بآسانیش پوست برتن درد * و سبعی بآن شدت و صولت و درنده بآن عظمت و هیبت
بقوت دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست و آن اقل
سباع بود که آنحضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچه های آن ببر را جمعی از
جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جملهٔ سوانح
افضال بادشاهی که دران راه بظهور رسید آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی

سوانح دوم

پایهٔ قدر افزودند القصه جهان آرای داد گر بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دیبا دین بست
سوم خرداد ماه الهی موافق سه‌شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و
اقبال دار الخلافت آگره را بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخته ابواب کامبخشی بر روی
روزگار گشادند و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید شانزده روز در رفتن
و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن و هفده روز در بازگشتن بتختگاه درین یورش مقدس
هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند
و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند

شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود

چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمان روایان داد گر هر قدر که قدرت بشری وفا
کند بی مداخله ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه خرد خورده بین تجویز نیابت
و وکیل در مهمات خلائق جائی میفرماید که بآن کار خود نتواند رسید و بیشتری از بزرگان معامله نظر
بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته اند حضرت
شاهنشاهی از وفور دانائی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصلهٔ بشری گنجایش
داشته باشد خورسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس
میرسند و چون یکی از عمدهٔ مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلائق است و حال آنکه
از جمیع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر ظهور دارد و وجه این شغل اکثری با ارازل و اسافل و ادانی
که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز در
بزرگان زمانه کمتر بهم رسد درین خبر دوران از دون همت کجا چشم داشته آید آنحضرت درین کار
بیشتر همت عالی مصروف داشته توجه میفرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس

فرمان روایان جهان آرای در بنراز حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان باتکیه
بر حفظ الهی کرده و همت از تجرد گزینان خداپرست خواسته بسا اوقات بطرزی که احدی نشناسد
و بلباسی که کس نداند بر آمده سیر میفرمایند و بر خبایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان
اهتمام دارند و بتوجه خداشناسان صحرانورد که نشان حمایت الهی است از خطرهای این راه چون
سائر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند شعر حمایت را کمین دانان درویش * ز صد
شد سکندر تو لشکر بیش * و چون این قدر تمهید یافت اکنون بخاطر ناغبار آلود اعتراض گوش
بمن دار که در قصبهٔ بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده رسمی است
در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نذور فراوان بآن موطن
میبرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافت آگره دران موعد بر آمده نزد آن شهر احیای چند شب میکنند و
ازدحام عظیم می شود و مردم از صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابوالفضل روزی
از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید شبی که در نواحی دار الخلافت آگره این هنگامه گرم بوده بموجب
شیمهٔ کریمه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال مردم خاطر تماشائی بود که ناگاه یکی
از اوباشان مرا شناخته بدیگری گفت چون من بر تعیینی مطلع شدم بی شائبهٔ مکث و تانی چشم خود را
گردانیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشائی بوده نظارگی
فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا شناخته با یکدیگر گفتند
که این چنین چشم و روی پادشاه را نیست و من باهستگی از آن معرکه بر آمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را
در حین نقل این حکایت غریب نقل بالعمل فرموده تعجب افزای شدند و الحق چنین کاری شگرف بغایت
بدیع بوده و از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه
شغالی غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند مادر آهو بره حقیقت کار

آگاهی یافته درشبیکه اضطراب درآمد وهمت گماشته بجانب او دوید و بکرات حمله‌های شیرانه برآورد و شغال را روز تیره شد و خود را در گول آبی انداخته آب را حصار نجات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بران تافته غریو از حاضران بارگاه حضور برآمد درینولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدارالخلافت آگره نزول اجلال فرمود اگرچه بظاهر با قسام شکار خصوصاً شکار چیته که از بدایع الهی است میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برآوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار هر یکی گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشته و دقیقه از دقایق کلیات معامله فرو گذاشت نشدی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بشکار آن دیار منعطف داشته توجه بآن حدود و صلاح دولت نمود

یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدارالخلافه

بر دیده وران دوربین که نبض زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار بوقلمون شده تماشای این بزم دلکش مینمایند پوشیده نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کار و جمع شدن اسباب دینی در ذاتی که باصالت معنوی اتصاف دارد و به نیکو نهادی و خیراندیشی موصوف بوده پیوسته روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی نیازمندی میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از مهمات شکر دانسته در هر اسم یک جهتی می افزاید هم با خالق متضرع تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود و هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکر از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر مینماید اما شخصیکه از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست

خلاف اینهمه نتیجه میدهد و باندک اعتبار و برآمد کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده

اول روش سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند و دوم با ولی نعمت و صاحب

خود که خدای مجازی است طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشه های تباه بخاطر میگذراند سوم

با همراهان و همنشینان خود راه تعظیم پیش گرفته مستانه میخرامد چهارم با جمهور انام از روی

ستم و عنف سلوک میکند آن بیدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را تهیه میدهد و نا

داند که برای ادبار و اهلاک خود معرکه می آراید و مصداق این معنی محمد و آل علی قلی خان است

که بخطاب خانی زمانی اشتهار دارد چه شجاعت صوری که هزار مرده بخرید دران شد یک عاب اند

آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شد استیلای خود را که پرتوی از اقبال

خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقا ایمائی از بدسیتهای او

رفته است درینولا که پسر عدلی را که جمعی کثیر از اوباش افغان بر دو گرد آورده بود در جنگ کرده

شکست داد غرور آن بدگوهر افزود و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگی برداشته آید لیکن

کمال عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که بر سیم سنگار با تحدود توجه فرمایند و بر زبان

اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت دران بدسرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده

بر زمین بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرمائیم که نهایت

کرما کاشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است که آدمی زاد

هیچ نیست از مستی و هشیاری سرشته و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احتراز دولت ملازمت

نماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم

را از دست ستمگاری چند خلاص کرده شود بنابرین اندیشه انتظام بخش روز شنبه اوایل چهاردهم امرداد

ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذیقعده نهصد و شصت و هشت قمری مبدر قه جنود تائید الهی موکب عالی

متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافت اگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت
ومنعم خان خانخانان وخواجه جهان واکثری از ملازمان عتبهٔ اقبال در رکاب نصرت نطاق خدمت
بر میان همت بسته بودند وآنحضرت بظاهر بشکار وبباطن بآکردگار افاضهٔ انوار معدلت فرمود
بآیین شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبد الله خان
اوزبک بوسیلهٔ مقربان بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان ملک صورت ومعنی پرتو التفات
بحال فرومایگان انداخته کلبهٔ این طایفه را بقدر مقدم عالی عزت دائمی وفخر ابدی کرامت فرمود
اگر آنحضرت مرا این سرفرازی بخشد از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد وآن جهان
مروت ملتمس او را بدرجه قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنائی سپهر برین بخشیدند
واو ادای عبودیت بتقدیم آورد وتمام آن روز آنحضرت در منازل او که بکنار دریای جون واقع
شده بود جشن آرای بوده بخرمی وخوشدلی گذرانیدند واز آنجا عنان توجه بصوب شهر کره که
بکنار آب گنگ است منعطف ساختند وچون ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت
بشکار آن نواحی توجه فرمودند وروزی چند دران کل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد وخان زمان
وبرادرش بهادر خان چون هنوز زبان پرده دری ایشان نرسیده بود از خواب خجالت
بیدار شده متوجه استلام عتبهٔ عرش ارتفاع شدند ودران منزل بدولت آستان بوس سربلند
گشته نفایس آنچه در الطریق پیشکش بنظر اقدس درآوردند وفیلان مست ناموس شکن کارگار
ولایت وذلیل وعبد لیا وچک موهن که هر یک از آنها آسمانی بود در عالم خود از ضمایم آن پیشکش
ساخته ندامت کشیده وخجلت زده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادت خود ساختند
وحضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق آساس خود اعمال ناشایستهٔ گذشتهٔ او را ناکرده انگاشته
بعنایات خاص تدارک فرمودند وبزبان حقایق ترجمان که شجرهٔ بدیعهٔ انسانی نهال پرورشند

ایزدیست در برانداختن اشجار نباتی چه تا خوشه‌ها که روی نمیند هر چه بدیست که از پا انداختن
استقلام انکاران ببینیا خوشی میگردد ۱۲
چنین درختی چه ثمره خواهد داد همان خراعت و خجالت نقد او را شنیع اعمال او وابستهٔ عمان
بخشش خود را بجوش آوردند و هم در بنولا عبد المجید آصف خان را با بسیاری از مبارزان لصوبه
پلنه بر سر راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غازی خان تنور و جمعی از
ادبار یافتهار که بآن حدود در رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستند و خود نطاق اطاعت و نیکو
بندگی بندد او را استمال ساخته معاودت نمایند چون موسم برسات در میان درآمد راجه در
مقام نخوت ایستاد و مجاهدان اقبال برگشته بجاگیرهای خود آمدند و بعد از آنکه بیست روز در
کره سعادت آرای بودند و خاطر انتظام بخش از مهمات آنجا و جمع شد طنطنهٔ رجوع بسر بر گاه خلافت
بلند ساختند و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بی
ای خان زمان و بهادر خان ۱۲
اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت
دور و دراز فرموده روز شنبه شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفدهم ذی الحجه نهصد و شصت
و هشت قمری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند و در یک ماه چهارده روز این سفر خیر اثر
بانجام رسید در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز و چون سایهٔ چتر والای
حضرت شاهنشاهی بر عرصهٔ دار الخلافت مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب انجمن از اظهار عقیدت
و استفاضهٔ نوازش خاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام در خور استعداد خود
کامیاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد چه نیرنگی پرده از جمال
زبان و زمانیان انشاطی خاص در سر افتاد اولیای دولت در پرده چند لطیف تر و بدایع تر
خدمتگذاری پدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته دهم انتظام جهان بنجو آئینی میدهد
و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوایل الاول سال بان سنگیر و در نظاره شکار و جنگ فیل
را با انزار پرده حکمت عملی شناسا متوجه

محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت
بتقدیم رسانید و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و تشریف پیشکش
باندازهٔ اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی
ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد و ماهم انکه
که بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت
اندکی آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانان که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود
نیز بیمزگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و باحبابی مشاغل دنیوی کجاست
که وجود اینچنین شخصی که بار مشاغل کسی را بر داشته بر سر خود نهد و متکفل اشغال مهمات گردد از اعظم
عطیات الهی دانسته شکر بجا آرند تا درین هنگام که خان اعظم بر شد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی
از پیش گرفت منعم خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای آورند
نه چنین افکار درون و آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را عقیدت
کار نصرت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوران حق پرور است که دیگری که ناظم آن
شد بظهور نیامده باشد و رضای ولی نعمت در سر برای مهمات بزبان حال نه بزبان قال
معلوم چون بلسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گذاری
برنگ از اطراف دیگر آزرده بودن و بی راهه رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است بلکه
عالمیان است از جهان آفرین بهشت خود خراب ساختن و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهی
قرار بود در کار نهمه تنگ دلی نباید کرد مستعد سعادت کشید آنست که خبا ذه که حقیقی است حسین شجرت
اندازیم انکه خان بکمال توجه شاهنشاهان گیتی آرای را نیرو لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد چه سیر و نیاز را
باطن شورش زده را باظاهر آرا امید در دنیا نیز از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج به بیرون تشنیع و

۱۹۴ اح
دوم

ما بمأکل و مشارب
خوردنی و نوشیدنی
ای دست یافتن او که
دولت برین قلعهٔ کوه
آساس آسمان نمود
تنگنا و دشوار دل بسیار تنگی
بود چه اگر گدای آنبوه شمار
از بیرون تعهد میکرد
بسبب استحکام تعرف
کردن سعی یافت و

ومجملی ازین سانحهٔ دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چناده که مسکن

وماوای او بود بدست فتّو نامی از خاصه خیلان او درآمد واو آن حصار منیع را مامن خود دانسته

در استحکام آن میکوشید درینولا که رایات اقبال از قصبهٔ کره مراجعت فرموده بدار الخلافت نزول اجلال فرمود

خواجه عبد المجید آصف خان تسخیر آن نامزد شد فتّو چون از سعادت بهره داشت و قدری بجناب

و معامله پی برسید دانست که روز ادبار افغانان رسیده است ناگزیر را فرستاده اظهار عجز و

انکسار نمود واز روی زراعت وابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست او را

گرفته بزمین بوس عتبهٔ اقبال رساند هرآینه بدرگاه کلیدهای قلعه را با اولیای دولت سپرده خود را بسته فتراک

قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگرداند ملتمس او بموقف قبول پیوست و بموجب حکم معلّی شیخ رفته

او را باستیاری مراحم خسروانی بملازمت آورده و پیشانی سعادت او را بسجدهٔ درگاه گیتی

ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند

وبحراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر شد واز سوانح که درینولا بظهور آمد سواری حضرت

شاهنشاهی است بر فیل هوائی وجنگ انداختن او با دادار جان بخش جهان آرا و ... بر ...

وطرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین مبصر باید و ... بکمال صوری و

معنوی این یگانه بارگاه احدیت را خاطر نشان ظاهر بینان کوتاه نظر می سازد و خدیو ...

بشکرانهٔ معنوی اکتفا فرموده پرده آرائی صورت بکار می برد چون ... پرده از جمال

جهان آرای برداشته می شود بفروغ تدبیر دوراندیش ... پرده چند لطیف تر وبدایع تر

ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی مبصر باید ... جهان ... آئینی

بباطن عیار اخلاص وفراخی حوصله ومعامله دانی جهان ... بشکار وجنگ فیل

کنادان آنرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انکار ... حکمت عملی ...

بباشد

میباشد در همان نثار غلط انداز بنیان مصدر امری چند می شود که عادتیان صورت پرست را بی اختیار

بشاهراه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقائق معنوی میگردانند ازانجمله قصهٔ بدیعه مذکوره است

و شرح این واقعهٔ عبرت بخش گوش گشا آنست که هوائی نام فیلی والاشکوه که در فیلان خاصه انتظام

داشت در تیزگردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروزگار همپای بود فیلبانان زبردست تجربه کار که

در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی تا بجنگ انداختن چه رسد آن

شهسوار عرصهٔ دلیری و شیر شکار بیشهٔ دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون قلعهٔ دارالخلافت

اگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب محله

به نیروی قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند و بعد ازان بفیل رن باگه

که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله دانان حاضر حالتی گذشت

که پیش گذارد چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض

نداشتند بی تابانه از روی حیرت زدگی بخاطر چارهٔ این کار دران دانستند که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه

است آورده بالتماس درخواست جای او آنحضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهرهٔ

شیران آب میشد بگذرانند اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سررشته

دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد و خورد

و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایهٔ امن و امان

عالمیان است از جهان آفرین میخواستند و چون بنظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اتکه خان افتاد

فرمودند که اینهمه تنگ دلی نباید کرد اگر ازین طرز باز نمی آئی همین زمان خود را از بالای فیل می

اندازیم اتکه خان بکمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی خلا

باطن شورش زده را بظاهر آرامیده فراهم آورد و شاهنشاه شیردل بتمکین دولت آن کار

از خود رفته و دست بدعا بدرگاه رب العالمین برای سلامتی آن شهنشاه شدند و در حیرت و تردد از خود رفته مثل تصویر کشیده ماندند ۱۲ چون اضطراب ... آنحضرت ملاحظه فرمودند ... از نهایت مهربانی گفتند که اگر تو ازین حالت باز نمی آیی من خود را از بالای فیل زیر می اندازم و در دفع اضطراب ... مناسب حال در وقت ... ۱۲

عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود
غالب آمد و رتن باکه حبل المتین تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد هوای پس و پیش را در نظر
نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت و آن کوه وقار بر همان نهج با ثبات
نشینی تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده و عبورش یکبار در دریای
جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری بکشتی سرانجام یافته بود رتن باکه از سراسیمگی بر سر آن
جسر گذشت و فیل هوائی که آن شیر بیشهٔ اقبال بر وی سوار بود از پی او بر آن جسر بر آمده دوید و
کشتیهای جسر از آن گرانسنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا می شد و از دو جانب
جسر ملازمان عتبهٔ اقبال خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را
گذشته آن روی آب رسیدند و درین زمان که امر غریب را ظاهر بینانان تماشا کردند در ساعت
خدیو زمان فیل هوائی را که با آتش هم خو و با باد هم تگ بود نگاه داشتند و فیل رتن باکه که جان
خود را تنگ دوده بدر برد و عالمی را جان نو به تن در آمد و خاطرهای پریشان بتازگی جمع شد
دلهای برهم زده اطمینان یافت بعضی کوتاه اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان
و زمین را اگر نشار در سرشت و این کار از نتایج آن تواند بود در ساعت ازین خیال و ز
باز آمده در یافتند که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرت است که نمونه ارا تجربه نمائیهای کهربوزن
بظهور آورده بی راهه روان تیه نادانی را بشاهراه دانائی میخواند نابینا یانرا چشم
دیده وران را سرمه جواهر در چشم میکشند بارها در خلوت انس که این راقم سعادت بار یافته بدولت
خطاب استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است اینکه دیده و دانسته بر فیلان
مست خونخوار سوار می شویم با آنکه پیش ازان بساعتی فیلبان خود را بپایان آورده و باعث
خرابی بسا بناهای انسانی شده اند وجه نیت و قبلهٔ همت آنست که اگر در نثار رضامندی ایزدی فراستم

قدمی نهاده باشیم یا بدانستگی نفسی در انچه مرضی او نباشد برآورده آن فیل کار ما تمام سازد که
در پی رضای الهی بار هستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله این چه دیده است و چه محاسبه با خود
میرود باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت
رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان رشتهٔ معنوی بوده بظاهر با خلق و باطن با خالق
در یک زمان ناظم سلسلات صورت و معنی گشته پیشوائی این دو گروه والا میفرمایند و عشرت
گزین این دو نشاءه گوارا شده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح رسیدن
ادهم خانست بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافت آگره بفروغ معدلت
شاهنشاهی رونق و بها یافته بود در آئینهٔ رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک
مالوه به پیر محمد خان شیروانی باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور مستسعد باید منشور عاطفت
بانمضمون شرف نفاذ یافت ادهم خان امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است
نموده و ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده روی عزیمت باستان بوس آورده و در اندک
زمانی بر سبیل استعجال رسیده استلام عتبهٔ علیه نمود و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انکه
که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم شرکی
خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبهٔ مالوه از بیدادی نجات یافته کامرانی
شیر دلان هم ادهم خان را از اسباب بیخردی باز داشته اولا از چندین وبال نگاهبانی
ضمیر از روی مزید اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و در نیولا خدیو عالم بمقتضای
وجود پیوسته بظاهر بشکار می پرداختی و باطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساس مهام
عالی در هر کار نهادی و آئینهای در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود عنفوان شباب که
بیشتری از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبهٔ احوال نفس نیافته اند

انحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خداشناسی گردانیده لحظه از آن ذاهل
نبودی و کامروائی و سرآرائی و دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان
گذشته ساغر هوش ربای یک جرعه بدمستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فراوانی حاضردلی.
میشود بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزد بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ
صورت و معنی را از نظر دوربین خودش پوشیده میدارد چنانچه بارها ازمعنی درزمان خردی
که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات دولت صوری
و معنوی بوده زاویهٔ انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدولتمندی که داشتم
درزمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است خود نیز دریافتم و بجهت
ازمعنی که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان بر او پوشیده بود و آنچه از خودش
بایستی جست و بکار اهل عالم پرده هدایت سراسیمه گردان بادیهٔ ضلالت نمود از دیگران طلب
فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر مقدس گشته
باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایهٔ بند ساعد نشاط است از اسباب درد طلب ساخته
تنها راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گردآلودگان صحرای بی تمیزی
که بیشتری ازین بزرگان معنوی در لباس تماشائی اند جستی و با هر ژنده پوشی از جوگی و سناسی
و قلندر و سائر مفردان خاک نشین و تجرد گزینان بی تعین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار و
ناصیهٔ کلمات او مغز معامله حال او دریافتی همان طور از اصحاب عمایم و ارباب تقدم که پایه
بندان سلسلهٔ علم و جاه و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبگار حق بودی و با آنکه نارسی
و قلبی مزوران این طبقات دانستی آن را بحوصلهٔ فراخ خود سپردی و تلبیس اهل لبسان را

خاک پوشش کرده آبروی این منتسبان حق را ضبردی و باوجود این امور هرگز وهنی

وفتوری در طلب آن شهریار جهان نرفتی بلکه درتگاپوی افزوده در جست و جوی طبیبان

نفوس که راه نمایان طریق یافت مقصد اند بیقرارتر شدی **بیت** سالها دل طلب جام

جم از ما میکرد ✤ انچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ✤ اگر شرح همین باب کرده آید

کتابی علحده باید نوشت تا انچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارش یابد پس همان بهتر

که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد تسکا

اندوار الخلافت اگره عزیمت فتحپور روبه داشت نزدیک مندا کر که دیهی است در میان راه

اگره و فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در

مفاخرت و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده

اند و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن

گرفتند آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب بمسافران ملک تقدس نیز توسل

جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبهٔ توجه بیابان

ذکر مجملی از احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است و او را سنجری نویسند که معرب سنگری است در پانزده سالگی

پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت

شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر وافتاد و از میامن نظر او در طلب دامن گیر همت آمد

شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود

و از انجا بخراسان رفت و نشو و نما در انجا یافت و در هاروان که از توابع نیشاپور است در

صحبت شیخ عثمان هرونی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات

تناقض کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ
نجم الدین کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بده و اسطه بخواجه مودود
چشتی میرسد و بهشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین
سام از غزنین بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمد و در اجمیر که رای پتهورا فرمان روای
هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده
و بالنفس ایشان را مجاهدات عظیم بروی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار
منقول است اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت خواهش این نفس بو الفضول خواهد
بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب پانصد و بیست و دوم در مسجد
امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی
از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج که در پتن آسوده اند
مرید خواجه قطب الدین مذکور اند و شیخ نظام اولیا که پیر امیر خسرو اند دست ارادت بشیخ فرید
داده اند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند
قدس الله اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان
و طالب کار و دارنج حقیقت اساسا نست درین شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شد و هر چند
معتمدان رکاب اقبال در نارفتن بعد راه و ناامنی آنحدود بعید و فراوانی ارباب تمرد زنگوی
ساختند چون شوق فایده راه بگوش قبول بران نا انداخته بیشتر توجه عالی مرعی داشتند
روز شنبه ... پنجم ... موافق چهارشنبه ششم جمادی الاولی با معدودی از همراهان
بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر شدند و حکم معلی نفاذ یافت که ملتزمان
عفت را از راه هوات ما هم انکه منزل کردند با جمیر ... و بموجب فرمان معلی ما هم انکه بطرز با مور

بجانب

بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد جگنّتی خان که در بساط قرب
راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل کچهواهه که گروهی عظیم از راجپوتان اند
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پیوسته
در آداب دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و
در دهلی ادراک آستان بوس نموده خود را از وابستگان فتراک علوی اعتصام میداند و
مدتی است که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوهم شده بشعاب جبال متحصن است اگر
پرتو التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را از خاک برداشته از شداید روزگار
نجات بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادت است پسندیده آید و مجملی از قصهٔ
ستمزدگی او آنکه چون میوات و آنحدود بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا
قصبهٔ انبیر را که در ولایت ماروار که جای بودن بزرگان راجه بارمل بود خواست که بتصرف
خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهارمل از شرارت ذاتی و طلب
ریاست خود میرزا را دیده مقدمات شورانگیز درمیان آورده میرزا بر سر ایشان لشکر کشید
و چون وقت اقتضای نبود و جمعیت چندانی نداشت علاج کرد و صلحی بر سر ایشان مقرر
ساخت پسر راجه بهارمل جگنات و راج سنگ پسر آسکرن و کنگار پسر جگمال برادرزادهای
راجه را گرفته که بزبان هند اول گویند از انجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و درین سال
عزم مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال اینجماعت نماید چون حکایت دولتخواهی
این گروه قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت
آوردن راجه داد و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از صیت موکب جهانگشای
شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه فرار اختیار نموده بودند آنحضرت فرمودند که ما را بجز عنایت

دوم ۱۹۷

چون اکثر راجه ها و راو و غیره از میرزا شرف الدین کبیده خاطر و کشیده دل بودند و وحشت بیجا [illegible] جان داشتند و میرزا [illegible] از آزاری از میرزا موصوف [illegible] احوال [illegible] بهمین طریق از اطلاع آمد آمد لشکر شاهی زیاده تر در تزلزل بوده آوارگی و جلا و وطن اختیار نمودند و هر یک روان و دوان شده در هر کجا که این یافتند جا گرفتند ۱۲ * [illegible] الاطمینان دل و امن

[illegible]

در رافت نسبت بجمهور عالمیان امری دیگر متصور نیست باعث حیرانی این گروه چه تواند بود
همانا که این صحرانشینان وادی توحش آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند
بران قیاس نموده هراسان شده اند آخرهای روز جیمل پسر روپسی برادر راجه بهارمل که
کلانتر این سرزمین است آمده بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت
و بعرض اشرف رسید که پسر کلان تر این قصبه سعادت ملازمت درمی یابد حضرت فرمودند
که آمدن او محسوب نیست باید که روپسی مقدم گرامی ما را عطیه عظمی الهی دانسته خود احراز استلام
عتبه علیه نماید ناچار روپسی خود آمده خاک آستانه اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید
و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبه سانگانیر مضرب خیام اجلال
شد چغتی خان راجه بهارمل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بگونت داس پسر
بزرگ راجه که بر سر عیال گذاشته بود آورده به بساط بوس عالی سرفراز گردانید و آنحضرت
مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهره احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج
مشاهده فرموده بلطائف الطاف صید خاطر او کرده پایه قدرش افزودند و راجه از
درست اندیشی خرد و بسربلندی بخت اندیشید که خود را از زمره زمینداران برآورده از مخصوصان
این درگاه سازد برای تمهید اینمعنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیه بزرگ خود را که فروغ
عفت دانش از ناصیه او می درخشید بوسیله محرمان عتبه خلافت داخل پرستاران
سرادق اجلال سازد و از انجا که غریب نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی است ملتمس او
بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتی خان رخصت فرمودند که رفته
سرانجام این نسبت که سرمایه مباهات جاودانی خاندان اوست نموده زود بملازمت آورد ۱۹۸
و یکی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و

آرامیدگی

از امیدگی جمهور متوحشان آن دیار شد سزا دادن چیته بان هست و شرح آن برسم اجمال
آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط
میل ظاهر ساختی و اکثر به نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور
شده پای آفراز را بزور کشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز او بگوش
بندگان حضرت رسیده حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیدادگان از استماع این ظلم
در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و همین عبرت
عبرت جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد و همین
دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید و آسایش و
آرامش دران مملکت پدید آمد چون قصبهٔ سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا
دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی جگنات و راجسنگه
و کنگار که میرزا بگرو نگاهداشته بود طلبیدند تا یکبارگی خاطر راجه بهاره مل از دغدغه برآید میرزا
قبول همین نمود اما وقت را بهبانه میگذرانید و حضرت آنرا راست پنداشته منتظر آمدن آنها
بودند و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از انجا موکب عالی
بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود
و زیارت روضهٔ منور حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت
گشتند و ماهم انکه محل اقدس را بآیین لایق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت
توفیق یافت و رای جهان آرای تقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود
شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته باو مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور
تا دانه استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنحدود نهضت فرمایند و چون ناسرگی این اندیشه

بیهودگی ۱۲

خاطر نشان او شد درین خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد
و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا که دران حدود جاگیر داشته
اند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ
و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافت آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام
صادر شد که میرزا شرف الدین حسین کروکر فتنهای مذکور را حاضر سازد چون رایات اقبال
بعرض سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جگنات و رای سنگ و لنگار را بملازمت اقدس آورده
و راجه بهاره مل بصدق منشی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهی سامان
نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را بحفوف سرادقات مخفهٔ عفاف درین منزل گرامی بدرجهٔ
عالی بمقصد افتخار روزگار خود بآئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش
یک روز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همانجا میرزا شرف الدین حسین را
شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر باد پای سبک خرام گران قدر
سوار شده ایلغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتن پور افتاد راجه
بهاره مل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد و مان سنگه
پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بهاره مل در همین تبه پرتو نظر سعادت اثر سرفرازی یافته
بشرف خدمت دایمی ممتاز شد راجه بهاره مل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی
منزل او را بمقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون
آنحضرت عزیمت وصول بدار الخلافت مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس
بود اضافهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایات
ساخته رخصت دادند و راجه بگونت داس و مان سنگ و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او را

قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بقایای اقبال آن راه دور دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده منفرد در روز اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماه الٰهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بفر مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیهٔ اقبال فروغ انجم یافت وارد دولتخانهٔ عالی بآئین شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری الٰهی بجا آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته دقایق ملک آرائی بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از انجا که اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید می آید چون نیت فرمان فرمائی زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود هر طبقه در خور بندگی رواج می یابد و معدلت ...

آغاز سال هفتم الٰهی از مبدار جلوس شاهنشهی سال مهر از دور اول

درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای آن حمد و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد قوت نامیه در اهتزاز آمد در فیض بر عالم بتازگی باز شد موکب خسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و زاغ نوای بار بدی و سرو نکیسائی بلند ساختند ابر بهاری نو رسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد شعر

شکر عدل بهار پیش اله
اختران نقشبند و رنگ آمیز

دل گل داد بر زبان گیاه
شاخ مانند عقد پر لولو

در پی نقشهای جان آویز
غنچه مانند نافهٔ آهو

وازین تحویل بهجت افزا ونزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص
رسید وظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان دانش وآگاهی انتظام یافت وسال مهر که سال
هفتم الهی است آغاز شد ودست قدرت از چهرهٔ اقبال پرده برانداز گشت امید بست عنان
درست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز
کامروای صورت ومعنی گردانیده سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر ودولت سرانجام دهد تا عالم
از تخالف وتنازع رئیسان متفرقه روزگار مصون مانده بعدل داد این یگانهٔ آفاق وشایسته
خلافت کل نازش وتبارت یابد وحقیقت اسباب انتظام سلسلهٔ کونی والهی بظهور آید و
عبارت کبری که کثرت ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است بتقدیم رسد هم ملک ببالد
وهم معرفت افزاید یکجهتی روی دهد اخلاص رواج یابد گردآلودگان صحرای بی تمیزی که در
اکناف عالم در نقاب اختفا اند نظر بر صفهٔ تمیز بیرون خرامند استعداد افزا روز بازار گرم
شود ومستعدان بمتاع بخشش [illegible] بدست آرند واز جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی
که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور [illegible] شد بود عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان
درآمده بودند از روی تسلط واستیلا زنان وفرزندان وعیال واقارب اهل هند را اسیر
میکردند وبفروخت وتصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزدشناسی
ویزدان پرستی واز فرط دوربینی ونیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ
یکی از مبارزان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد وهرچند جمعی از وحشی مزاجان
معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند وبمقتضای اقبال
روزافزون شکست یابند اهل وعیال این گروه از صدمات افواج گیتی کشا محفوظ باشند
وهیچ کدام از سپاهی از خرد وبزرگ بند نکنند وبگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان

بچگان زنان و اطفال ۱۲ — قید سازند ۱۲

دوم ۲۰۲

واقربای خود در روند و از آن جمله بواعث بر همه معدلت آنکه خردپژوهی سرآرای فرمان دهی
در همه حال امعان نظر فرموده نگاه ژرف انداخت که هر چند کشتن و بستن و زدن مستکبران
نخوت مند و تادیب و تنبیه گردن کشان نافرمان شنو از لوازم دار و گیر ملک تعلق است
و حکمای انصاف گزین و صاحبان ناموس در آن اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال
بیگناه را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت است اگر شوهران
راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه
علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار نیستند و ضمیمه این اندیشه
حق نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرص مندان کوردل بمحض تخیلی واهی یا بمجرد افترای بداندیشی
بالسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم ایل نموده دست تاراج میکشایند و در هنگام
پرسش هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکیم علی الاطلاق بر ترک این
همان نفاذ یابد دیگر ایلی بدگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود چون نیت والای شاهنشاهی
محض حقانیت و معدلت بود بمیامن و برکات آن جمیع جهت این قلمرو از اقصای هندوستان
حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند هم کار دین منتظم شد
که خلاصه آن معدلت آرائی است و هم مهم دنیا نظام یافت که عمده آن منقاد شدن جهانیان
است و از شرائف سوانح فتح قلعه میرته است بنیروی عساکر اقبال لله الحمد که اورنگ نشین
خلافت را ایزد جهان آرا غنیتی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در قیاس
قیاس نیاید دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درست است تقویت بخشد هر کار که
پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد بنحو بهترین وجهی انجام یابد و کاری که فرمان دهان
روزگار را بدشواری دست ندهد او را بآسانی میسر گردد نمی بینی که منسوبان ظاهری

نمودن ۱۵۶ ای در کارها نهایت مشکل و بغایت دشوار که شاهان سلف و فرمان دهان خلف در آرزو بسر بردند از این تقویت یافته و تایید یافته مطلق بخوبترین وجوه و سهل ترین آئین انجام میدهد و کارکنان عالم بالا بعد رفع بلندی ها می بخشند و حسب رضای این مقبول درگاه کبریا سامان میدهند ۱۲ محمد نوی محمد

که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری قدم برمیدارند ایزد توانا محافظت
نسبت صوری این برگزیدهٔ خود فرموده ایشانرا کامروا میگرداند و مصداق اینحال قصهٔ
فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست قلعهٔ میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت
بست صورت این واقعهٔ دلکشا آنکه سابقاً رقمزدهٔ خامهٔ وقائع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی
در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیهٔ اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعهٔ میرته و تسخیر آن ولایت
فرستادند و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند و دران هنگام قلعهٔ میرته در تسخیر تصرف
رای مالدیو بود که از راجها و رایان باسم و رسم هندوستان بمزید اعتبار و وفور اقتدار امتیاز
داشت و او این قلعه را بجیکمال نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده دیوداس نام راجپوتی را
که در جرأت و همت پیشدست این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جیکمال گذاشته بود
که پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت
دار الخلافت آگره سایهٔ نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجدداً دران حدود
بشرف رکاب بوس سعادت پذیرفته بود و بپشت همت او باقبال ابدپیوند شاهنشاهی گرم
شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشیده و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج
قاهره تقریب بآن قصبه رسیده بهیجان گرد راه بر جبین و باد پایان در آب و آتش غرق سلاح
تردد پوشیده و علم تهور برافراخته بی محابا بپای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار بیم خزیده
مجال سر بر آوردن نداشتند درین میان از دلیران کارطلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت
پای جرأت پیش نهاده تیری چند بر دروازهٔ قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمهٔ تهیر بیدار
شده بر دیوار حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ
انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند از ان میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند

و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده
بشهر میرتّه مقام کردند و جابجا منازل گرفتند و بتدبیر و تامل در مقام استعداد مواد قلعه گیری
شدند و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچه ها را بآئین شایسته تقسیم نمودند
و از اطراف قلعه نقب ها زدند قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم
داشتند و گاه گاه در کمین فرصت نشسته و پای جلادت از دروازه بیرون نهاده و بقدر
همت دست برد نموده باز خود را بدرون می انداختند تا آنکه نقبی که تا ته برج رفته بود
از دارو و تفنگ پرساخته آتش دادند برج چون پنبهٔ حلاج از هم ریخته شد و رخنهٔ عظیم در
حصار افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار کشاده یافته پیش دویدند راجپوتان ستیزه جوی
دست از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمهٔ عظیم و مقاتلهٔ قوی اتفاق افتاد و تمام آن
روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان غازی جرعهٔ
شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابه ممات چشیده مست
جام فنا گشتند چون پردهٔ شب درمیان آمد هر کس بمورچهٔ خود بازگشت و مخالفان همان شب
آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که به نیروی دولت کشاده باشند بحیله مدبران نتوان
بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه برایشان زندان گشت هر چند جمعی
پا یان آمده از روی عجز زنهار میخواستند و راه بیرون شدن میجستند میرزا شرف الدین حسین
راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند که از اسباب و اشیای
خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زنهاریان از ادب ملک گیریست بموجب قرارداد
بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز دیگر جکمال نیم جانی گرفته بدر رفت و دیو داس
از سیه بختی و تیره رائی دل بمردن خود نهاده از روی عناد جمیع اسباب خود را سوخت و

قلعه مع اسباب خود قبل
دیگر بیچک با خود نزاید
آن شقاوت نشان
چون قلعه را موافق قرار
داد بهادران فتوت
منش خالی کردند
اسباب قلعه را بخیال
اینکه مصرف سرعلم
غنیمت به بر تصرف نگذاشتند
تمامی اشیار را آتش
دادند و خود بیرون
شدند چون خلاف
وعده و عید بروی کار

درخود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهار صد یا پانصد سوار
از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جیل و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل
قلعه نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب
خود را سوخته اند قرار داد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان امان بی ثبات
نمانده این طور بدر رونان تیره جان را بسلامت گذاشتن درچنین وقتیکه مغلوب شده باشند
از دور اندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را
آراسته کرد در قول خود ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و
محمد حسین شیخ مقرر شد و برانغار بجیل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از
عقب دیوداس درآمدند دیوداس چون بر نهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان
گردانیده خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست که از داستان رستم نشانی بر روی کار آورد
بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسپ سطا شده بر
زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی
مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیوداس ازین جنگاه زخمی بدر رفت و بعد از ده دوازده
سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول
کردند و برخی قلم رد کشیدند و مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شد القصه
باقی راجپوتان نیم جانی از آن معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند و قلعه میرتهه
با تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمده داخل ممالک محروسه شد

	این فتحها که شاه جهان را میسر است	چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش	
	چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگر است	هر فتح کآسمان نهدش منتهای کار	

جنگ برونگه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند

داور دادگر سزای هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان آراست دانا دل دوربین بسر انجمنی قدری وا رسیده در افزای دانائی میباشد و نادان تیره خاطر در شورستان صحرای ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد چنانچه حال روز جهان افروز هست که چشم صحیح المزاج را سوزش مزید دانائی گشته اولا بانواع نعم ایزدی شناسائی می بخشد و ثانیا بمراسم شکرگذاری شیفته گردانیده پوینده تر و جوینده تر میگرداند و بوم نهادان شوم را که بجای دیدند باعث مزید نابینائی گشته کم نام مقول نادانی و نابینائی میسازد و شب که نقیض روز است معین دیده وری پست فطرتان کوتاه همت بوم صفت در پرده کم بینی میگردد و کوتهی سخن سکنهٔ قریات قصبهٔ سکیت که از دار الخلافت آگره قریب سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل ندارند علی الخصوص هشت موضع آن پرگنه که مشهور با تهکینا اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلبند و هم محال و مساکن قلب دارند و بجور گونه که نادان آنرا مردانگی شمارد زیست میکنند همواره حکام و عمال آنجا را از بیدادی در فریاد داشتند تا آنکه در بنولا رایات جهانگشای شاهنشاهی بر سم شکار متوجه سمت این قصبه شد و دران هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی بود نائبه نام برهمنی بوسیلهٔ قراولان باریافته شرح بیدادی این متمردان بعرض مقدس رسانید که بیگناه بسیار کشته و اسباب و اموال بغارت برده اند بادشاه صورت و معنی که شکار را برای دریافت احوال ایشان لازم وقت گردانیده باستماع نالهٔ مظلوم تجبر جلال در جوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح شاید بیت آن قریه متوجه شویم شکرگاه بمیعن معهود شکار توجه فرمودند و جمعی را پیشتر روانه ساختند و قت و میلان صبح اقبال موکب عالی بجوالی آن قریه رسید که جمعی کثیر

آغاز ۱۲

قراول الخ بفتح اول و ضم واو لفظ ترکی است بمعنی کسیکه پیش پیش شکار اندازد از بهار عجم و در چراغ هدایت بمعنی شکار انداز و در برق انداز و در غیاث اللغات بمعنی پیش رو لشکر نوشته و در لغات ترکیه بمعنی شکار و فوجی که برای تعیین مکان جنگ معین شود و در مصطلحات فوجی که پیشتر پیش رود و از

شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار
نموده اند آتش سطوت معدلت برافروخته تر شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جان سپاران تعاقب
نموده بهر تنگنائی که متمردان پناه برند دست باز داشته از پی شتابان باشند که بامر توفیق
ایزدی رسیدیم و آنحضرت نیز از پی آنها گرفته رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه قراتاق
میر شکار رسید که من از پی ایشان رسیدم یکی که به پیکار من ایستاد به تیغ آبدار بر خاک فنا
نشست و دیگری را بفتراک دولت بادشاهی مقید ساخته آورده ام چون مرا حکم عالی نبود
که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت از انجا گرم تر رخش سعادت راندند یک و نیم پاس
روز گذشته بحوالی موضعی دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن
موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی
ازان مردم آمده ملازمت نمود و آمدن آن متمردان را انکاری کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای
بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی نماید چون پیمانه عمر
این بدمستان جام خودسری پر شده بود و دور مکافات اعمال چند ساله در رسیده
موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب عالی
در شکار ها بیشتر از هزار کس نمی باشد و امشب که حکم بر تعاقب گرختها شرف صدور یافته بود در آن
جان سپار هر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت
حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر
بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان ستانی و جان فشانی
داده کامیاب صورت و معنی کردند که معرکه زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار
بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه

بخاطر اقدس پرتو آمد که از شدت ضرب او آتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان

رکاب اقبال پناه بدر ختان برده طلبگار گوشهٔ عافیت اند قهر بادشاهی بجوش آمد جاییکه آن

گروه را شدت بایستی فرمود بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود دران وقت که

بدولت واقبال بر فیل دلشنگار نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار

بود و در آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند از زبان مقدس شاهنشاهی

سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند چون فیل در تنگنای ده رانده شد نظر در آمد

که جبه زردی بالای بام برآمده چون رستم خان هم همان طور جبه داشت بخاطر اقدس چنان

گذشت که مگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک آن بام رسانیدم درین اثنا از

اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید و حمایت ایزدی که جوشن معارک شاهنشاهی است

وهمواره نگاهبانی میفرمایید بیشتر از بیشتر محافظت می فرمود چون نزدیک رسیدم ظاهر شد

که آن جبه پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردن کشان کشتی می گرفت ومیخواست که

او را از بام بر زمین اندازد وجمعی از بی اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان را

تمام سازند درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند وبمردم آواز

دادند که بالا بر شوید بنده علی قوربیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده

بر بام برآمد وآن بی دولتان فرار نمودند و به یکجنگی کار غنیم را تمام کرد و درینوقت دست فیل

بادشاهی در چاه غله فرو رفت چنانچه جبجار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده

بر بالای حضرت افتاد وآن حضرت بزور بازوی ید اللهی فیل را از آن مغاک برآورده سعی

داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین زمان هیچکس از

ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت داس وراجه بدیچند تا در هنگام ستیلای

شاید جبه زرد رستم خان بهر است ۱۲

نوشته که جبه بالفتح و زرهی زره را گویند کذا فی البرهان و غیاث اللغات ۱۲

بالا بر شوید ای بر بام بر آیید ... مقبل خان که یکی ... بود از ... کشتی میکرد ... مردم کار ... رسیده بود ... بکومک خان مذکور ... بالا رفتن ...

تشنگی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت
شاهنشاهی متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشیده انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان
فیل را بجهت نمود و استحکام می پوشانند رسید و از ضبط کاک شمشیر بر آهن شراره جست
و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را درهم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامی
پسر پانزده ساله از اضطراب خود را بر فیل بادشاهی انداخت جهار خان مذکور میخواست
که از هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند
که فوجداران خاصه در آن حدود رسیده از بسیاری کار متحیر ایستاده اند از انجا نهضت
فرموده بقصد دیواری فیل راندند راجپوتی تیراندازی میکرد هفت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی
رسید بیفر مودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و نگذشت
حرمت ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و علاوالدین خان فوجدار حضرت را نشناخته از روی
تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت روی خود را
از نقاب برآورده او را نمودند و آن سعادت مند را شکر گذار آداب بندگی ساختند و
مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که بادشاهم درین تیرباران کجا میروند جهار خان
با و اعراض میکرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آخر حضرت شاهنشاهی بهمان
فیل سوار دیوار را انداخته درون حویلی درآمدند و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند
و جمعی کثیر از ان سرکشان بی باک بقتل رسیدند و جمعی در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا
نفاذ سقف خانه را شگافته آتش در زدند و دود از دمار آن تیره بختان برآوردند و نزدیک
هزار کس بفروغ شعله آتش قهر الهی بعدم خانه شتافت و یکپاس روز نمانده که ازین عبادت
کبری فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت باز گشت فقط

تعیین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیده های خود را خاطرنشان
جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روزافزون او را ترتیب دهد و هم مفیض حکمت
عامه شده کافه خلائق را که نه عقل دوراندیش دارند و نه دیدهٔ دوربین براه راست آورد
در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او
انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا برسم و عادت و اتفاق محمول نساخته بر بدائع عقل و دانش
اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر
و منتظم ساختن صوبهٔ مالوه است بار دیگر و شرح این سانحهٔ اقبال آنست که چون ادهم خان
بموجب اشارهٔ شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافت آگره آورد مسرعان اقبال خبر آوردند
که باز بهادر در حدود آواس آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشاء تهور داشت و
شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد. باز بهادر
پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد و پیکار در گرفت باندک زد و گیر شکست یافت و غنایم
فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعهٔ بیاگده شد در آنجا اعتماد خان
نامی از ملازمان باز بهادر بود همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حد ذات خود
برفعت و متانت علم است محاصرهٔ آن بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل جبی دیوانه و
یار علی بلوچ و الم کلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق تهور نامی ورزیدند
و خود را بدروازه رسانده داد جلادت میدادند روزی محمد کاتب هم جست و چابک
تاخت و موجب تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری خسروشاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان

مولوی سید محمد صادق سلمه الله تعالی فقط

بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق
بر آمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند آغاز دمیدن
صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده روی بجنگ آوردند و صحبت نبرد در میان آمد و جوانان
نبرد آزمای آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان
برداشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یکس دیگر امان گویان می آمد که
خود را به پیر محمد خان رساند تیری باو رسید و بعدم شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را
چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان بازی کرد و مردانه فرو رفت و جمعی کثیر علف تیغ
شدند و بقیة السیف امان یافته ازان ورطهٔ جان گداز بر آمدند و غنایم فراوان بدست اولیای
دولت در آمد و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور
روی عزیمت آورد و باندک جنگی آنرا داخل ممالک محروسه ساخت و ازانجا معاودت نموده
(ای سلطانپور ۱۲)
باز بقلعهٔ بیجاگده آمد و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خاندیس میران مبارک شاه
پناه برده است و میران لشکر خود را با او همراه می سازد پیر محمد خان زواید اسباب را در قلعه
مضبوط کرده تا هزار جوان کار طلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهانی باسیر و برهانپور رفته
(ای بمحافظت تمام گذاشته ۱۲)
کار الجمله بانجام رساند از آب نربده گذشته چهل کروه یکشب راند در دو کروهی اسیر قلعه بود
(نام دریاییست جنوب رویه ۱۲)
و در انجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورد و فیل را از ضمایم غنایم
گردانیده میران از قلعه اسیر جمعی را بجهت محافظت قلعچه فرستاده بود در وقتیکه پیر محمد خان
قلعچه را فتح کرده متوجه برهانپور بود در خاندیس که جای نشین حاکم است ناگاه لشکر غنیم
از دور سیاهی گردید پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آنمردم
فرستاد نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراگنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده

مراجعت نمودند صبح آن روز به برهانپور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس
فراوان بدست هر کس افتاد میران در قلعه اسیر متحکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت
اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید چه او لشکر را با خود
همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگده رفته بود چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان
با سعدو دیگر تیز دستی نموده به تسخیر اسیر و برهانپور رفته است در اندیشه دراز مانده متوجه
آنصوب شد و در چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند و
جمعی متفرق شده گو خبر باز بهادر شایع گشت پیر محمد خان ارباب خبرت را طلبداشته مجلس آرای
کنگاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست چه قطره عظیم کرده ایم و
فتوحات روی داده و همه کس گرانبار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست
که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم و بمندو رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه روز را هم
آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق آیین ارباب
خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند و باندک
جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگاه العنیف
برآورد که دیگر چه جای توقف است چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود هرچند
همراهان گفتند که غنیم دور است امشب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود
سرخان اجل بیقرار ساخته او را بران داشتند که از آب نربده باشنا کرده بگذرد و هم او را
عنان تدبیر از دست رفت و هم سخن صلاح خیراندیشان بگوش هوش او جاگیر نشد همچنان
سواره بسراسیمگی خود را العبر بیده در آب نربده انداخت اتفاق در میان آب قطار اشتری
تیز میگذشت نزدیک رسیده با اسپ او پهلو زد اسپ نیز چون عقل او از جای رفت پیر محمد خان

از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که باو نزدیک رسیده بودند از بد درونی در بر آوردند
و ازان ورطهٔ هلاک دست و پایی نجستند بمجازات ستمهایی که درین یورش کرده بود یا
بمکافات اعمال که در محاربهٔ ترددی بیگ خان بظهور آورده بود یا بواسطهٔ امری دیگر که هم
غیب دان داند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی بین مخلص کاردانی جوان مردی عالی
همتی را این واقعه پیش آمد شعر بجائیکه تقدیر زور آور است * توانا تری نا توانا تر است *
چو روآور د روز در تیرگی * دو چشم جهان بین کند خیرگی * و لهذا با وجود مکنت و اسباب
شوکت بی راهه تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد قیا خان کنگ و شاه محمد
قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که دران صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده متوسل
درگاه گیتی پناه شدند و هرکدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت و باز بهادر بر مالوه دست
تصرف یافت اقبال جهانگشاهی شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی
که با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن
ولایت نامزد فرمایند بنابران عبدالله خان اوزبک که در سلک خانان سپاه سالاران بزرگ
منش انسلاک داشت و پیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنا شده به تسخیر مالوه مامور
و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و دار و گیر برای او مفوض باشد و خواجه
معین الدین احمد فرنخودی را که به رشد و کاردانی از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود
بخطاب خانی سرفراز فرموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جاگیرداران
و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند
حکم عالی شد بعد ازانکه عساکر اقبال عرصهٔ دلکشای آن ولایت را از خس و خاشاک
پاک سازند عبدالله خان جهان جاوده در ملک کشائی کمر بندد و معین خان رعایا و دهاقین

مصرعه چون قضا آید طبیب ابله شود ظاهر بگاه
حکم قضا بر سر رسد دانا
دلان روشن جان و
عارفان ارسطو منشان
هر تدبیری که اندیشند و
هر فکری که برانگیزند
تقدیر ... موافق ...
... و چشم جهان بین ...
قضا ...

دوم ۲۱۴

وسائر ساکنان آن ملک را از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل
ساخته و تلافی تفرقه که از ممر مرور مواکب جهان نورد راه یافته باشد پرداخته با مرا و سائر
ملازمان بادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند به آئینی که صلاح دولت ابد قرین باشد
تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیا متوجه شود بموجب حکم معلی
عبدالله خان با امرای عظام بسامان شائسته در اوائل این سال روی عزیمت به تسخیر مالوه
نهاد باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شد پای ثبات از دست داد و تاب مقاومت
از حوصله همت خود بیرون یافت پیشتر از انکه لوامی جنود دولت و سائه امن و امان بران بلاد
اندازد ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت رعب
صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی نه چنان
بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آئین در هراس آمده بیقرار نگردند از بی تابی
امثال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه ریز بلا گرد و تیر باران فتنه بار لشکر ظفر قرین
بولایت مالوه در آمد جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده
بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای پر درخت انداخته
عمری بآوارگی بسر برد چندگاه التجا برانا اودی سنگ برده روزگاری میگذرانید چون طنطنه
غریب پروری و صیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف
ممالک انتشار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد
آستان بحلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه در محل خود معروض
مستمعان این روزنامچه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتازگی در قبضه تصرف
وحیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان بموجب حکم اقدس

دوم
صولت و شوکت این
فوج شهامت اوج دل
سلاطین رستم توان
را از اسباب طاقت
را زهره آب نموده باز بهادر
در جنگل شتافت این
جوانان شکار جهنم بود
[illegible]
مولوی سید
محمد صادق علی
عفی عنه

بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود برو سپاده حکومت بطریق استقلال متمکن گشت
وبلاد وقصبات وقریات آن ممالک فراخور رتبه وحالت بامر اقتیم یافت واولیای دولت
باجین وسارنگپور ودیگر محال جاگیر رفته رحل آرام کشودند ومعین خان بعد از سرانجام
ولایت وانقسام جاگیر روی توجه باستان بوس عالی آورد وبشاه راه ارادت شتافته
بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد ومورد مزیت قدر وعلو حال گشت واز سوانح
آنکه راجه گنیش زمیندار نندون که از ولایت پنجاب در کوهستان سیالی دریای بیاه
وستلج است بر سرجان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه بیرکه در ان نواحی بود از تبه رائی
امداد او چون در اصل بدنهاد بود توفیق نیکوکرداری نیافت بلکه مال وناموس خود درین کار
برباد داد واسباب واشیای او بتاراج رفت وزن او که بحسن اشتهار داشت بدست آن
مردم درآمد وچون خللی وخلل داشت اثری از و پدید نیامد غالباً تنگ چشمان بی سعادت بطمع
مال او را بمهمان خانه عدم فرستاده باشند وهمانا که ایزد بیچون نزلی بجهت مکافات اعمال
آینده فرستاده است چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان کلان وقطب الدین محمد خان
وجمعی دیگر بر سر او رفته تنبیه لائق نمودند واو آواره شده بوسیله راجه تودرمل بدار الخلافت
شتافت ومشمول عاطفت گشت ودر نیکو خدمتی کارش سپری شد واز سوانح آمدن ایلچی
فرمان روای ایران شاه طهماسب صفوی است چون رسمیت قدیم که بزرگان دولت منش از
برای تحصیل میامن دینی ودنیوی وحصول مقاصد صوری ومعنوی با بزرگان اقبال مند
بخت اور انتساب جسته مبانی یکدلی ویکجهتی را استحکام میدهند واگر بحسب طالع خداداد
انتسابی متحقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند وسرمایه نظام دولت خود باین طرز
بدیع سرانجام میدهند ولهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسپ که ایران بیامن معدلت او

۲۱۶

دل افروز است بموجب ارتباط صمیمی که از زمان سابق در میان این دودمان علوی
ارکان و آن طبقه قدسی نژاد سعادت وثوق داشت پسر عم خود سید بیگ بن معصوم بیگ
را که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی
جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف
و هدایا از اقمشه نهادان عربی و بادپایان عراقی و رومی و نفائس اقمشه و بدائع اشیاء مصحوب
او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان
باستقبال رفته و او را باعزاز و اکرام در منزل لائق فرود آوردند و مبلغ چهارده لک
دام نقد که موازی هفتصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند
و بعد از چند روز که از ماندگی راه برآسود رخصت بار و شرف کورنش یافته بعز بساط بوس
معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و خلاص
نگارش یافته بود بدو دست ادب پیش آورده برگوشه تخت نهاد و تحف و هدایا ترتیب
لائق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و تودد
احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازش های بی اندازه مخصوص ساختند.

سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از یگانهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده
بمنصب والای سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید
تا همواره ناصح بی غرض او باشد آنگاه حوصله فراخ که تاب برداشت چندین ناملائم بزرگان
داشته باشد کرامت میکند تا بمعاونت فراخ حوصلگی از دیدن ناملائم سررشته تدبیر از دست
ندهد پس گوهر بی بهای معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته باکرامت

اغراض نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد دریافته باطن مقدس را دار العلم سازد بسا دانایان
که در عیار دانش قصوری نداشته اند و در هنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگدل شده عنان
فکر از دست داده اند و در جولانگاه تمیز از پای افتاده و چون شناخت و برداشت بر وجه
لائق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت نهادهٔ دست قدرت است
بی تفکر و تامل بظهور آمدن میگرد و لله الحمد که این جلائل نعوت و شائف صفات فطری و
جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفاده بشری از دانش
خانهٔ افاضهٔ الهی فائض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقاب
اختفا داشته بلباس بی تعینی زیست مینماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در
سرانجام پردهٔ چند دیگر است که دیده وران دوربین بآن پی نتوانند برد اما مشیت الهی
غالب است چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد نقاب آرای
حسود کند هر آئینه او را چهره کشای اعمال عالم آرای گرداند تا دور ماندگان قرب گاه سعادت
بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند و تمثال ا[...] اظهار جلائل
افاضهٔ عدالت حضرت شاهنشاهی است که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دفع
اگر هٔ بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خورد عفت قباب ماهم انکه که نه
عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره
بر شمس الدین اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز ازین بیماری دردمندی
عظیم داشت پیوسته مقدمات دور بطوریکه کس کمتر پی برد در میان آوردی و ادهم خان را
بر فتنه و غدر تحریک نمودی تا آنکه روز هرمز مقدار ننجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم
رمضان که هنوز اعتدال اردیبهشت در بسیط زمین سریان داشت غریب امری از اعتدال دور

اثر و اثر کردن ۱۲

سنزبرز در روز دیوان در دولتخانهٔ بادشاهی منعم خان واتکه خان وشهاب الدین احمد خان
و بزرگان دیگر نشسته مشغول بمهات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از و
بی اعتدال ترناگهان دران بارگاه دولت دررسیده وحاضران مجلس بتعظیم او برخاستند
واتکه خان نیز نیم قیامی نمود مجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد و
بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود و دیگر بیباکان که باین خیال کمر فتنه جهت بسته بودند
خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اند خوشم بدولت خنجر کشیده زخم کاری بسینهٔ
آن صدر نشین وسادهٔ سعادت رسانید اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازهٔ
دولت سرای بادشاهی شتافت متصل آن خدابردی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و
آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید ازین غائلهٔ هائله غوغای عظیم در
بارگاه والا برخاست و وحشتی غریب دران فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت وآن مدبر خونگرفته
باوجود چنین بی باکی گستاخانه باندیشهٔ تباه که بدستان آن راه گذر نا شد متوجه حرم سرای
مقدس شد وحضرت شاهنشاهی در قصر سعادت آساس بدولت بیدار خواب کرده بودند
آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع
یک ونیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد وقصد درون نمود نعمت خواجه سرای
که نزدیک دربار ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت وآن مغرور مردانگی
و مستعجل مردگی هرچند بآن خواجه سرای درشتی نمود که بگشاید صورت نه بست وایستادگان
جوانب عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبهٔ اول که با اتکه خان
آن معامله کرد سزای کار او را در کنار نهند و بازا بیهوشی و بیدلی حاضران آن بساط چه گویم
که درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد چرا خویشتن

نمی‌ریزند و بخاک مذلت برابر نمی‌سازند و اگر آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم تمام
نموده همگی برند این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی
نبوده باشد همانا که حکمت در بی‌توفیقی این گروه آنست که بکمال شجاعت و عدالت حضرت
شاهنشاهی خاطرنشان خورد و بزرگ و دانا و نادان بشود بالجمله آنحضرت ازین غوغای
موحش بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از پردگیان سراپرده دولت اطلاع
نداشته آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند رفیق صاحب چهار
منصب که از قدیمیان درگاه والا بود حقیقت ماجری معروض داشته حضرت این حرف
موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند رفیق اشارت بقالب خوف آلود آنمرحوم
نموده باز همان حرف مکرر ساخته است حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده
بقصر مان جلال برافروخته اند و از الهامات ربانی از جانب دروازه که آن بخت برگشته
ایستاده خیالات فاسد بخود راه میداد برنیامده از راه دیگر برآمده اند و در هنگام
برون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران سراپرده عزت شمشیر خاصه را بدست
اقدس داد آن حضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی ازان صفه سیر فرموده رو بطرفی
دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه‌لاده
مارا چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت
و گفت تفحص کنید و غور رسی فرمائید و اندکی تلاش شد ناظران حرافت دریافته راجه
نکوهش کنم که هیچ نکوهش درخور شان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر
خود باز داشته و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند
درین اثنا آن مردود ازل وا بدست ازان حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد

حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفریت پیکر
معلق زنان افتاد و از هوش رفت دربنولا فرحت خان و سنگرام هوسناک در انجا سعادت
حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید این دیوانه
سر را ببندید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آئین شرف
اجرا یافت که آن پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساختند
این مردم از کوته اندیشی و ملاحظه که بی ملاحظگی از آن هزار باز بهتر چنانچه لائق باشد
نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته تخت برگشته را باز بالا آورند در ترتیبه
سوی کشتان آوردند بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خودسر
شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک هتاک از روی عدالت
بقصاص مکافات یافت مشت آن جهان پهلوان الهی چنان رسیده بود که جمعی ازین
آگاه نبودند پر زخم گرز اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که در انجا بودند
از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان پسر
بزرگ انکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته باتنگه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان
و ماهم انکه گرفت ازین غافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انکه را
منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بکیفر رسانیده است و حقیقت
حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از نشای بشری بود خاطر نشان عالمیان شد
جهانی را اعتضادی عظیم بهم رسید ستم پیشه‌ها در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیده‌ها را
روز بازار خوش پدید آمد نادان بادیهٔ ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهادند تا بر بزرگی
صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاه راه اخلاص مهتدی شدند و

انکه خیل هنوز نسبت ادهم خان و قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشته و این سخن
از ارا جیف پنداشته در کمین انتقام بودند اما چون برزبانها افتاده بود بوسیلهٔ مقربان
بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا
مرده بما نمایند تا خاطر شوری از دغدغه برآمده مرحم پذیر جراحت گردد آن دانای رموز
آفرینش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشته و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم
عبرت بین دید و شورش خواطر این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرو نشست و
هزاران سپاسداری و شکرگذاری بجای آوردند و عالمیان یکبارگی از شور شرارت انگیزان
کور باطن نجات یافته در دامن آسودگی و رحمت رحل و سیعی بکشادند الحق برای این عدالت عظمی
اگر آفرین آسمانیان تحسین زمینیان پیوندد اندکی از حقوق آن ادا یابد والا ذرات خانوادهٔ
انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند کرد هم سیاست کبری است که بوسیلهٔ آن عالم
صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت معامنه که از برکات آن ظلمت آباد دلها بنور
ارادت و نشئهٔ اخلاص نورانی میگردد هم کور باطنان سبل رسیده را دارو ی بینش است
و هم تیز بینان رمد پذیرفته را سرمهٔ نور هم لنگان عرصهٔ عقیدت را پای طلب است و هم سست
قدمان راه ارادت را عصای همت هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم خانمان
ناشکیبائی را پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی
درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انکه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده
بود می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده اند مهر
مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آمد که شاید پسر خود را خلاص سازد آنحضرت ماهم انکه را
که دیدند فرمودند که ادهم انکه مارا کشت ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقلهٔ روزگار

که خوب کردید لیکن ماهم انکه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد دران حال
بی بی تختہ بیگی مادر دستم خان از خانهٔ ادهم خان آمده صورت واقعه را بماهم انکه گفت ماهم انکه
پرسید که بچه طرز کشتند گفت نشان زخم گرزی بر روی او پیداست دیگر نمیدانم و آن
اثر مشت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت تائید غیبی در مرتبهٔ اول بر روی او رسیده بود
ماهم انکه را چون تحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ
آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او بهزاران زخم جان ستان مجروح
شد و رنگ از روی ویش رفت و خواست که بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام
خدمت او فرموده بسخنان دل آویز تسلی بخش قدری تسکین نموده اجازت رفتن نفرمودند
تا فرزند بی اعتدال خود را بآن نمط نه بیند و بموجب حکم عالی همان روز آن دو نعش را بدهلی
روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در گرد آوری خاطر آن عجوز دانش سرشت نصایح بلند
و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقله ماتم رسیده تسلیم و
رضا کونه ظاهر ساخته تن بمقتضای ایزدی در داد و بخانه خود آمده بسوگواری نشست و
ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد و ارکان عافیت در
تزلزل آمد و بعد ازین واقعه بچهل روز در تیر ماه الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای
نیستی شتافت و خاطر مهر پرور و مهربانی گزیدهٔ حضرت شاهنشاهی از قضیهٔ آن عفت
قباب بغایت اندوهگین شد و تعظیم تعزیت فرمودند. بآئین اعزاز و اکرام نعش او را نیز
بدهلی فرستادند و بسعادت خود هم قدمی چند برقت تمام مشایعت این نعش فرمودند
و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند
و بموجب اشارت اقدس عمارت عالی آساس بر سر مزار ماهم انکه و ادهم خان بنا کردند و همچنین

در ماتم داری خان اعظم انکه خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی والتیام جراحات قلوب تمامی قبیله و تربیت این طبقه عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسلهٔ اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند شعر اگر زینسان عزاداری کسے را * بمردن میل خواهد شد بسے را * در روز دیگر از سنوح واقعه خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر ننگ راهی و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را به امثال عاطفت و منشور استمالت فرستادند تا این مغلوبان سلطان واهمه را مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی سربلند ساخت و بافاضهٔ عنایت شاهنشاهی عرق خجلت اینها آبروی کونین بدل شد

تربیت فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات با و تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهی ازان هنگام که سنوح این سانحهٔ ناگوار الحسب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود بموجب شناخت طبیعت زنان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش آمدهای بخود مغرور را روز بازار کساد پیدا شد تا مستعدان اخلاص مند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از انجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سراست و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بیوقوفی یا بدمستی یا بدنیتی در معموری خانهٔ خود کوشش نموده کنجها برای خود سامان می نمودند و در تحصیل خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهی تا به تعمیر و تکسیر آن چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدست نمی افتاد ازین مقوله حرفی نمی فرمودند و دران باب

قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه منسوبان بیوتات عالی متقصدیان شده تمامی سید
گره کشای این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی کشاده و خاطر شگفته تماشای فنون
تقادیر مینمود ند در ینولا که سنگی بر شیشه اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب درایت
و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان پسر
شیر خان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه
در سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید
بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاد و او مزاج اقدس شاهنشاهی
دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت
و آن حضرت پایه شناخت او را دریافته کلمات هوش افزای فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی
اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بروی مسلم داشتند
و چنانکه رای جهان آرای شاهنشاهی در بهم رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بود اعتماد خان
بحسن تردد و لطف کفایت بجا آورد و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور آمد نقد ربایان
نادرست دست کوتاه کردند و تیره رایان خودخواه کناره گرفته پای در دامن عزلت کشیدند
و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت
بازوی سپاه است بر وجهی که لائق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدائع قوانین و
غرائب احکام که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور
می آمدند که از بسیار که در رواج و رونق خزینه عالیه بخاطر اقدس گذشته بود و اعتماد خان
بعمل آورد چه کارهای شگرف که بظهور نیاید و چگونه این مهم از پیش نرفت اگر همچنین فرمان
پذیران عتبه خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک

فرصتی ساحت این ربع مسکون که عبارت از معمورهٔ عالم است بتصرف اولیای دولت می
درآید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جائیست بس محقر شایسته کمال توجه نداشته
همواره دل در مرضیات الهی بسته بیدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزار من صد در یافت
شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر که در پیش ظاهر بینان از اعاظم امور است باندک توجه
صورت دلخواه بستی و همانا حکمت الهی را درین کار نظرهاست و از سوانح گریختن منعم خانست
و دستگیر گروه آوردن بدرگاه شهنشاهی است آدمی زاد را دو آمر غریب در نهاد است اول
طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم دوم عقل دوربین کارشناس و بیشتر آدمی از بی
پروائی گرفتار اندیشهٔ تباه شده خرد را که کارفرمای صلاح اندیش است معزول ساخته
فرمان برداری طبیعت میکند و کاریکه دشمن بصد تگاپوی تزویر نتوان سامان داد بسبب
بی فکری برای خود بهم میرساند و تمثال این حال تباه رائی خانخانان منعم خان است که با وجود
جلائل عنایت بادشاهی که پایه افزای سلطنت او بود از انجمله طلب او از کابل بعنوان چندان
اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر التفات عالی و منصب وکالت و حکومت
کل قدر اینهمه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخار خار این بیم که در واقعه خان
اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزی این آتش متهم میداشتند باخود قرار بودن نمی توانست داد
چنانچه دران روز هم فرار نموده بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمی بر خود
اینمعنی را بسته بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی
بی شرکت احدی بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و اینمعنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای
خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم می ساخت که از درگاه گیتی پناه که وطن گاه سعادتمندان
هفت اقلیم است گریخته خود را بعشرت آباد کابل که پسرش غنی خان در انجا حاکم بود رساند

چون انسان مغلوب واهمه خویشتن میباشد از مدارج شناسائی و حقیقت بینی محروم مانده خود در چاه ضلالت و گو غوایت می افتد ۱۲ ** منعم خان در وهم ناقص خود [illegible]

[illegible]

ودران

و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در امرداد ماه الهی باین
نیت نادرست از دار الخلافت فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم میر همراه
او بود چون این قضیه بمسامع علیه رسید آنرا وقعی نداده فرمودند که منعم خان جائی نمیرود و زود
خواهد آمد و هر چند ساعیان فرصت جوی وقت یافته در ضبط اموال و اسباب او بیماو
تصریح عرضداشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی خواهش ارباب سعایت صورت
نه بست و بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل رود آن هم مالک ماست و او
ملازم این درگاه تنگ دلی او را برین داشته به نادولتخواهی اگر نیاید اسباب و اموال او را
از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکی پیرامون خانهٔ او نگردد قضارا بعد از تکاپوی شش
روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمود منشی بود
اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت
که دو کس از امرای بلند پایه شاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیهٔ حال ایشان پیداست باتفاق بعضی
از اهل قصبه سر راه گرفته ایشانرا خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که از میامن
خدمات پسندیده در جرگهٔ امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود و دران
نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاهی یافت آمد و منعم خان را بخانهٔ خود برد و وقت را غنیمت
داشته در آداب مردمی و خیر اندیشی کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت
شاهنشاهی آورد آنحضرت برخلاف اندیشهٔ مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان
که هرگز زمانه ازان تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند. و بهمان
نمط منصب والای وکالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه
فرمودند دل برهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند

کسیکه از امرای عظام این سرکار عظمی بود مطلع شده منعم خان را بخانهٔ خود آورده مراسم عظمت و آبرو بجا آورده بشمول خود بحضور اقدس رسانید ۱۲
سید نیره عقل بسا عقل واحق ۱۲

مولوی سید محمد صادق سلمه الله تعالی

و عالمیان را آرایش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود بر تارک کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان
بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن تان سین ۵۱ بدرگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل
این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و
حاوی مدارج کونی و الهی است چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هر فن را گمان
آن میشود که ذات مقدس غیر این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف
این کار شگرف شده آنحضرت در دقائق موسیقی چون سائر فنون دانش چه از اقسام
نغمات و شعب فارس و چه اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه ادوارند
چون صیت نغمه پردازی تان سین که از کلاونتان گوالیار در صورت و عمل منفرد زمان
بود بمسامع علیه میرسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویهٔ آسایش خیال کرده در پیش رام چند
راجه بتهٔ بسر می برد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال
باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود بجهت آوردن تان سین بامنشور
استمالت پیش راجه فرستادند راجه بالتفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت سایند
مقدم فرستاده را پیرایهٔ سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان
نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و بآئین پسندیده تان سین را
سامان لائق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرد و درین سال بسعادت زمین بوس
افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود انعام در دامن
امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم و جوهر قابل
داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی ترتیب یافت و در نغمه سرائی
و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد *

دوم

دوم ۲۳۹

آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی آبان ز دور اول

درینولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته و دوستداران این مشرب را انبساط بخشش بود و نغمه مقدم نوروزی بدلگشائی و جان افروزی بلند آوازه شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت شعر وقت است که بوستان دم از نوش زند * صد نغمه تر بهار بر گوش زند * از آتش گل که باد صبح افروزد * خون در رگ مرغان چمن جوش زند * طبایع مرکبات بفیض جان پرور بسایط در اهتزاز نشو و نما آمد سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت جرعه شوق بتازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند شعر بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سر افراخته * ازان نغمه کو غارت هوش کرد * مغنی ترنم فراموش کرد * نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب نهصد و هفتاد ببرج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الهی که سال هشتم از مبداء تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده بتائید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد قرین است خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگ راجه رامچند غازی نمایان تر و نصرت روی داد و ملک پته بدست تائید یافته او مفتوح گشت و شرح این قضیه دلگشای آنست که خواجه عبد المجید دیوان را که از دودمان بزرگی است بخطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم و سیف اتباع نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام و نسق سرکار گره که ولایتی است وسیع جاگیر فرموده بودند

او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پته را که ملکی است بسر خود تصرف
در آرد نخستین براجچند که از راجهای نامور ممالک هندوستان است و پدر بر پدر فرمان روائی
آن ملک کرده اند بنصائح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری را از تارک نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت
در گوش اطاعت افگنده در سلک خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب امن و امان
گردد و غازی خان تنور را که بر هنمونی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده است بدرگاه
گیتی پناه که مامن عالمیان است فرستد راجچند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته
بود نصایح آصف خان را که گوشوارگی گوش دولت او را شایستگی داشت پنبهٔ غفلت ساخت
و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آمادهٔ جنگ شد
آصف خان که تایید یافتهٔ سطوت دودمان این دولت بود با سامان شایسته بر سر او رفت
و او باتفاق غازی خان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران
و بهادران جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند شعر

دلیران به تیر و کمان ساختند	همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پر زابر الماس تیغ	شد از خاک و خون باد شنگرف بیز

و بعد از زد و گیر بی اندازه آصف خان غالب آمد و غازی خان
تنور را با بسیاری از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رام چند شکست یافته
بقلعهٔ باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنائم بی پایان بدست اولیای
دولت قاهره در آمد درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت
حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه
راجچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار بدریافت دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ
بندگان عتبهٔ مقدسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور اقبال آصف خان

از انجام مراجعت نموده بجهانگیر خود آمد

ذکر تعیین نمودن غنی منعم خان خانخانان بکابل و سوانحی که روی نمود

چون باطن جهان آرای [illegible]ی شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل وآنحدود [illegible]
سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر
بابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سونج سیدی ماهی و خواجه خاص ملک و جمعی
دیگر عفت قباب ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم از بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده
در برآوردن آواز عشرت سرامی کابل بکمال سعی تقید بجا رسانیده برآوردند و منعم خان را
اتالیغ میرزا حکیم ساخته بکابل نهضت فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه
چشمش از بینش بهره نداشت اما در گربزت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت
برادرزاده خود پیوسته پیچ و تاب داشت و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی
و سعادت منشی بی نصیب بود و با اینهمه سرمستی ریاست اورا از پای اعتدال انداخته
بود و بد مصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است کمند ادبار اورا از فراز سعادت به
نشیب شقاوت می کشید از انجمله امانی و کل بابا بهرزه گوئی و [illegible] راه
سعادت او بودند تا آنکه آنجا عصمت مهد علیای بیگم را با خود متفق ساخته در اوایل شهریور
ماه الهی سال نهم غنی خان بسیر فالیز بجانب [illegible] رفته بود و شهر را استحکام نموده در بار را
بر روی او بستند و او سیل آراسته برابر دروازه دلی آمده بر پشته سیاه سنگ
ایستاده کاری نتوانست کرد پهلوان عیدی کوتوال ابر سالت فرستاد که شاید بمکر
و تزویر کاری بسازد و نام بر ما جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت

مستعین نبودی مردم از ستمگاری و بی اعتدالی تو به تنگ آمده
کر بسلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز بر ریاست این ولایت بر
عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا
درین گفت و گوی بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون
و دانست که رفتن درون شهر صورت نمی بندد و نزدیک است که گرفتار شود آخرهای روز
برهمنونی حمزه عرب و میر مغیث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب
اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت تولک خان
قوچین است و شرح این قضیه بر سبیل اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را
ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود سود خود را در زیان دیگران دانستی و ستیزه کاری و
هرزه درائی بسر بردی و پایه قدر مردم ندانستی و بدستانه سلوک کردی از انجمله تولک خان
قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود
بی سببی گرفته با جمعی خویشان او در بند کرد **بیت** بد با تو نکرد هر که بد کرد * آن بد
یقین بجای خود کرد * تا آنکه بعضی ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند و تولک خان
ازین بی آبروئی که روی داد بموضع ماماخاتون که بجاگیر او مقرر بود رفته و پای جرأت
در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می جست در خلال اینحال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان
خبر قافله به جاریکاران شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خواجه
سیاران که سر منزل بیت خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی
ترتیب داد و ترانه خود پرستی ساز کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود
از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران ازپی شتافت

نیم شبی بر سر غنی خان که خورد شراب و تن بخواب داده بود رسیده بخت بکام و صید بدام
یافت او را و شکون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید و بسی زنش زبانی دل شوریده
خود را که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را مقید در آورده شاید
شهر هم تواند گرفت از انجا عنان تاب شده و اخشام کابل را بخود متفق ساخته در موضع جوا
رواش که در دو کروهی کابل است فرود آمد فضیل بیگ و ابو الفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد
جنگ شدند و توکلک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد و دست او بشهر نمیرسد بخفیه (?)
قایل شده حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر زاده
خود یعنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد و از معموره پای منار تا حد ضحاک و بامیان
که قریب بخمس کابل است باو مسلم داشت و اطفای نایره آشوب کرده غنی خان را از چنگ او
خلاص کرد شعر در اندیشهای حکیم از کار ایام * که پاداش عمل یابی سرانجام * سلامت
بایدت کس را میازار * ادب را در عوض تیر است بازار * غنی خان بکابل جای گرم
ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بتهیه انتقام بر سر او روانه (?)
شد توکلک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه
جهان پناه نهاد و شاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود
چون توکلک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب بموضع ترالکه از گذرهای
آب غوربند است لشکر کابل باو رسید و جنگ در پیوست آخر توکلک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از
خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد و بابای توچین و مکین توچین و چندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند
و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و باز الحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر
کرده بخود رائی و خود آرائی پرداخت اما آنکه حقیقت بیانات سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد و مردم میرزا و سایر

اهل کابل ازین مر تنگدل شده و باتفاق فضیل بگ و پسرش ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند
اتفاقاً در همان ایام در قریهٔ معموره فالیزها بکمال رسیده بود هوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد
غافل از آنکه گفته اند مصرع تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار * چون هنگام ادبار او رسیده بود
بسیر فالیز روان شده و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح بگ و دیگر نامواران شهر فرصت یافته
میرزا حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند و غلغلهٔ عظیم از
وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بودند
بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طوری دیگر گشته ابواب موافقت
مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر نزدیک تر آید بحتمل
که همراهان او که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده ببرند
حیران و مضطرب بر پشتهٔ سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپی بجانب او انداختند
بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت
و حرمان و هزاران درد آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل بر کنده روی
بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عصمت قباب مهد علیا ماه چچک بیگم
مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا حکیم را نامزد فضیل بگ نمودند و چون نظر مش
از مرتبهٔ بینائی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش بنیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد
و او را هم چون شائستگی بزرگی نبود و عقل و دوراندیش معامله دان نداشت در تقسیم جاگیر و
قطع معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر می برد و از همه بدتر آنکه جاگیرهای چیده را
برای خود و موافقان مقرر ساخت و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده نظام
غریب برای خود سامان نمود از انجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد

و بابوس بیگ را مقید ساخته باو سپرد و او تمام اموال و اسباب باقی ماندهٔ او را گرفته
بناکامی کشت و هرکه نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود
و نه دیدهٔ بینا که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیر اندیش دوربین که
بسخن او اقتدا نماید سرآینه درین سرای مکافات سزای لائق درکنار او نهاده آید و لهذا
چون دو ماه ازین معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستم شرکی
و ستیزه کاری نیاورده کمر عربده بستند و جماعت از ایشان مرزم [illegible] شاه ولی اتکه و علی محمد آسپ
و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عبدی سرمست و جمعی دیگر در قصد تفضیل بیگ
همداستان شده و مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده در خرگاهی
که صحن ایوان خانهٔ چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را گردش
درآوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشانوش بود درین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ
بیرون رفتن کرد اهل مجلس تملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند و این بدست خون گرفته
بیخبر از سنگ اندازی دوران چون وقت بدروی شب کشید و کیفیت شراب زور آورد
و فرورفتگی خواب با وی هم آغوش شد جمعی که خون ریزی او بجد تمام ساخته بودند شمشیرها کشیده
بخرگاه درآمدند و بضربات تیغ جان ستان کار او را تمام ساختند و میرم بهادر خویش شاه ولی
سر او را بریده بر سر نیزه علم کرده جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغلهٔ عظیم در
کابل افتاد چون سرگذشت ابوالفتح تفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود
بعد و میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر این سنجر سکندر نام با او نسبت دامادی داشت بار کرده
خواست که خود را بابوس هزاره رساند و باین اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او
شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده آوارهٔ صحرای عدم ساختند و بعد

ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی عادل شاه خان
خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خانخانانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را
اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بیخردی لقبهائی که پادشاهان به بندهای خود مکرمت
فرمایند دادن گرفت و بسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم قصد غدر ای
او فهمیده بعده به جلال آباد فرستادند و به رای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت
حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات
مقرر ساخت بجهت نا سیری این سخن بدرازی کشید و باجمله چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت
بی سر و سامانی مهمات کابل بمعرض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا حکیم ساخته
روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید
و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنابرین اندیشه صواب انتما منعم خان را
که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند از آگره باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند
و چندی از امرای مثل محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان تکدری
و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان
نیز تعیین شدند منعم خان چون از تبه رائی قدر دولت حضور نمی شناخت و پایه عنایات
شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کابلیان اعتباری میگرفت این نقش را فوز عظیم دانست
و به مجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده
بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمام باو ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس

حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت کردی از وپیدا نبود بیگم باستماع آمدن منعم خان باعیان
کابل گنگاش قرار داد ند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته
متوجه پیش شویم که در یلغانات جنگ صورت بندد و اگر در مصارف غالب شدیم از آن چه بهتر
واگرنه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی
می آوریم و خود را بجماعت درگاه والامی سپاریم و اگر نه خان خانان لبسیاستهای گوناگون
انتقام برادر و پسر و برادر زاده خود خواهد کشید چون منعم خان خانان بده غلامان رسید
خبر آمد که عبدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست تمر تکیه و خواجه کلان و جمعی را بسر عبدی
فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره جلال آباد
شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید جبار بردی بیگ را که در زمره ملازمان
حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه
شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار داد
که جنگ روز دیگر باشد کرستاره روبروست تیمور بیکه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم
اندک است بفروانه انداز ند که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود و کار دراز شود خانخانان بگو(?)
خود اهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت
درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میر احسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشال جمعی که در برانغار بودند
نیز توفیق خدمت نیافتند و ابو المعالی توپچی که کابلیان او را خطاب رومی خانی داده بودند
دیگر و اسپ خود تعبیه آتشبازی کرده بود تیری از آن بحلیه حصاری رسید و از هم گذشت چون
از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند در همین تنبه عنان از دست داده پای ثبات
در رکاب نماند و نزدیک چهارباغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت

ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل وعقد مهمات کابل گشت وخود را از بیخردی عادل شاه خطاب کرد وحیدر قاسم خان کوه بر را منصب خانخانی داد وخواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد واز خودسری وبیخردی لقبهائی که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند دادن گرفت وبسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود ودر اندک فرصتی بیگم قصد غدای او فهمیده بعدم آباد فرستادند وبه رای رزین خود مهمات کابل پیش گرفت بحجت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را که ابا واجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت بحجت سیرای سخن بدرازی کشید وبالجمله چون شرح برآوردن غنی خان وکیفیت بی سروسامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد وهم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید وهم قدر عنایت ومرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنابرین اندیشه صواب انتما منعم خان که بسر راجه مذکور تعیین فرموده بودند از اتاوه بازگردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند وچندی از امرای مثل محمد قلی خان برلاس وحیدر محمد خان آخته بیگی وشاه حسین خان نکدری وحسن خان برادر شهاب الدین احمد خان وتیمور خان یکه وجمعی دیگر از بهادران وبکه جوانان نیز تعیین شدند منعم خان چون از تبه رائی قدر دولت حضور نمی شناخت وپایه عنایات شاهنشاهی نیک درنمی یافت واز کابلیان اعتباری میگرفت این تفتیش را فوزی عظیم دانسته وبمجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد واز روی استعجال طی منازل وقطع مراحل نموده بجلال آباد رسید وچندان توقف نکرد که امرای کمک تمام باو ملحق شوند ومحمد قلیخان برلاس

حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت کردی از و پیدا نبود بیگم باستماع آمدن منعم خان با عیان

کابل کنگاش قبلیه داد که اهل کابل را از سپاهی وایماق سلقه فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته

متوجه پیش شویم که در ملفانات جنگ صورت بندد اگر در مصارف غالب شدیم ازان چه بهتر

واگرنه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم وازانجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی

می آوریم و خود را بجماعت درگاه والامی سپاریم و اگرنه خان خانان بسیاستهای گوناگون

انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان خانخانان بده غلامان رسید

خبر آمد که عبدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست تمر بکیه و خواجه کلان و جمعی را بر سر عبدی

فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره جلال آباد

شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید جبار بردی بیگ را که در زمره نامداران

حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه

شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ سهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار داده

که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیمور بیکه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم

اندک است بفرداشته انداز ند که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود و کار دراز شود خانخانان بگو

خود باهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت

درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میر احسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید قیاقشان جمعی که در انغار بودند

نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توپچی که کابلیان باو خطاب رومی خانی داده بودند

در گرد اسپ خود تعبیه آتشبازی کرده بود تیری ازان بخلیجه ماری رسید و از هم گذشت چون

از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند در هیر تبه عنان از دست داده پای ثبات

در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و جمعیت

مجازات و مکافات نادانستن قدر خیان نعمتی و باد افراه غرور که نکوهیده ترین خصلت
انسانی است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بی حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی
اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت بایزید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر
میکرد که مقدار سی لکه تنگه از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول
نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان بال و پر ریخته به بگرام آمد و چند روز در انجا بوده
صلاح کار خود می جست آخر یاری تواجی باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس
نمود که روی آمدن بعتبهٔ علیه ندارم امید که رخصت مکهٔ معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را در ان ارض
مقدس پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم و چون از بی طالعی قدر عنایت بادشاهی
ندانستم دیدم انچه دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در من بی سامانی
راه یافته چندگاه در پنجاب قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس
دریافت و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بگرام نتوانست بود از انجا بکنار
سند رسید و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حد ولایت گکران آمده نفس راست کرد
و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی گری بجای آورد خانخانان
در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذرانید حضرت
شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او تافت بر خلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار
منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم گرانمایه او را از کلفت بر آوردند و در جواب عرضداشت
او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدس بنفاذ پیوست که از روی عواطف بادشاهی جاگیرهای سابق
که کمتر از جاگیر پنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه و سرکار اناوه و خیرآباد و شاه پور و کلانور
و جلندر و اندری و غیر آن تغیر نداده ایم و اگر معاملهٔ یورش گکران در میان نمی بود در لاهور هم

دوم

هیچ مضایقه نمی رفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان بعنایات
بادشاهی ~~[illegible]~~ متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی داد و اواخر
نهصد و هفتاد قمری بشرف بساط بوس استسعاد یافت و عاطفت شاهنشاهی او را معمور بحر مرحمت
و مشمول مراحم ساخت و از چهره حالش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای
بادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان شناسایی مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن
کابل از سویدای دل برآورد و یکدل و یکرو گشته کمر همت بخدمت والای شاهنشاهی
بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست و او از ناشناسی و ناسپاسی
دل نهاد اینجا نمی شد آخر بیرانه صلاح خود دریافته بصد نیازمندی معتکف عتبه اقبال شد
و سعادت کوکب بختش روزافزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح
آنست که خاطر عشرت پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهرا شد با جمعی از خاصان
بآن صوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از آن جمله روزی هفت شیر شکار آن شیر شکار
شد پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایه افتخار دلاوران و
دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت و دیگری را جمعی از بهادران
پردل اتفاق نموده بدست آوردند در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت
آرائی بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیرباز است که در هندوستان رسم شده که این
طبقات که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقربات می آیند حکام آن سرزمین باندازه حالت
و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند و کرمی نامند بفتح کاف و سکون را شاهنشاه خرده بین از فراخ
حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامی آن نقود را که کرورها میشد بخشیدند و چنین اخذ اموال را
ناستوده انگاشته بمنع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه صادر فرمودند در زمان باستانی

از نارسائی بعضی و حرص اندوزی طائفه بمحض تقلید از داد او پرستان چنین خواهش بیجا
می نموده اند و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند بطلان گروهی متخصص کرده چون پی آن
رفتن بران جماعت مشخص نیست در هر چه آن را وجه توجه بعتبه کبریای احدیت ساخته پرستش
ایزد جان آفرین می‌نمایند چیز خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده خرد خرده دانست
که هر آئینه آن نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار وا پرداخت
عزیمت آن شد که این هژده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدار الخلافت
آگره رسانند این عشرت بزور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاد یوسف محمد خان
کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و دستم خان
و شمال خان و مطلب خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند ازین ره نوردان
اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همپائی نتوانست کرد *

فتح ولایت گکران به نیروی همت عساکر اقبال

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بوالعجب کارگاه نیست
که انتظام مهمات ملکی و مالی بادشاهان والاشکوه به نیت درست و اندیشه راست که تلو عالم
علویست منوط و مربوط می باشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جا
نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید و همت را برفاهیت خرد و بزرگ بگمارد و همواره از دولت
ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای
او را برآورده خیر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد
و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و باقسام نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته

سر در کتم عدم فرو برند و هر گرا شهرستان باطن که نمونهٔ ملک سماویست باندیشه های تباه
هوا و هوس خراب باشد هر آئینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا
و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت زود زوال باشد اگرچه هوشمند دانادل را در امثال این
مقدمات خردافزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محمدت نامهٔ
الهی رهنمونی عامه است بجهت تربیت سرمهٔ بینای غبارآلوده چشمان کوتاه بین که همیشه
بجهت مصالح گوناگون عالم از پریشان پر باشند بجای دور و زمان گذشته نمیرود و واقعات
قدسیه خدیو زمان خود را رقم زدهٔ کلک تمثیل میگردانند و مجدد آنچه درین سال مبارک بظهور آمده
موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران گشت تسخیر ملک گکران است
که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اظلال و اغوار واقع است چه در زمان
پیش سلاطین هند با لشکرهای گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این
امنیت نموده اند چون جز ظاهرآرائی پیشه نداشته اند و نیات ایشان بصحت نه پیوسته
بود مرادشان بر نیامد و این عقده باهتمام شان کشوده نشد چنانچه ایمائی بدین در پیشتر
رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفائی عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته
است از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و
معنی آمد این کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیشین نرفته بود بوسیلهٔ اهتمام اقبال
شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت و آن ملک متصرف اولیای قاهره درآمد و شرح
این کبری آنست که چون الوس گکر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن مقدمان مست و
فقوت جز چشم التفات بران ملک نمی انداخت هرچند در آداب خدمت آنست که بزرگان
دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گسسته گسسته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند

سلطان آدم و کلان تران آن ملک که شمول مراحم شاهنشاهی شده بودند اصلا لوازم
خدمت بجای نمی آوردند لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی که [illegible] آدم بظهور آمده
بود داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگذرانیدند و ازان باز که اورنگ جهانبانی
بفر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمالخان بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ
عبودیت این دودمان عالی که نقش ضمیر این مردم بوده روی ضراعت بدرگاه معلی آورده
ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین بوس والامجد دا تاسیس داده دوام اعتصام
برکاب نصرت قرین نمود و پرتو عنایت بر و تافته جاگیرهای لایق یافت هنگام محاربهٔ خانزمان
که با پسر عدلی روی داد در سرکار لکهنو پرگنهٔ هسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود و نیز بموجب
حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و دران جنگ مردآزمای از و کارنامها
بظهور آمد و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس رسید موجب
مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند که
کمالخان خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت عاطفت ماست بهر مقصدی که داشته
باشد کامیاب خواهد شد در موقف سعادت پرتو بوسایل و افغان بساط قرب بعرض رسانید
که عاطفت حضرت شاهنشاهی دربارهٔ من زیادت از حالت من بظهور آمده است اکنون
از عواطف بادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که تا قضیهٔ ناکامی مرا
در پیش آمده و در بند سلیم خان افتادم ملک موروثی مرا عم من آدم متصرف است و ازین
غم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم و شرح این قضیهٔ مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان
جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمالخان بدست افتادند
سارنگ را بقتل رسانید و کمالخان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین قدرت

ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکران سلطان آدم برادر سلطان
سارنگ داشت چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعی های
بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سودمند نیامد و از غرایب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان
قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان خانه را کاواک کرده و پر داروی تفنگ
ساخته آتش دادند قوت آتش باروو زور آورد که خانه را از جای کنده و باز زندانیان
بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت کمال خان دران میان بود قادر بیچون او را
ازین آسیب محفوظ داشت و در گوشهٔ خانه که او بود در دری از ان آتش نرسید چون
سلیم خان برین سر حضرت ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت و از ان وقت
سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت و او روزگار بناکامی میگذرانید
تا در اوائل اورنگ آرائی حضرت شهنشاهی خود را بستهٔ فتراک دولت ابد پیوند ساخت
و عمری که از اخلاص بسته عرصهٔ جان سپاری پیمود چون شرح ناکامی خود معروض داشته
التماس موطن قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت بتوصعود یافت که ولایت گکران
آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون سلطان آدم ... ساخته ...
سلیم دارند و بر دیگری کمال خان متصرف گردد ...
میر محمد خان و سعدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان ... شریف ... و جان محمد ...
بهسودی و راجه کپور دیو و راجه رام چند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت
که اگر سلطان آدم درین حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پای
نافرمانی در کنار آن بی دولت نهند تا عبرت جمیع ... وحشی سرشت گردد و
کمال خان به نیل منتهای آمال از عتبهٔ علیا به پنجاب ... امرای عظام ... فرمان اقدس

بسلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار
پدر با او بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه [illegible] آوردند و
راضی نشدند که از ین تسلط مستعار اندکی فرود آیند و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب
گردد و امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت
مضمون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اول رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد
ننموده بود با وجود آن از انجا که شمول عنایت بادشاهی است اگر نیمی از ولایت را به
برادرزاده خود گذارد نیمهٔ دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نا فرمانی ثابت قدم باشد تادیب
او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج
قاهره نهضت نموده بولایت گکران در آمد آدم همچنان بر سر جبل ایستاده در مقام مدافعه
عساکر اقبال شد و در حوالی قصبهٔ پیلان [illegible] در پیوست و همچنانکه جرات و جلادت در
سرشت طبقهٔ گکران [illegible] قتال و جدال دست داد اما از انجا که همواره تائیدات ازلی
قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است شعشعهٔ تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکهٔ ظلام
گشت و آن وحشی [illegible] سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که
طراز فتوحات عظیمت تواند [illegible] ی داد سلطان آدم بدست هنروران عساکر والا دستگیر شد
و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل گم گشتگان بود در اندک فرصتی
او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمان روایان هندوستان
تسخیر ننموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بتازگی
رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت
باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمال خان از انجا که فرزندان

چون فرمان واجب الاذعان حضرت شاهنشاهی دو بار بنام حاکم گکران بابر اتمام حجت شرف صدور یافت از انجا که کار معامله ناشناسان عاقبت بین تباه و بربادی شود از غرور غفلت گوش هوش خالی ساخته ۱۲ * ۵۴ انجام کار

عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت کامیاب
شد لشکری را بجائی که قدم بازپس آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید نگاه داشت
تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم بادشاهی را که هر آئنه از واردات سماویست گردن می نهادند باین
روز بد گرفتار نمی گشتند و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمی شدند
از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم بادشاهی که مرآت حکم الهی است آسایش زندگانی خود و
خان و مان برباد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده ببساط بوس
شاهنشاهی استسعاد یافت الحمد لله که بیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه
و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت و گشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها
و ارزانی نرخها بظهور می آید طبقات طوائف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و
درویش و سائر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروائی
صورت و معنی میکردند از انجمله درین ولا از حدود کاشغر سلالهٔ صفیا خواجه معین آمده بود
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر
خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و پسر بحیطه هدایت مآب ناصر الدین خواجه
عبیدالله اند و خواجه خاوند محمود از برادران و سائر ... بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق
ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بیابان پیموده
بعد از سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضهٔ علوم حکمیه در حوزه درس
علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات ما وراء النهر بجانب
ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طرفان بکاشغر آمد و از انجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافت آگره رسید

دوم
۵۴۴ج

سلطان آدم ... بجانب ... فرستادن ... آمدن ... ۱۲
... ۱۲
... از حسن ...
دولت غلامی میکند و اقبال غلام ...
طاعت ... زمین
طاعت است ۱۱
... صواب و مولوی ...

بسلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار
پدر با او بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و
راضی نشدند که ازین تسلط مستعار اندکی فرود آیند و کمال خان نیز ملک موروثی خود کما بیش
گردد امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت
مضمون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اول رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد
نموده بود با وجود آن از انجا که مشمول عنایت بادشاهی است اگر نیمی از ولایت را به
برادرزاده خود گذارد و نیمهٔ دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد یاد
او نموده کمالخان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج
قاهره نهضت نموده بولایت گکران درآمد آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه
عساکر اقبال شد و در حوالی قصبهٔ سیالان جنگ عظیم در پیوست و همچنانکه جرأت و جلادت در
سرشت طبقهٔ گکران است قتال و جدال دست داد اما از انجا که همواره تائیدات ازلی
قرین موکب اعیان دولت ابد پیوند است شعشعهٔ تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکهٔ ظلام
گشت و آن وحشیان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که
طراز فتوحات عظیمت تواند بود چهره نمود سلطان آدم بدست هزبران عساکر والا دستگیر شد
و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل گم گشتگان بود در اندک فرصتی
او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمان روایان هندوستان
تسخیر نموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بنام ایشان
رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت
باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمالخان از انجا که در نیات

چون فرمان واجب الاذعان حضرت شاهنشاهی دو بار بنام حاکم گکران بنابر انعام جمعیت شرف صدور یافت از انجا که کار معامله نا شناسان با قسمت بین پناه و بربادی شود ... غفلت گوش هوش خالی ساخته ۱۲ سنه ۹۶۴ انجام کار

وقایع ۹۶۳

عقیده و درسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت سرافراز
شد لشکری را بجائی که قدم بازپس آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید نگاه میداشت
تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم بادشاهی را که هر آئنه از واردات سماویست گردن می نهادند باین
روز بد گرفتار نمی گشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمی شدند
از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم بادشاهی که مرآت حکم الهی است اساس زندگانی خود و
خانمان و مان برباد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس
شاهنشاهی استسعاد یافت المنة لله که بمیامن اقبال روزافزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه
و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت و کشادن ملکها و معموری ولایتها و بهبودی اهالی آن
وارزانی نرخها بظهور می آید طبقات طوائف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و
درویش و سائر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروائی
صورت و معنی میکردند از انجمله درینولا از حدود کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین آمده بود
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر
خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و پسر بواسطه هدایت مآب ناصر الدین خواجه
عبیدالله اند و خواجه خاوند محمود از برادران و سائر اقربا بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق
ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای همت
بعد از سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضهٔ علوم حکمیه در حوزه درس
علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات ماوراء النهر بجانب
ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طرفان بکاشغر آمد و از انجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافت آگره رسید

و بتوقیر و تعظیم بادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده
اقامت فرمود خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه حسین و خواجه معین در
ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بودند و عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان
رده و خانه سنگ یشب که بسنگ یشم مشهور است بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار پسر
خود و امیر را شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید درین سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت
کعبهٔ آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور
که از جملهٔ جاگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافت
آگره رسید بموجب اشاره والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت
شاهنشاهی بنفس نفیس بقصد پیشوائی برآمدند و خواجه را بآئین اجلال و اکرام کامیاب سرور
ابدی ساختند و بعزت تمام بدار الخلافت آورده بعزت در منازل استقرار فرمودند و بمکارم
شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید و خواجه نفائس امتعهٔ خطا و کاشغر بنظر اقدس
درآورد مدتی پدر و پسر مشمول عواطف قرب و کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار
نمودن میرزا شرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان الهی
و فرمان فرمایان دیده و دل درویشان و درویش نژاد آنرا بانواع تفقدات بدست
آورده اند و این قسم سلوک را که هم بیهوش داروی مردافگن است و هم نوش داروی آگاه
بملاحظهٔ انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطهٔ عیار گرفتن جوهر حقیقت خودشان نسبت
باین طائفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیدهٔ انصاف نظارگی شوند بر هوشمندان آگاه دل
هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که بنسبت این پدر و پسر بظهور آمده هر دو امر مذکور
منظور نظر دوربین بوده است و لهذا در اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار

میرزا شرف الدین حسین برد شتند و حقیقت بی حقیقتی و بی جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و
چون ایزد جهان پرور نمیخواهد که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان بد نیت پاک
ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرائش دهد نقشی که بهنجار تدبیر نگاشته لوح وجود نشو و نمود
بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته در وادی ادبار می نشینند
از انجمله حال خسران مآل میرزا شرف حسین است که از باده مردافکن دنیا ثبات پای نور زیده
از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد و بتاریخ بیست و سیوم
مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه
بلاد بزرگان هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجاگیر او مقرر بود شتافت بعضی
تاریخ این سانحه را ششم صفر یافته بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد
کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هرچند منشای این توحش و رعب از همدمان و همنشینان
او استکشاف فرمودند غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مکرر
بر زبان حقیقت گذار گذشت که ما ارادهٔ تربیت او بیش ازین داشتیم اما حوصلهٔ تنگ او تاب
برداشت آن نیاورده زود از هم رفت و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد آنگاه صلاح دید ضمیر
گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان لیاقت اعتماد را بر سر کار ناگور
تعیین فرمایند که مبادا خواجه زاده بدست بی جوهری هجوم خوشامدگویان خانه برانداز فتنه در آن
ملک برپا کند و غبار انگیز تفرقه خواطر ساکنهٔ آن ولایت گردد و چون پایهٔ قدر مخلصان افزودن
اعلام دولت بلند ساختن است و برانداختن سلسلهٔ کافرنعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا
که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن لاکن آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت در شاهراه
گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را که در پیشگاه اخلاص قرب

ایام معدودی تفصیل زاهد و زاهدی چون شاه وزاهدی چون شرف الدین از حضرت بهیت ... کامگیر خود ... شیطان ... صفر ... ششم ... دو ... ربیع الاول ...

دوهم ۲۴۶

دیده و لفو ۱۲ ... ای ... دنیا ... بر د ۱۲ ... این ... زبان ... کار ... زمان ... گزند ... نظم ... مظلومان جزای ... ۱۲ *** ... سید محمد ...

معزز بود و بدفایق مزاج ذاتی و آداب خدمتگاری امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده به
منصب خانی مفتخر ساختند و جهانگیر میرزا شرف الدین حسین را بانواع مکرمت فرموده گوش نصیحت
نیوش او را بنصایح دولت آور خرد افزا پرساخته بجانب ناگور که مقر و مفر میرزا بود وداع
فرمودند و جمعی از مخلصان صفاکیش مثل اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی
توقبای و بیرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان سپار را کومک او نامزد ساختند و حکم عالی
شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشای بشریت اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار
ناهنجار خود خجلت زده باشد او را مشمول الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند
و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او نهند تا
انجمنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلیخان اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی پور
فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی شد و بآئینی شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکری موید
باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه که اندیشیده بود بدست نیفتاد
و ناگزیر قلعهٔ اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده
بود در رفته انهزاز فرصت می جست جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه
پاک کرده پیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بعهد و قول داخل عساکر منصور
شد حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا که دین
و دنیا را پشت داده بود روی بر روی ایستادن را بخود قرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت
و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعهٔ میرته که از محکم ترین قلاع آنجاست و قبل با ...
میرزا انجامی بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه بجکمال سپرده
چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند نحوی از کار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر

دوم ۲۴۳ ح

چند اخلاق و تربیت نوکر و پرورش قرابان عالم و عالیان که در وقت روانگی افسران را تاکیدی رفت که انسان مرکب خطا و نسیان است اگر شرف الدین بر سر صلاح سر او در اصلی شود و پنبهٔ غفلت از گوش کشیده اشتمال ساخته بیار

قلعه

قلعهٔ چوده پور که مستحکم ترین قلاع آن ملک است بستند پوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم
راجهای هند بمرتبهٔ جاه و افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست او این
قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار هستی چندر سین پسر خورد جانشین او شده این قلعه را
داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل عسکر
اقبال شد و از انجا باستلام عتبهٔ عالیه که بوسه گاه سرفرازان آفاق است سربلندی یافت
و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان
فرستادند بتائید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست که پایهٔ قدر خواجه
مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه
چون بمیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و رزانت رای و متانت
تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسلهٔ ابد پیوند سلطنت انتظام تازه گرفت و خلاصهٔ امور جهانبانی
و نقاوه مهام جهان کشای سامان و سرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار و
جامعیت مراتب کونی و الهی و عالم مالی و شغل اقبال بمهما تعلقات دیوانی فرمانروایی شده
بود وزیر و وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار رسم پیشینیان که سرمهٔ چشم عوام است و بجهت دور بینی
و مزید احتیاط رای جهان کشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان
بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس همچنان
در نقاب بی توجهی که بهترین طرز عیار گرفتن جهانیان است بود و مهمات ملکی و مالی و تصرفات
فعلی و قولی بر سیاق حق و سیاق صواب فیصل یابد و ساحت ریاض ممالک محروسه از
رشحات کلک کفایت رقمش طراوت پذیرد و توجه اقبال آساس حضرت شاهنشاهی در
اوائل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را گزیده زنگ زدای

جوهر استعداد او شد خواجه بر جمیع این خدمت سربلندی یافت و مسند دیوان بوجود او
آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز به پیرایهٔ این منصب والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را
در خور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپرداز مهمای نمایان بظهور آورد
و در ترویج معمور آباد خزانه که راس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی
چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت او
برتبهٔ امارت کشید و لوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرام خان
بود در هنگام تفرقهٔ او در ولیشیش اوزبک خواجه را مقید ساخته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد هر چند
کوتاه بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام داشتند اما آنحضرت
که جوهر شناس نقود انسانی اند در خواجه استعداد کار دریافته جان بخشی فرمودند و چندگاه
عمل داری پرگنه برسرور باو مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبهٔ دیوان بیوتات رسید
و از انجا باین مرتبهٔ عالی استعداد یافت نبازم جوهر شناسی ناقد دوربین را که از
خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آرد و آن را پیرایهٔ تخت دولت می سازد

آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن

چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطرنشان
خرد و بزرگ گرداند و پایهٔ اعتلای اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد
تا هم نشار ظاهر سرانجام دلپذیر یابد و هم گمراهان بادیهٔ ضلالت اهتدا بشاهراه سعادت
یابند لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت را بگو نیستی و نشیب زبونی در آورد و چون
افسر آرای سلطنت را معدن مروت و مردمی گردانیده از استلذاذ عفو جرایم خوش وقت دارد

تا اگر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خودشان در گرداب
هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سیر بدیع که جز دانا آن پی نبرد حال
خسران مال شاه ابو المعالی است که نه حد مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست
نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت که این
بدبخت تیره رای مکرر مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی
از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلایق او را بمکه معظمه
فرستادند در ینولا از اماکن شریفه که بایستی حسنات تحصیل کردی شراره شرارت را در
خرمن اعمال اندوخته و مورد سیآت گشته باز باندیشهای نادرست بممالک محروسه که
بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی
در گجرات توقف ناکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین
را که ادبار یافته دین و دولت بود دریافته در فنای خود تیزتر شد و در تخیل باطل سری و سر گشتی
بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته باسی صد کس غوغا را
همراه او ساخت مثل یار علی بلوچ و میر علی گولابی که رفته در میان ولایت شورش و آشوبی
انداخته فتنه برپا کند و قرار داد که اگر درهمین جا هم پیشرفت من هم خود را میرسانم و اگر آنجا
کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جوی
شود شاه ابو المعالی ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد
که عیال حسین قلیخان و سائر امرا آنجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دست برد
نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان بموجب خدمت درگاه معلی از عقب
آنجا رسیده بودند و این جوان پریشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد

دوم
۲۵۱

عثمان فتنه بجانب نارنول تافت و دران هنگام نارنول از تغیر خالصهٔ شریفه بشجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت و میر گیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه بادشاهی را که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطهٔ اختلاف گماشتگان معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که ناظمان مهمات آنجا در خواب غفلت بودند آن کافر نعمت با چندی از اوباش رسیده آمد قویم را همت یاوری نکرد و عار گریختن برخود پسندید و میر گیسو توفیق جان نثاری یافته گرفتار شد جزوی از نقود بدست آن مدبران قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بدبخت آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آسیبی باعروق او که در حاجی پور است رسد فرستادها باهتمام خود را چون بحدود حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن نخست برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن صوب متوجه شدند احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند و چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی که او را بزبان عامه شاه لوندان میگفتند و از جاگیر خود برآمده بدیدن برادر می رفت دوچار شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت درآمد شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نمود دلاوران با دصولت کوه صلابت تیز تر راندند چون بمقام دهر سور رسیدند دو شتر بار زر سفید که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و احمد بیگ افتاد و میان قلقچیان زر دوست بر سر آن نزاع شد و بآن کشید که میان سرداران ایشان گفت و گوئی پدید آمد و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبه دهر سور فرود آمدند و احمد بیگ و سکندر بیگ بواسطهٔ غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل

وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان بهمراهی ایشان مقید نشده
الغار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراء النهریان عاری حقیقتی و ننگ بیوفائی را از
تبه رائی گزیده اندیشهٔ غدری بخود راه دادند و دانه قلی نام حرام نمکی جدا شده بتعجیل پیشتر رفت
و خود را با ابو المعالی رسانیده کیفیت حال را خاطر نشان کرد ابو المعالی در میان درخت زاری
توقف نموده انتهاز فرصت می جست بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمین گاه
برآمده تاخت و آن نفاق پیشه های بیوفا موجب قرار داد خود بهم متفق شده بر روی
صاحبان خود شمشیر کشیده و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفان
بداندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت والپسین شهادت کشیده نیکنام ازل و
ابد شدند و شاه ابو المعالی از آمد آمد عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنهٔ جهنجهون رسید
شقدار آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد و فدای راه نمک شناسی شد ابو المعالی
از آنجا بحصار فیروزه آمد بایزید بیگ ملازم منعم خان در خواست آن قلعه اهتمام مستحسن بجا آورد
آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده براه کابل روبه روان شد درین اثنا
موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای متوره که در پانزده شانزده کروهی
دار الخلافت آگره است نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابو المعالی و کجروی بدکرداری
بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و تاتار خان
و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را نیابند پای از
تکاپوی باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان بآسایش گرایند

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و تحیر سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بگلبن عنصر شاهنشاهی

و بیستم سعادت قران گذراندن و قرین صیانت ایزدی بودن

چون در جمیع اطوار آرایش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقائق احوال خلائق بی مداخل صحابت غرض و شوائب ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر وجه دلخواه صورت بندد در ینولا که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بست و هفتم دی ماه الهی موافق شنبه بست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی کشایی بجانب دار الملک دهلی نهضت فرمود و روز مار سفند بست و نهم دی ماه مذبور موافق بست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از فر سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار بفتنه انگیزی نتوانست داد بار دیگر بکابل کشید و فتنه که برمد چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روزافزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی و فرصت طلب است پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس را از آن بداندیش چشم زخمی رسد و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق برغم بداندیشان اهتمام فرماید و سنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند یکی از نبادهای بی منتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبه های ارجمند ارتفاع بخشند نخستین او را مورد اندوهی و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن عجم سپند جمال جهان آرای او باشد و از ظلال این معنی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی

بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند از آنجا مراجعت نموده روی
بمخیم اقبال داشتند چون بچهار سوی شهر آن شهسوار دولت رسید یکی از خون گرفتهای کافر
نعمت نزدیک مدرسه ماهم انکه ایستاده بود چون از آن بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرمودند
تیر غدر از کمان فتنه پرکش کرده بجانب آن قبله عالم که پشت و پناه دولت و اقبال است انداخت
چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید و قریب بیک وجب گذشت و غریو از نهاد زمین و آسمان
برخاست جانسپاران بر سر آن خطا بین کج نظر ریختند و میخواستند که تشخیص حال نموده
آن بی دولت را بخاک فنا نشانند اشاره عالی بنفاذ پیوست که او را از دو از دهم گذرانند
که مبادا جمعی از خانواده اخلاص را درین امر متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره
ساختند هر چند خاطر صاحب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهربین شرحه شرحه شده
در چاره سازی اضطراب داشتند اما آن بادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده
تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت معلی
تیر را برآوردند و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند که نخست چنان متخیل شد که مگر از
بامی نادانسته شخصی ریزه سنگی انداخته باشد و باوجود چنین زخم بکمال ثبات ورزیده
بدستور سابق بر سمند گران رکاب سواره بدولتخانه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی
و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد حاذقان
عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان و حکیم
عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخیک بند قرار دادند هر روز فتیله تازه
می نهادند تا آنکه در یک هفته روی باندمال والتیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود
و از غرائب امور قصه سگ بادشاهی است و آن ماده سگی بود مهوه تام درین بر آمدن

از دار الخلافت آگره در محل مقدس می بود از تاریخ سنوح این قضیه هائله آثار ملال و وحشت
از و بظهور می آمد و هنوز ازین قضیه خبر رسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز
از خوردن و آشامیدن باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته آری هر کرا نظر
جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از و بدیع نیست
علی الخصوص از سگ که بحقیقت و وفا مشهور آفاق است چه دور باشد اگر چه حضرت شاهنشاهی
بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن نداد ند که تشخیص حال این تبه کار نموده آید اما
این قدر مشخص شد که این بی باک آهنین دل از غلامان پدر میرزا شرف الدین حسین بود و
قتلق فولاد نام داشت و آن نمک بحرام او را از جا لور باندیشه تباه همراه شاه ابو المعالی
ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده کابل و به مشیداین بی سعادت را باین کار
فرستاد و برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی سر انجام
داد غافل ازینمعنی که هر کرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشه تباه بید ولتان را در سرادق صیانت
او چه مجال گذار باشد بلکه هر چه از بد اندیشی بخاطر شان راه یابد و بال و نکال آن هم درین
نشاه بآنها رسد و چگونه نرسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال
و خان و مان را فرصت دهد چنانچه دیده وران انصاف منش که روزنامچه سلطنت بی گزند
این خدیو مقدس مستبصرانه مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد را نیکو دانند
که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند اگر یک یک بشمارم دران باب
کتابی علحده باید پرداخت اگر چه درین شکر فنامه در هر جا ایمائی بحال این کور باطنان و
مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی
موافق جمعه ششم جمادی الاخری موکب عالی بدار الخلافت آگره نهضت فرمود و باهستگی

منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال یافته الالتیام تمام شده بود بملاحظهٔ آنکه هنوز قدری اثری از زخم

تازه بود و تاب حرکت سواری اسپ نداشت بیشتری در بنگاهی که کشتی بر پشت آرام گرفته طی مراحل

میفرمودند و چون ظل جتر نور پرور در ساحت حدود دار الخلافت آگره شقه افزای شد عالمیان

بشرف قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی بتازگی جان تازه یافته بشرف اخلاص شتافتند و بدولت

فائز شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات معدلت صمات شکر مواهب الهی بتقدیم

رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدس

نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده و در مبانی سلطنت و رعیت پروری قواعد

منقضه نهاده جهان آرای بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن

قوت بموارد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای بیگشتند و سیه روزگاران مدعای

یافته بکنج فنای شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار

آغاز سال نهم از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال اول از دور دوم

در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان روزگار بتازگی

برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه

داشت بهار نشاط افزای در آمده تهنیت صحت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت

و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هفتم رجب نهصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف

حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه گرایید شعر دوران به بهار رنگ و

بو داد * گلدسته بدست آرزو داد * گل کرد بهار عشوه سازان * جوشید دماغ عشقبازان *

سیراب هوا چو مغز دانا * دوران چو مزاج دل توانا * زانگونه درابر قطره چکانی * کز نشتر خرد

چکد معانی * و از جلائل بخششهای والای حضرت که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد

بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت چون
نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در مضای این حکم که سرمایهٔ انتظام عالمیان تواند بود
توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور رنجیدن منافع و گفتگوی لب
از نامعامله فهم آئین فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیهٔ کبری هزاران مهار و کمند بر گردن
گستان روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش که منتظمان سلسلهٔ صورت تجویز این نمودند بوا
آن بود که از معاودات صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری
درآمد حاجات خویش معاوضهٔ آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش گردند
تا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان
آنانکه در کیش دیگراند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته
در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن محض
تقلید است و ارادت و عقیدت در آنها نقد بران گروه سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس
نموده در قتل و اهانت این طائفه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش
فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش وسعتی در معاش
پدید آید امروز که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام بخش جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبهٔ
اقبال را غنائی و یسری عظیم حاصل چگونه منصف دانای ضمیر دل برگرفتن این مال نهد و بصلاح
موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی است شرح این واقعهٔ
عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه کابل رویه رفت و عسکر منصور که
بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت
از احوال سند عرضهٔ داشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با ماه جوجک بیگم

والده میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران احوال خود را ضمیمهٔ آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید شعر ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم * و ماه جوجاک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود گنگاش نمود جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابو المعالی از سادات کرام ترمذ است و فرمان روایان مغلستان و سلاطین کاشغر بآن سلسله پیوند کرده اند لائق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رشتهٔ تعلق او باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیهٔ شریفهٔ خود را که همشیرهٔ میرزا حکیم است با او نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشند و کارها را بر وتیرهٔ خیر اندیشی و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل سادهٔ بیگم از سخنان فریبندهٔ این مردم برین اندیشهٔ نادرست مائل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب شاه ابو المعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر نسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلالهٔ دین و دولت را بآن نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست ابو المعالی که همواره آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصائل ناستوده از جبین احوال او ظاهر بود چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصلهٔ خود نگنجید و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود از بیگم و منتسبان آن سلسلهٔ جلیله حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایهٔ بیگم پند پذیر نمی شد و رائحهٔ حق شناسی و حقیقت ورزی از وضع او ظهور

بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت چون
نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در مضای این حکم که سرمایهٔ انتظام عالمیان تواند بود
توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور چندین شاقع و گفتگوی بسیار
از نا معامله فهم آئین فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیهٔ کبری هزاران مهار و کمند بر گردن
کشان روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش که منتظمان سلسلهٔ صورت تجویز این نمودند بواسطه
آن بود که از معاودات صمیمی حال در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری
در آمد حاجات خویش معاوضه آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کام روای مقصود خویش گردند
تا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان
آنانکه در کیش دیگر اند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته
در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن محض
تقلید است و ارادت و عقیدت در آنها نقد بران گروه سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس
نموده در قتل و اهانت این طائفه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش
فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش وسعتی در معاش
پدید آید امروز که هزاران گنج در خزینه انتظام بخش جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبه
اقبال را غنائی و یسری عظیم حاصل چگونه منصف دانای ممیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح
موهوم بر فساد مجدوم اقدام نماید و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی است شرح این واقعهٔ
عبرت بخشش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه کابل رویه رفت و عسکر منصور که
بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت
از احوال سند عرضه داشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوچک بیگم

والده میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران
احوال خود را ضمیمهٔ آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید شعر ما برین در نه پی عزت
و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم * و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای
عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنگاش نمود جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان
بدولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است
و فرمان روایان مغلستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده اند لائق دولت آنست که
چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش
باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیهٔ شریفهٔ خود را که همشیرهٔ
میرزا حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را بر
وتیرهٔ خیر اندیشی و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده بیگم
از سخنان فریبندهٔ این مردم برین اندیشهٔ نادرست مائل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب
شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی
عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلالهٔ دین و دولت را
بآن نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و
در کمتر زمانی بیگم از شآمت آن وصلت تا عاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب تقاکم کردند و تفصیل این
مقال آنست ابوالمعالی که همواره آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سائر خصائل ناستوده از صفحهٔ شمائل
او ظاهر بود چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصله خود نگنجید و از مصاحبت
اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود از بیگم و منتسبان آن سلسلهٔ علیا
حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایهٔ بیگم پند پذیر نمی شد و آنچه حق شناسی و حقیقت ورزی ازو ظهور

نمی آمد و بعضی منفعتان تیره رای مثل شوکون پسر قراچه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند
در هیولا با ابوالمعالی پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد تراد در امور ملک و مشیت
کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا
ضایع خواهند کرد و صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا حکیم را
که هنوز خردسال است موافق اراده خود نشو و نما دهی تا همه کابلیان اطاعت بر خط متابعت تو نهند
آن هنگو بیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته با چنین کاری ناپسندیده
اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق داد
و جهانبانی تازه بیگم را شبت یازده بقصد خون که بدترین انواع عقوق است در کمین نشست الحاصل
آن بیدولت شوکون و قاضی زاده لعقب جبتیه ما ور النهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد
از راهی و آن دو ولی سعادت از راهی دیگر به درون خانه درآمدند جماعه از عورات در آنخانه بودند بانوی خون
ترسیدند و چون ظاهر شده که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالی کشیدند و
بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بروی ظالمان بربست ابوالمعالی
باتفاق این دو ولی سعادت در را شکست و باندرون درآمده بیگم را بشهادت رسانید و بدین
تیره رای رایت ظلمت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق
اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریزی بیگم متفحص میرزا حکیم شتافت و او را از میان حرم
سالان آورده در دیوانخانه پهلوی خود جاداد و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او
روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر در ین دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او در هیولا
بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته کارگذار مهمات ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را
بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد تردی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محب خان

برادر شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابوالمعالی کردند عبید بهی صحبت
از میان این جماعت خبر با ابوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده
قتال شد و آن غیرت مندان آرزوی قدرت و استیلا از راه رسیت بقلعه درآمدند و از یک جانب
ابوالمعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی
بقتل رسیدند و جماعت ابوالمعالی غالب آمده آخر دم را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت را
بین الفریقین فرو هشته هر کدام را بجانبی متفرق ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و سید ایشان
طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که
در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن بی دولت بمیرزا
سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود خردسالی از واقعه والده
خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی
انتقام شد و استدعای آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت
بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره کره طمع آن بر باد میرد و آرزوی حکومت آنجا
بی همراه هم و خیالات او بود پیش دید همت خود ساخت و لشکر و حشم بدخشان جمع کرده باتفاق
حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر احشام
کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته و دستآویز خود دانسته تهیه پیش رفتن نمود
و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسید پیشدستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و
سر پل را گرفته بر ساحت انتظار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بپل
رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعت
کولابیان از جانب میمنه سپاهی کرد ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت

وبعد از در آمیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان با بوالمعالی رسید او میرزا حکیم

میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک سپاهیان رفت در جنگ قابع مردم میرزا حکیم وقت را غنیمت دانسته

جلو اسپ میرزا را گرفته آب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع

این حال پراگنده شده هر کدام رو بجانبی نهاد ابوالمعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت

از غایت حیرت و اضطراب دل از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بنا بمیرزی

همت تعاقب او نموده در حوالی موضع جار یکاران آن مدبر بی باک پیوستند و او را دستگیر کرده

پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان بانبشاد تمام با حکیم میرزا بکابل در آمد و بعد از دو روز

آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز

اورمزد غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق برکشیده قصاص نموده اند

شعر بچشم خویش دیدم در گذرگاه / که زد مرغی بجان مورکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت / که مرغی دیگر آمد کار او ساخت

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات / که واجب شد طبیعت را مکافات

و هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بعذر آن

خواری و نگونساری بچند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر

بی جوهری امری دیگر بران مترتب نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی

مرقد عفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند لله الحمد که عالم از وجود خبیث او

پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بکوی هلاکت شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را

باین مذلت و هوان نیست و نابود گردانند مگر از چنگال اولیای دولت بدر رود و متصدیان اقبال

مخالفان را بر وگمارند تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او برآرند بعد از آن میرزا سلیمان

در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد و صبیه خود را

بجانی آورده بود مرتبه ... اج میرزا حکیم درآورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد
وا ... اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت
و خود به بدخشان مراجعت نمود حرم بیگم بجد بود که میرزا حکیم را همراه به بدخشان برد و کابل را به بدخشیان
سپارد میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که عجالة الوقت صورت نیکنامی ندارد بمرور ایام صورت
داده خواهد شد لهٰذا حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد و جاهای چیده را آباشا داد و یکتصه
زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطیه گرفتن کابل دانست ❁

فتح ولایت گدهه کتنگه بتیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان

خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجک بود و از طبقهٔ اهل قلم اما باعتضاد این دولت ابد قرین
کارها از و بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند ای هوشمند آنها که تصحیح ذات سلسله
بمکارعامه آیند خاصان از سبب چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال
شائسته نیک ذات میگویند و بالجمله آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بدولت
ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گده باندک جولان اهتمام او
میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکیست که آنرا گوندوانه گویند یعنی
جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروهی بیشمارند بیشتری در صحرا بسر برند و همانجا توطن
گزیده در ماکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیست فروتر و اهل هند آنجماعت را زبون
شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متصل است
برتن پور که داخل ولایت جهارکند است و مغرب آن اتصال دارد به رای سین که از مضافات
صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک بته است د

جنوب آن دیار دکن است عرض آن هشتاد کروه باشد ملک سرا و لایت کده کتنک گویند

مملکتی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور کافلان

صحیح القول روایت کرده اند که هشتاد هزار قریه در ولایت کده آبادان بوده ازانجمله کده شهر کلان

است و کتنگه نام موضعی بوده است و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته و دار الحکومت آن بلاد قلعه

چوراگده است والی آن ولایت در زمان پاستانی یکی نمی بود بلکه چندین راجها و رایان آنجا

بسر می بردند و امروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار آن نظام و نسق نمانده چندین راجه

اند مثل راجه کده و راجه کردلا و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه دانگی و راجه کتهولا و راجه مکده و راجه

منڈلا و راجه دیوبار و راجه لانجی و چتیسری دران ملک پیاده جنگی باشد سوار کمتر و از اول ظهور

اسلام که فرمان روایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد دولت

ایشان طائر فتح هیچ یکی ازین تخت نشینان بر گرد شرفات آن قلاع متین و حصون رزین

پرید و نعال سمند خیال این جهان کشایان در فضای تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سایی نمود

درینولا که آصف خان جاگیر دار سرکار کده گشت و فتح ولایت پیش نمود ایالت آن ملک بدرگاوتی

نام زنی که شوهر او بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت و بوسیله این صفات

گزیده تمام آن ملک یک قلم ساخته بود از مردم با وقوف که آنجا بوده اند شنیده ام که بیست و سه هزار

موضع آبادان در تصرف او بود ازانجمله شش هزار نشین او و دوازده هزار موضع بود و بقیه ایل و مطیع

بودند و کلان تران او پس غاشیه داری او میکردند و دختر راجه سالباهن راجه راته و مهوبه

از قوم چندیل است و راجه مذکور پسر امن داس ولیت نام نسبت کرد هر چند او از قوم اصیل نبود

لیکن چون دولت صوری داشت راجه سالباهن را روز بد پیش آمده بود ناگزیر این نسبت

تحقیق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح رایسین معاونت نماید

دوم

بلاهی

بجای آورده بود مرتبه‌اش افزوده بخطاب شنکرام شاهی اعتبار بخشیده بود او پسر راجن دیو

واو پسر سکسیس داس واو پسر کورکداس واو پسر کهرچی است اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم

کده بود لیکن جز اعتباری نبود این کهرچی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گوی

چیزی میگرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد و پسر او بیکهن داس تدبیرات

بکار برده رتبه خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد و از قوم راجپوت بسیاری

از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید یکی از دست کهرچلی از

سگان همیرپور دوم از ذات پرهار و بفروغ عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از و

حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسیده بعد از و بامن داس مذکور کلانی انجا

گرفت این امن داس بدذات بدکردار حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی

و برای خود خسران بدی سرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت او را چند گاه محبوس داشت

دیگر بار بعهد و پیمان برآورد و آن بی سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش

گرفت و گریخته پیش پرسنگ دیو جد راجه رامچند راجه بته رفت و راجه او را به پسری خواند و بر

بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد او را پیش پدر بهمان پدر راجه رامچند که خرد سال بود گذاشته

متوجه شد او در انجا رشد ظاهری بهم رساند پدر او راجن داس چون ازین بی دولت ناخشنود بود

ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جوکی داس مقرر ساخت و او نسبت برادر کلان را منظور داشته

قبول اینمعنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من شایسته سعادت نیست امن داس

بی دولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اعتبار میدهد الفعار کرده بزدی در خانه

مادر خود آمده پنهان شده باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت شبی فرصت

جسته قصد او کرده و مردم هجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش آن پسر میانی فرستادند

او قبول این معنی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید و چون او خسران
ابدی برای خود سرانجام داد روی او راجه بهیم هر چند مبالغه کردند سود نداد و بتجرد گزیده
راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بوده اختیار ملازمت
او نکردند بلکه حقیقت حال را براجه بر سنگ دیو نوشته تحریض گرفتن این ملک کردند
و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بآن ملک رفت و امن داس در شعاب
جبال متحصن شد اگر چه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی
و خبط دماغ قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را
تسخیر نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نمود امن داس مذکور در اثنای راه با معدودی
آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک را باز داد
او همیشه گریستی و از کار بد خود بر خود نفرین کردی و معلوم نیست که این معنی از ابله طرازی
او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت
چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت به دلیپ پسر او رسید او هفت سال سری کرده
جهان را پدرود کرد و چنان مسموع شد که شنکرام را پسر نمی شد از کوبنداس کچهواهه که از ملازمان
او بود خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم من بکند اگر دختر شود
از آن تو و اگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد کوبند داس
مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسری خود برداشت نام او را
دلیپ نهاد و رانی درکاولی را باین دلیپ نسبت کردند و چون دلیپ را عمر سپری شد پسر او بزنیار این
پنج ساله بود رانی درکاوتی باتفاق اد بار کایتهه دمان برهمن باسم راجگی بر وی بسته معنی بزرگی را خود
متکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیگذاشت و بعقل و رای اندیش خود کارهای غریب کرد

با باز بهادر در میان آنها اورا محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا بست هزار سوار
خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بدست
او فتاد تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را به بندوق
زدی و عادت او بود که هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا اورا به بندوق
نزدی و در بزم و رزم از و در هندوستان دستان و داستانهاست لیکن عیبی بزرگ داشت
که بهجوم خوشامدگویان بکامروائی صوری مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبهٔ شاهنشاهی بجا
نیاوردی چون آصف خان ملک پته را فتح کرد در کارتی مذکور بر لشکر و شجاعت و عقل
خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه مند نبودی آصف خان در ایام قرب و جوار ابواب
ملایمت و موانست مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند بولایت او
می فرستاد و انکشاف مداخل و مخارج آنرا بواقعی می نمود و چون بر حقیقت وفور جمعیت و خزاین
بد فاین آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش
عروس آن بلاد در خاطرش جنبید در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمده دست بخط و خال
شاهد ملک دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد مینمود تا درین سال
بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار پیاده فراوان بعزم تسخیر گدهه کمر عزیمت چست کرد و محب علیخان
و محمد مرادخان و وزیرخان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران آنحدود
بامر عالی همراه او شدند درانی مست بادهٔ غفلت بوده بکامرانی بسر میبرد ناگهان خبر رسید که عساکر قاهره با دسپاهی
بدموه رسیده و آن از شهرهای معتبر ولایت او ست سنگ تفرقه در هنگامهٔ غرور او افتاد و لشکر او بجهت گرد آوری
و بجا نمی ساندن عیال خود متفرق شده زیاده از پانصد کس پیش او نماند بجرد استماع این واقعه رانی از جرائی که داشت متوجه
عساکر منصوره شد و از راه تهور که بیشتری از غرور خیزد کارزار استقبال کرد و هارا که مشغل اشتعال حکومت او بود از متفرق شدن

دوم
ح ۲۶۷
چون آصف خان از جاسوسان صحیح البیان و تجار راست نشان دوام ...

لشکر خود و فروتنی لشکر پادشاهی چنانچه خیراندیش دولت گوید پرده از چهرهٔ سخن برداشته گفت
رانی جواب داد که این بیهمرگی لشکر از بیوقوفی تست و من سالها ریاست این دیار کرده باشم
در حوصلهٔ فطرت من گریختن کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعارست پادشاه داد گر اگر
خودمی بود دیدن من صورتی داشت اکنون آنقدر دم قدر مراچه دانند همان بهتر که بمردانگی فرو شوم
تا چهار منزل روبروی لشکر منصور آمد آصفخان که باین تندی و تیزی میرسید در دموه توقف
کرد بارانی هم تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است
اما شیوهٔ تدبیر از دست دادن نه از آیین شجاعت و فرزانگی است روزی چند در جاهای مستحکم
بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقهٔ لشکر با جمعیت گراید رانی این سخن را استماع نموده متوجه
درخت زار شده مغرب رویه گڈه برآمد بحسن تدبیر شمال رویه گڈه بدرخت زار دیگر درآمده آهسته آهسته
دران معاد در میرفت تا آنکه بموضع نرهی که مشرق رویه گڈه است رسید و آن جائیست را
برآمد و درآمد او بس دشوار از چهار طرف او کوهها سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد کوا
نام و یک جانب او دریای خونخوار نربده میرود و کریوه که از گذشت آن آب واقع است بعد
از عبور ازان کریوه بآن موضع رسیده میشود پس تنگ و هولناک آصفخان که خبر آمد آمد رانی
شنیده در دموه توقف کرده بود یکبارگی از رانی بیخبر شد و هرچند بحسبت و جو کسان را فرستاد
چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود را بگڈه رسانیده مواضع و قریات را
بعمل در آوردن گرفت و چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گڈه گذاشته خود بدنبال او شتافت
خبر به رانی رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلبداشته مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت
میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود و خاطر من خود خواهان جنگ است تا چند پیاده
بدرخت خواهم برد هر که میخواسته باشد برود رخصت است که جنگ من شنیق تا لث ندار دیا بعدم

فرو رفتن است یا نصرت مند شدن آخر همه مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بر
جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گریوه را که محل در آمده است نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از
بهادران نبرد گرفتند و ارجن داس بیس که فوجدار فیلان بود در آنجا بمردانگی سفر عدم پیش
گرفت رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ با آیین لائق
آهسته آهسته می آمد و بدلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیر جلوئی مکنید و نگذارید که
حریف در میان آید تا از هر طرف آماده جنگ او شده لشکر را برداریم همچنان که اندیشیده بود
بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیاری بجنگ افتادند تا سی صد متعلق شربت
ناگوار شهادت مردانه در کشیدند و رانی غلبه کرده تعاقب گریختها نموده از گریوه بر آمد
...یان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که صلاح چیست هر کس در خور
دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب آنست که امشب بر ان
لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این را قبول نمی کنید همین جا که آمده ایم شب بروز
...ده آماده جنگ باشیم و اگر نه صباح این سر گریوه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت و
توپخانه استحکام خواهد داد و کار آسان شده مشکل خواهد شد رای هیچکس بران قرار نگرفت
آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت و بپرسش ماتم رسیدهای خود
پرداخت و چون بخانه آمد بعضی از نگهبانان خود اندیشه شبخون در میان نهاد هیچکس را همت
خود نیافت چون صبح شد همان طور که رانی برای صائب خود دریافته بود بظهور آمد و
آصف خان با توپخانه خود آمده سر گریوه را محکم کرد عساکر منصوره در کوه در آمد رانی با استعداد
جنگ بر فیل گران سر سبک پای ساربان نام که سر آمد فیلان او بود سوار شده بر آمد و بآراستن
صفوف پرداخت و فیلان مست را بر جا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای

۲۶۹

انواع کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه پرساه پسر رانی که اسم راجگی بود جلدیهای
مردانه نمود و کارنامهای غریب بجای آورد و شمس خان میانه و مبارک خان توغ دست بردهای
دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید
بمبالغه محمول شود سه بار راجه پرساه فوج فیروزی آثر را بر داشته در مرتبه سوم زخمی شد رانی
چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود که او را از رزمگاه برآورده بجای امنی رسانند فرمان
پذیران او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند و فتوری عظیم
بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سی صد کس پیش او نماندند اما در عزیمت رانی وهنی پدید نیامد و بجیان
بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان خانه قضا بر شقیقه راست او آمد
از روی جرات آنرا بر کشیده بیرون انداخت و پیکان آن درون ماند و بر نیامد و متعاقب
آن تیری دیگر بر گردن او رسید آنرا نیز بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی برو استیلا یافت
چون رفته رفته بهوش آمد ادهار که از قوم بکهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار
بود او را مخاطب ساخته گفت همگی نیت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که یک روز بکار آئی
آن روز است که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم
حق نمک بجای آر و باین خنجر آبدار کار من بساز دل بهجت او برین سنگدلی قرار نداد و گفت دست مرا
کجا توانائی آنست که باین کار پردازد دستی که عطایای ترا بر داشته چنین کاری دور از کار
چون تواند کرد از من این قدر میشود که ترا از معرکه جانکاه بیرون برم چه برین فیل باد رفتار
اعتماد فراوان دارم رانی از استماع این سخن که از نامردم دلی خیزد برهم شده دشنام داد که برین
چنین جا عار ناپسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بر بست و جمعی کثیر از یکجهتان
او درین وفاداری فرو شدند خصوصا کنور کلیان بکهیلا و جکربان کهرچلی و خان جهان و کمت

ومبارک بهمین بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند

و فتحی بزرگ که طراز فتحهای شگرف تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل و خزاین بالحصور بدست

اولیای دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد مدت

حکومت رانی مذکور شانزده سال بود چون برق حکومت رانی فرونشست و در عین حکومت رانی

دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والا نژاد بخت آصف خان بعد از دو ماه که خاطر از میانه

ولایت جمع نمود روی تسخیر قلعه چوراگده آورد و آن حصار حلو بشرایف دفاین و نفایس جواهر

بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند و آنرا سرمایهٔ استدامت خیال

کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر آن حصار

زرین کمر همت بست و در هوای آن خزاین دست از جان شسته در خدمت آصف خان شتافت

سر رانی که از جنگاه برآمده بود دران قلعه تمکن داشت تا آمدن عساکر اقبال جنگ پیش آمد و بانک

قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بجسته انتظام سیم جوهر که حکایت و بیان بیگانگی

نا را مقرر ساخته بود چه رسم راجهای هندوستان است که در چنین وقایع از چوب و پنبه و

و روغن و امثال آن جایی تعبیه میکنند و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند و آنرا

جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند این خدمت تقدیم رسانیدند و هر که از

کوته عقلی بقاعد میمود بموجب رسم ایشان بهیج مذکور را از هم سگذرانید و از عجایب قدرت آنکه بعد

از چهار روز که دران محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون در آنرا

گشادند دو کس زنده برآمد که چوبی بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی از آن دو

نام خواهر رانی و دختر راجه پراگده که برای راجه آورده بودند هنوز بآن ترسیده بود دوم

زن که ازان طوفان آتش زنده برآمده بود بزمین بوس عتبهٔ شاهنشاهی آبروی دولت یافتند

القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی

و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و

اجناس خارج از اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد و آزر او یان ثقات

مسموع گشته که از جملهٔ اموال و خزاین چوراگڈه که آصف خان تنها بران دست تصرف یافته بود صد

دیگ پر اشرفی علائی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ حصا و حصار بیرون بود و

چون آصف خان را بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود چنین

دولتی روی نمود و آنچنان گنجی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر بیقیاس شد رتبهٔ اعتبارش

زیاده از انچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را تنگ

ساخت یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ ازان نفایس اجناس و نفایس جواهر که لائق قبول نظر

گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر و لآلی را اقبال

نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق عزت خود

و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود بلکه از رقوم انصاف

بلکه نقطه بران ننهاده از جمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود همین دو صد فیل بر سم پیشکش

معلی فرستاد دیگر همه نفایس و لطائف را خاک پوش کرده و بر وسادهٔ حکومت کره گده تکیه زده

عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بران اسباب نفرموده

از خیانت او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلائل مرتبه سوم بقصد تادیب علی قلی

خان زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد آصف خان را بحضور طلب فرمودند و او منشور عالی

را امتثال نموده متوجه آستان بوس شد و در حینی که عرصهٔ جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت

استلام عتبهٔ قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه بجای خود رقم پذیر خواهد شد ❊ فقط ❊

اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصب والای سلطنت در بازپرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور ندانسته داد مظلوم دهند و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند و اگر عیاذاً بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم رسیدگان دلیری نمایند لله الحمد که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پرور بی شائبهٔ تصنع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس ودیعت نهادهٔ دست قدرت است طبقات عالم به پشت گرمی این شیمهٔ کریمه همواره [illegible] آباد مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند در اوایل سال الهی و اواسط نهصد و هفتاد و یکم که عنفوان زمانهٔ عدالت روائی و عنوان دیباچهٔ داددهی بود خواجه معظم که برادر اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی رایحهٔ نداشت بدین نسبت صوری داروی بیهوشی آن بدمست بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت در زمان سعادت آیین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا بود آنحضرت رعایت مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان آنحضرت کرده به تیغ بی اعتدال خون آن عزیز ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد و باز بشفاعت مقربان بساط قدس باریافت و مجدداً مصدر اعمال ناپسندیده شد تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد و همان ذمائم اخلاق را بر روی کار آورد روزی در دولت سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت

جمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بی جهتی جنگ کرد و بتقریب

حکایتی بر سر او دوید و او را در مشت ولگد گرفت و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرستی پیش آمده دست

بکار دبرد و باز او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بدخود روز در روزگار بد میگذرانید

و از بدخوئی و پریشان حالی آنجا نتوانست بود روی توجه به درگاه گیتی پناه آورد و در اول مرتبه که

دار الخلافت آگره مستقر اورنگ خلافت شد بدولت ملازمت سربلندی یافت و لعنایت و رعایت

ممتاز آفاق شد و از انجاکه نهاد او به بی اعتدالی سرشته بودند بصد بی باکی و بی ملاحظگی سابق پردهٔ کشای

جوهر فطرت خود گشت بیرام خان درین مقام بود که او را بولی بیک بسپارد که از راه بگر بگجرات رواند سازد
اتی باین خیال و اندیشه ۱۲

و درین اثنا تفرقهٔ او روی نمود و خواجه بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت
یعنی بیرام خان معطل شد ۱۲

اما بدست خوی بدخود گرفتار بودند و بصد بی اعتدالی پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که

اردوبیگی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق آسمان مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایهٔ

اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانه خواجه بود و پیوسته از ناجنسی و بدخوئی در زندان

بوده آزار می کشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد بپرگنه رود و مرا

برد و از بدخوئی و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفه بیگناه کند و مکرر این حرف بر زبان

و در دار الخلافت از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر نمیشد اکنون او را که بجاگیر

بر د حال چه خواهد بود آنحضرت بزاری آن عورت قدیم الخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر مقبل او

شدند و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت

و چون بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت او کرده عاجز ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آنحضرت بآهنگ

ادارک شکار نهضت اجلال کرده بکشتی سوار شده از آب جون عبور فرمودند و بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی

چند که از بیست کس زیاده نبود روان شدند از انجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان

و قتلق خان

ومقبل خان و تمانخان و پشیرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری
خواجه معلوم بود میر فراغت و پشیرو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاه راه
استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که خواجه بعادت خود در مقام
دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و پشیرو خان شنوده
که حضرت با این روی آب گذشته اینها را فرستاده اند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم
و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود زهره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید
که خنجر کشیده کار آن عاجزه حیا سرشت را تمام میکند و سرمایهٔ خسران ابدی خود سر انجام میدهد و
از زنانه خانه بر آورده جائیکه رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و به بانگ بلند میگوید
که من خون او ریختم رفته بگو رستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون
ازین ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه آن بی اعتدال در آمدند
و آن زبون شمشیر حایل کرده و دست در قبضهٔ شمشیر زده روبرو پیدا شد بندگان حضرت از قهرمان
خواب فرمودند که این چه روش است دستی بر قبضهٔ شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان
بر سر تو خواهم زد که به پرواز آید آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا گم کرد
و در سطوت بادشاهی فرو رفت حاضران بساط اعلی آن دیوانه را مقید ساختند و یکی از گجراتیان
شمشیری در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود آنحضرت از چشم و روی دریافته تقبتاق قدم خان
فرمودند که بزن آن دقیقه شناس بیک حرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغی بسبک دستی زد
که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد و آن قامت بی سرزمان کی بر سر پا ایستاده بود
و خون سیاه از عروق گردنش تیز ک میزد آنگاه از خواجه بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه
را بچه گناه ریختی آن سفاک بی باک زبان بسفاهت و هذیان بر کشاد تا آنکه بلکد و مشت او را

دوم ۲۷۵

خاموش گردانیدند دمی کشان و لکدزنان دریا رو به روان کردند و دریای غضب آن محیط
عدالت در جوشش آمد بموجب حکم معلی ملازمان اورا که همواره در بدمستی و آشفته دماغی هم کاسه بوده
اند دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند و آن بدکردار بیدولت را هر چند در آب غوطه
داده می آمدند سخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد و سب بزرگان دین را سرمایه آزار خاطر
پادشاهی دانسته دران اهتمام مینمود هر چند یقین همه بود که درین ورطات قهر ملطمه فوج فنا هلاک
خواهد شد اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بمقبل خان یساول سپردند و او آن آشفته مغز را
بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت و دران محبس مالیخولیا بر وی زور آورد و بفساد دماغ از عالم رفت
و در ظاهر قلعه پشته ایست آنجا مدفون شد و ازانجا بدهلی آوردند سبحان الله زهی اقبال فتنه سوز
عدالت آشوب گداز ازانجا که منتهای نیت حق اساس جز ظهور انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و
عدوان امری دیگر نیست بمیامن آن همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزایی است
و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علی قلی خان زمان است بر فتح خان افغان و مجملی از
داستان آنست که فتح خان و حسن خان برادر او و ملو خان با جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعه
فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خانزمان را در تصرف در آوردند و پسر سلیم خان را که
آواز خان نام داشت بسروری گزیده سر شورش بر داشتند خانزمان و دیگر امرای آنحدود مثل
بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان متوجه اطفای نائره فتنه شدند چون افغانان پر زور
بودند خانزمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل اندیشه را باری قلعه اساس نهاده
استحکام داده بود درینولا مولانا علاء الدین لاری و ملا عبد الله سلطان پوری و شهاب الدین خان
و وزیر خان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصایح
ارجمند رهنمونی خانزمان بشاه راه سعادت نموده و بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسلک

بجوهر

بعقیدت راسخ گردانند و سلیمان کرانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان

پیوسته بود و خطبه شاهنشاهی خوانده او را نیز مشمول الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت باشد

باستان بوس این درگاه که اکسیر اهلیت صوری و معنوی است رسانند این فرستادها درین قلعه بخان زمان

رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار الفتح و نصرت مقرون

گردانیدند روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند که افغانان تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست

معرکه برهم زن را عضاد خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او فوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که تهور نهادان شهر

مذکور در رسیدند و بمجرد آمدن افواج خان زمان ابر داشته درهم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان

مشغول شدند درین هنگام که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود اقبال روز افزون شاهنشاهی

حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری درآمد و مجملی ازین نادره کاری

آنست که خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت بود که کاری بسازد و بابا

گیر حسن تبتی بر فیل بخت بلند نام سوار شده بآن جمعی رو برو شد مردم فرار نموده او با چندی

عمده بودند قرار مردن بخود داده یکی از برج آن قلعه رفت و دیگی که در آن تعبیه کرده بود حاقیا

کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می آمد توپ را سر داد سر دادن توپ با

همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهاد

و از تائید ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که بیرام خان در حینی که بهادر خان را

بمالوه یقین میکرد داده بود در انجود دست جانی مقید بسلاسل عربده جوی بود در اثنای انهزام فوج خان زمان

فیلبانان افغان آن را کشاده سوار میشدند که او در مقام بدمستی درآمد و یکی از فیلان افغانان را که

دران نزدیکی بود بر خاک هلاک انداخت و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان این را شور عساکر

اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان که دست بتاراج بر داشته بودند یکبارگی سر رشته تدبیر از دست

دوم ۲۷۷

داده روی بگریز نهادند باستماع این تائید غیبی فرار نموده ازپی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت
نمودند و غنایم وافر و فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد
و بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از زبانیه فرستادهای شاهنشاهی
را باحترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه
شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس بادشاهی را مستجمع
جمیع کمالات و جامع فنون فضائل و حاوی اقسام فواضل ساخته است منفردان هفت اقلیم ترک
اوطان و بلدان کرده روی توجه باین درگاه مقدس آورده کائنات سرور میکردند و از عجائب
آنکه دانش اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی تا در رودگری که در کار خود یگانه عصر باشد چون بمحفل
فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن دقیق در آن هنر و پیشه می‌شنود که از استادان
این فن بگوش او نرسیده باشد و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف همین است
و لیس فراخی حوصله و بزرگی حال در آن پایه که از مرتبه اعلی تا بدرجه اسفل در خور مخاطب و طلب
و نزول فرموده مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از انجمله سید اجل امیر مرتضی
که از اسباط علامه جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین
نموده محل اقامت بعتبه علیه که کعبه وفود برکات و مشعر قوافل سعادات است گشود و بآیین لائق ادراک
محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدرشناس جوهر انسانی اند آمدن میرزا مغتنم داشته
بجلائل مراحم و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان الغار فرمودن و فتح و نصرت بازگشته به شکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون بر ذمهٔ والای سلطنت فرض وقت است که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت
مستخبر باشند بتخصیص خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته
باشند تا پیشتر از آنکه کار شان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره آن
نموده آید و المنة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف
ظهور دارد چنانچه دانا در دریافت آن عاجز آید پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و
هر چند بشکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما آن را پردهٔ احوال خود ساخته لحظه وقت
گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت
پروری اهتمام میفرمایند و لهذا چون درینولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله خان اوزبک
نمک پرورد این مائدهٔ اقبال است در مالوه سر شورش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را
نمیتواند بر انداخته کفران نعمت ورزد بنابران شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه
تصمیم ساختند و بتائید الهی روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق روز شنبه بیست و دوم
عزم همی که فیلان کج خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بود
زمان از مستی چکیده و سیلاب بهار روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند و از سرکشی و گردن فرازی
فرمان پذیر جنگ برق نمیشدند رایات عالی بجانب نرور و سیپری که بیشه های فیل دارد نهضت
فرمود چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در
طغیان بود بجهت عبور اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق
بکشتی گذشت و دران هنگام که حلقه های فیلان خاصه ازان دریای طوفان خیزستان
میگذشتند فیلی لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی به آب فرو رفت و از آنجا عرصهٔ گوالیار
مخیم موکب اقبال شد و از آنجا فضای جان پرور مضرب خیام فلک احتشام گشت و چون

در رعایت سیلان و چکیده [illegible] تصد شکار و اظهار
هیبت و تدبیر را [illegible]
خواص و عوام جلوهٔ
نمایش دادند ۱۲
فضای
جان پرور
تمام مقام و خیام
و فلک احتشام صفت
آن ۱۲

بیشهٔ فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند
و به سر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساختند چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای سطبر استوار که
زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس
بنفاذ پیوست که هرجا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرائی
از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یکسر طناب در گردن فیل
وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان
فیل خود را برانند و آن فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لائق بفیل صحرائی از راه ملائمت
قریب تر شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب
رام سازند و منشای اصلی رام شدن هر وحشی ملائمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و
آب تواند بود از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را
بفیل قوی تر از و یا بمثل او مامور و منقاد خود سازند و شر او را از خود دور دارند و باین تدبیر
مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آنحضرت توجه فیل بند شیر شکار در بیشه فرموده ترتیب آن
فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب تشریف
دران بیشهٔ نشاط افزای درآمدند آن روز بعد از تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی
کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام بستن او هم بسیر ملای کتابدار در زیر
دست و پای فیل آمده بقدر ناخنی یافت اما افغان و خیزان بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان
بود منعم خان خانان که درین شکار دلگشا فتراک وار قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت
و ارکان خلافت که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین بوس
مبارکباد بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت التفات عید الغفر نموده بعزم شکار پای توجه

دررکاب بشوق آوردند و بهر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شد بعد از سعی تمام کله فیل ماده
با کرد و سه فیل نر هم دهشت نمود اگشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده تا این معهود مجموع آن را
که نه فیل بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سرادق اجلال بوده با نتظام بخشی ملک که صید مقصود
پرداختند صبح سوم باشراق صبح دودم سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار و تشابک
اغصان تکاپوی شمال و صبا از ان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان بگله فیل که از هفتاد
زنجیر زیاده بود عبور اقدس افتاد انبساط عظیم فرموده تفاؤل بر صید مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف
مجموع فیلان از ان بیشه بدرخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند و بر هر فیلی چند کس بدیده بانی نشستند و طنابها از اردوی
معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز پی سپر آدمی نشده بود و جای که روان و هم و خیال از ان عبور
ننموده بودند دران شب بورود موکب عالی غیرت فضای مصر جامع و بغداد خلافت شده بود
نشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب
ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ درگرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر
عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش
و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و حلیمه خان که بخان عالم مخاطب شده و میر
غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد و دیگر مقربان و مخصوصان
در حواشی آن نشیمن قدس دوره زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سریر
افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام بران تخت سعادت بدولت
نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط خمیر و تفریح باطن ساعتی چند
قصه امیر حمزه از دربارخان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل
با طنابهای بسیار از اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو که شدت

سرکشی و صولت زور آوری داشتند هر فیل را در میان دو فیل بادشاهی بطنابهای محکم بستند
و بآئین شائسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلی آوردند و طنابها چون کمند جباری بران
کوه هیکلان انداخته بآئین شائسته بقید ساختند و بحیث سامان این کار دو روز دیگر آن منزل
مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود عنان توجه
بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای
لجج و کثرت کو و مغاک که در زمین مالوه میباشد کار بر گرم روان شاه راه اقبال دشوار شده بود
اسپان چون اسپان آبی شناکرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی
میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبهٔ رنود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی
دو روز متوالی دران سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد و ازان منزل براه سارنگپور نهضت
عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب بادپایان آتش خوی را پای تا
در وحل فرو میشد و شتران سبک پای راهم پویشان گرانی میکرد و بهزار جر ثقیل جنبش میکرد
روز خیام مواکب منصوره که بیابانها را از ازدحام تنگ داشت در عقب ماند بغیر از خیمه و سراپرده
بادشاهی و یک خیمهٔ خان خانان و خیمهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا خیمهٔ هیچ یکی
از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم یک روز در انجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت
بجانب مندو افراختند و فضای ظاهر قصبهٔ کبهرار بپنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل
جاروا دانه نیافته بود اما سبزهای تازه و ترکه دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال
نشو و نما داشت از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبائع حیوانات برده
بود همه سر در سبزه زار فرو برده ازان علفهای خوشگوار سیر میشدند و دران سبزه زار شوق گستر
مستانه گام میازدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را

دران منزل نشاط آرای گذشتند و چندی دیگر از امرا را بران گماشتند که همعنان دولت و

همرکاب اقبال بر توسن سبک خرام بصوب مندو که مقر آن خودسر بود ایلغار فرمودند و در

اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایسته

خود متوهم و خائف است نوید عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آواره صحرای

بیدولتی شود و بجناح تعجیل از قصبه کهراره ببلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و بیست و پنج کروه

مالوه که از چهل کروه بمعمول دهلی زیاده مسافت دارد در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند

و بجد و سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری که حکومت آن نواحی باو تعلق داشت تبارک ادب شتافته

دولت استقبال دریافت و از آن حضرت التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و انداز

پرداخت و قریب بهفتصد اسپ و اشتر از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و آنرا بر امرا و ملازمان

موکب والا که درین یورش نصرت فرجام بتدریج بسر رسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و هنگام

ظهور سفیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت است بدولت سوار شده متوجه جایی که در سوابق

ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصه آن شهر بیامن قدوم موکب عالی غیرت فزای آسمان شد

و چون هوای دیار بورود موکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان

آمده ماجرای او معروض داشتند و ظهور پیوست که هر چند این مخلصان در انشور گرم نفسی کردند باطن

نفاق گرای او در نگرفت و بهیچ گونه تسلی نیافت و بنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاده تا شام

توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی ملتمسات واهی گفته ایشانرا

از سر خود وا کرد مثل آنکه ضرر مالی و جانی باو نرسد و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوض باشد

و تنگری بیردی و خالقلی و ایلیان بختی را باو همراه گذارند منعم خان خانان وثوق بر عفو شامل و

حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات خود کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جرایم

دوم ج ۲۴۳

جرایم او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق وعهید وانجاح
مقاصد و مطالب او بصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال
بر ستوه طنان قصبهٔ دمار گسترده ند و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بعرض اقدس
که محمد حسین قوربیگی عبد الله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده مرا تباراج برده است حضرت از
بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمعداشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را بجزای ستم
عظیم خواهیم رسانید از غرائب دوربینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسیکه گرفتار شد و کیفر
عدالت سزای خود یافت او بود درین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالی
بعبد الله خان رسید از انجا که خائن خائف است هلاک خود را یقین پنداشت و خویشتن را از خانه
و مقید شحنهٔ قهرمان غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده از مندو بجانب توانی شتافت
و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده همت بر تعاقب
آن مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میر معز الملک و نعیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری
و شاه فخر الدین و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و خرم خان
و قلیج خان و اعتماد خان و حبشی خان و چندی دیگر را بر سم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم
شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با چندی از مقربان سرا پای علی
در ایلغار شتابنده ترگشتند و آخر روز دین سبت و چهارم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم
ذی حجه وقت شام بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود
شب بدولت و اقبال در انجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان که براه
رهنمونی آن گمراه نامرد رشید بودند رخصت یافتند که آن گم شده بیابان نادانی را بنصایح
هوش افزا سالک مسلک شاه راه سعادت گردانند و صبح آن از لوانی پیشتر نهضت واقع شد

در اثنای راه فرستاده برگشته آمد از انجا که جرات بار او حرف موعظت را بر خود تحمیل

خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقاً قاید فتح و نصرت نام برد تا را که برسم

منقلای تا قمر دشده بود بموضع باغ بهادریت نمود و از انجا معلوم شد که آن شوریده بخت بنه

خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضارا مردم هراول بواسطه نشیب و فراز

از پیش یکسو افتادند و سعد ودی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلیخان

و مظفر یحیی خان و خواجه عبدالله و میرزا علیخان و سید عبدالله پیش رفته کار طلب نبرد

و غنیم را نشیبه تیر گرفتند و عبدالله خان تیره رای غافل از جنود غیبی از تحت برگشتگی

برگشته بجنگ آمد و با همراهان خود گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه دور ایلغار کرده و

با کس کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و بیرزور همت بسته متوجه پیکار شوید و باین اندیشه

صواب روی بجنگ آورد و بآن جماعت راه ستیزه و کارزار پیش گرفت و این مویدان اقبال

دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که منهیان حایکدست حقیقت حال

با قدس رسانیدند و رایات اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود درین روز خاکسار سلطان

با معامله فهمی و غرور دانش ناقص خود حرف باز ایستادن از ایلغار موقف عرض رسانید

قهر پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کردند و از کمال غضب بجانب او متوجه شدند و آن

بی عقل از اسپ پیاده شده بدست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت نیز بدولت

از اسپ فرود آمده باو رسیدند و شمشیر برو انداختند چون آن تیغ کشاده شده وی بود تا بدو

رسید و مهر پادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرمود و دست

ازو باز داشت و الحق این غضب لطف سرشت پادشاهی بر جای خود بود تا هر کس رتبه خود

دانسته درخور آن عرض نماید چه مقرر خرد دوراندیش است هر کس نوکری را شایسته باشد

خدمت حضور رانه بنزد و هرکه ملازمت حضور را درخور بود لایق بساط عزت نباشد هرکه سزاوار
بساط اقبال شود درخور نشست تواند بود و هرکه بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن از رو
وانگاه بجد یو عالم و هرکه حرف رخصت حرف سرای یافته باشد شایسته نیست که در مطالب بادشاهی
مخالفت نماید مجملاً جرأت در نقیض مقاصد ارجمند بادشاهان و خلاف رای این بزرگان
رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خردمندان است مگر وقتیکه این بزرگان عالی نهاد یکی
دو در بنیان بساط عزت را بدریافت خویش این پایهٔ عالی داده او را در ملازمان نشیان
فرموده باشند آنزمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند
حق خدمت بجای آورده باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت
بران معقود و مربوط بود حرکت داد و ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردند و خود
و سعادت بجولانگاه نصرت درآمده بجای رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت
و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد بدست راست حضرت خانخانان منعم خان
بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند و درین هنگام که نائرهٔ پیکار اشتعال
با لهام غیبی حکم عالی شد که نقارهٔ فتح بلندآوازه سازند و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته
فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش
اقبال سبک بگذارند خان خانان بزبان عجز عرضداشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است
اما جای یکه تازی نیست اینکه مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم درین اثنا حضرت
خشم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت
بر و اعراضی شده بیشتر توجه فرمودند درینوقت غنیم شکوه بادشاهی و حملهٔ معرکه ربای شاهنشاهی
که کوه تاب آن نیارد برای العین دیده پای از جای و دل از دست داد فر الهی و شکوه ایزدی

که همعنان این تیغ سواران میدان همت بود آن بی دولتان سیه گلیم را بر داشته زبر و زبر کرد و جنگی
از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری از آن تیره بختان بجزاران خواری و نگونساری دستگیر
قوی دستان معرکهٔ اقبال شدند و فتحی که کارنامهٔ ازمان و ادوار است بمحض بخشش اقبال بظهور پیوست در این
روز فتح معلی انچه از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده
بودند از سی صد کس زیاده نبود مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش
و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اشرف خان
و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان
فرنخودی و قلیچ خان و رحمن قلیخان قوش بیگی و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله و
حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان و مجتبی خان و راجه تودرمل
و رای ترداس و خاکسار و وزیر جمیل و مراد بیگ و با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان
راه در چنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد و لشکر غنیم انچه رو برو با ستعداد تمام آمده بود از
هزار سوار زیاده بود به نیروی تائید ایزدی فیروزمندی روی داد جائیکه اقبال بکار خود در آید
کثرت عدد را درجه اعتبار نماند و زمانیکه کار فرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا
که در برابر توانند در آمد القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی
خود بدولت شب دران منزل قرار گرفته چندی از سرداران جان سپار را بسر گردگی قاسم خان
نیشاپوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند چون دران شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد این
خدمت شده بودند نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت
کوچ فرموده کسان بهر دم پیش فرستادند هر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرأت کشیده
بکار پیش آیند جانسپاران گام سرعت زده روی همت بشاه راه اطاعت آوردند و صباح روز

دوم
۲۹۷

در ترکی باز و شکره و جره و باشه و بحری را گویند عموماً و باز را خصوصاً ۱۲
۵۴ مبارزت از باب مفاعلت با هم دلیری کردن و با هم جنگ نمودن ۱۲
۵۵ منکوب از نکبت بر بخت و واژون نصیب و برو افتاده ۱۲
۵۶ جلادت تهوری کردن و دلیری و بهادری نمودن ۱۲
مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله

اشتا و بیست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه بیست و سوم ذیحجه رایات همایون در بیادی شهر
سوم بالی رسید حکیم عین الملک که براجه آلی معرفتی داشت رفته او را بشرف ملازمت آورده و او مشمال
شده بسیار از آن حقیقت مندی پیش ملحق شد و در این روز که زمان ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقت
مندی مردم بود تیمور بیگه تشتر دلی نموده خدیو جهان او را اسپ خاصه مرحمت فرموده بخبر آوردن پیش
تعیین کردند آن بی جوهر راه همت یاری نکرد و بیماری دروغ را عذر نا مسموع خویش گردانید پاسی
از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شده و چون هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت
فرمودند و خوش خبر خان را تعیین نمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آورده همان جا دولت اشرف
داشتند که خوش خبر خان مژده نصرت مندی اولیای دولت رسانید و خلاصه سخن آنکه زمینداران
آن ناحیت از روی دولتخواهی ضمیمه لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج
قاهره سوران می انداز ند و نزدیک کربوه که جای ... از آن ... و برادر وی عبدالله خان
می برند و آن سیه روی بی حمیت سراسیمه شده زمان جودر را در صحرا ... یافت و پسر جودر را همراه گرفته
از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصاً جواهر و فیلان او را گرد آورده در آن منزل
توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا از این فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر این بیدولتان را
تعاقب نمود و این مویدان اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را
جدا ساختند میر معز الملک و چندی زخمی شده سرخ روی گشتند و آن بی سعادت خائب و خاسر نیم
جانی از آن معرکه مردآزمای بیرون برد و چون هنوز نفسی چند از آن تیره بخت باقی بود بروز سیاه و
روزگار تباه خود را بسرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی پناه شد که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال
گردد و لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال در آن نصرتگاه توقف نمود چون این بشارت بمسامع علیه رسید
بهعنانی اقبال و همرکابی نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجای آوردند

وهمراهی اخلاص اندیش به بساط بوس حضور بلندی یافتند و غنائم فراوان از جنس فیل و
اسپ و دیگر نقود و اجناس و نفائس اسباب و اشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود
بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت از انجمله فیل آب روپ و گج گجبن و سمن بود که هر کدام منشای کمال
توجه عالی شد و الحق هر یکی کارنامهٔ آفرینش بود و حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده
از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند و آن مسافت را
سه منزل کرده بتاریخ روز مارسفند بست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد
و هفتاد و دو قمری منازل دلکشای قلعهٔ مندو را بمیامن نزول عالی مورد و فود سعادت
ساختند و از انجا فتحنامه ها بممالک محروسه خصوصاً بدار الخلافت آگره که خواجه جهان و مظفر خان
آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب یک ماه دران مصر سعادت
دوستکام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر تردد
و خدمت پایهٔ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از انجمله مقیم خان که درین یورش اقبال تردد کار
پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید و چون غلغلهٔ انتصاب رایات نصرت
آیات در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد تمامی سران
و سروران آنحدود جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران به
زمین بوس والا تارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقر جلال معروض بارگاه علی شد
که عبد الله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که دران ولا در گجرات سر به بزرگی برداشته بود رفته است
رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده
شود تا آن مدبر منکوب را البته بدرگاه معلی فرستد یا از آن ملک نیز آواره سازد لاجرم
حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا قریب جان پانیز استقبال

دوم
۶۹

فراخور رسالت و لایق تربیت از انعام و خلعت و جاگیر و منصب و ماموری عمده سرفراز و ممتاز ساخته در مالوه زینت بخش شده ظل اقبال بر سر امرا و اکابر انداختند ۱۲ مولوی محمد سعید

صادق
سید احمد
نقل ۱۷
فقط

نموده اقسام چاپلوسی بجا آورد و پیشکش لایق با عرضداشت متذلّل مصحوب بعضی از معتمدان خود
بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بندهٔ پادشاهم و از فرمان پذیری گریز ندارم اگر حضرت خطاپوش عطاپاش اند اگر در هر مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه خاص
فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آن زمان ناگزیر آن بی سعادت را
ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از یک روز که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی
مراجعت فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک با پیشکش خنگیر خان
زمین بوس والا نمود و ازجمله سوانح آنکه خان قلی نامی از معتمدان شجاع عبد الله خان که او را
در سرکار هندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز همانجا در ورطهٔ امید و بیم مانده است اگر نوید
جان بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان
استمالت از مکمن افضال صادر شد و او آن منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت
خود متوجه آستان بوس شد و سعادت پذیر بندگی گشت و ازجمله وقائع آنکه مقرب خان که یکی
از امرای دکن بود از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بطریق اخلاص شتافته
سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار مندو
بجاگیر او مقرر شد و ازجمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام
با مسند نشین دهلی و از آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و خلاص
عرضداشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرائف پیشکش را نثار موکب عالی ساخت و بوسیلهٔ
مقربان بساط اقدس معروض پایهٔ سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیهٔ خود را
در سلک پرستاران حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت آنحضرت را بر ما من
حوادث ابدی سازد از آنجا که کامبخشی شیوهٔ حضرت شاهنشاهیست ملتمس میران را در جهٔ قبول داده

عرفان

فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتمادخان خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه قرب بود
همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلائل تشریف و نفائس انعام روانه
آنجا نمودند و گردیدند اعتمادخان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران تبارک ادب
شناخته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتمادخان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه
برد و این عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را بآئین گزین
و آرایش شایسته روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و
آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتمادخان در هنگامی که موکب والا از
سند نهضت فرموده بیک منزلی نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبه علیه سرلندی یافت
و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت
بحسن نیت و صفای عقیدت مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از آنجا که عنصر اقدس
حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد بیج بهیه و خدایبردی
قشقه را با منشور عاطفت نامزد فرموده نگرکوت فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که دران نواحی سرگردان
بادیه و غربت است مستمال ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستادها نوید بخشش و نوازش بادشاهی
شد باز بهادر این معنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت حیثیت کرد که
آستان بوس گردد درین اثنا خواجه سرای بی عقل [illegible] از دار الخلافت آگره آمد و بعضی
سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بی دولت است گفته او را از شاه راه دولت باز داشت
و چون مواد سیه گلیمی هنوز از طالع او بر نداشته بود بدلی اختیار شده بمعذرتی چند نامسموع
از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر
باز پست و وارد حوان اقبال را با عرضداشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت

دوم
اول ۲ ح

[illegible]

واین خبر فرستاده بادر دار الخلافت آگره بشرف آستان بوس استسعاد یافت القصه قریب یکماه
قلعه مندو در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاودانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی
از عمده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد و بیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام
جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد یعنی اواسط شهریور ماه الهی
اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافت آگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه نعلچه
مخیم موکب جلال شد قرا بهادر خان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور بحکومت
مندو مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا
هر کس درین ایلغار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره خدمت
پسندیده است مجازات و مکافات او همان است که در مندو همراه قرا بهادر خان بوده درانجا
اقامت و قیام نماید و چندگاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم دران
منزل توقف اتفاق افتاد و روز سیوم در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت
دار الخلافت بلند آوازه ساختند و همان سیلاب هامر موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان
حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سواری شدند و این کوه پیکران چیره دست را منقاد
نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند روزی بر فیل کهاندی رای که در بدمستی و زور قوت
و خود سری و بدخوئی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند آن فیل
آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی پای ثبات
نمی ماند از روی اختراع عالی کجیاکه سپر زده نوک آنرا در سر فرو برند و دسته اش بر پشت
فیل استحکام دادند و کجیاکه دیگر بر دست تائید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند
و باین دو تعبیه قدرت او را از حمله های بدمستی باز داشته بروشی براه می آوردند و باین فرو

شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع
قدرت بودند در مقام حیرت آمده و زمینی را محض تائید الهی که این فیل مامور فرمان پذیر تقدیر او
دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابد قرین کشودند بعد از قطع چندین مراحل طولانی
وطی جبال سیلاب ریز عرصهٔ اجین مخیم عساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کروه لسبار نگیو نزول
اجلال فرمودند و یک هفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت
قصبهٔ کهیرار را مورد گیتی نورد ساختند و در دو منزلی آن کوهستانی غریب و بیشهٔ انبوه پیش آمد
و دو روز آن بهر جهان شکار زاد ران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود درآمد و از انجا کوچ
بکوچ تا حدود قصبهٔ سیپری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل شوق فزا قراولان عرصهٔ
شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشهٔ الیست عظیم و دران گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی
بشوق شکار در هنگامیکه خسرو خاور آن بمحیط ابیض صبح در پیچید متوجه این صید شدند تا هم
اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل
منظر اقدس درآمدند از انجمله یک فیل کلان خوش سیمای پدید آمد شیران عرصهٔ شجاعت تمامی
آن بیشه احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین
اشارت عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیلی از آن میان از گله برآمده روی بسواران
کرد و بشاه فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت و متوجه اسپ شد و میرزا افتاده گذاشت
درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند میر از غایت اضطراب سر رشتهٔ عقل از دست داده
انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی نمود و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبایع
بود آن روز گله فیل از میان بدر رفت و همگی توجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را
بکمند درآوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش

تازه بشکار سوار شدند محرر این کارنامه حضرت ابو الفضل گوهر نثار آنحضرت

که سیر میفرمودند آن فیل صحرائی بنود از حکام آن ممالک سر کشیده بر آمده بود حضرت شاهنشاهی

کیری سنگ نهادند روز دیگر هم آنجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند تا گاه پیچ

ماده فیل نمودار شد و متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را از آن میان برق

معهود بسیب مسرت پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سیپری مستقر اردوی معلی شد حکم

شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجا آورده در پیدا کردن آن

گله فیل که باین صدمه آن گرفته اند بکمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا

که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس آمده از آن گله فیل نشان داد و این کس راجه

راجه دندیره بود بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او میفتد آن گله را از آنجا رانده بود

و بیرون مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی در آن نزدیکی واقع شود تا گزیر یافته خبر

کنند که جنگل از روی دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت

رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت آوردند تا آنکه

آن منظر اقدس در آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند در آن میان فیلی مست

و رعنائی خرامان میرفت بهادران بیجاب بهجوم برق کردار از اطراف در آمده راندن گرفتند

و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و ماده فیلان از گله جدا جدا شده قصد دلاوران

اجبال مند میکردند درین اثنا ماده فیلی بر دویده محمد طالب برادر کلان سفید بخشی را از اسب انداخت

و زیر دستانه زیر کرده بر نشسته مالش داد نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد

درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند آن ماده فیل او را بهمین خرطوم گرفته دویده چون

سواران نزدیک تر شدند او را انداخته تیز تر شد انداختن همان بود و برخاستن و دویدن او همان

دوم
۲۹۵

عظمی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش
نمی ماند مجملا همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود حکم مقدس نفاذ پیوست که فیل مست
جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده بآن جنگ اندازند و او را که از سرکشی غرور آورده بود هیرن
نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند حمله های عظیم و صدمه های قوی در میان آمد
چون هیرن تردد بسیار کرده بود روی خود گردانید و بصد تدبیر آن فیل صحرائی را از و باز داشتند
درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طرقی انیق رسید که باسهل وجوه شکار فیل توان کرد و
آن چنین بود هرگاه از فیل نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد کنند چنانکه فیلان را بر آن
مردم نظر نیفتد و بار باشند که جمعی در عقب اند و دو فیل انس گرفته را فیلبانان
در تا یشان بطوریکه نمایان نشوند سوار شکمه که بهم پیوسته باشند برده آن فیل را در قید آورند آهسته
میرانده باشند تا از تقلیدی که در طبیعت جانداران سرشته اند هر آئینه آن گله فیل آن دو فیل را
دیده راهی میشود و بسعی خویش در انجا در آمده پای بند میگردد چون چنین تدبیری شایسته که
تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود مخطور باطن اقدس شد باعث انشراح عظیم گشت و
حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوانب در آمدند و آن فیل
صحرائی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپردند امرا فرمان پذیر گشته دامن خدمت
بر زدند چون بقلعه سپیری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند چون تمامی گله بآن پیل بزرگ
بقلعه در آمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن گرفت آنحضرت بجهت تادیب او فیل کهاندی رای را
که عدیل او بود آورده بآن بدمست صحرائی روبرو ساختند این دو کوه متحرک بصدمات جنگ
در هم آویختند و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند و قریب بآن رسید که کهاندی رای
غرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمشاعل صواعق کردار کهاندی رای را از جنگ

بازداشتند فیل صحرائی بصدمه کوه شکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرای پیش گرفت آنحضرت

یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند که آن فیل را کشانده نگذارند

مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بر بستن گله فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب

فیل صحرائی درآمدند و اشارت عالی بران تافت فیل زن سپیرون را که از فیلان دست زبردست

بود و در حلقه فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند باز این دو کوه پیکر یکجا

شده در هم آویختند و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان

هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را بستونهای دست

و پای او حلقه ساخته بستند و باهستگی رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت

و کجبتی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت

نصرت ارتسام بمستقر خلافت گرم تر فرمودند و موکب بهجت سرور و گوالیار اتفاق افتاد و تمامی

عظمای کبرای دار الخلافت طنطنه قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدیت شنیده

کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند و بانظار عواطف

شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند روز ز میاد بست و هشتم مهر ماه الهی موافق

سوم ربیع الاول ظلال ورود بدار الخلافت آگره گستردند و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال

بر عالمیان فرمودند و خلائق از شکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین

هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت اشاعت انوار عدالت

فرمود آنحضرت بر وساده عیش و متکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی بودند

افزای دین و دولت بودند از آثار الطاف دادار جان بخش جهان آفرین دو گوهر نایاب از یک

سبع ظهور کرده و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نموده چشم سرور جلا یافت و دو گوشه دیده اقبال

اعتلا گرفت و دو عقد تمثیل درخشید و دو بازوی قوی پدید گشت و دو پاره مقصود ظهور نمود و
دو ابروی حسن باشارت درآمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر روحانی
منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شگوفه دولت شگفت و چمن چمن گل
مسرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران گسترده عالمیان را صلای نشاط خواندند
آواز کوس شادی در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم **شعر**

چنان گلبانگ نوشانوش برخاست		که سر از مستی و هوش از هوش برخاست

و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ عشرت را تفاول بر سعادات دو جهانی گرفته آداب
شکرگذاری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگر را میرزا حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان
در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت سعادت شد شاه یگانه را دو فرزند خلف

دو گهر ز درج مقصود بکف		دوران پی تاریخ ولادت بنوشت
بنمود دو ماه روی از اوج شرف		وین دو گوهر یکتای دریای قدس لطف

یک ماه از ولادت باز نفحت سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام غیب خرامیدند و نقد
حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند و آنحضرت از رحلت این دو باکوره قدسی سرشت قدری
قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه در بنیان بارگاه کبریا
را در قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح
طرح معموره نکته چین انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانه
بدائع عظمی و مهندس نگارین سرای صنائع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را
بمشیت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر آن مظهر کمال آسمانی گرداند در هر مکانی
خیال جمالی را سطرح ایجاد آثار ممالک آرائی سازد بنا برین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای

دوم

فتح دو خوشنما شوید ۱۲
تفاول قوله تفاول الخ
شگون نیک گرفتن و
فال خوش دیدن ۱۲
قوله ماده ظهور سال الخ
با سعادت این دو اتفاق
یعنی ظهور شادت در عالم
مصرعه جلوه ظهور نمود عدد
نهصد و دو و هشتاد
می شود سنه ۹۶۲ ۱۲
قوله باکوره الخ
بضم کاف عربی و واو

آنحضرت به آراستن و پیراستن موضع عالی کلکرانی توجه فرمود آن گل زمین در لطافت آب و هوا
و طراوت زمین و صحرا نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه
اگرچه یک فرسنگ راه است و در نیولا بیشتر چنان بود که هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از شهر
بصحرای برآمد دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیه دلکشا میکشید و دران سرزمین بی غمی نیل
شکار گسترده میشد و بقید وحش و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت درین هنگام
که رایات اقبال از سیر ممالک هند و مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی آساس
آن فرمود که دران فضای دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند بنایان
در ساعت مسعود و طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را زیبد مهندسان سحر پرکار
و طراحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات خاطر نشین که قوالب ارواح شوق توانند شد
طرح انداختند و در اندک فرصتی بنایان چابک دست و معماران کارگذار بطوریکه مرکوز خاطر
ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سائر ملازمان
بمقدار حالت فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرامی گشتند و در اندک ایام
معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره
و باکوره غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی و بیشتری دران ایام
گوی عشرت از اقبال می ربودند و بسیر و شکار داد خوشدلی و کامستانی میدادند و در
سال ایلچی فرمان روای ایران شاه طهماسپ باگلدسته یکجهتی دررسید و تنسوقات آن دیار برسم
ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خان
لارخانی که خانخانانی باشد از درگاه معلی یابد چون امرای کلان تر از و بودند که از مرتبه شناسی
و دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیده بودند کامروای این مطلب نگشت

مبلغهای زر بر سم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد که شاید بوسیله سفارش شریف ایشان این دولت
روزی گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت گونه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند
لیکن چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت آرائی بودند روائی استحقاق بود نه رواج
سفارش خصوصاً که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بنابران استدعای
شاهی را معذرت خجسته فرموده آمده را به آئین بزرگان رخصت فرمودند فقط

التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده مآل بیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار او المعالی
تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق
نعمت این دودمان مقدس انداخته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره
در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد و میرزا حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته
باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری پی باراده میرزا سلیمان می بردند اما چون
امری دور از کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نه کرده
برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی
فرستاد و دفعه شکری پیروی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان گمان خود را
یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی
قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با سائر میدانیان و خواجه خضر و
یار محمد آخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند
میرزا که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان تنگ بود این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان

دوم ۲۹۹

بود مگر یقین نمی
پیوست چون
آمدن گرفت آن ظن
بیقین پیوست ۱۲
چون میرزا حکیم
بسن تمیز رسیده بود
و کابلیان بی اعتدالی
میرزا سلیمان فهمانیده
این صاحبزاده والا
این فهمایش را مستحسن
الوقت و مناسب الحال
فهمیده

اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا سلیمان بقرا ابراهیم و ابن حسین کابلی داده بود آنرا تغییر داده
بقاسم بیگ پروانچی داد و بنگش و آنحدود را از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود و
جلال آباد و آن حدود را تا نیلاب که میرزا سلیمان بقاضی خان و سفید خان و مبارز خان
و بهاء الدین خان داده بود گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج کنند تسلط بدخشیان از
ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد اهل بدخشان منکوب و مخذول روساخته
بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار
کابل بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل
شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه
از مردم کارکرده تجربت یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان
بطرف جلال آباد و پشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید
سه چهار روز در آن منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر بر آساید و چون معلوم او شد که میرزا
بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن
میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بدکه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا
سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه ماران شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد
بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراه میرزا حکیم شد و در حدود دیبا ملی
آمده ملاقات کرد و عذر تقصیرات خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه
اینحدود است و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید و از آنجا به علی مسجد و از آنجا
به پشاور در نواحی قبیله جنیب فرود آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید
که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود و میرزا سر سواری او را دیده وداع کردند و خواجه حسن را

دوم

پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه نیلاب شد درین اثنا خاکی کلابان که بجهت آوردن تحقیق
حال مانده بود آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته
خود متوجه اینجد و داست میرزا حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار
و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد
و سرگذشت کابل و ستمندی خود را معروضداشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود
برکنار سند ساکن توقف کرد و چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهده اخلاص
میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود مقصود جوهری را
پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و
همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا حکیم را
از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه گریه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه
با افغانان شنواری جنگ نمود جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب اردو بازاری
بتاراج رفت و هارون شنواری که کلان ترین قوم بود بعد هم خانه شتافت و در جلال آباد
قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد و متحصنان قلعه کابل
لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که
نگر چنین از قرورود حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا حکیم رسیده بوسیله
واقفان پایه سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه
رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد و چون آن
خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن اتالیغ خردمندش خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط
دانش انتظام بخش که شهرستان مروت و مردمی است فکر اتالیغ فرموده قطب الدین خان را که

بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف
نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرگردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانیده
بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف
نماید و امرا بجاگیرهای خود باز گردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان
برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و سهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان محمد
بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان و کلان تران آن دیار عز اصدار یافت
که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت
او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانهٔ
عامره با دیگر اسباب شوکت و آساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و
چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت
میرزا شدند قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند
و بوصول تفقدات بادشاهی و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک
جمع تفقدات بمعنی مهربانیها ۱۲
بنارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سائر امرا با سامان شائسته نزدیک دولت آباد
برشاور بمیرزا رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانید و از انوار
تفقدات بادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود ممهات میرزای رونق و طراوت که هرگز میرزا
را در خواب و خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال العزم درست روی امید
بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد غان مبادرت بازگشید و چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال آباد را
بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان اولاد ساقی ترنابی و عارف بیگ را بنصیحت فرستادند
او از سید ولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود بخشود در آن

لشکر منصور به تسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجهٔ مردی و زور بازوی
مردانگی این عقدهٔ مشکل آسان بگشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم همت و علم نهمت
بر معارج قلعه کشائی طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن
قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه
شده دقیقه از دقائق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمربستگان
قلعه کشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر غبار بر سر صاعدان ذروهٔ فتح می بخشیدند اما آن پردلان
را غباری بر آئینهٔ دل نمی نشست و احیاناً اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته پایان می انداختند
آن چنان شوق قلعه کشائی نداشتند که از ملاحظهٔ حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرأت بر عزیمت
خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه
در فرصت یک ساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور با صد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست
و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از آن اجل رسیدها را بر رهگذر مقر سر دادند تا واقعهٔ احوال قنبر و
تمام بلا رسیدگان بی دولت را یک بیک چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند
و سر قنبر را بارمغانی کنگر قلعه کابل فرستادند و بباقی قاقشال و مردم کابل استمالت نامه ها روانه
ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیر حضرت شاهنشاهی
نسبت بمیرزا و مژدهٔ فتح حصار جلال آباد و صیت طنطنهٔ وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را
اگرچه پای قرار او از جای رفت اما بتکذیب این خبر دلهای برهم زدهٔ مردم خود را تسلی میداد
که این حرف و صوت کابلیان است اصلی ندارد تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای
افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر سر رشتهٔ صبر از دست رفت
و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب

بدخشان گماشته نموده بعد از دو بدل قرار بر فرار داده روز دیگر میرزا سلیمان نعل واژگون ده

از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعهٔ جلال آباد روان نهاده در رونهاده بخواجه رعواج آمد و شهرت داد

که بجنگ میرزا میروم و چون شب در آمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت بدخشان آورد و در

هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را برد و ایشان

محنت بحالی که کس مبیناد خواجه را به بدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بحد ملک رسیده بود

که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمد و اهالی آن خطه

سعادت کامیاب بدولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی

بشهر والا رسانیدند و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین بیغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب

رایات اقبال که ظلال و ولتش بر دور و نزدیک سایهٔ عدل گسترست ترانه سنج عشرت گشتند

و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کامستان عیش شدند بعد از چند روز قطب الدین

محمد خان بسر غزنین که وطن مانوس او بود رفت و کمال خان را همراه خود برد و دران خطه که مولد

و منشای او و تمام قبیلهٔ سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورده تمام اقوام و احباب دور و

نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است

طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبه رائی و کالت میرزا را بجود صلاح

اندیشید و در کابل توقف نمود و باقی امرا و داع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکینه

بانو بیگم همشیرهٔ خرد میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه

هندوستان شده بود بدرقهٔ قطب الدین محمد خان باستلام عتبهٔ علیه سعادت پذیر شد و چون

سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند او به عقل مصلحت بین می افزودند ملازمان

اخلاص مند سعادت منش بهم میرسیدند درین ولا که بیمامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی

دوم ۳۰ح

مهم کابل

سهم کابل انتظام یافت و خان کلان بسر برای مهام آنجا بی اشتغال داشت متفتنان کابل بمقتضای
خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله بین بهرهٔ وافر
نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف
بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت میرسانید بنا بران او را میرزا
و کابلیان نقش سازگاری نشست و میرزا محمد حکیم میرزا اگرچه اظهار تبعیت گونه میکرد اما بسیاری از مهمات
بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد ازین قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در
کابل بسر می برد میرزا همشیرهٔ خود را که سابقاً والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده
بود بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه
چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات درخانهٔ میرزا از پیش خود سرانجام نمودن گرفت
و اموری که باو مناسب نبود می ساخت و اکثر مردم درخانهٔ میرزا سخنانی که ملائم طبع خان کلان
نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردی مزاجدان دقیقه سنج باریک غور بود و
در روزنامچهٔ امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد از نامساعدی بخت برای آسایش خود خلاف
حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش آمد و چون دانست
که عاقبت بناخوشی خواهد کشید نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبها بی آنکه کسی وقوف یابد از
کابل کوچ کرده بشاه راه هندوستان پیش گرفت و عرضداشتی متضمن حالات دار و گیر خانهٔ
میرزا و وقایع هست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت
خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان براه رفت بایستی که از روی مزاجدانی روزگار
نبض شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد آخوند و فیروزه و چندی دیگر را مصحوب امرا هندوستان
میفرستاد تا هم کار میرزا بفساد نمیرسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد لیکن چون مشیت الهی اقتضای

دوم

عه ای مصاحبان میرزا رو بروی او کلمات گرشتبانان باشد بشان و درباره مهم حضرت شاهنشاهی میگفتند ۱۲
عه ۷ ای ناسازگاری ای ناموافقی و عدم اتفاق ۱۲
عه ۸ ای بر عکس حکم قدر توام شاهنشاهی را بعضی صلاح دیده آخر کار تمره بدی داد ۱۲
عه ۹ ای از تقدیر ناقص انسانی پیش تقدیر و مشیت ایزدی بجز ثمرهٔ ناکامی و پریشانی فایده و بهبودی عاید حال و مآل نمیگردد ۱۲
مولوی محمد بهادر علی مدظله

سیر و دپیشتر ازان عقلای دوراندیش را بنا دانی منسوب میگردانند و آن مکنون عالم مشیت در
جلوه گاه ظهور می نشابد والحق پیش بینان ملک دانائی را در امثال این امور جز تماشائی بودن
و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خان است بر رهتاس
باستمالت فتح خان مجملش آنکه در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدایع روزگار
رهتاس نام مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه
زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرائب آنکه بالای
قلعه با آن بلندی هر جا که دو گز بکاوند آب شیرین می برآید و از مبادی بنای این قلعه هیچ فردی
از فرمان روایان بران استیلا نیافته مگر شیر خان که به تزویر در لباس زنان جمعی را در آورده
متصرف شد چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و ازان باز بدست فتح خان بتنی که از سرداران
بزرگ شیر خان و سلیم خان بود افتاد و به پشت گرمی آنچنان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته
بود دم مساهمت و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرایض خود را از دولتخواهان
این دولت می شمرد درینولا که آثار بی سعادتی از احوال علی قلیخان زمان بدور و نزدیک معلوم
میشد آنحضرت قلیچ خان را پیش فتح خان که پیوسته بارسال عرایض نیاز اظهار بندگی میکرد فرستادند
که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را بر جادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گرداند و مقرر ساز[د] که
چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بمعیار حضور
اشرف رسانده سرکی جوهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بسرعت هر چه تمامتر
بر رهتاس رفت و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان بتنی برادر[زاده] او را بر امراء منتخب
آورد که برای العین جلایل مراحم خسروانی را دریابد دران ایام که موکب مقدس از شکار فیل از
گر بره و نرود که شرح آن عنقریب گذارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده

بود بر زمین بوس معلی سرفراز شدند و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوایل
این سال عصمت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغائی والده
حضرت ایشان بودند و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان بر گنبد ظهور آمده بود بموجب جهت
شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه احسن
ترتیب داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت از آن قدسی سرشت نمیخواست اما اراده
باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز نهضت فرمودند و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این سعادت شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری می پردازند بیننده
چنان خیال میکند که مگر جز این کار اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد آنحضرت پیوسته بظاهر
با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسله ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت
بین و باطن را چون عزد منشان معنی قبله آراسته میدارند در نیولا انقاب آرامی خویش را در شکار
فیل اندیشیده در هفتاد روز ماه الهی موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور و کریره نهضت دادند
و بجاذبه سلطان شوق بجانب دهول پور شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود
فیل سوار از دریای چنبل با موکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از
دسیاری راه ارد در حوالی نرور جولانگاه موکب نصرت شد قراولان نوید عشرت
بیانوه مخیم بارگاه اقبال بود فرمان عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در همان
هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهد بعضی از ملتزمان رکاب عزت بآن بیشه در آمده
روی داد چه تدبیر والاست و چه رای عالی که ... ند و آن را به آئین سابق از اطراف

اگرچه بظاهر در نظر
عوام شکار فیلان سراسر
لهو و لعب و بازی می نمود
آنحضرت در ظاهر مشغوف
این کار اند مگر بباطن مشغول
آگاه دلان حقیقت شعار
بحق مصروف ۱۲ * * *
حسب المرقوم صبح
قراولان خاطر حضرت
شاهنشاهی نشاط آراسته
سرزمین همان بیشه را و چتر
و ارتفاع فلک بخشیده میباشد
مولوی محمد صادق ... باتیز اسود

و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته به اردوی عالی در آوردند و از پیرایهٔ شکار نشاط قرین آنست که روزی در مغاوز حدود نرور به شکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اژدهایی که قریب بیست گز اکبرشاهی بود افتاد که بعضی از چیتل بلکه نزدیک بماده آهو باشد فرو برده بود و ماهیچی را در فرو بردن بود ازین صورت بدیع نظارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذی را از هم گذرانیدند و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را بازیافت و در روز دوران عرصهٔ دلکشا منتظم امور جهانبانی بوده لشکر خان میر بخشی را بولایت گرده پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس امتعه که به نیروی اقبال بادشاهی در جنگ رانی بدست او افتاده بود آنچه لایق درگاه معلی باشد بیارد و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکر خان خدمت او بتقدیم رساند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه را بورود نشاط پیرایی آیین بستند

آغاز سال نهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال نهم از دور اول

درین شگفته زمان خجسته زمین که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود و نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد و مقدم نوروز جهان افروز به خجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن در آمد و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت شعر

گل بر آن شد که پر از برگ برون آید باز + تا کند بال فشان همره بلبل پرواز
غنچه‌های سحری هم شگفت از سر شاخ + به غزل بردن غان چمن چنگل باز
از تماشاگری سبزه و گل می پایند + که رهٔ عشق بهر گام نشیب است و فراز
بیت

راسخ گرداند و سعز صد زبان در لب آنکه بخموشی مساز + گوییا مقدم شاه است که از لطف ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بجاده مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان مشتی برادر خفر داو را اسمالا منت بعد از گذشتن سه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب هلالی تحویل نیر اعظم سور عالم به بیت الشرف طرفشان دور و نزدیک نماید قلیج خان بسرعت هرچه تمامتر از شکار فیلان از جلایل مراحم خسروانی را دریابد دران ایام که موکب مقدس از شکار فیلان از نزول اجلال فرمودند که شرح آن عنقریب گذارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرمودند

یعنی سال دی از دورهٔ اول بخرمی و شگفتگی شد و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر
افزود و آنحضرت در همان مرغزار دلکشا که نقشبندان بدائع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب
سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد هامون پیمای رسیده مژده
عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر
مسرت پیرای خوش وقت شده و بهمان آیین و دستور شتافته صید آرزو فرمودند و
فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشه کام
ستان شوق بودند و فردای آن روز بار دوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان
بازنوید سرور آوردند که در هشت گروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل
بخودکامی دران میگردد بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه
عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه پیکران رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان
رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بیانوه راندند و نیمی شب گذشته بود که درون
حصار رسانیدند و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامهٔ موکب عالی حوضی بزرگ که
این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد گنده از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان
دریا آشام را از چشمهٔ سار فیض که پشته تا فیل را افاضه کفیل است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان
را بطناب رفق و کمند مدارا صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بطرف گوالیار
و بسیاری را به اردوی معلی روان ساختند و بتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار
بیانوه مخیم بارگاه اقبال بود و الحق از سنوح این سانحهٔ نشاط افزا که درین عرصهٔ دلکشای
هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهد انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقصد
روی داد چه تدبیر والاست و چه رای عالی که خدیو عالم بمقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر

در قید در آورد و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی کرهره مقام داشت عنان تاب
گشتند و قریب بیست روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام امتزاج فصلین
بود و هوا روی بحرارت داشت و بالخاصیت آب و هوای آن ولایت گرم سیر فیل خیز موافق
امزجه و طبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو را قدری تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آنحضرت
نظر مرحمت بر عموم خلائق انداخته کوس مراجعت بلندآوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبهٔ اقبال را
بشکار بقیه فیلان گذاشتند و بدولت و اقبال شکار افکنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار
نزول اجلال فرمودند و آنجا بواسطهٔ مخالفت هوا و کثرت قطره بقدر حرارتی طاری مزاج اقدس
شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سرشت تافت و اعتلال باعتدال
مبدل شد و نبض اقبال باستقامت گرائید و مزاج نشاط بانتظام پیوست بعد از پنج شش روز
از حصول شفا موکب عالی متوجه دارالخلافت آگره شد و بساعت سعادت پیرای آئینی که گزین
انجم و افلاک بود ظل ورود و نور نزول بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال
میمنت افزای بنای قلعه رفعت اساس دارالخلافت آگره است که بر ضمایر رقم سنجان
هندسه ادراک و جدول شناسان مقرنس افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود بیهمال
شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید
پیوسته ضمیر خورده دان دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوت
بمظاهر فعل آمده رنگ اثر دولت گردد دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت
و تخم ریزی و آب دهی بکمال آن رسانیده اسباب سیری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال
و اقوات و حرست ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده
مواد دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید بنابران در ... دارالخلافت آگره را که بمنزلهٔ مرکز

هندوستانست بجهت مصالح ملکی ومالی باساس قلعه عالی که درخور آن باشد ولایق حال این
سلطنت تواند بود اشارت فرمودند وامر مطاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای
جون در سمت شرقی شهر واقع بود وبواسطه توالی نوائب زمان وتصادم حوادث روزگار ارکان
آن باختلال انجامیده بردارند ودر آن محل منیع حصنی حصین وحصاری رصین از سنگ تراشیده اساس
نهند که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار وچون اساس رفعت این اقبال مؤید پایدار
باشد بنابرین درین ساعتی که ثبات کار واساس حصار را اختیار بود مهندسان علوی قیاس ومعماران
دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده وکار حفر از هفت طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض
دیوار سی گز بادشاهی مقرر شد وارتفاع آن شصت گز رسید ومشتمل بر چهار دروازه که بمیامن
آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد وهر روز سه هزار وچهار هزار کس از بنایان
چابک دست ومزدوران قوی بازو ودیگر عمله وفعله عمارت بر دوام کار میکردند واز اساس
تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آیینه گیتی نما ودر رنگ گلگونه رخسار
اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را در درز آن راه نبود واین حصار عالی که مثال
آن مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال با کنگره وفصیل وسنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند
قاسم خان میر بر وبحر بفرخی وفیروزی صورت ارتفاع ونقش اختتام گرفت ودرین سال
رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش وبینش
وراستی ودرستی ومعامله دانی ممتاز وبعقیدت واخلاص ورفعت مخصوص باشد نامزد گردد تا
همواره بوسیلهٔ او اصحاب فقر وفاقه وارباب استحقاق واحتیاج باستلام عتبهٔ علیه استسعاد یافته
درخور حالت واستعداد بوظائف وادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند باین طریق
خواطر این طبقهٔ قناعت گزین که لشکر دعاینده بجمعیت گراید وبدلجمعی در اطوار عادات وعبادات خود

ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد
اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طائفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان
از همه جا بیشتر ند ناگزیر کسیکه متصدی مهمات این طبقه باشد اوّل باید که سیر چشم بود تا این منصب
عالی را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نه بندد اگرچه بر حق هر کس نظر آز داشتن خود را
سخرهٔ عام و خاص گردانیدن است وچه بی سعادتی که ازین رامعده حرص خود را خواهد کند
دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد تا بسفارش ستمگران
و شاطگی مردم نافهمیدگی خود ترجیح مرجوح واقع نشود و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در
مقام افزایش کار خود کرد سوم میرزا طبیعت نباشد تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت
گذراند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جداوری باشد که روز از شب نشناخته انجاح
مهام مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادت شناسد چون این اندیشهٔ حق آساس
پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای اینچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا آهنگ
آراستگی داشته در تکاپوی اهلبیت بیقرار باشد شدند مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت
باستصواب او می شد از سخنان مداحان نادرست و حرف سرایان ظاهربین از جا می رفته
باین کار بزرگ شیخ عبد النبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانیده و آن خدمت شریف را
برای او التماس نمود خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمی فرمایند
بر دانش مظفر خان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند و او دکان خود را به تلبیس و
تزویر آراست و خدیو زمان که بدار الامن حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند توجه فرمودند
و در اندک فرصتی بهجوم خوشامدگویان غرض آلود و استیلای نادان کوتاه بین طالب علمی او
بملائی فروخته آمد و علم ظاهر او به علم باطن تبدیل یافت و بیک واسطه پسر شیخ عبد القدوس است

که اهل هند را با وگمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است عیار این مرد نیز گرفته آمد و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد

نهضت موکب موید شاهنشاهی بدفع فتنه بغی خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که دران یورش عالی روی نمود

بر دریاکشان خمخانهٔ هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد مصرعه کانچنان را آنچنان ترمیکند * اگر آدمی سعادت مند است فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و مورث آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایهٔ هزار نیکی میسازد و برای زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرین اسباب ترتیب میدهد و اگر پیشانی بخت یکی سیاه باشد و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آئینه دنیاداری او سبب هزاران خسران و نکال گردد و آن بدنهاد مدبر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و پای ضلالتش فشرده تر گردد نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند در خور حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذراند و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند و مصداق اجمال احوال خسران مآل علی قلی خان زمان است از آغاز درآمد هندوستان و زنگ زدای این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشتی و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه نبذی ازان رقم زدهٔ کلک وقائع نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانده از صفوت ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی

وآن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را نداِنسته اسباب شورش وآشوب سرانجام دادی
چون بمسامع اقبال رسید که اسکندرخان اوزبک سر بمغز بغی وطغیان را می خارد از آن اغماض
فرموده در هنگامیکه رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت والای فرمود اشرف خان را
مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت وتفقد نزد اسکندرخان فرستادند تا او را ببشر الطاف
الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته بآستان بوس والاسر بلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته
سالک شاه راه سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندرخان بود رسید
اسکندرخان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت و به
آداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد و چون بر فحوای مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری
آمده از روی ظاهر در استعداد و دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد بدین حیله گذرانید در باطن
باتفاق بیشه با خیال دیگری بخت عاقبت کار با اشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق سقال
یعنی ریش سفید ماست وقرب وجوار دار در رفته او را می بینیم و باتفاق او بدرخانه متوجه می شویم
وبدین عزیمت از اوده بسرهرپور که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از آنجا پیش علی قلی خان شتافتند
ومجموع این جماعت تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته وعزیمت مخالفت مصمم ساخته و
باعلان عصیان خفی واظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند
وباخود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد
ما دو جوق می شویم اسکندرخان وابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته در آن حدود خلل می انگیزند
وعلی قلیخان وبهادرخان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیر دار آنجاست
رفته نائرهٔ شرارت اشتعال میدهند وباین تدبیر شاید کاری از پیش رود و چون فکر ناقص ورای
علیل این بخت برگشتگان را برین سودای خام بداشت ... اشرف خان را در میان خود بآئین محرمان

مرغان غذن ... / وتوقف کردن واراده / ساخت ودهشتن چنانچه ... / گوید شعر بقدر سعی صفا / یافتند راه روان / بهر دو گام ... درین راه / سر مخار مرد ... اصطلاحات / وارسته ۱۲ سه قوله / امضا ... گذرانیدن / وروان کردن ۱۲ سه / قوله مبادرت ... / وسبقت کردن ۱۲ منتخب

پاس رسیده نتفند و باین راه ورو شش ابراهیم خان و سکندر خان بسمت لکهنو و علی قلیخان و بهادر خان

بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق این شوره بختان با

یکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و

سلطان قلی خالدار و حلیمه تواجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله و کدا علی تولکچی

و خان قلی ساربان و یوسف طغائی و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان

گرفتند و میمنه ایشایان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه بهکار آتش کارزار بالا گرفت

و محمد امین دیوانه بر قول سپاه بیراهه تاخته چندی را بر زمین ادبار انداخت در عین تاخت و باخت

اسپش سکندری خورد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را

دستگیر ساختند و شاهم خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حال محمد امین قدری دل بباد

داده بودند اما چاره کار آن بود که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش و کشش نمایند

بی اختیار پیش آمده نبردی مردآزمای نمودند چنانچه دلاوران کارطلب از جانبین در جنگاه

افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه

قلعه نیمکار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجرای را معروض عتبهٔ والا داشتند و علی قلیخان و بهادر

خان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه در آنحدود بنهیب و غارت دراز کردند و مجنون خان

قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لائق حال ندیده به قلعهٔ مانکپور

متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت آصف خان بعد از

اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را که بجراست ولایت کده هه مانده و بسیاری را از مردم

بکار کرده همراه گرفته در کره رسید و در انجا از اموال و اشیا که در جوار کره بغنیمت یافته بود

بر سپاهیان بخشش کرد و مجنون خان را بنقد کرامند مساعدت نموده چون مجنون خان

مولوی محمد سعید صاحب

سلمه الله تعالی

فقط

باعانت آصف خان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد تا
بافواج علی قلی خان نبرد مردانه می کردند و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال
بوسیله قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از
شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود عرایض دولتخواهان متواتر در حوالی
رسید چون رفع فتنه و فساد شورنجتان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلایق
است هر آینه عزیمت این کار شگرف و آنرا العمل مقرون داشتن بر ذمت والای خدیو ان روایا
عالی شکوه بموجب فرموده سلطان خرد که نایب دار القدرت الهی است امریست از جمیع فرایض
مفروضتر و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر چون مضمون عرایض متضمن
بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بذروهٔ عرض مقدس رسید رای عالم آرای
حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشائیست چنان اقتضا فرمود که درخت بار دار اهل بغی و
عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد بصدمهٔ تندباد بطش و صرصر طیش
از بیخ و بن باید برکند بنابرین حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت و
بمقتضای آنکه تاخیر در امثال این امور نگنجد پیش از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد
منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت
و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تائید
داده تهیهٔ حشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکری آراسته شد که شبدیز تیزگام
اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجق گردون سائی اهم
آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض
درآمدند و منظور و بین از انجمله ده هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس

از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافت آگره بتربیت خان تفویض فرموده روز تیر
سیزدهم ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای
جون عبور فرمودند و چون موسم گرمای مفرط بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله
طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانان که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت دران
منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیا خان که از طالع ناخجسته در زمرهٔ عاصیان
درآمده بود درین هنگام چون دولت ازان بیدولتان روی گردانید بوسیلهٔ شفاعت خانخانان
ببساط پایهٔ سریر والا استسعاد یافت از انجا که شیوهٔ جان بخشی فطری آن حضرت است جراید جرایم او
بگلاب عفو انداخته بپرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند و از بارگاه تفضل دل داده بپایهٔ اعتبار
سابق رسانیدند و از انجا بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب
مقام شد درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت با آنکه طنطنهٔ نهضت موکب والا
در گوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است از استماع این جرات
و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن
خون گرفته را بنفس نفیس در کنار او نهند بنابرین اندیشهٔ صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان
و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند
و یک شبانروز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیدهٔ صبح از افق شرقی
برآمد غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد و حکم والا شرف ارتفاع یافت
که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزلهٔ هراول بوده
پیشتر میرفته باشند و اسکندر خان که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود از
خبر ایلغار بادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود

بخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته چند روز
آسایش گزیدند و چندی سر از بهادران کار طلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان
از دنبال شتافته بهر کدام از مدبران برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسه سر کردند
سکندر خان نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی قلیخان و بهادر خان رسانید و
بهادران را ماندگی اسپان باعث بر ایستادن شد علی قلی خان و بهادر خان که با مجنون خان و
آصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند از محاصره
مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند و بن و بار خود پیش انداخته
از گذر زمین از دریای گنگ عبور کردند و آن روی آب بزمینهای قلب پناه بردند و موکب همایون
آن قدر عرصه لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد
رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته پیوسته طی مراحل مینمود آصف خان و مجنون خان و دیگر
امرا که با علی قلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست
در شاه راه ارادت بتارک اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور بسجده درگاه سربلندی یافتند
و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس درآورده اند و از انجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس
آن ولایت بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعه توجه
شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهی
تسخیر ولایت گرهه کرده و بر خزاین و دفاین چوراگهر متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود
که توجه اشرف را شاید بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس درآرد
و از انجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت است استدعای او پایه قبول
گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصه آمال او بنجو بهترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور

بر سپهر چهارم نورافزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت منش شب راه گریز گرفت آصف خان لشکر
خود را قریب پنجهزار سوار در عرصه چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی دولت ارباب
سکون گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی
و دوم تیرماه الهی مطابق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب والا اظلال سعادت بر ساحت
[illegible] انداخت و منازل رفعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانه های سعادت و
اقبال شد و توجه عالی بر صلاح آن ممالک که از دست برد ظلم آن مفسدان بی اعتدال خراب آباد
فتن شده بود پرتو انداخت و چون علی قلی خان و دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوات
موکب والا روی بفرار آورده و از آب گنگ گذشتند آصف خان را با بعض از امرای نامدار
و سپاه [illegible] بطلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان
فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت قورباد شاهی باهتمام وزیر جمیل مقرر گشت
که تائید بخش عساکر منصوره باشد تا امرا لوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت
باشند علی قلی خان و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور روبروی آب جای قلب [illegible]
شده ند و با فغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان
پتنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند استظهار نمودند و این طبقه سیه روز در
مقام استمداد شده بر گریوه عناد و طغیان ایستادند رای دولت فرا مقتضی آن شد که یکی
از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کررانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت
علی قلی خان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند که بکاردانی
و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی از خودسران افغان
که باین طاغیان [illegible] بیکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علی قلی خان روانه ساختند

وچون حاجی محمد خان را با علی قلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم و بطمع آنکه از
موافقان باشد یا شود بعزت و حرمت پیش آمد چون آثار نومیدی از نقوش پیشانی او خواند
ازانجا که بی دولتی دامن گیر او بود او را مقید طور گردانید و حاجی محمد خان سر رشتهٔ حقیقت
بندگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او فرو می خواند و انصاف آنکه
توقف حاجی محمد خان در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظور و دلالت
بر جادهٔ مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او را بوالدهٔ خود همراه ساخته بجنبهٔ
والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشتهٔ خامه عرضه کرده آید و از سوانح فرستادن حسن خان
خزانچی است بولایت اڈیسه که در قصی سمت شرقی و جنوبی سواد اعظم هندوستان فتح شده
پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین بران سواد نتافته و همواره فرمان روایان ولایت اڈیسه
باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصًا راجه که درین هنگام فرمان روای اڈیسه بود و ازان مدت
که فرقهٔ افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند پیوسته تخم تمنای فتح اڈیسه در ریاض
همت خود می فشاندند ولیکن درخت امید شان بار نمیگشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک
و کوه های بلند و پست و شکستهای بی حد و مر و بیشهای سخت دشوار چندانست که دست تصرف
بادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین پی سپر عساکر شدن متعسر است بلکه
هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه براجه جگنات می برد والی بنگاله را بر و دستی نمی بود
چنانچه ابراهیم سور که در وقائع سابق نام او مذکور است براجه جگنات پناه آورده و آن راجه
ناحیتی از اڈیسه رالطریق مساعدت داد هرچند سلیمان کرانی بآن تسلط جهد نمود در رفع او
نتوانست کرد بلکه پیوسته از و هراس مندی بود و درین هنگام که بلدهٔ جونپور مورد موکب والا
گردید ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روزنامچهٔ امروز استخراج می نماید

چنان اقتضا فرمود که یکی از طرز دانان پایهٔ قرب را پیش راجه اڈیسه فرستاد تا بجلائل الطاف منتظم
گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیهٔ
احوال او هویدا بود باین خدمت اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی
عدیل خود نداشت با او رفیق ساخته و این هر دو باتفاق عازم اودیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن
الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت استقبال فرستادها دریافت و مراسم تعظیم و تکریم
واردان دولت را بشهر برده بمنازل شائسته فرود آورد و بخدمات لائقه اقدام نمود و کمر بندگی
برمیان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد
و جبههٔ آداب عبودیت نگاه ندارد و آساس ارتباط و اسعاد بعلی قلیخان در میان نهد من با جمعیت
خود ابراهیم را که هم دعوی دارا دست پیش کرده روی به بنگاله می آرم و کار پردازی بروزگار
سلیمان میکنم که عبرت جمیع شوربختان و فتنه انگیزان شود راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر
آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گران مایه
انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلی ساخت و دران هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده
در معمورهٔ نگرچین معدلت آرای بود حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای برمانند
نام داشت بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح در هنگامیکه رایات اقبال در جونپور
استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید آصف خان است سبحان الله مستان دنیا که خرد
صلاح بین ندارند بسعی خود در هلاک خودی کوشند و آن را از تدبیری نامند و یکی از اعاظم
بلیات آنست که با وجود مستی و مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی بر دولت خود چون بید
می لرزند و بادنک توهمی از جای رفته کاری که هزار دشمن برای شان نتوانند اندیشید بیک
چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان و شتاب زدگی و سبکسری پیش آمد

که رفع خجالت آن راند بیر مدبران روزگار مفید نیاید و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن زلات خسار

خجالت او را از غبار جرایم پاک سازد نشان انفعال باقی ماند غرض از تمهید این مقدمه صوب مشحون

آنکه آصف خان از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته بجد و ابا بخشی

لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود و از آنجا که خیانت گزینان را خوف و بیم گیر میباشد بحرف و حکایت

فتنه اندوزان تهی مغز از جای رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده بتوهمی واهی گریخته بجانب گده رفت

و مجمل این قضیه آنکه از آن هنگام که آصف خان ولایت گرهه مسخر ساخته بر خزاین جوراگره متصرف شد

و از کوتهی خرد و خست نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربی و ولی نعمت که بدولت او از قلم بعلم رسیده

بود پوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبار خود ساخته بود و همیشه بخود توهمی راه میداد و هرچند آن معامله

بمتصدیان اشغال سلطنت رشوتها فرستاد اما از آنجا که معدهٔ طمع این حریصان بر جاک سیر نیاید

سودمند نیامد همواره سخنان تباه معانی بر مز و ایما میگفتند در سنه ۹۷۱ که شاه بداغ خان از اقربیش

منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان همعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات

و تزویرات اهتمام میکردند و دوستان ناقص درک معامله نافهم و فتنه اندوزان سخن چینی

دورویه یکی را هزار ساخته با آصف خان بیدل میرسانیدند تا در شب سوم مهر ماه الهی موافق

یکشنبه بستم صفر نهصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش وزیر خان و جمعی

از مردم موافق بقصد ولایت گده که بنا اهلیت قوی خیمه اسباب گذاشته فرار نمود و بکنیرتا

عنان باز نتافت صباح دولتخواهانی که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض

درگاه والا ساختند و عرضداشت این مردم در صحرای دلکشای جونپور وقتیکه حضرت شاهنشاهی

بانشراح شکار کام ستان بودند بوسیلهٔ ملازمان رکاب دولت بذروهٔ عرض رسید حضرت

باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را با لشکری آن لشکر نامزد ساختند و تعاقب جانرا

دوم
۳۳۴ ح

با چندی از سپاه دان کار طلب بتعاقب آصف خان تعیین فرمودند شجاعت خان بمانکپور رسیده
متفحص احوال آصف خان شد آنجا خبر یافت که بقصبه کره رسیده در صدد آنست که خود را بگدره رساند
شجاعت خان کشتی‌ها گرد آورده خواست که از آب بگذرد و سپاه منصور بر کشتیها بر آمده از آنجا
به آصف خان بحدران شجاعت خان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت که بر لب آب
سر راه بر شجاعت خان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصف خان راه مخالفت پیش
گرفت درمیان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه نبرد گرم شد و آنروز تا شب سخن با تیر و تفنگ
بود و چون حجاب ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت
شمرده شبا شب راه گریز اگریز پیش گرفت و بامدادگاه شجاعت خان خبر گرفتن آصف خان شنید
بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز در پی او تاخت و بگروهی از عقب ماندهای
آصف خان رسیده دست بکار [illegible] در کمال تعسیر عنان مراجعت تافته متوجه [illegible]
والا شد و در جونپور باستلام عتبه قدسیه سربلندی یافت و از سوانح فرستادن قلیچ خان است
بار دیگر بر سر رهتاس سابقا سمت سرریافت که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان
قلیچ خان را فرستادند که او را بر لوازم بندگی راسخ گرداند و مقرر سازد که چون رایات عالی
بحدود جونپور نزول اقبال فرمایند متوجه ملازمت گردد و فیل بخت بلند را همراه آورد در ینولا
که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را بشاهراه سعادت
ای فتح خان را
رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از دار الخلافت نهضت در آید سلیمان فوجی
بقلعه رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علی قلی خان تواند بدست آورد و لشکر
سلیمان باستظهار علی قلی خان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا
بلشکر سلیمان که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته پا از دائره قلعه گیری باز کشید

فتح خان که خبر دورروئی و تزویرکاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت
در گردآوری ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام روا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیچ خان
بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد که من از ممر آذوق و ذخیره دل بجمع ساخته ام اکنون تو بهر
روشی که میسر شود خود را بقلعه برسان که وقت است حسن خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را
بحیله اندخت بعرض واقفان بساط اقدس رسانیده که یکی از خاصان درگاه معلی را بمن همراه سازند
که انجا رفته باستمالت بادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه بآستان عالی آورم بنابران قلیچ خان
باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیچ خان حکم والا را کاربند شده برتباس پیوست فتح خان اگرچه
از روی ظاهر بلا ملتماسی منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی که در سر داشت بمواعید کاذب
وقت میگذرانید قلیچ خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود چون فتح آن قلعه
و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام توجه بتسخیر آن نه پرداخته وا رسوخ
این یورش آنکه چون مدت مدید علی قلی خان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشسته و
جز خاک خذلان بر سر خود نه بیخت درینوقت که زبان پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در
بغی و عناد که سرمایهٔ بید ولتی است بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته
بولایت سردار فرستاد که ازان طرف این شورنجتان فتنه اندوز در میان ولایت در آمده
بتاخت و تاراج غبارانگیز گردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان
و قیاخان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و چلیمه خان و محمد امین دیوانه
و بیگ نورین و سلیم خان و قوی افغان را بسرگردگی میر معز الملک تعیین فرمودند و پرتو حکم معلی
بران تافت که لشکر منصور سرراه بر ارباب عدوان گرفته نگذارند که گرد فتنه ا ...
دامن بانجد و دشمنیا افواج قاهره همت بدفع اعادی گماشتند و تنبیه جانزا

دوم ۳۳۵

بازگشتند و حضرت شاهنشاهی سودای فاسد علی قلی خان را چنین علاج فرموده بخاطر ممکن
متوجه التماس شدند علی قلی خان که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری
در عساکر نصرت مآثر راه خواهد یافت از آن داعیه و اندیشه ناامید گشت و بخیال ناصواب دست در
مکر و تزویر زده آق لالی بی سروقد نام عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف
معرفت امتیاز داشت پیش منعم خان فرستاده تذکار آشنائی قدیم نمود و بعد از آن دیگر مردم
کاردان روان ساخته در مصلحت زد منعم خان خانخانان از ساده لوحی بکنکاش کهنه عملهای [illegible]
معاندان دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضداشت فرستاد
و بفرط الحاح التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مروت و فتوت ضمیر خورشید
بعین الیقین بدذرونی و فتنه اندوزی علی قلی خان را میدیدند ملتمس خان خانان را بموقف قبول
داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که مراحم خسروانی را خاطرنشان نماید و بر
حقیقت اسرار صحبت آگاهی یافته دقائق آنرا معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان به این
ملاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلی خان نوشت که مناسب آنست که با یکدیگر ملاقات نمائیم
صحبت داشته در تاسیس مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون در آن ایام
شهرت یافته بود که بعضی از بهادران اخلاص مند شاهنشاهی چون عادل و جمال خان بلوچ قرار داده
اند که کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علیقلیخان در آمدن و دیدن منعم خان ملاحظه عظیم داشت و متوهم
که معامله بحسب مصلحت و سیاست بانجام رسد منعم خان قبول این معنی نکرد تا آنکه مقرر شد که در میان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح بمیان آرند
بطلوعه [illegible] عظیم دانسته اهل و عیال خود را در حصار محکم گذاشته با لشکر و کشتی
سلیمان تا اظهار علی [illegible] کار بهر که آنطرف آب گنگ بود در رو بروی اردوی خان خانان
بلشکر سلیمان که بمحاصره مشغول بود در سی و کالا بهار از امرای افغانان همراه او بودند و به ارسال

رسل و رسایل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد بمقتضای قرار داد روز دیگر از آن طرف علی قلی با سه
کس خود یکی شهریار کل که از طبقه گردان بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میرآب و یکی
قورچی او که آهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خان خانان شد و ازین طرف
خان خانان نیز بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام
سلطان محمد قبق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علی قلی شد و از دو طرف دریا
فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتی ها در میان جزیره آب نزدیک بهم رسید
علی قلیخان برخاست و گفت کیفیت تیغ سلام علیکم و جسته تنها خود در آن کشتی منعم خان انداخت
و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بگریه سالوس گذشت و پاره در ذکر
خدمت فردوسی گذراند و تختی در عهود و ایمان زبانی صرف شد بعد از آن قرار یافت که میرزا
غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را [illegible] نماید که آن
حضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علی قلیخان
بالکلیه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم استحکام دهد و باین قرار داد از یکدیگر جدا شده
هر کدام باردوی خود آمد و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور پیوست تا میرزا غیاث الدین علی
بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستاده های پایه سریر [illegible] حسب التماس منعم خان خواجه جهان را
فرستادند بعد از ملاقات علی قلی روز دیگر منعم خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانه علی قلی خان رفت شاهم خان
جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته بیگی و کوچک علی خان و تیمور بیکه جمعی همراه بودند علی قلی جشن
بزرگانه داشت و مراسم مهمانی بجا آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمد
و بعد از آن خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی قلی جوان بی اعتدال است و من با خود رفتن
رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار تجدید کرده‌اید برای ما یکی بدید تا باهم برویم منعم خان

وابراهیم خان اوزبک را گروهی از علی قلی خان طلبیده آورد روز دیگر منعم خان خواجه جهان

رفته در منزل علی قلی صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال و بابا خان

قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان و علی قلی آشتی دادند هر چند سخن

در رفتن علی قلی در از کشید فایده نکرد و از حیله بکلیس که در سر داشت باستان بوسی قرار نتوانست

داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد در تربیت

والدهٔ خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست میفرستم و بعد از تقدیم خدمات لائقه باستلام

عتبه علیه مشرف خواهم شد بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر علی قلی

والدهٔ خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامی خود مثل بال سندر و اجیله که از فیلان مست زبردست

مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میر هادی و نظام آقا فرستاد و حاجی خان

سیستانی را که تعید خود بود نیز فرستاد خان خانان و خواجه جهان افواج قاهره را بر کنار آب دریا

مقابل گذاشته والدهٔ علی قلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند

ببارگاه مقدس رسیده خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته و سر و پا

برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیلهٔ شفاعت او بر جرائم گوناگون این شوریده بختان

قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگر چه ظاهر دانست که این واژگون طالعان

بعهد خود وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرهای

ایشان بدستور پیشین مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در بهجید و بسیر

شکار رسیده میرای خاطر باشد علی قلی از آب گنگ باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافت

آگره مستقر رایات اقبال شود وکلای اینها آمده اسناد جاگیر خود را دریافت نمایند و جمع

آن اسناد نیر اقبال محال جاگیر خود را متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایات پادشاهانه

تا رکِ مفاخرت باوج عزت رسانید و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آورند
و مژدهٔ عفو گناهان را بوالدهٔ علیقلی خان که در حریم حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع
وزاری نهاده منتظر نوید بخشایش بود رسانید و چون معامله این نابرخورداران بیدولت تلبیس
بود چنانچه بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که حقیقت بد درونی
این طائفهٔ کافر نعمت بر ساده لوحان زمان خاطر نشان شود بعد از چند روز که اینها بسعادت
زمین بوس عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار با باغیان درگاه معلی
رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادر خان و سکندر خان باغوا و صلاح دید علیقلی خان
گرد خلاف و عناد بسر کار سرور انگیختند و در مقام بغی و عصیان ایستاده دست بفتنه و فساد
گشادند ناگاه درین اثنا با آئین شایسته فوجی بزرگ از مواکب عالی رسید و از استماع شکوه این
فوج دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان نیافتند ولی اختیار شده در مکر و تزویر زدند
از روی ظاهر بمیر معز الملک و امرا پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابله عساکر منصوره آمده
خیال محال جنگ داشته باشیم استدعا آنست که واسطه شفاعت زلات و جرائم ما گردیده و
فیلان نامی که باقبال بادشاهی بدست آمده و طبع اقدس بدان رغبت دارد روانه درگاه معلی
می سازیم و چون بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است ما هم
بدرگاه جهان پناه رفته سجدات عذر خواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک و سائر امرا چون
رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود میدانستند داغ رد بر پیشانی خواهش آن مدبران
نهاده جواب نوشتند که رقائم آثار و جرائم شما از آن قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدار
از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام داده درخواست کرد
که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت بمشافه گفته شود میر معز الملک قبول این اراده

نموده با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادر خان از انجانب با چندی پیش آمده میرزا را دریافت
و مقدمات از جانبین در میان آمد چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت
لیکن بحرف و حکایت روزگاری گذرانید چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید حکم والا بشرف
نفاذ پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند
خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس آن جماعت باشد از فضل و رحمت بی غایت
ما نا امید نسازند و این دولتخواه بسپاه نصرت قرین پیوسته بآن بدولتان پیغام فرستادند که
انچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بنفرمی درست
و خاطری مطمئن متوجه آستانه بوس گردند و اگر نه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن کار مردان
نیست و چون دل شان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمون شان نشد و دولت یاوری نکرد
از بدبری خود بر نواحی خیرآباد پای ضلالت بپای جرأت را دلیری افشردند و عساکر دولت را
چون حقیقت ایجاج علی قلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود و لشکر عش در مبارزت مساهلت
نموده بود راجه و لشکرخان قرار جنگ داده بترتیب صفوف و تسویه افواج همت گماشتند قول بمیر
معزالملک و اعتماد خان خواجه سرا و میرعلی اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان و دوله خان فوجدار و
جمعی از بهادران نامور نظام گرفت و برانغار بجلادت قیاخان و حسن آخته و شیر سلطان و راجه
تهرسین و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از جان سپاران ترتیب یافت و جوانغار
بباقی خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و فتو و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران انتظام پذیرفت
و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قلی قدم خان و شاه فنائی و صدر جهت اوزبک
و قلماق بهادر و طائفه از مردان کار رونق گرفت و التمش بخان عالم و سید مغل و رای سال درباری
و رای تهرداس و پادن خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از انجانب باغیان فوج

دوم ح ۳۲۹

شده بودند فوجی باهتمام بهادرخان و فوجی بسرداری اسکندرخان و فوجی بسرراهی محمدیار
برادرزاده سکندر در هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند در میانه هر دو هراول هنگامه جنگ
گرم شد قدری هراول مخالف غلبه گونه جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده هراول را
بر داشتند محمدیار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان برخاک هلاک افتاد و بسیاری
از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده عربده بود گرد
ادبار بر روی دولت خود بیخته و پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره
کامیاب نصرت و اقبال از دنبال منهزمیان در آمده بهر کس از آن تیره روزگاران بخت برگشته
میرسیدند خونش بخاک میریختند تا بر لب سیه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده
از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپه کارآمدنی او در ان ظلمت آباد فرو شدند و افواج
قاهره که سکندر را هزیمت دادند بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراگنده شدند بهادرخان
که با جمعی در کمین بود درین زد و گیر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ در پیوست شاه
بداغ خان از اسپ جدا شده و بقید مخالف در آمد و عبدالمطلب پسرش توفیق نیکو خدمتی نیافت
و ناصر قلی و جمعی از کافر نعمتان تباه خرد خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند
بهادر این افواج را بر داشته متوجه قول شد و قول بی جنگ سررشته صبر را از دست داده
عار فرار اختیار نمود محمد باقی خان بهانه حفظ اسباب و البقای اموال خود را بکناره کشید و بعضی
از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند و از شومی اینها لشکر فتح کرده شکست
افتاد راجه تودرمل و قیا خان و اعتماد خان و مردم التمش جدا شده در میدان ایستادند چون
لشکر بر هم خورده بود کاری بسر انجام نشد غرور را این نتیجه است این معامله نافهمان نمی بینند
که خدیوزمان با علم یقینی چگونه مدارا فرمایند هر گرا کردار چنین باشد آنچه ببیند از خود بیند و روز

دیگر سپاه پراگنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شد و سران آن لشکر عرضداشتی محتوی بر حقایق
سرگذشت باستان معلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بحقیقت
حال مطلع شدند از انجاکه مجدداً از جرایم ایشان گذشته بودند جریمهٔ عظیمه چنین را نا شده انگاشته
امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب
خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند و یک جهتان اخلاص مند با وجود ظهور چنین
حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند و از سوانح آنست که درین هنگام که رایات جلال در جونپور
انتظام بخش جهانیان بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بغی خود را بر داشته در مقام تاخت
تاراج شد و زود سزای کردار خود را یافت این مدبر بی سعادت از خدمتگاران خواجه معظم بود و
بعد از آن به بیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطه حسن صورت این بیخرد را که از زمرهٔ ادانی
بود بتقرب خود متسیاز داد در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسلک
بی حقیقتی گشت چنانچه مجملی از آن در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر
انوار عدالت است هر چند آن بی حقیقتی در دولتخواهی آنحضرت بود اما چون این سجیهٔ دنیه در آدمی
نکوهیده ترین صفات است پسند طبع حق پسند نیامده منظور رعایت نگشت چندی در قصبهٔ
سامانه بسر می برد درین ایام که علی قلی خان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند و رایات اقبال
متوجه نایرهٔ افساد شد این خون گرفته بیدولت جمعی از اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست
فتنه بکشاد و ملا نورالدین محمد ترخان که فوجدار آنجا بود دوست محمد نام شخصی را در سامانه گذاشته
بود که سرانجام مهمات آن پرگنه می نموده باشد روزی آن بخت برگشته ناهموار این دوست محمد را
برسم مهمانی بخانهٔ خود آورده در اثنای صحبت پیکان راسوهان میکرد و مجلس میداشت که ناگهانی تیر را
در خانهٔ کمان نهاده بر سینهٔ آن بی گناه زد و کار او تمام کرد و اسباب و اموال او و آنچه در آن

پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنهٔ مال نیز شتافت و شقداران پرگنه را که بخالصهٔ شریفه
منسوب نیز گشته از اموال آنچه دران پرگنه بود بدست آورد و او با ایشان حادثه دوست دفعه
طلب کرد و پیشتر شدند و در میان ولایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نورالدین جمعی را با خود
متفق ساخته کمر همت بدفع او بست در موضع ونهوری که در حدود ساماته است آن دیوانهٔ بی
سامان بغارت مشغول بود در رسیدن ملا نورالدین شنوده و ازان اعتباری نگرفته با معدودی
متوجه او شد و فوج ملا تاخت در اثنای تاختن اسپش بتنهٔ درخت رسید و افتاد و جمعی پیاده
رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانهٔ بی دولت را بقتل رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس
ارسال داشت و در جونپور عرضداشت او بموقف عرض مقدس رسید و مورد عنایات خسروانی
شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعه چناره نهضت فرمود و ازانجا که فطرت قدسی آثار
حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبول است بوسیلهٔ الحاح و شفاعت
منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم و آثام علی قلی خان و سایر ارباب عصیان کشیده
هوای سیر بنارس و تماشای قلعه چناره که از قلعه های مشهور هندوستان است از خاطر شاهنشاهی
سرزد و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دیمر پانزدهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سوم
رجب اشرف خان را بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود و چون بسه منزل
شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال پرتو انداخت افاضهٔ انوار
عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد و اردوی مظفر را حکم توقف درانجا
نموده با خاصان رکاب مقدس بتسخیر چناره توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را بنظر اصلاح
انداخته سیماهای ظاهر و باطن گشتند و درین میان قراولان نشاط پیام فوجی بدست آورده
از بیشه های فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال

۵۱ بر ماشان و خانه برادران ... بجمع آمدند ۱۲ *
۵۲ ای ... دفع فتنهٔ آن ... در موضع ... کردن ... ملا نورالدین ... ۱۲
۵۳ ... از ... دور کردن ... و درگذشتن از جرایم ۱۲ *
۵۴ ... ۱۲ *

دوم ص ۳۴۳

صید ساخته با بعضی از ملتزمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی دران بیشه تا انبوه بنگاه زفرموند
و قریب دو کروه جست و جو کرده بگله فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران تافت که ملازمان بساط
حضور از هر جانب در آمده این گروه منظران را گرد گردند بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بود دوه
فیل والا شکوه را در میان گرفتند گردنهای این وحشی طبیعتان را بطناب مدارا بستند و فیلان
اهلی هم تک ساخته بحصار چناره مراجعت نمودند و از انجا بجانب بنارس کوکبه عزیمت بلند کرده بارد
معلی که منتجبی است از هفت اقلیم ورود سعادت فرمودند و از سوانح ایلغار فرمودن حضرت
شاهنشاهی است بر سر خان زمان از انجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاه
از میدان فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت آمده هر چه از حقائق کونی والهی است پیش از آنکه
جلوه ظهور یابد انوار اشارت وظلال عبارت بران پرتو می اندازد چنانچه در آنوقت که منعم خان
زبان تضرع کشوده شفاعت جرائم علی قلی خان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میکنیم
اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه دران
هنگام که بموجب استدعای خان خانان علیقلیخان و بهادر خان جاگیر مکرمت میشد قبول
التماس او مشروط باین بود که تا موکب اقدس درینجدود باشد خانزمان از آب عبور نکند و
چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر
عالیه بگذرانند و بر جاگیرهای خود متصرف گردند درینوقت که رایات عالی بجانب بنارس
و چناده ظلال ارتفاع بسمت معاودت انداخت علی قلیخان همان روز از آب گذشته بمحمد آباد
رسید و کسان را به غازی پور و جونپور روانه کرد موکب معلی از شکار مراجعت نموده به ساحت
بنارس نزول اجلال فرموده بود بعرض مقدس رسید که آن بی سعادت بر خلاف شرط رفته
عدول از جادۀ حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر جهانگداز شاهنشاهی

دوم ۳۴۳ ح

۱۲ صفت موصوف اقبال
صفت آن بیشه
صید شاهی چنان است
شده ۱۲ صید او
کز اقبال ...
۱۳ ...
جمع آورده ...
... بود ۱۲
۱۴ ...
صفت ...
ای ... ۱۲
دل ... ای
... بود ... است
پیش از آنکه ... ظهور
جلوه گر شود
۱۵ ... علی قلی ...
... ۱۲
۱۶ ... علی قلی
... ۱۲
مولوی محمد صادق
مدظله

بجوش درآمد و رقم بید ولتی این سیه‌بختان که اغماض نظر ازان شده بود بر [illegible]
اقدس که آئینهٔ گیتی‌نمای دولت است جلوه‌گر شد و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب
ساخته ماجرای سیه‌بختی آن تیره‌روزگاران را بر زبان اقدس آوردند خان خانان از کمال
انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته و رشته جواب گسسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان
و راجه بهگونت‌داس و جمعی دیگر از امرای حقیقت اساس را براردوی نصرت طراز گذاشتند
که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علیقلیخان شب
دیبادین است و سوم بهمن ماه الهی موافق شب سیزدهم رجب پای توجه در رکاب دولت
آورده بطریق ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس و سایر فدائیان
موکب معلی گرد و پیش چتر والا بوده و بر یکدیگر مسابقت نموده گوی سرعت از شمال و صبا ر
بودند جعفر خان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی‌پور تعیین فرموده اند این بهادران چون
بدروازهٔ قلعهٔ غازی‌پور رسیدند و بید ولتان آنجا آگاه گشته از برجی که متصل بدریای گنگ
بود خود را در آب انداختند و به محمدآباد رسیده علی قلی خان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی
گریخته چون برلب آب سردار رسید کشتی چند که برکنار آب برای چنین روز آماده میداشت
با جمعی که با او بودند درآمده جان سراسیمه را بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب
که روان شد از دریای جونپور بر فیل سواره عبره فرمودند و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف
نمودند سحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند آن بدنهاد
خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا بهر سوم راه میرفتند فیل تخت او بود
بدست درآمد و از آنجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را پیشتر رخصت فرمودند
روز بیگاه شده بود که ازین پیش فرستادها خبر رسید که علی قلی در مقام گذشتن از آب سروار است

دوم ۳۳۴

۶۹۰

چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده سواری موقوف شد سحر بدولت شتافته اقبال را نیز راندند درین روز آوازخان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبر بساحل آب رسید کشتی با بیراز اشیا و اموال که علی قلیخان تحقیق کرده و موکب معلی ساحل آب سر وا گرفته نهضت فرمود و عساکر نصرت همگی بوادی و براری را در نوردیدند و از آن گم گشته صحاری ادبار نشانی پیدا نشد و چنان از ثقات استماع افتاد که علی قلی بی خبر در محمد آباد بود و اگر همان شب که رایت اقبال بآن حدود رسیده بود در است رانده به محمد آباد میرفت آن مدبر بدست می افتاد و بهانا که منعم خان این نرد دغلی باخت و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد اول نگذاشت که همان شب بر سر او بروند ثانیا او را خبردار ساخته گریزانید و معلوم شد که علی قلی از راه های پر درخت بقلعه جلوپاره رفته فرود آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بروی نیاوردند و روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا شد و گذرگاه معلوم نبود که آن دریای زخار را عبور توان کرد از بنا روی آب در برابر جلوپاره نزول اجلال فرموده بند و قتها از طرفین سر دادند چون علیقلی دانست که گیتی خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند بودن را بخود قرار نداده بیشتر روانه شد و روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ نموده کنار دریا گرفته بقصبه مؤ نزول اجلال فرمودند درین راه غریب درخت زاری پی سپر مواکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان می شدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف می درآمد و سپاهیان سخت انداز اشارت عالی می شد که بخدنگ شستدان و وزر سنان شعله کردار از پا می انداختند و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریائی مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان می شدند و چون از دور گرد عساکر بسیار سبحانت

دوم

تا آب میخزیدند و بعضی جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی آمد بالجمله
موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادر خان درین فرصت بجونپور رسیده
مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن دارد که باردوی معلا
رفته دست بردی نماید بنا بران موکب مقدس از ساحل آب سروار بجانب معسکر اقبال عطف عنان
فرمود و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علی خان بسکندر خان
و بهادر خان رسید و قضیهٔ گرفتاری والده علی قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم
کردند و دانستند که اشرف خان لشکری چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور بغایت آسانست
از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری
اهتمام ننموده بود دروازه را سوخته و درون شده طایفه نردبانها بر دیوار قلعه نهاده
بر آمدند اشرف خان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند بهادر خان اشرف خان را
گرفته مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد و باوجود آنکه جونپور عمری در جاگیر
او و برادرش بود و چندین روابط با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را پایمال افساد کرده
دست انداز غریب نمود و بسیاری از تاجران را تاراج کرده به بنارس شتافت و انجا
هم قدری دست بغارت برد و ازانجا بمدن بنارس که بزبانیه مشهور بود رفت و درانوقت
خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علی قلی معاودت نمود سکندر و بهادر راه گذر
که منظور ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علی قلی از صدمات عساکر
اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر او چنانچه گذارش یافت بمسامع اقبال رسید
موکب مقدس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه اردوی معلی شد
که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیت آن رسد و شورنجتان باستماع

دوم ۳۴۶

توجه رایات

توجه رایات اقبال قرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از انجا
پرتو توجه بجانب جونپور تافت و روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن
اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و
جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان
شدند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی از ان منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از فر نزول
موکب والا پایهٔ بلند یافت چون این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و
تساهل عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور آمد رای عالم آرای درین شهر اقامت
انداخت تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه برآید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد و بموجب حکم مقدس اعیان
مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیان انداختند و بر زبان
اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن آنجد و در برنخیزد پای تخت اقبال همین شهر
خواهد بود و جمعی از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانده اند حکم رسانیدند
که بیلغار معهود داخل موکب معلی گردند و بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعیین فرمودند
و حکم معلی شد که تا علی قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند و چون حقیقت احوال العلیقلی رسید میرزا
میرک رضوی را که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی
خود نمود و برای هر کدام از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان
خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شد خانخانان که از اعیان بساط اقدس بود جرات
برین امر عظیم نمیتوانست کرد بنابرین جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از وفور
خداپرستی احترام آن طبقه منظور میداشتند مثل میر مرتضی شریفی و ملا عبدالله سلطانپوری و شیخ
عبدالنبی صدر بخود متفق ساخته پیش آورد و این جماعت بنا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی

در پایهٔ سریر معلی زبان شفاعت کشاده بعرض مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان صاف نشده است و از تمهید مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذرانیدن است خاطر این معامله نافهمان را رعایت فرموده مجدداً از تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطیکه از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبهٔ نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر تقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علی قلی خان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دهند و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و بخود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت منعطف گردانیدند و روز دین بست و چهارم اسفندارماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدار الخلافت آگره اتفاق افتاد و اردوی معلی بیک هفته از جونپور به بلدهٔ مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر آن دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی بآئین لائق عبور فرمود و درین ایام که رایات اقبال مرجعت فرموده متوجه دار الخلافت بود حنیفه کرانی برادرزادهٔ سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت

آغاز سال یازدهم الهی از مبداء جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی روی

شعر

باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت
خاک چمن شد ز ابر مشک تتاری

آتش گل تیز کرد باد بهاری
قرصهٔ کافور بست شاخ شگوفه

سنبل مشکین بسوخت عود قماری
از پی دوشیزگان حجلهٔ گلشن

آب صفت خاک کرد آئینه داری
دور نظر باز بست و حسن پرستی

وقت گل افشانیست باده گساری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم

گوش که دل را ببست دیده سپاری

نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد دریای فیض یزدانی بر زبان و زبانیان باز شد و بشرهای فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از ثلث ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه هژدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبداء جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو ثلث روز عرصهٔ شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود و دران فضای جان فرا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبائع شد آنجا خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهم خانزمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته بکالپی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و ازانجا برهنمونی عنایت الهی روی عظمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بر دار الخلافت آگره نزول اجلال گسترده پایهٔ آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند و چندگاه در مرکز عدل کامیاب عشرت گشته بمعموره نگرچین که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت بنیان را به پرتو نظر سعادت پیرای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر گشید های خود منظور داشته بدار الخلافت

توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره تا آمدن فرستادها توقف کردند آن مردم چون
نزدیک بعلی تعلی رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد
و در قشی که مخلصان درست را سزد پیش گرفته تسلی اینها نمود و تعهید و قسم که دست آویز ارباب
نفاق و نمودار دورویان سیاه درونست برجاده دوام عبودیت آورده مرحمت نمودند
و منعم خان و مظفر خان از مهمات آنحدود پرداخته کوچ بر کوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون
بقصبه اتاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان در راه یافته بود ایلغار نموده
پیشتر باستانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دورویی این بزرگان
زبانزد به بیانی واضح خاطر نشان ساخت بعد ازان منعم خان و سائر امرا بدرگاه معلی پیوستند
و لشکر خان را از بخشی گری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان
ازو گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال شان بود سرمایه مزید
هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت و بوسیله مقربان درگاه گناه
خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و نسق
معاملات شدند و بمیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرد و
از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا را بنسبت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته
توجه در جمیع پرگنات انداختند و بحکم والا مظفر خان جمع رقمی قلمی را که در زمان بیرام خان بسبب
کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار میداند آنهمه در دفاتر علیه مثبت
مانده بود و دست افزار تقلب متقلبان زر بنده شده بر طرف ساخته و قانونگویان و دانایان
جمیع ممالک محروسه برعم خود حال حاصل ولایات را خاطر نشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه
در نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اکثر آنرا حال حاصل نام نهند و دو رعیت و جوانان

داغ که در آخرین دفتر این دیباچه اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده بود در میولا
بجمیع امرا و ملازمان عتبهٔ اقبال تعیین نوکر مقرر گردانیدند که هر کدام چند کس را نگاه داشته منتظر
خدمت باشند و عوام سپاهی که بام را مقرر شد سه قسم بود قسم اوّل را چهل و هشت هزار دام
سالی تعیین شد و قسم دوم راسی و دو هزار دام قرار یافت و قسم سوم را بیست
و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبد الله خان اوزبک که ادبار یافته بگجرات
رفته بود جهانگیر خان بمقتضای قرارداد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را
از پیش خود راند و او از بیدولتی متنبه نشده سرگردان بادیهٔ ضلالت شد و باز بحدود مالوه
آمده سر بشورش برداشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر از این بسرانجام مهام ولایت مالوه
نامزد شده بود لشکری شائسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را
دستگیر سازد بهزار کلفت خود را به علی قلی خان و سکندر خان رسانید و از آنجا بدستیاری
ادبار بکوی نیستی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچی است و شرح این سرگذشت
چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوائف عالم خصوصاً
مقربان بساط عزت را میخواهد که از این دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال
رسید که جلال خان جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالی است این معنی بر مزاج
اقدس گران آمد او را از وجدا ساختند و آن سبک سر از جادهٔ خرد رفته شبی آن جوان را
همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقب او نامزد شدند و آن
گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لائق بحال او فرمودند
مدتی در جلوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی ندیمی
او را که در آن وادی بی بدل بود یاد کرده بنوازش سرفراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن

مهدی قاسم خان است بحراست ملک گدهه پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که
آصف خان در هنگام خدمت و وقت کار کفران نعمت ورزیده سالک مسالک بی حقیقتی شد
و درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای
اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از کبرای امرا و قدیمیان صاحب اعتبار این دودمان
عالی بود بحکومت ولایت گدهه فرستادند که انتظام آن ولایت نموده آصف خان را که مرتکب
قباحتی گشته بود بدست آورد و مهدی قاسم خان بآیین شایسته کمر عزیمت بسته قدم همت در
راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال رسید آصف خان خبردار شده بچندین تحسر و تاسف دل از آن
ولایت برکند و آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسم خان
بآن ولایت معمور در آمد و باستقلال تصرف نموده بدنبال آصف خان شتافت و علی قلی خان که
همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف خان بجد بود این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت
و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بی خرد از راه رفته و باتفاق برادر خود وزیر خان
بجونپور شتافته علی قلی خان را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم انتظامات ولایت گدهه شد
و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در پردهٔ بی توجهی سیر سفیر مینمایند و هر زمان برای خود پردهٔ
لطیف سرانجام میدهند درینولا که معمورهٔ آگره مصر تخت نشین دولت و اقبال شد هم بحسب مصالح
ملکی که دانا دانند و هم برای نشاط صوری که عامه فهمد رای جهان آرای بچوگان بازی که در
معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانیست اشتغال فرمود و در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت از
عرصهٔ روزگاری ربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامهٔ بازی آراستن بود و بباطن مشغول حق
بودن و کار جهان ساختن و درین کار شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند
از انجمله گوی آتشین بود بوسیلهٔ لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست

میداد و بچوگان هلالی گوی از کواکب می بردند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی اسباب
دست و پا در رهت میشد و مردم را توانائی قطره و تردد که ناگزیر نشأه سپاهی گریست بهم میرسید
و از سوانح درگذشتن یوسف محمد خان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران
از فرط باده پیمائی روز خورداد موافق پنجم ذیقعده پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده
بظلمتکده فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر که نعش او را از نگرچین بدار الخلافت آگره
آوردند بدن او گرم بود حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت و مردمی
متاسف شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبائی ماتمیان قل بای داده شدند
و بلوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح این واقعه آنکه بیشتر سمت تحریر یافت که او
بحراست و حکومت کده به تعیین شده بود که آصف خان را از آن حدود برآورده بران دیار
متصرف شود چون آن ملک بی منت سعی بدست او افتاد از درازی ملک و خرابی آن مواد نیست
سامان آن کرد و وحشت بر مزاج آن غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای بادشاهی
برخاسته از سر حد دکن عازم سفر حجاز شد هر گاه بی مناسبت معنوی قرب بزرگان دین که
صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نیاید نزدیکی اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان معنی صورت
عزت و اعتبار یافته اند چه کشاید سیما که بی مناسبتی نارضامندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال
او باشد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند و
شاه قلیخان نارنجی و کاکر علیخان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین بآنحدود تعیین فرمودند
و فرستادها رفته پراگندگیهای آن را انتظام دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند *

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال

از نیولا که نگرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که حکیم میرزا باغوای

کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط
است که میرزا سلیمان ازان باز که از نهیب صدمهٔ شاهنشاهی فرار اختیار کرده به بدخشان مراجعت
نموده همیشه اندیشهٔ آمدن کابل داشته درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت
شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم بار دیگر لشکرها را فراهم آورده روی
امید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم
کوکه که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بوده سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل
کابل بود از کابل برآمده بشکر دره و غوربند رفت و میرزا سلیمان به کابل آمده قلعه محاصره
کرد و بعد از چند روز که مند قدرت خود را از کنگر تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت
که در غوربند و آن نواحی است خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای
ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم
سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعیین کرده پیغام داده که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر
بوده‌اید خصوصاً که نسبت وصلت ضمیمهٔ آن شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که بکمال یگانگی و یکجهتی
ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات
شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشد
در میان آید میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریهٔ قراباغ که در دوازده
کروهی کابل است او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید
معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بی شائبهٔ مکر و فریب درمیان آرند چون فرستادها
تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل
یکی دارد و عمل بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی

مقرر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یکانگی
را بکمال وثوق برسند بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاده
که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را
درکنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمینگاه
وقت باشید که چون میرزا برسد شما از آن جا برآمده دستگیری کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر
محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر اردو و بمحاصره کابل گذاشته شبا شب خود را
رسانید و قریب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا حکیم از پیش بیگم که سوگندان
غلاظ شنیده بازگشتند نظر بظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای
مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم متحد شدند مگر باقی
قاقشال که از رفتن مانع بود و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم
میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد و سوگندان دروغ که دام فریب است
در کمند دشمن اندازد و آنچه آن غدر اندیش اندیشیده بود باقی قاقشال پوست کنده میگفت
و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد
در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود از ایشان
جدا شده و خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گران
پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصد ایستاده است و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام
میرزا از شنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا
سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم برین خیال مطلع شده خود را بر کناره کشیده تعاقب نموده
بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و از آنجا در دنبال ایشان بود گرفته

دوم

باقی قاقشال با برادران عقب سر میرزا تعجیل میراندند و کار بجائی رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا
نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران بپای مردی
مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا از خطرگاه
عذر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب کرد چون دانست که میرزا حکیم
بدر رفت بناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد میرزا حکیم
چون شب درآمد در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد تا بعضی
اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او آوردند و از انجا کوچ کرده نزدیک بکتل
هند وکوه قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته بمسرغ و اسرف که بتصرف او بدیگان بود
رسیده از انجا یکدو منزل پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که باو متفق بودند اراده کردند که
میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند و از و کمک طلبند لیکن باقی قاقشال که ریش
سفید بود راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می برم خواجه حسن با جماعت به بلخ
رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند از انجا بازگشته میرزا
را گرفته بغوربند آمدند و از انجا براه ایسا و بحرا و بجلال آباد عبور افتاد و از انجا به پرشاپور و از انجا
بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشتند و از انجا عرضداشت تضرع طراز متضمن حقیقت
روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت و در معموره نگرچین که مهبط انوار
اجلال حضرت افزای عالم قدسی بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس دریافتند
و عرضداشت میرزا بذروه عرض اقدس رسید و از انجا که دولت بیدار پاسبان
این دودمان والاست خبر فتور کابل حجر پیشتر بعرضه اجلال شده بود و دران هنگام فریدون
خال میرزا در ملازمت اقدس بکامیابی سعادت بود آنحضرت او را از ره ... نوازش فرمودند

رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خوردسال و بی پروست او رفته منتظم مهمات باشد
و میرزا را بر شاه راه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز
بمجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد
و آن وقایع پیش آمد و درین وقت که ایلچیان میرزا حکیم آمدند آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری
و شفقت جبلی خوشخبر خان را که از یساولان بارگاه قرب بود بالنقود وافر و اجناس وافی و
خلعت و اسپ خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب
سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب باردوی
میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی که دیباچه اقبال جاودانی بود دولت پذیر
شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجا آورد و بعد از چند روز فریدون که پیش از خوشخبر خان
بموجب رخصت عالی آمده بود رسیده آن کوتاه فکر بمقدمات دور از کار که در واهمه هیچ خرد مندی
راه نیابد میرزا که رانده و مانده تا آنجا آمده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس غیر واقع
جلوه داد و تسخیر گرفتن لاهور بآسانی خاطر نشان کرد و باین قدر اکتفا ننموده میرزای خوردسال
را بگرفتن خوشخبر خان اغوا نموده میرزا اگرچه از حرمان دولت آتش خیال فاسد فریدون را
دانست که راهی بجائی دارد اما رضا بگرفتن خوشخبر خان نداد و شبی طلبداشته وداع کرد و در آن
هنگام یکی از نویسندهای بیدولت سلطان علی نام که از مستقر خلافت مردود شده بکابل
رفته بود و آن نامراد را لشکر خان خطاب داده بودند و حسن خان برادران شهاب الدین
احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می بردند آن دو بی سعادت سخنان شور افزای
فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می جستند تا آنکه میرزا حکیم که نه عقل دوربین
داشت و نه دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان از سیلاب گذشته پای جرأت و

روی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست انداز گردند و چون
این خبر بامرای پنجاب سید میر محمد خان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت
حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعتبهٔ مقدس عرض داشتند و نائرهٔ
غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و باجتماع بعضی از عساکر
اقبال پرتو اشارت تافت و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب که شاید بفریب و فسون امرای
پنجاب را تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان
فرود آمد و روزی دیگر یکبار بقلعه رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال ابد پیوند
شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد جلالت و جلادت داده از فرط بیدلی بضرب توپ و
تفنگ سپنج نفسی را پیرامون قلعه گشتن نداده و هر روزه بهمین نمط آئین قلعه داری استحکام
داده بکمال شجاعت و حقیقت بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانان را
بحکومت دار الخلافت آگره که مرکز دائرهٔ سلطنت بود تعیین فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح
دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق سه شنبه سوم جمادی الاولی
نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت اعتصام آورده سمند اقبال را جولان
دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهاری نمودند بعد از ده روز دار الملک
دهلی از ظلال رایات اقبال نور پذیر شد و بطریق معتاد و آئین مسعود زیارت مراقد سنیهٔ فرو شدگان
ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت
ساخته روی توجه بروضهٔ فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حرم متقدم
مراعات آداب نموده عزیمت پیشین وجه همت علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان
خیال خام در سر می پخت و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت نهضت موکب معلی سراسیمه روی

بفرار آورد تا ساحل نیلاب باز پس ندید و آن روز که معسکر اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال
فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور
آورد و امرای پنجاب تبارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و بساعت سعادت
انتساب منتصف بهمن ماه الهی موافق رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد و
منازل محمدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کوکب افضال
شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با
جنود اصحاب طغیان آداب جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند به پیشگاه تحسین درآمده بپایه
ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای لائق
درکنارشان نهاده آید اما ازانجاکه ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است
بکوتهی خرد حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی
دیگر از امرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا
که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بفرمایند که درین صورت اخراج میرزا را بر وجه
احسن متکفل شوند این دولت اساسان حکم عالی را کاربند شده متوجه خدمت شدند و آنحضرت
در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال بکنار سنده
رسیده مراعات احوال رعیت نمود و ازانجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی
یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام که بقصد میرزا حکیم الغار کرد
محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان چندی از فارسان مضمار
شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور نمایند این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی دست بردی
نمایان نموده او را هزیمت دادند و اشیای بدخشان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره

افتاد محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که در بیت یورش همراه بودند بچار دیوار باغی که دران
نواحی بود در آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم فرستادند
که اگر گرم می شتابی و مدد میرسانی اینهارا در سلیخه کرده ایم دستگیر کردن آسان است او در جواب
نوشت که چون دختر میرزا سلیمان اند این سلوک با ایشان از آئین ادب بعید است کسان
خود را طلبداشت میرزا سلیمان از سنجد دره از غدری که به میرزا حکیم اندیشیده بود محروم مایوس
باز بحوالی کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد
و بابدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد در میان نبرد سپاه بر خاست و باکوته در مردم
اسپ نیز افتاد ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی خان بدخشی محضر چیزی که دستاویز
مراجعت و روکش معاودت باشد گرفته اول حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت و از عقب
خود هم شتافت و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان
آنجا سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسد گشتند و موکب معلی کوکبه ابهت و اجلال
در لاهور برافراشته سایه عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت
ظلمت زدای انفس و آفاق شد و جشن والای وزن مقدس نیز در همان ایام مسعود ترتیب
یافت و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات بخورد و بزرگ
رسید و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصاً حکم رانان و زمینداران سمت شمالی فرق
فرمانبرداری و جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامی می فرستادند
وگروهی که دران فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد فرزندان و خویشان
با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت می نمودند و در همین ایام محمد باقی ولد میرزا
والی تته عرضداشتی متضمن مهر و فور بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان

ارسال داشته وخلاصهٔ مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط اخلاص و
اطاعت جان سپرد اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت قدمان
ذروهٔ انقیادم درینولا سلطان محمود بکری بخلاف توره و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار
سپاه بجانب بنده کشید و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت ابدقرین دستی برین حدود
نتوانست یافت و پراگنده برگردید امیدوارم که بمیامن عقیدت واخلاص خود در خیل بندگان
هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من نه نشیند عرضداشت او بوساطت
مقربان بساط قدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده والتماس او فرمان جهان مطاع بنام
سلطان محمود خان از مکمن سطوت واجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون ننهد و از حدود
متعلقهٔ باقی خان عنان خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده
قرین رخصت گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک
شمالی سایه گستر بود و عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره بدرگاه معلی رسید بمضمون
که پسران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سائر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز بودند و
در سرکار سنبهل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات وحواشی
دهلی درازدستی نمودند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن مدبران را بدست آورد
کوتاه بینان این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید
سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور
گورکانست و والدهٔ محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزاست و میرزا در زمان فرمانروائی
خود محمد سلطان میرزا را که نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا
چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

دوم ۱۵۳

در دفتر اول بتصریح گذشت ۱۲ **
یعنی بابر شاه بطوریکه مراعات این خاندان می‌نمودند به همان طریق همایون شاه نیز پاسداری ایشان کردند و رعایت قدیم مرعی داشتند ۱۲ * مولوی محمد صادق مدظله

پیوست و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سر آرای حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند با وجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی بدامن اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از و دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایه تربیت بر پسران او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقاپیوند حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با بنایر و عشائر او نظر عنایت انداخته کامروائی فرمودند چون محمد سلطان میرزا را پیری دریافته بود از سپاهی گری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشغال دعا مشغول باشد و از و در کبرسن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت از دور و نزدیک کافل مهام طبقات عالمیان است هر کدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لائق مکرمت فرموده بودند در جمیع یورشها قرین موکب معلی کامیاب سعادت میگشتند خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب بجهت اطفای نائره شور افزای میرزا حکیم از دار الخلافت آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان افراشتند

نیزه و نشان و علم

وگروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبهل و آن نواحی دست تاراج
دراز کردند و جاگیرداران آنجا جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند و چون ایشان را طاقت
مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خودسران کج
بآن بدنهادان شورش طلب راست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام راسری و سروری
در سر بود از آنجا بازگشته قصد میان دو آب نمودند گذرشان به پرگنه نیمکار افتاد یار شاهی
خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار آنجا بود بمدافعه آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی
چون در مقام سخت گیری ایشان بود و هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و یار شاهی جنگ
مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل دیگر اشیا بدست این بیدولتان
بی راهه رو افتاد و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تا تارخان دهلی را مضبوط کرد و منعم خان
از آگره بمدافعه برآمد آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب شتافتند در قصبه سیپت
سپهر معظم الملک که بجانب احرام ملازمت بسته میرفت دوچار شدند و اسباب او را غارت نمودند
و منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندیده برگشته بدار الخلافت آگره آمد و این جماعت رفته مالوه
را متصرف شدند و در آن وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات
در سلک معتصمان رکاب دولت انتظام داشت داماد او خواجه هادی که بخواجه کلان اشتهار داشت
اجین را استحکام داد اما بی حقیقتی چند که همراه او بودند برآمده بمیرزایان ملحق شدند و آنچه اسباب
خواجه بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگ زادگی بسلامت ماند در هندیه قدم خان برادر
مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعه سنتواس بود
و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از منتسبان مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می
آمد بسنتواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در سنتواس پناه برده

ابراهیم حسین میرزا بمحاصرهٔ آن پرداخت و دربن اثنا محمد حسین میرزا هندیه را متصرف شده قدم خان را کشت و چون سر او را کنار قلعه سنتواس آوردند مقرب خان بیدست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز بدر آمد ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول نمود در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی قلی خان بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه برده محافظت نمایند

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام که عرصهٔ لاهور بورود موکب معلی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگردآوری خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فیوض بهار احاطه روی زمین کرد و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدائق و بساتین جولانگاه نظارگیان بدایع صنع شد و شقایق و ریاحین بجلوه های مستانه کمند بر انتظار دیده وران انداختند شعر

که جلوه کرد طاوس بهار … برخاست از طرف باغ گلبانگ هزار

بر سبزهٔ تر فتاده هر سو گل سرخ … یا بر پر خود نهاده طوطی منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز یکشنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز شد و رغبت خاطر اعتلای سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور برانند و سرخاصی بیکی از امرای عظام سپرند و بخشیان و تواجیان و شراولان آگهی افزوده بهر جانب

سزاولی میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکاری
معیّن ساخته شدند و در پنج کروهی لاهور صحرای که بسیط چون ساحت دل شهریاران بحبّت آوردن
شکاری انتخاب کردند در مدت یک ماه که امرا و دیگر خلائق از خواص و عوام سرگرم راندن
شکاری بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بامور ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت
البلاد اساس می ساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه
بهم رسید و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآئین شائسته بشکارگاه
رسیده بر دور جرگه گردیدند و منظر شمول آن دائره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند
هر کس از بزرگان دولت و سائر ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام
شتافته بود نوازش آفرین یافته کله گوشه مباهات براوج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت
در رکاب سعادت آورده توسن شیر صید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و
نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند در آغاز عزیمت شکار و در جرگه که پنج کروه
بود روز بروز قمرغه پیش می آمد و دائره تنگ تر می شد درین میان گاه بجولان رخش گرم رو
شکار را از زمین می ربودند و گاه بکمند اندازی آهوان برق پای را بند می کردند و از انبساط
طبیعت نشاط پیرای انواع شکار افگنی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش
در میان قمرغه در آمده در رکاب سعادت بود و امرا در پیش مرحلهای خود سراپرده ها کشیده روز
بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل
شوق و هنگامه طرب گرم بود بعد ازان که حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت و
اقبال باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند بامرای عظام و مقربان حریم قدس پرتو اشارت تافت
که در صیدگاه درآمده شکار نمایند مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان

آمدند تا آنکه کار بجدی رسید که احاد و افراد از پیاده و سوار در آمده کام ستان عرصهٔ شکار
گشتند و از عجائب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که جمعی یکی از پیاولان بارگاه
مقدس بدمستی کرده یکی از ملازمان درگاه ملا تیر در کمان نهاده برکش کرده بود و آن کس در
کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال بادشاه اقتضای سیاست فرمود
لمازکمال غضب شمشیر خاصه را بقلیج خان دادند که این خودسر بی اعتدال را از بار کردن نجات
دهد شمشیر الیه دو مرتبه آن الماس پاره را بر وانداخت و سر موی آزرده نشد و بر زبان تقدیر
بیان گذشت بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ✤ نبرد رگی تا نخواهد خدای ✤ و
ازین معنی سر قضا دریافته جان بخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت بی اعتدالان سرش
تراشیده بر خر سوار بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است
و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را و در بساط مقدس عذرخواست گناهان او و برادرش
نمودن و عذر او بقبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصف خان با ضلال بخت
در کمند خدعیت و دام صحبت علی قلیخان و بهادرخان افتاد آصف خان را صحبت او خوش نیامد
و از تکبر بیجا و ترفع بی معنی خاطر او رنجیده شد و بانحال علی قلی در اموال او چشم طمعی داشت آصف خان
منتهض وقت بوده فرصت میجست که از وی جدا شود درین اثنا علی قلی آصف خان را همراه
بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود نگاهداشت وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته
موعد فرار قرار داد آصف خان بموجب قرار داد شبی از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور
پیش گرفت و وزیرخان نیز از جونپور بر آمده بهمان راه شتافته بود بهادرخان از حال آصف خان
آگاه شده تعاقب کرد نزدیک بقلعه جنار با آصف خان رسید و میان ایشان جنگ در پیوست
آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او [illegible] فیل عماری وار انداخته روان شد

و مردم بهادر خان از پی آنچه غنیمت متفرق شده بودند که وزیر خان و بهادر خان پسر او میرسند
و خبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را راست کردند درین هنگام که مردم بهادر خان پراگنده
شده بودند رسیده داد جلادت دادند بهادر خان تاب مقاومت نیاورده فرار نموده
اشارت کرد که آصف خان را که بر فیل می آورند هم بگذرانند نگاهبانان بکید و شمشیر حواله او کردند
انگشت دست او جدا شد و سر و بینی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر خان زور آورده
آصف خان را خلاص کردند و بجد و کره آمده آرام گرفتند و درین کارزار بهادر خان پسر
وزیر خان داد مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت آصف خان از زمان
گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و نکایت را از آثار حرمان آستان معلی دانسته با گرد
خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد و وزیر خان برادر خود را پیش
مظفر خان وقتیکه بموجب اشارت عالی از دار الخلافت آگره متوجه پنجاب میشد فرستاد وزیر خان
بدهلی آمد و مظفر خان او را بعواطف خسروانه مستمال گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت
شاهنشاهی بشغل صید افگنی منشرح و منبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصف خان
نمود آنحضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار
فرمودند که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی
ثابت قدم باشند و چون موکب اقبال بمستقر اورنگ سلطنت مرجعت فرماید دولت زمین بوس
دریافته معمور عواطف بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلی بعد از انصرام مهم عشرت
انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است و بپهنا
عمانی میگذرد رسید حضرت شاهنشاهی رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکل بدست اقبال
بدریا سر دادند و آن بادپای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت و ملازمان

دوم ۳۵۷

موکب والا ملتزمان رکاب مقدس که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند اسپ سواره خود را
بآب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خویش خیر خان بیساول و نور محمد ولد شیر محمد
که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصه لاهور منتصب شد تمامی
اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بآن مفطور است مصروف
بود و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه او از یکه جوانان موکب معلی
به بسالت و تهور علم امتیازی افراخته و پیمانه بدمستی را بر داشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد
درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود در عالم بیخودی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار
بود دوچار شد و تیری از کمان خانه بی اعتدالی پرکش کرده بجانب او انداخته چون جرات
معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در مقام
شفاعت آمده زبان تضرع بر گشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص
جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از بار بخت خویش بیراهه سعادت
همان شب فرار نموده پیش علیقلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست
جنید کررانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود از منسول که بجاگیر او
مقرر بود بتوهمی باطل فرار نموده بگجرات رفت آنانکه در نهاد بیدولت آمده اند سر آیینه از
بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند بزعم خود در افزایش خویش میکوشند و بمعنی به کاهش خود
افزوده خود را بچاه بیدولتی می اندازند درین هنگام که همت جهانکشای از تنظیم مهمات پنجاب
پرداخته پرتو توجه اقدس بر مرمت می تافت عرایض دولتخواهان خصوصاً عرضداشت منعم خان
خان خانان از دار الخلافت آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی مخاوی آن بوضوح پیوست
که علی قلی خان و بهادر خان و اسکندر [illegible] سر از ربط بندگی پیچیده باعلا و اعلان بغی و

وطغیان گردن برافراشته اند وغبار انگیزی میرزا حکیم ماده از دیاد مالیخولیای آن فاسد
مزاجان گشته از بیخردی وبید ولتی خطبه که هزنامی طراز آن را نزیبد بنام میرزا خوانده اند این
بیخبران بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض
خود میرزا ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند بادشاهی عطیه ایست الهی چند
هزار سال گرامی نادر فردی فراهم نباید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا می شود محض
نسب وجمع شدن مال وفراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نکند وبر هوشمندان
پیدا ست که بلندی ازان صفات قدسی فطرتی والا وعطوفتی عالی وحوصله فراخ وبرداشتی
فراوان ودریافتی بلند وگرمی ذاتی وشجاعتی اصلی وعدلی وافر ونیتی درست وجدی عظیم
وعملی شایسته وفکری عمیق وتغافلی مستحسن وعذر پذیری لائق هست وبا این مآثر کمال که از
بسیار اندکی در باستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر مسطور مذکور هست مادام که موصوف
این نعوت جلال را دانش بر خواهش ناباسته وغضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این
منصب ارجمند نتواند شد وبار سیدن این پایه بلند مادام که بصلح کل نگراید وطوائف انام
وطبقات ملل را مادر ومانند پدر نبوده بیک نظر تربیت وعاطفت نگاه نکنند درخور این ریاست
عظمی نگردد وبلله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال ومعدن ملکات قدسی
است شرح جلایل خدیو عالم را دفترها کفایت نکنند وکرتقریبی چگونه ایفای آن تواند کرد
هرچه داری بده ودیده بجز وشمایل جهان آرای بادشاه صورت ومعنی ما نظاره کن تا بدانی
که بادشاهی چیست وسلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بید ولتی این گروه بعرض اقدس
رسید بر ضمیر اعتدال گران آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بحبت مهم سازی
جانگیر نامی علی قلی وبهادر بدرگاه معلی آمده بود باقی خان سپردند وخاطر فیض مظاهر

اراده توجه بدار الخلافت نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند و پرگنه های آن ممالک را بآئین شائسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسله حقیقت کیش و سائر سپاهیان جان سپار تقسیم نمودند مهمات کلی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمد خان مفوض فرمودند

و روز تیر سیزدهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافت ارتفاع فرمودند عرصه وای دولتخان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل کچکنجن و فیل بخاریه که فیلان نامی بودند در یکروز سقط شدند جمعی از ظاهر پریشان را دل گزیده شد آنحضرت بزبان مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم که آن دو برادر تخت برگشته درین یورش بکوشش خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دیده است و چون رایت اقبال بجدود سهرند نزول اجلال فرمود از مظفر خان بیحوصلگی چه گویم بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت همکنان گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان آرای عطوفت پدری و رافت اتالیقی بظهور می آرند و مردم را از امور ناشائسته نگاهداشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند در بیولاء بسامع علیه رسید و مظفر خان بساده روئی قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است آنحضرت موجب عاطفت فطری او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفر خان درین هنگام فریب بلیه عظیم افتد آن فرزند خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت بادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی که میزان تمیز و قدردانی بدست قدرت کامله خود دارند این همه نادانی و بی تمیزی او را منظور نداشته بتفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و نصایح گرامی هدایت فرمودند

و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرت پیرای عالمیان بودند و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیم
موکب اقبال شد دران منزل منازعت و مجادلهٔ طائفهٔ سناسیان بخونریزی انجامید و تفصیلش آنکه
نزدیک بآن قصبه کول آبیست که دریاچه توان گفت سابقا انجا فضائی بود وسیع کورکیت نام که مردم
هندوستان از زمان قدیم آن را بزرگ میدانند و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات
معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمعی عظیم انتظام می یابد و درین سال پیش از ورود رایات
اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان سناسیان دو طائفه اند یکی را کُر نامند و دیگری
پری بر سر جای نشستن درمیان این دو طائفه گفت و گو شده بود تجرد گزینی اکثر این مردم
بواسطهٔ آنست که دینی از ایشان منیت داده است نه ایشان از و دل سرگشته اند و لهذا اکثر
از مند بوده مغلوب شهوت و غصه و مقهور حرص و قهر میکردند و باعث نزاع آنکه طبقهٔ پری در کنار
آن کول مکان متعین داشته اند که درین مجمع نشسته دام گدائی می گسترند و زائران این اکناف
ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می آمدند بآن گروه تصدق گویان چیزی میدادند
درین روز گروه کُر تسلط در آمده جای پریان گرفته بودند و این جماعت را تاب مقاومت کُران
نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سر حلقهٔ ایشان کیسو پری نام در قصبهٔ انباله بآستان معلی آمده
دادخواهی نمود که طائفهٔ کُران بتغلب آمده جای ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده
کمر همت بجنگ ایشان می بندیم یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این قطعهٔ خاک از انها میگیریم و گروه
کُران بعرض اقدس رساندند که اینجا موروثی انهانیست چندگاه ایشان می نشستند دیگر ما می
نشینیم و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود و چون موکب معلی بتهانیسر نزول اجلال
فرمود در معرکهٔ آنها رفته هر چند جواهر نصایح و مواعظ برین نفوس معطله افشاندند حکم لآلی اندا ختن
بر خاک داشت چه بر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و شدت

الحاح و تضرع اشد عاملی قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال نفس و هوا بوده بنا کت

بیرایه شقاوت بودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش جزای اعمال نکوهیده خود یافته

متنبه شوند و اتفاقاً در ان روز ازان گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آورده بودند و از جانبین صفها

راست کرده اول از هر طرف یکمرد لاف زن پیش آمده دوید و جنگ شمشیر کرد و باز به تیر

دست برده بر یکدیگر پر اران کردند بعد ازان گروه پیاپی به سنگ بمیان پیش آمدند چون پیریان کم بودند

حضرت چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و تیمچهای توران و چیره های هندوستان که

همواره ازان طبقه چون نا ز طبقات در حواشی موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که کومک

پریان باشند در حمله پریان برکتران موافقت نمودند آنچنان زور آوردند که کتران تاب مصادمه

نیاورده روی گردان گردیده و پریان از دنبال در آمده جمعی کثیر ازان خاکستریان را بر باد عدم

دادند ... بیر و سر حلقه ایشان که ... رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند

و دیگران پراگنده شدند خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیرست از تفرج آن بسطی عظیم

روی نموده فردای آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد

انجا میرزا بیگ رضوی که در لاهور او را بجان باقی خان سپرده بودند در کمین غفلت و فرصت بود از حبس فرار نموده جان باقی

از دنبال او بکام جست و جو شتافت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی روسفید نتوانست شد و حضرت شاهنشاهی

با آئین مقرر بزیارت مراقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خواستند و افاضه خیرات

بمنزویان حواشی آن بقاع شریف فرمودند و تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض بساط

اقدس گردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود بقصبه بهوجپور رسیده و شهاب الدین خان

ترکمان جاگیردار آن قصبه چندروز بمنزل خود پنهان کرده و بمساعدت اسپ و خرج پیش از باب

بغی و عصیان روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی که نوایره

سطوع شش خبر بر افق عدالت تا به بلندی گرفت و شاه فخرالدین مشهدی با حضار آن بی‌دولت
در بارگاه عدالت مامور بامر عالی شد و روز دیگر از انجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصهٔ
مخیم اجلال شده شاه فخرالدین بزمین بوس سربلندی و آن بی‌سعادت را موقف جلال آورده
او را انجمن خبثائی سپردند و در همان منزل بیاسا رسید و چون نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران
دار الخلافت آگره پیچیده و شعشعهٔ رایات والا بر آنجا دو تافت خانخانان با جمیع دولتخواهان
استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شده و بآداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع
حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علی قلی خان و بهادر خان
و دیگر مخالفان که بتازگی سر بر زده بودند فرو خواند کسیکه مبدا فطرت بد نهاد و بی جوهر افتاد
او را مرحمت و نصیحت سودمند چون گویم که زیان کار آید و مدارا و موعظت را بر ضعف و دهن فرود
آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بد درون را بجز حبس و ضرب
چاره ندیده اند و چون این علاج بهدران خراب باطنان بی‌دولت کار نکند بعدم خانه فرستادن
رحم بر حال خلق بلکه مهربانی بر حال آنها میدانند متکفلان اشغال سلطنت و باریافتگان حریم
قرب بسر این معنی نرسیده خدیو زمان او را در مرتبهٔ اول نگذاشتند که بیچاره آن بی‌دولتان بظهور
آید و باطن مقدس را بر سر مدارا آورده بر درشتن پرده کار را در توقف ماندند و درین هنگام
که موکب معلی باطفای نائرهٔ فتنهٔ محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر بعلی قلی خان و دیگر
ارباب بغی و طغیان رسید این بی‌دولتان بخیال فاسد خود اینچنین وقتی را فرصت انگاشته
خیالات فاسد برانگیختند علی قلی خان از جونپور روانه قصبه سهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر
بود شد و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده بر آمده و جمیع فتنه شعاران
دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علی قلی خان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی

تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون خان رود و
و ابراهیم خان سرکار اوده و آنحدود را متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علی قلی خان آشوب
شورافزائی بسرکار قنوج روان شد چون جاگیرداران آنحدود را سرداری که با او اتفاق نموده مقاومت
با آن فتنه‌انگیز تواند کرد نبود خود را بقنوج کشیدند و علی قلی خان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید
میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگره متحصن شد و خلائق غبارآلوده تفرقه گشتند
و عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود درآمد * * * *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافت آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان در معرکه فتح

چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی دست حضرت شاهنشاهی بمقتضای مشیت
حق اساس برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال نموده
و شادمانی خویش را در رفاهیت خلائق میدانند آری گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین
تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیازمندی درگاه صمدیت داشته در لوازم
داد و دهش تکاپو نماید و در جمعیت جهانیان آسایش خویش داند و هرکه از فرمانبرداری اینچنین سرور
آرای اقبال سرباز کشید سرآخر در هلاکت خود اهتمام نموده باشد خصوصاً کسیکه پرورده نعمت این دودمان
والا باشند و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده چه نامردمی و
نامردانگی و نامعامله‌فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی ولی نعمت خود صرف نماید هرگاه
فرمانروای روزگار چنین و مخالف دولت این طرز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته
در هر نهضتی نصرتی کرامت فرماید و نمودار این معنی واقعه علی قلی خان و بهادر خان است و استیصال
این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب [illegible]

فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرامی شدند و شرح بغی و عصیان علی قلی خان و بهادر خان و
سائر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوائر فتن وجهه
همت علیا شد و منعم خان خان خانان را بدار الخلافت آگره و حراست آنحدود مقرر فرمودند و
دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند پیشتر از آنکه موکب مقدس نهضت فرماید قیا خان
و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را که بسرعت شتافته معاونت
میرزا یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز شنبه بیست و ششم اردی
بهشت ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند
و بدست اقبال عنان نصرت گرفته سمند همت جهان کشای جولان دادند شکوه عساکر والا
زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت مخیم موکب نصرت شد علی قلی خان که بر ساحل
گنگ بگذر قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته و بشقاق و عدوان آویخته بود باستماع صیت
نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور که برادر او بهادر خان در برابر آصف خان و مجنون خان
فتنه انگیز بود آورد موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای
زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمودند و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر پیکر
گردید محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و سیر
عبد المطلب خان و حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی
بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگذار همراه او کرده روز دوشنبه بیست و سوم خرداد
ماه الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندر خان که در آوده آتش
فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانکپور آوردند
و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصف خان و مجنون خان بعتبه مقدس رسید

باین مضمون که علی قلی و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بر ایلغار قرار گرفت و بیشتری از حاضران موکب معلی چه از روی پست فطرتی و چه از جهت کسالت و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهت آنکه کار آن تبه رایان بانجام نرسد تا بازار خود فروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه دانادل پرده از کار هیچکس برنداشته عنان توجه بدست توکل سپرده شب آدینه هشتم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبه مذکور ایلغار فرمودند و از غرائب آنکه از رای بریلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه که بنسبت آن راه نزدیک بود با وجود آنکه بی آب و نشان میدادند اختیار فرمودند و از جمله سار تائیدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راه ما پیش آمد چه پیشتر از آن باران رحمت باریده کولابها پر ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته بانکپور نزول اقبال فرمودند و محمد علی خان جاگیردار انجا بلوازم خدمت سپرداخت و عساکر فیروز رسند بواسطه آنکه اول شب کوچ شد و کم کسی را ازین ایلغار آگاهی بود و درخت زار در میان آمد متفرق شده از راه راست برکرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید آنکس را که ایزد تعالی تائید باشد او را از کمی ملازم چه اندیشه و در اثنای راه نزدیکی بانکپور آصف خان بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشت و بهار از خدمت پیش یافت تا اردوی خود که در برابر خانزمان است شتابد و زمانی نگذشته بود که هتوا میوره که از قاصدان تیز رو و مسرعان اعتباری بود خبر آورد که علی قلی و بهادر در حدود پرگنه سنکرور دریای گنگ را پل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده بیشتر متوجه شدند راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی را سرار دوی معلی گذاشتند که بهر

بهر که

قصبه کره بر ده نگاه دارند و از ده شیخان که از مضافات مانکپور است آمده آخر هامی روز یکشنبه
از دریای گنگ فیل سواره گذشتند و چون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود دران
هنگام که بندگان حضرت فیل در آب راندند جوش و خروش غریب از عالمیان برخاست چه
گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود و محض کرامت شاهنشاهی این بحر زخار آن معدن دولت
را گذرد و ولی و غدغه از پایاب گذشتند و مستبصران آنمعنی را از دلایل نصرت و مقدمات اقبال
دانستند و دران زمان که موکب معلی از دریا عبور فرموده زیاده از یازده کس از مقربان بساط
قدس در رکاب مقدس نبودند میرزا کوکه سیف خان کوکه رستم خان شجاعت خان خان عالم
خواجه عبدالله دربارخان شهاب خان سید جمال الدین عادل خان دلاور خان و چند حلقه
فیل همراه رسید و درین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود قعر دریا باقدام فیلان
پیموده شد از فیلان نامی خدابخش و بانسدر باطوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان
بودند و این دو فیل در پر دلی و تیز روی و جنگ آوری و صف شکنی انگشت نمای دیده وران
بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بخرام خواران نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی فرود
آمده روی بهشیاری نهاد فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند و حضرت شاهنشاهی
بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین فیل مست مبشر فتح و نصرت است که فتح و نصرت
همعنان هشیاران و کار آگهان وقت است و دیگر آنکه از هشیار شدن فیل ما را اعتماد بر فیل
و مستی او نماند و منحصر شد توکل ما بر عون الهی و هر گاه توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود
کار او بر فتح انحصار یابد و الحق ازان مظهر کرامات دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه الهام تواند
بود و چون شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت
یک گروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همان جا توقف صلاح دیدند

وهمان زمان مجنون خان وآصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان وجمعی
برین بودند که بی توقف درهمین شب بر سر اردوی آن بخت برگشته ها باید شتافت آصف خان
سعر وصمد اشت که زمین محکم گرفته دائره کرده اند درین هنگام رفتن لائق نیست و نیز در روز مردم
بشرم حشم وآزرم روبشیر کار میکنند رای او پسندیده خسرو کامیاب شد ونصایح بلند فرموده
آمد بارا رخصت دادند وحکم شد که در پاسی دو بار خبر بار برسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند
که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود وازانجا بدر روند علی قلی و بهادر که مغرور
خودکامی ومغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند وآن شب که موکب
مقدس نزدیک رسیده بود بباده پیمائی وشاهد پرستی و بازی شکن شکن سرگرم بودند و باین
لفظ صریح شکست خود فال میزدند وعجب تر آنکه دران شب مردی نزدیک چادرهای این ستیزه جویان
رفته فریاد برداشت که ای جمع بدسرانجام واقف شوید که حضرت بادشاه بنفس نفیس امشب سال
ازآب گذشته بالشکری بی پایان رسید وچون پیمانهٔ هستی آنها پر شده بود آواز رایات
اقبال را از تدبیرات آصف خان ومجنون خان دانسته درغرور افزودند وهمانا که این مخبر
از مخلصان نادان بود واندیشه آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم ازآب گذشته
اند وغنیم تا شش چهار هزار سوار مشخص ست باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه اندازد تا کار
به پیکار نکشد ونمیدانست که جنود غیبی هم رکاب گیتی خدیو است و بالجمله صبح روز یکشنبه و
نهم خردادالهی موافق دوشنبه غرهٔ ذی الحجه که درحقیقت غرهٔ نصرت بادشاهی وسلخ عمر سیه بختان
بود آنحضرت جیبه طلبیده در درع تائید غیبی درآمدند ومغفر اقبال آسمانی به فرق عظمت نهادند
وتمامی بهادران رکاب معلی آمادهٔ جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی
یافت ودر برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت در جرنغار آصف خان قرار گرفت ومجنون خان

فارسی ۱۲ خاتمه مولوی سید محمد صادق ... سید اسد الله عقاب کی فقط

و طایفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند آنحضرت بر فیل بال سند نام سوار شده نهضت
فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند مبادی
طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت
برگشته کوچ کرده روان شده اند رای مطاع عز نفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر
مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج با عتضاد حشن
قوی پشت شده طلبگار نبرد گشت و بر دم عقب بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی
آصف خان را نیز حکم شد با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان
در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره نصرت سواری فرمود و آن بیدولتان باور
نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ را
بر تهور آصف خان و مجنون خان فرود می آوردند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان
در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی است و خود بدولت پای ظفر در رکاب
نصرت آوردند علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند
و بخذلان ابدی قرار بجنگ دادند و باین خیال فاسد صفهات راست کرده جمعی از پردلان
معرکه ادبار را برهراول و اوقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال همگی
قریب به پانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند و تا پانصد فیل هم رسید و مفاصله فوج
فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند با خان قاقشال که سردار مردم اوقچی بود بآن جماعت
پیوست و معرکه تیغ و تیر گرم شد و بتایید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته
بردند و افواج قاهره از پی درآمده این مدبران را تا صف علی قلی خان رسانیدند و اهل ادبار
گریختن آغاز کردند آشفته سر از تن و پیش از پس نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه دران گریختن

دوم
۳۶۹

پیش پیش فوج جنگ کنند و در رساله ترکی هیراول کو و جکه برای کومک از چهار جانب لشکر طلایه کنند ۱۲

شادی بهادران فوج شاهی بتایید اقبال و دولت لشکر مخالفان را از

اسپ یکی ازان مخذولان جنان بر اسپ علی قلی خان خورد که دستار از سر شوریده او بر زمین
افتاد علی قلی خان حیران کار شده بهادر خان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادر خان
خود را بسپاه اوقچی رسانیده سرگرم کارزار شد و زمان زمان علی قلی از بهادر خبر گرفته تازه بتازه
کومک روانه میکرد و باباخان غنیم را پرزور دیده عنان گردانید و بهادر خان از دنبال شتافته
خود را بمجنون خان رسانید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادر خان را
بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زنجیر جمیل او را گرفت و از بدذاتی و آرزومندی
چیزی گرفته رها کرد درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او
انداخت دستگیر کرد و افواج قاهره همراهان بهادر خان را در میان گرفته تیرباران کردند و درین
زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بگریبان
رسانده جان ستانی میکردند و علی قلی خان مغرورانه بر جای خود ایستاده از حال بهادر
می پرسید فیل مست چتر اسند نام از فیلان بادشاهی بر فیل کج بهنور از فیلان خاصه که از مستی
فرود آمده بود دوید کج بهنور فیل خود را در میان صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیل او دیده
نام را برابر چتر اسند دوانیدند و چتر اسند کج بهنور را گذاشته بر او دوید و بیک صدمه کوه شکن
آنرا بر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بران مدبران نمک حرام روی آورد و اکثر اعیان و
ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک هستی ایشان
بآتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی که گریخته
ازان نبردگاه اقبال بدر رفتند در راهها بدست رعایای زبون که بآتش تعدی این ناهنجاران
جگر کباب بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و از میان اقبال
بر حدیقهٔ دولت بگوهر افشانی در آمد و عرصهٔ ناوردا از غبار فتنهٔ ارباب طغیان تصفیه یافت و

تشقق عواطف الهی پیکر فتح و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی به دولت
و اقبال سواره از سرگذشت علی قلی و بهادر می پرسیدند درین هنگام نظر بهادر بهادر خانزا
دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته به بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان
تفقد بر گشادند که بهادر با شما چه بد کرده بودیم که اینهمه باعث فتنه و فساد شدید او را از دهشت
و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان عرض ندامت و بیان عذر نبود بعد از پرسش
بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال تا آن بی دولت را نفس در پا
اخیر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم نشده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی
و هر که از چنین بزرگ کرده خدا روی گرداند هر آینه دین و دنیا از و پشت دهد و خراب ظاهر
و باطن گردد و حضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب او نمی خواستند که به نیستی
فرستند بعد از شدت التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بعضی را
کنبو مأمور شدند تا به دم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و تقارن اینحال بهادران
نصرت قرین شهریار کل را که از معتبران علی قلی بود گرفته آوردند و بعضی ملازمان رکاب علی
سر آشفته او نیز بخاک افتاد و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علی قلی خان می پرسیدند جمعی
می گفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است و طائفه بر آن بودند که خرمن هستی او سوخته شد
درین اثنا یا تو فوجدار سه بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد به زبان آمد که من دیدم
او را فیل یک دندان بادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلان را بیان کرد بموجب حکم معلی
تمامی فیلان فوج هراول حاضر ساختند و آن شخص فیل یک دندان نین سکه نام را دیده گفت
این فیل است که علی قلی را کشت آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک
مهر طلا بیابد و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام از پی سر بریدند سرها

می آوردند و زر ها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علی قلی را که در پای درختی افتاده بود آورد و باین طائفه شبهه و شک میکردند و درین میان ارزانی نام هندوی که صاحب اختیار علی قلی بود و در خیل اسیران جنود قهرمان اقبال سراسیمگی داشت چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی سرداد و سر در بر کشیده و پیش آمده آن سر را برگرفت و سخت بر سر خود زد و چنان بوضوح پیوست که بآن مدبر بخت برگشته تیری از غیب رسید و میرزا بیگ قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلی قلی رسید القصه از رسیدن تیر آن مدبر بحال تباه در جان کندن بود که سومنات فیلبان فیل نین سکه را القصه او راند علی قلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان حرف او را از تیره اثر خانی دانسته فیل بر وی راند و او را زیر دست و پای فیل بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت آدم پایمال ساخت یکی از پیاده جیبان بگرفتن اشرفی سر او را جدا کرده می آورد در راه آن سر را غلام غالب از کشیده خود بنظر اقدس در آورد و انعام گرفت انگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که در آن مصارف مردآزمای جان سپاری و حق گذاری کرده بودند بازدیاد مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علی قلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی که در وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دارالخلافه آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتح نامه ها فرستادند هم سرمایه مزید شکر اولیای دولت قاهره شد و هم پیرایه عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روزافزون توانا بود در عرصه قریه شکراول از مضافات الهاباس روی نمود و آن را مصر جامع ساخته فتح پور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این دولت آیین است

خجسته بشارت الهی سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خانرا
بحکومت دار الخلافت آگره گذاشتند بازار هرزه گویان تهی مغز گرم شد و متمردان مفسد از حدود
سرکشی گذشتند منعم خان که به پدر و استاد و مرشد راقم این شگرفنامه ابو الفضل عقیدت
داشت آماده استمداد همت نمود آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در
باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای او
مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشارت بدان
کرده آید صبح آن انباشت غریب در جبهه شریف ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علی قلی و
بهادر را برودی آورند که امشب چنان نموده اند منعم خان از استماع این مژده دلکشا خوشوقت
شده آداب شکر بجای آورد و اندکی فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شورانگیز آوردند
آری از متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب ظهور معنی چه دور و چون بمیامن
تائیدات سماوی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح دولت
پیرای روی نمود همان روز موکب معلی آلهاباس که بعضی بیدولتان در آنجا بودند و غبار انگیز فتنه
بودند نهضت والا فرمود شامگاهان ساحت آن سرزمین نور و منبسط گیتی خدیو صبح دولت
دریافت شب دران عرصه دلکشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته علی قلی
بودند مثل شیخ یوسف جولی دستگیر شدند و در روز بعضی مهمات آنجا پرداخته در سوم
روی توجه بجانب بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علی قلی و بهادر مثل مرتضی قلی
زمین بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم این جماعه طراز عفو یافت و زنان و بچگان
بهادر خان بدست اولیای دولت درآمدند و خواجه عالم خواجه سرا آنجا اسیر گشته آماده
شده بمدارج قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند

از سطوات غضب حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرموده شهاب خان و جمعی را بجراست و حکومت
جونپور فرستادند و قلیج خان و طائفه را بسرپور تعین کردند که بنده و بار بعضی از اوزبکان
آنجا بود و بعد از آنکه سه روز بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف
دادند روز دویم ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علی قلی که دران بلده واهم بودند
انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند و سه روز
جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آن حدود که لگدکوب آشوب بودند مستمال عواطف
شاهنشاهی شده سر بفراغ بالی برداشتند و از انجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار به بلده
کره نهضت فرمودند اردوی بزرگ آنجا بود و سه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر
کره رسیدند دران هنگام بیش از چهار پنج کس در رکاب نصرت اعتصام نرسیده بودند بدولت
و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعه کره را بفر نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند بهرود
مانکپور خواجه عالم گریخته و باز بدست افتاد و دران شهر منشور طلب منعم خان خانخانان از پیشگاه عاطفت
اصدار یافت و جاگیرداران آن حدود بجاگیرهای خود رخصت یافتند و برعیت پروری نصیحت
پذیر گشتند و چندی از بدنهادان فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش این مدبران
نخوت منش رفته همواره در شورش می‌بودند بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل جان قلی اوزبک
و یار علی و خوشحال بیگ که یک چند در سلک قورچیان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت
و علم شاه بدخشی و شیره بدخشی و بخشی بانو حبیب خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان عرصه قهر شده
پایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را که در مخصوصان علی قلی انسلاک داشت و
از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر باکنده و دوشاخه در میدان معدلت
آورده تمامی آن فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند بعد از آن فیلی را باو سر دادند

فیل او را بخرطوم پیچیده یا کنده دو شاخه در زیر دست و پا مالش کونه میداد و ازین سو آن
سوی انداخت و چون اشارت صریح بسیاست او نرفته بود فیل بمسابله و ملاعبه میگذرانید و تا پنج
روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب میدادند آخر بتقریب سیاده انتساب و تعلقات
مقربان بساط عزت رقم جان بخشی بر حال او کشیدند و در همان ایام حسین تواجی که باحضار جوجرا
که سر آمد بلی و ولتان بود بدرگاه معلی آورد و بسیاست رسید منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس
از دارالخلافت آگره بمخیم اقبال که در حواشی قصبه کره بود رسیده بزمین بوس سربلند شد و
از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازی پور تا کنار آب
جوسا بتفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آنحدود شد و موکب معلی
بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق شنبه بستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه
فرمود و کوچ بکوچ نهضت عالی می شد و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند
و بهر شهر و ولایت که مرور موکب مقدس میشد باضافت عدل و احسان معمور و سرسبز میگشت و در قصبه
کوره که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان را
باین دولت کامیاب ساختند و همچنین جابجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فائز میگشتند
تا آنکه روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال
بدار الخلافت آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت و [illegible]
نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بر سر
اسکندر بسرکردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردی بهشت
سیوم تیرماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی الحجه بساحت شهر اوده رسیدند سکندر از استماع رسیدن
عساکر اقبال در قلعه اوده متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند

در پهلوی شهر تلی بلند که سرک و داری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از سپاهیان خود را با انبوهی از بند و قچیان بران بلندی واشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را بسر ایوان شهر نگذارند محمد قلیخان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند و بپای مردی جلادت آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از وزن نمیتوانست برآورد و از بکان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت این معنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر از انکه بجد و داود و لشکر فیروزی اثر رسد نوشته رای پیر داش مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی قلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از بسکه این بید ولتان را سرخری پنداشتند این خبر را ساختگی میدانستند و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر در آمده رحمان قلی قوش بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول این معنی نکردند آخر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود پیش امرا فرستاد امرا روی دل نموده در فرستند و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته و قرار داد او را خاطر نشان کرده بیاید و همان روز هر دو باتفاق رفته بازگشته آمدند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و متر صد است که بوسیلهٔ اولیای دولت احراز سعادت آستان بوس نماید و میخواهد که اول تنها در جائیکه قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشتهٔ پیمان را بسوگند محکم گرداند قرار یافت که صباح روز عید قربان است این مهم بحصول انجامد و بالجمله اسکندر متند بدب گشته اولیا را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازهٔ قلعه که بجانب دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت عبور کرد و نیم جانی از ان گرداب خطر

بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر درآمده کوس
نصرت بلند آوازه کردند و چون کشتی ها را این طرف نگذاشته بود بتقریب جمع کردن کشتی
از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر
جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب ترس مردم
بود و اکنون استدعای آنست که محمد قلیخان و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته در میان
آب آیند و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود مطمئن ساخته
روی بدرگاه عالم پناه آورم این سه بزرگ ملتمس او را بالقبول مقرون ساختند و از انجا اسکندرخان
با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی درآمده صورت ملاقات را نقشی بر آب و گرهی بر باد زد و اولیای
دولت سوگند آن خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود ایستاد
و گفت در هیولا چون بصد تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوسی درگاه معلی نمیتوانم کرد مناسب
آنست که بوسیله استعفای جرایم جاگیر مرا بحال خود گذارند و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند تا بدستیاری
نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت نداشت وقت را
بحرف و حکایت گذرانده با وجود بارندگی براه ادبار دو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب
بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی
و روباه بازی ازین بیدولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بی
سعادت نهادند و او از خلا بها و سیلابها گذشته خود را بقصبه گورکهپور رسانید و اینجا سلیمان
نامی از اوزبکان که از علی قلیخان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت آن گذر
داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید و از موج خیز قهرمان
اقبال شاهنشاهی او را نجات داد امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم

دوم

باولیای دولت از راه مکاری و دغا سکار بود هرگاهی برین می آمد و گاهی بران می شد و قرار بر یک ... آخرش ... بظاهر آمد ۱۲

چون مامورین ... قریب ولایت ...

درآمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضداشتی متضمن ظهور
سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزیکه دار الخلافت آگره
مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضداشت اولیای دولت رسید بمسامع اقبال پیوست منشور
سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه برآورده اند درین هنگام
برهمین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس
تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستانه بوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلیخان از
بدارائی آن سرکار نصب کرده روی توجه بستقر خلافت آوردند و در دار الخلافت دراک زمین بوس
نموده کامیاب سعادت گشتند

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چیتور

سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن و حدت انتظامی را که گزیده ترین عبادات پیشگاه
کثرت تواند بود رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش ارواج دادن است و خدیو زمان توفیق
آمعنی یافتن پایهٔ خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد
که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایات ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان
دانسته همواره در معالجه مالیخولیای سروری گردن کشان فاسد دماغ اهتمام بسزا افزودن دارند
و تائید الهی درین ذات مقدس بوده باندازه حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی
میگردند درینولا که ساحت دار الخلافت بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز عساکر اقبال
از گرد راه و تردد گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسر محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در
صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید که ازان باز که سر از فرمان برداری بادشاه صورت و معنی خود پیچیده
آوارهٔ ملک ادبار شده اند مجدداز دراز دستی و سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته باتحدود در قلعهٔ

وآدباشش کوته اندیشی را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقهٔ رعیت میکوشند بوزمانزا
که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانی است بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه
اندوزان اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی اغماض نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد واگر
توجه باطفای نائره فتنه نموده شود و بذات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون
عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد
و در آئین سلطنت مبرهن است هر کاریکه بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت و هر امریکه بدلاوری
امرای اوسطه دادنی کرده آید به نوئینان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در مدارج امور پاس قوانین
سرداران کلان مثل نویان و شهزادگان و منصبداران کلان ۱۲
سلطنت نمودن که عبارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال است واگر بنابرین قانون
خلافت باین کار ملازمان عتبهٔ اقبال نامزد میشوند سران و سروران ملک که سعادت دوجهانی را
در فرمان برداری بادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت
گرد آمدن ریزه سپاهی که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است دیرتر صورت می بندد و کار اندک
بسیار می شود و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نتابد بنابران شاهنشاه عالم و دانای
روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی و پروائی در
پرده بی پروائی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش مستند
و در روز رشن هژدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بست و پنجم صفر بشکار پرگنه باڑی که اکثر اوقات
بآنجا بود و شکار چیته و آهو نشاط پیرا میگشتند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص و خدمت دوستان
یکجهت بی غوغای طلب بطور خود حاضر شوند و سائر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدیدن
ایشان چون منعی نباشد هر آئنه بآسانی جمع خواهند شد و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را
کزین گروه باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت برآمدند

دوم

و عرصهٔ باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهول پور و گوالیار که مالوه رویه است شکار کنان عنان
عزیمت مصروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده
فوج فوج میرسیدند اگر روش ملازمان درگاه که ملتزمان عرصهٔ شکاراند فراهم آیند شهنشه عالم کفایت
میکنند و اگر بهادران بادشاه شناس جمیع شوند احصای آنرا که تواند کرد و هرگاه نوکر نوکر هم گرد آید
اندازه آنرا که تواند گرفت چون دهول پور مخیم سرادقات عزت گشت سکت سنگ پسر رانا اودی سنگه
در رکاب قباب ایستاده بود آنحضرت چه از روی انبساط و چه از ان رهگذر که مغروران فتنه انگیز
مالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند رانا تا حال که اکثر زمینداران و بزرگان هند
باستانبوس سرفراز شده اند آمده احراز این دولت ننموده است میخواهیم که بر سر او ایلغار
فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم تو چه خدمت خواهی کرد رانای امثال این مقدمات از روی
شگفتگی به پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تقبلات می نمود و آخر آن کج فهم بیدولت بسر منزل
رسیده و منزل را جدا فهمیده فرار اختیار نمود و از بی دانشی از بدنامی ظاهری گریخت و در رسوای
حقیقی افتاد چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پردهٔ این شکار سزای رانا خواهند
داد و من بدنام میشوم که او در رفته حضرت را بر سر پدر خود آورد و ندانست که جز صورت سلطانیت
در این دولتمند خداپرورد کی به دفع امثال این زمینداران بی سعادت خود متوجه شود و در [illegible]
که بر تقدیر تحقیق آنهی گریختن از چنین اقبال خود را در بلا و بیاد بار انداختن و از بدنامی ابدی ذاتی
شتافتن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمده
منزل صورت جد گرفت و الحق چنین بایستی که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکبری از
سرافرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت هیچ یکی از سلاطین فرو دنیاورده
تارک عبودیت بزمین بوس انقیاد آورده بجز رانا اودی سنگه که درین ممالک راسی از [illegible]

تپه رای تر و خود آرای تر نبود و آن تهور سرشت بی اعتدال که شوریدگی آبای او ضمیمه بدمستی او
شده بود بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان برداری از درگاه معلی تافت بفزونی
مال و ملک و بسیاری راجپوتان خدائی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه
سعادت گذاشته بهمت جهان کشائی بتادیب او مصمم شد و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط
ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و بتائید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت هندواره آورده
نیجولان نصرت بولایت او در آمدند چون عرصهٔ ظاهر قلعهٔ سیوی سوپر که صیت شهرت او در ان
ولایت بلند است مخیم اقبال شده بظهور پیوست که قلعه خالی است و پیش از نزول اجلال کسان سورجن
حاکم قلعه رتنبهور مشوش شده با رعایا خود را بکناره کشیده اند حضرت شاهنشاهی خلو قلعه را
تفأل بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز دران ساحت دلکشا نزول اجلال داشتند و از نواحی و
حوالی آذوقه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند و از انجا
بشش منزل قصبه کوته را که از مواضع محکم آنحدود است مخیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن
قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند و از انجا بالفتح و نصرت
نهضت نموده بظاهر قلعهٔ کاکرون نزول فرمودند و از سوانح آنکه نکته طراز حکمت اندوز سحر پرداز
و بدائع نگار برادر سترگ عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از خلوتکدهٔ عزلت بنا بارگاه خدمت
گیهان خدیو بلندی گرامی آمد و بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوباوهٔ گلستان
دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان کثرت در وحدت پدر بزرگوار
تحصیل مراتب دانائی کردی در اندک فرصتی در دبستان حقیقت او ده او کبر مجمع بحرین نظر و اشراف
و مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است بپایه والای الهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت
زبان او بسحر کاری شعر سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی

دوم

نوروز گرفت و ازانجا که سجیهٔ قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن خلوت کشیده در بیابان آزادی سر
همت گماشتی و بصحبت پرده‌نشینی در بین علوم عقلی و نقلی گزینه راه انقطاع از طبقات مردم
بیامن نفس کیمیای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند جوش طبیعت و تماشاهای رنگینی
این عالم دانا فریب آبروی نمی‌شد و همگی اوقات گرامی نفس پیرای و دانش گزینی و آراستگی گوهر
گذشتی و آن پیر نورانی با آنکه بر مکامن مقدس خدیو صورت و معنی بی‌پرده از اخص تا دگر نیان اخلاص
گرامی بود گوهر یکتای محبت را ببازار نیاوردی و باگران بهای آن متاع گزین و گرمی بازاری این
جنس فاخر و تمیز مشتری بجلوه گاه فروخت نیاوردی و ازانجا که دیدن او دیدن کثرت از روی
وحدت بود و از کثرات وحشت گزیدی منتسبان آن یگانه پرستان ایزدی را ازین شیمه سار حقیقت
راتبه رسیدی و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد و شد نبود و با آنکه
بسیاری از هم‌پیشها بوسیلهٔ آن گروه انبوه از برومندان صورت حسد برده افترا کردی و شورشها
اندوختی و از فنون دریافت شهریار حقیقت پژوه در کوتاه‌کامی فرو شدی اصلا خاطر او با اختلاط
نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چارهٔ این کار راه اسباب نرفتی درینولا که خدیو جهان
بتسخیر چتور عزیمت داشت ذکر نور افزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید اشارت
عالی باحضار آن گلدستهٔ هنرمندی شد طبقه از بدنهادان کوته اندیش بر حقیقت حال آگاهی نیافته
این طلب عاطفت را بعنوان مطالبت عتابی وانموده یرلیغ مطاع بحاکم دارالخلافت ارسال
داشتند شب آبان دهم مهر ماه الهی موافق چهارشنبه بیستم ربیع الاول برخی ازان نیلی قبای سپری
شده بود و آن دیده ور بتماشای نوخاستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی
منزل گاه مارا قبل کردند و همانا طایفه از بدگوهران فرومایه که تفسیده دلان ریگستان حسد اند
ضمیمهٔ جنایت شده آن عنوان نادان را بر آن داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت

و در فرستادن معذرت خواهد جست و همگی اندیشهٔ این فرومایگان آنکه زمانی آزار رشد چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر پایدهٔ فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و بشارت افزای صورت راستی گردد و روبه بی آزرمی آورد در این اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن گروه عرق خجالت شد چون ابواب مکاتبات مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد و سبحی تلامذه و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت و در میان این شب سنگ تفرقه افتاد منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند و بدایعی آن موزون آفرینش چارهٔ ناشکیبائی دست داد فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطر من بمقتضای نشاء بشریه از سخن سازان بدگوهر غبار آلود گشت و اگر نه خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد و جز فرخندگی و نشاط چیزی ازین سانحهٔ غم نما متفرع و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی آید و قفل شادمانی کشوده گردد نخستین جرعه دردی که بکام این نادان محفل دانش رسید این بود و پس از سپری شدن روزی چند مژدهٔ غریب نوازی خسرو آفاق رسید و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد این قصیده را در ان نزدیکی در ستایش نعمت رسیدگی انتظام داده اند

قصیده

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی	رسید همچو سعادت کشاده پیشانی
بخُلق چو خلق عزیزان بخاطر افروزی	لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی
بسر گرفته چو همت بلند پروازی	بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی
هجوم کرده بر و آشنا و بیگانه	چو میزبان توانگر بروز مهمانی
کمر بچستی و چابک روی ببسته چنان	که دور منطقه گرد سپهر دورانی
نموده شهپر والای او ز طرف کلاه	تذرو اوج عنایت به بال جنبانی
بفرق بسته ز دولت خجسته منشوری	که همچو عقل بتارک نموده عنوانی

عطی که یافته در بارگاه جاه و جلال — ز قهرمان خلافت خطاب فرمانے

بشارت سعادت ندا کنان که بخوان — نجات نامه خود ای حزین زندانے

مرا نظاره اش از دور بیقراری داد — چه بیقراری با صد قرار ارزانے

و قمر ز جنبش نیکش در اهتزاز آمد — چو از تحرک ناقوس روح نصرانے

ببوسه کردم پایش نگار غافل ازین — که کار گردد دشوار در قدم رانے

بذوق من طلب تا گمان او نبود — چو بهر سالک توفیق جذبه حقانے

ازان زبان چه نویسم که بود دل آرام — سفینه دلم از موج خیز طوفانے

حدائق سخنم را بهار افزو سے — شقائق نعف را صباح ریحانے

گهی چو وهم سراسیمه کز کدام دلیل — برم ظنون و شکوک علوم ایقانے

چرا بود متخالف رسوم اسلامے — چرا بود متشابه حروف فرقانے

زبان شنیده بدار القضا عجب و ریا — شهود کذب ز دعوی گران ایمانے

اگر حقیقت اسلام در جهان اینست — هزار خنده کفر است بر مسلمانے

گهی چو عقل فرو رفته کز چه دریابم — رموز حکمت دانا دلان یونانے

چه کرده است تخیل معلم اول — چه گفته است ز معنی مترجم ثانے

چه حکمت است الٰهی که مرتسم سازم — از و بلوحهٔ باطن نقوش عرفانے

کدام ره بطبیعی که طبع دریابد — ز گرم و سرد و تر و خشک بود هستی و کانے

چسان شناخته و ز ابلیس سما به — مزاج جوهر دل از عروق شریانے

کدام رو بریاضی که از ریاضت آن — شوم دقیقه شناس سپهر گردانے

چرا است گنبد نهم سپهر بهرامے — چرا است منظر هفتم رواق کیوانے

۲۰

در یافته شود ۱۲ ... نهم سپهر ... منظر هفتم فلک هفتم کیوان ... مولوی محمد صادق علی مد ظله

گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم
ز لفظ و معنی پر گفتنین میزانی

دماغ طبع معطر بعطر فردوسی
صماخ فهم مشرف بصیت خاقانی

گهی تامل انشای نثر رفته فرو
بمغز جان زده گلدسته گلستانی

گهی بفکر معما باین گمان که مگر
کند بجوهر فولاد طبع سوهانی

زبان پر از سخن معرفت ولی یکدم
سرم تهی نه ز مالخولیای پنهانی

نمود جلد مرا عقل زهد طیفوری
نهاد مغز مرا داغ عشق صنعانی

نظر طلایه فرست جناح مجنونی
خرد مقدمه ساز قیاس برهانی

بوارق نظر عشق در جهان سوزی
نسایم گل دانش بصفحه گردانی

ز جان چه گویم یک جان و صد گرفتاری
ز دل چه لافم یک عشق و صد پریشانی

خلید در جگرم همچو موی شیر همان
که گرد چشم غزالان کنند مژگانی

پدر که دیر جدا با ظلل عاطفتش
نمیگذاشت مرا از سر سبق خوانی

دران مقام که از اهتمام تربیتش
چو او شوم مگر از عالمان ربانی

نصیحتش همه گاهی ناشتای صبح وجود
بگیر لقمه حکمت ز خوان لقمانی

مکن هوای پری پیکران حسن مباد
ز بازوی تو برد جناح شیطانی

خوی از جبین مفشان دمبدم کزین سیلاب
بنای پنبه در آتش کشد بویرانی

چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا
جفا مکش که نیاید ز شیشه سندانی

ز عشق منتشر ادان دل ترا چه گشاد
کلید کعبه نجوئی صلیب رهبانی

میان عقل و جنون بود سیرم القصه
که بود دانشم آمیخته بنادانی

ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری
سماع صیت قدوم برید سلطانی

چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن | دلم برست ز اندیشه‌های نادانی
تبارک الله ازان جذبه که روح مرا | ز سنگلاخ غم افگنده در تن آسانی
بسوخت اینهمه خار و خس هوا و هوس | به نیم لامعهٔ بارقات سبحانی
شدم سوار سبک گام توسنی چالاک | که گردی از سر دامنش سپهر جولانی
چو نوح گشته ز طوفان نبرد دریاسی | چو خضر بودم تنها رو بیابانی
ز فرط عشق چنان می شناختم که مگر | شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی
روان چو شخص تمنا بشاه راه ادب | ز پای دل گسلانیده بند گسلانی
درینکه تا بچه صورت قرار گیرد کار | همه تصور و تصدیق من هیولانی
بنوک خامهٔ اندیشه ام دران ره یافت | ز نسج مدح شهنشه طراز سبحانی
سواد موکبش از دور ناگهان نمود | که گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی
خبر بیار که شهریار شد کانیک | رسید بر در فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تلطف کنان رسانندش | بآسمان سعادت ز تیه ظلمانی
کشید قاید دولت زمام طالع من | بسوی بارگه حضرت جهانبانی
نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی | بچشمه سار رساندم شفاه عطشانی
جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین ماندم | همین نه با وضوی تن بغسل روحانی
چگویم از در دولت سرای اقبالش | نمونهٔ عجب از بارگاه یزدانی
نه بارگاه جهانی که بود در شهرش | متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
مجاوران حواشی آن رفیع مقام | بغاکغان سموات کرده حیرانی
ز اهل دانش و بینش ستاده گرداگرد | نشسته خسرو والا بتخت یونانی

مصاحبان هم که از اهل دانش اند و تخت یونان و خسرو سر اهل دانش ۱۲ مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی

فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه ... چراغ بارگه دولت تمرخانی
تبارک الله ازان ملک کز لطافت طبع ... درخت و خاک درو گرده عودی و بانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس ... شگفته دل ز تجلی و شوق شادانی
به پیش پایه اورنگ شاه بنشستم ... زبان ناطقه لبریز از ثناخوانی
فشاندگوهر شکت بر سر سخنم ... سخنوران چه عراق و چه خراسانی
یکی ز روی تحیر که کیست این ساحر ... که سکند سخنش لولوی و مرجانی
یکی براه تعجب که این شگرف گهر ... پدید شد ز کدامین سحاب نیسانی
کدام مرغ نوا گر بتازگی برخاست ... که تازه کرد صفیر هزار دستانی
زبان بست خیالان دراز شد بر من ... که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
طراوت نفس از گرمی جواب برفت ... که بود برلب فیضی زلال فیضانی
بگونه گونه تفقد شهنشهم بنواخت ... که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی
زبان به پرسش من برگشود کای طوطی ... ریاض نطق ترا از که بود رضوانی
سواد شهر خیال ترا که داد صبا ... اساس نظم بلند ترا که شد بانی
پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم ... که ای سپهر مطیعت بامر و اذعانی
امان عهد تو استاد معنوان منست ... که لوح ابجد آداب اوست طولانی
دگر بسبب طلبی اوستاد من پدر ست ... چه حق که نیست بمن ز آن بزرگ حقانی
زبان بذوق سخن تا مرا بجنبید ست ... بنعمت پدرم بوده تیز دندانی
زمبدا مرض جهل تا نقاهت طبع ... بدر دهای درونم نموده درمانی
دگر بگفت کزین ناظمان معنی سنج ... به پایه که نهادند جنس رحجانی

کدام پی بره راست برده است نظم
کدام راه نوردست ملک معنی را
بعرض شاه رسانده‌ام که ای پناه سخن
سخن‌وران که ازین پیشتر سخن کردند
همه حکیم مزاجان پاک دل بودند
کشیده نقش حقائق بدیر اندیشه
همه بمشهد جان حاضر و به تن غائب
علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس
قیاس کار ز شهنامه‌اش بگیر که نیست
درو بجز این نتوان یافت هیچ نقص که بود
اگر بدور شهنشاه نکته‌دان بودی
دگر قدح کش غزنی که میدهد جان را
مپرس ازان چمن آرای گلشن معنی
حدیقه ایست ملون که گر بود امکان
سزا بود بسویدای دل رقم کردن
نقاده سخنش تحفة العراقین است
ز سحر کاری گنجور گنجه خیر مپرس
بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد
ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسد

که نیست در قدمش خطوه‌های حرمانی
که نیستش سخیر بتیه همیانی
حدیث طائفه شعر نیست پایانی
که سر زد از لب شان نکته‌های اعجازی
دعوی داده طهارت ز لوث عصیانی
نموده درک حقائق به تیز اذهانی
همه بذات خدا باقی و ز خود فانی
که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی
بزور بازوی او رستم سجستانی
بروز کار غلامان نوح سامانی
به تیرگی نشدی روز او شبستانی
شراب معرفتش نشئه‌های اوبانی
که در حدیقه او نقطه کرده رمانی
بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی
لطیفه‌های حقائق نگار شروانی
سزد که دست بدستش چو گل بگردانی
که داشت کلکش بر کنج غیب ثعبانی
مخیل متنبی بنص قرآنی
ز برق فکرت او شعله‌های نیرانی

رساننده گرمی معنی حکمت آمیزش | مزاج مدعیان را بجوش بحرانی

ظهیر حریب زبان را اگر که بود از و | بساط عالم معنی بتازه الوانی

اگر نبود هویدا دقیقهای کمال | که شهره شد بجهان سر سپاهانی

سخن شناسان خلاق معنیش خوانند | ببین که معنی والاش نیست خلقانی

تبارک الله ازان رمزدان که در ملکوت | بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی

دوای درد دل عاشقان ز عطارست | که زوست روح قدس ناشکست دکانی

شکرفشانی سعدی به بین که شهپر روح | نموده بر شکر طبع او مگس رانی

نشاط خیز بود بلبلان معنی را | بوستان و گلستان او خوش الحانی

ز خسروان معانی جدا است خسرو هند | که برارایک معنی نموده سلطانی

ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن | که ملک گیرش ایرانی است و تورانی

نکات حافظ معجز بیان چه برگویم | لسان غیب ندانند انسی و جانی

دماغ سوخته را روح تازه میسازد | طراوت سخن نخلبند کرمانی

برتبه نیست کم از اسیری و طالبی | سخن سرای اسیکتی و اوحد مانی

غرض شمار اساطین معنی است ارنه | گذشته اندبسی چون رفیع لبنانی

پسند طبع حریفان حرف سنج سزد | بجود تی که بود در حدیث سلمانی

خوشا نوای معارف طراز عارف جام | که محو بود بچشمش نقوش الوانی

زبس لطافت الفاظ نکته آمیزش | بود معانی صورت نما بر خشانی

بجامعیت او بعد از و کسی نگذشت | ز نظم و نثر بر و ختم شد سخن رانی

با و حدیث حریفان برابر آوردن | بود حکایت شنبدیز گاو پالانی

یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند
دران صماخ که این نکته های نغز نشست
کنون هم از شعرای شماره اند و سے
بجوع کلب فرو مانده در تک و دو حرص
بچشم خیره سیه کار نقش مطرود سے
بکار شوی ملامت که خاک دهر برو
گهی درشت ادای ز لب برون کرده
گهی خیال خنک برده در عبارت گرم
هر آتش کرده خزف ریزه های خام برو
چنان درشت که هرگز بدل نه پیوند و
چو ریگ خاک خشان همچنان بر آید خشک
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر
سواد نسخهٔ گفتارشان بچشم خیال
بکلک آهن فی فی بخامهٔ الماس
دلی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید
بروی شان در گلزار بسته کین قوم
چو کس نماند بعالم من آنکسم امروز
غریب ملک معانی درین رباط منم
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن

کشیده بر سر خود طیلسان کتانے
چه جای شعر فلانی و نظم بهمانے
گزیده بر سر ملکے گیر و دار سگبانے
بخاک ریخته صد آبروی زبی نانے
بنفس تیره گل اندود جاه خذلانے
اسیر بیع و شرای متاع خسرانے
که لفظ برتن معنی نموده خفتانے
چو آب سرد بگرما به زمستانے
نهاده قیمت فیروزهٔ بدخشانے
حدیث شان بسر شیر اگرچه پیمانے
بهفت دریا اگر نظم شان بجنبانے
که در شمار نیاید متاع تالانے
نشسته کلیمی خر سیر تان ملتانے
کشیده بر ورق حق خطوط بطلانے
ز خیزران طلبد لالهای نعمانے
بخاک ریخته گلها ز چاک دامانے
که تازه کرد سخن را بتازه دیوانے
ز کاروان سخن با تمام سامانے
ز دل کشایش و از من کلید جنبانے

بهشتیان لطافت سرای فکرت را ... ستانیم همه خوردنی کنند و علانی

نگاه داشته صورت نگار لوح و قلم ... زبان کلک مرا از صریر بهتانی

حدیث من شهنشاه بنده پرور بود ... چو با خدای کلام کلیم عمرانی

نگفت خیر و علم از قلم نگشت کامروز ... مسلم است ترا کشور سخن رانی

زبان نکته بجنبان که در بدایع نظم ... فرزدقی بتوازانی است و جهانی

چه جادوی است بر شیح رشاشه قلمت ... که رنگ می برد از کارنامه مانی

رسید حکم که از نکته سنجی شعرا ... بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی

زبان فرو که دگر با تو در سخن پیچید ... سر از بدست ادب گردنش به پیچانی

چگویم آنکه بزرین لباس دارائی ... بزر گرفت سراپای من ز عریانی

چگویم آنکه چو از خاک برکشید مرا ... سرم بلند شد از باد پای چوگانی

چگویم آنکه ز لطفش چه طرف بربستم ... ز هر چه لازمه خانی است و ترخانی

دو دولت از در اقبال تا بمن رو کرد ... کشید طالع انکسیم بلجبانی

یکی بعلمی شاهزادهای عظام ... که بر نهال ادب میکنند اغصانی

نخست حضرت سلطان سلیم دریا دل ... که جلوه خردش موجه ایست عمانی

دگر طراز پرند امید شاه مراد ... که دامن فلکش میکند گریبانی

دگر جهان ادب دانیال کز شفقت ... کواکب شرفش میکنند اخوانی

ولی ز روی حقیقت به نزد شان بودم ... چو پیش پیر ادب کودک دبستانی

زهی فلک منشان کز کمال عقل کنند ... در انتظام جهان با سپهر اقرانی

بلوح عقل کسی را که چشم دل باز است ... خطاست دیده بسوی حروف بستانی

فلک در انتظام جهان هستند ۱۲

چرا بجای سویدا نهد سواد مداد
دو ویم سجود و ارادت کز اسپاس آن
بآسمان کرم هر یکی ازان دو شرف
جهان پناه شها آفتاب قدر بها
سخن درست بگویم که هفت غالب را
بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر
بروز عید ظهور ولایت زیبد
در التفات و کرم اختیار نیست ترا
زبانش درت آنکس که بار محمل بست
گران نیاید اگر بر مسامع اجلال
بآنخدای که در ذات شاه تعبیه کرد
بآسمان که ز روی ارادت حرکت
بار تسام کواکب ز ثابت و سیار
بانتظام عناصر که بر صحیفهٔ کون
باجتماع موالید کز تقلب حال
بهیکل تن آدم که عالمی هست صغیر
بگرمی نفس صادقان که بنمودند
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز
بگرد راه سلامت روان منزل قدس

دلی که از لمعات هدایست لمعانی
بانحطاط کشیدم قوی حیوانی
بفرق طالع من منتهی است بنانی
که جان عالم امر و ز و عالم جانی
همین نه جانی و جانی که جان جانانی
ز هر چه عقل بسنجد هزار چندانی
که نخجیان فلک را کنند قربانی
ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
بفرق منت باز آر دش پشیمانی
حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
لطافت ملکی با کمال انسانی
حکیم تیز نظر گیر وش بحیوانی
همه به بحر فلک قطره های امکانی
همی کنند بنظم وجود ارکانی
همی کنند بهم انتزاع دلدانی
کزان حواس و قوی را رسید ملبانی
بعهد روز ازل نادرست پیمانی
که می برند ریاضت کشان لبنانی
بیدرقان سلوک طریق اتقانی

بنکته سنجی توحید پور اعرابی — بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی

که معتکف نشدم از برای مال و منال — بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی

خدای عزوجل بر رخت بتجلی کرد — که قبلهٔ من درویش از پی آنی

عبادتی است بروی تو سجده آوردن — که در سجود ادب قبله گاه گیهانی

خداشناس بکمال تو می شناسد و بس — که قبله گاه امید خداشناسانی

سجود بندگیت بر جهانیان فرض است — درین سخن نبود اختلاف ادیانی

چرا نه قبلهٔ اقبال من شود حرمت — که روی دل بتو دارند قاصی و دانی

بشکر نعمت تو موبموی من گویاست — حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی

دقائق نعمت شرح کی توان دادن — بقید حرف نیاید امور وجدانی

بدور عدل تو از تار و پود معنی و لفظ — بدوش ماه نهادم لباس کتانی

بکعبه که من احرام طوف آن دارم — گل بهشت کند در رهش مغیلانی

ز شام تا بسحر می خلد بسینهٔ من — عروس حجلهٔ خاطر بنار بستانی

پی خلیدن دلهای حاسدان دارد — خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی

صفیر قدس برآید ز طائران خیال — چو نخلهٔ قلمم بشگفد بتریانی

بجنبشش قلمم کلک همکنان نرسد — لوای شاه کجا و عصای چوپانی

بنکته نمکین گر ز شست قلم برون ریزم — رسد دوات مرا دعوی نمکدانی

بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه — بروح آنچه رسد از شراب ریحانی

ز منتهای امل صد قدم نهم برتر — عنایت و کرمت گر کنند اعوانی

زبان خواهشش من از ادب نمی جنبد — برآر آرزویم آنچنان که خود دانی

۳۹۳

چرا بجای سویدا نهد سواد مداد — دلی که از لمعات هدایت لمعانی
دو دیم سجده و ارادت که از سپاس آن — بانحطاط کشیدم قوی حیوانی
بآسمان کرم هریکی از آن دو شرف — بفرق طالع من منتی است بنیانی
جهان پناه شها آفتاب قدر مها — که جان عالم امروز و عالم جانی
سخن درست بگویم که هفت غالب را — همین نه جانی و جانی که جان جانانی
بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر — ز هرچه عقل بسنجد هزار چندانی
بروز عید ظهور ولایتت زیبد — که بختیان فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا — ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
زمان مدت آنکس که بار محمل بست — بفرق منت باز آر دش پشیمانی
گران نباید اگر بر مسامع اجلال — حدیث تازه کنیم با وثوق ایمانی
بآنخدای که در ذات شاه تعبیه کرد — لطافت ملکی با کمال انسانی
بآسمان که ز روی ارادت حرکت — حکیم تیز نظر گیر دش بحیوانی
باقسام کواکب ز ثابت و سیار — همه به بحر فلک قطره های امکانی
بانتظام عناصر که بر صحیفهٔ کون — همی کنند بنظم وجود ارکانی
باجتماع موالید کز تقلب حال — همی کنند بهم انتزاع دلدانی
بهیکل تن آدم که عالمی است صغیر — کزان حواس و قوی را رسید ملبدانی
بگرمی نفس صادقان که بنمودند — بعهد روز ازل نادرست پیمانی
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز — که می برند ریاضت کشان لبنانی
بگرد راه سلامت روان منزل قدس — ببدرقان بسلوک طریق ایقانی

بنکته سنجی توحید پور اعرابی — بخرقه پوشی تجرید پیر عرفانی
که متکلف نشدم از برای مال و منال — بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی
خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد — که قبله من درویش از پی آنی
عبادتی است بروی تو سجده آوردن — که در سجود ادب قبله گاه کیهانی
خداشناس بکمال تو می شناسد و بس — که قبله گاه امید خداشناسانی
سجود بندگیت بر جهانیان فرض است — درین سخن نبود اختلاف ادیانی
چرا نه قبله اقبال من شود حرمت — که روی دل بتو دارند قاصی و دانی
بشکر نعمت تو موبموی من گویاست — حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی
دقائق نعمت شرح کی توان دادن — بقید حرف نیاید امور وجدانی
بدور عدل تو از تار و پود معنی و لفظ — بدوش شاهد نهادم لباس کتانی
بکعبه که من احرام طوف آن دارم — گل بهشت کند در رهش مغیلانی
ز شام تا به سحر سجده سینه من — عروس حجله خاطر نبار بستانی
پی خلیدن دلهای حاسدان دارد — خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی
صفیر قدس برآید ز طائران خیال — چو نخله قلم بشگفد تبر تیانی
بجنبش قلم کلک همگنان نرسد — لوای شاه کجا و عصای چوپانی
بنکته نمکین گر قلم برون ریزم — رسد دوات مرا دعوی نمکدانی
بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه — بروح انچه رسد از شراب ریحانی
ز منتهای امل صد قدم بهم برتر — عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
زبان خواهش من از ادب نمی جنبد — برآر آرزوی تیم آنچنان که خود دانی

کجا بودم شادابی سخن برای اینجا آورد والقصه چون گیهان خدیو را درین یورش نیت حق
مستثنی بر عموم عاطفت بود بی آنکه باهتمام تجمیع لشکر باشند و امرای والاشکوه که خدمت را اساس
عبادات خود میدانسته اند در ملازمت جمع آمدند و اردوی معلی از هجوم عساکر فیروزی مند
عالمی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده
تنبیه و تادیب را باشند و گروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا
از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند قرعه این خدمت بنام شهاب الدین
احمد خان اعتماد شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را
در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر ذمت همت این سعادت اساسان مرجوع داشتند
و این مردم از حوالی قلعه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت
شتافته تا حوالی اجین عنان کشش عزیمت نگشتند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزمندی
بآن حدود آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیلش آنکه در وقتیکه خبر نهضت موکب
عالی بایشان رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آید الغ میرزا که برادر مهین بوده
سر تحیرشش منجار دید بر خاسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در اجین بودند رفت
که یکجا شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند و چون بآن شوربختان خبر وصول موکب مقدس
بحوالی قلعه کاکرون رسید از راه سراسیمگی در آمده روی بمندو آوردند و در آنجا الغ میرزا
از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت
با عساکر منصور از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند و چنگیز خان
که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات
مثل جانپانیر و بروچ و سورت یافته حکومت رانی میکرد متوسل شدند و انجاهم سلوک بی منهجا

دوم ۳۹۴

نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود بختند چنانچه
شرح این کارنامهٔ اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصهٔ
مالوه را از غبار این سیه روزگاران مصفی یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند
و عرایض نصرت طراز متضمن ادبار اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعهٔ چیتور را

و دران هنگام که موکب مقدس را بتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف
افتاد آصف خان و وزیر خان که در بنجد و دجاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته
قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و بشجاعت راوت بلوی سولنگی استحکام داشت
بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه
بحسب ظاهر از عساکر منصور کمتر همراه بود بسر تائید الهی دریافته و بجنود معنوی اکتفا نموده
پیشتر نهضت فرمود که شاید رانا گمی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و
کار او بآسانی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه گیری همراه
موکب معلی کمتر هست بخیال آنکه پرتو توجه مقدس بتسخیر قلاع نخواهد تافت برین خیال فاسد
اساس نهاده قلعهٔ چیتور را که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگر رفعت او نتواند رسید مضبوط
ساخته آذوقه چند ساله ترتیب داده و پنج هزار راجپوت شجاعت سرشت را از نام وران
ناموس پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند
و خود را بتنگناهای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعهٔ چیتور نزول اقبال فرمود
رای جهان کشای ازین که سر بدنبال آن خون گرفته نهند و بکوهستان قلب درآیند صلاح دولت

دوم ۳۹۵

ندیده و بالهام اقبال تسخیر قلعه چتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت
والا ساختند و در روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدود
قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند و درین وقت شدت عواصف و ریاح
و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش و
خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافته
و قلعه از دور نمودار گشت شعر یکی قلعه بر روی آن کوهسار * برآورده سر تا بچرخ حصار
برو مرغ اندیشه را راه نی * کس از کار و کردارش آگاه نی * رای گیتی کشا بر محاصره
آن قلعه آسمانی ارتفاع و حصول مواد تضییق متحصنان قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند روز
دیگر از ان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه که این قلعه والا شکوه
بر قله آن نزول اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور
کوه را بنظر بلند بین که ادوار افلاک را احاطه نموده نظارگی گشتند و ارباب مساحت که
همیشه در رکاب نصرت اعتصام می باشند آنرا زیاده از دو کروه پیمودند و از مابین کوه
که آمد و شد خلائق می شد به پنج کروه میکشید توجه به تسخیر آن گماشته بخشیان عظام را
حکم بتقسیم مرچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود
آمدند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال میر سید مورچلی جدا می یافت و بدین اسلوب در مدت
یک ماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفت و در همین هنگام برخی از امرا را بنهب و
غارت ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنحدود روانه ساختند آصف خان را
با جمعی از امرا بر شهر رامپور تعیین فرمودند و او رفته آن را بکلید تیغ بکشود و مورد آفرین
شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب اودیپور و کوهستان نشان میدادند حسین قلی خان را

بالشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند حسین قلیخان بشهر اودیپور که دار الایالت
رانا بود رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار گردن کشان برآورد و هر جا انبوهی از متمردان
در نواحی ادیپور و کوهستان کوملیر شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش بار سوخت و غنیمت فراوان
بدست آورد در جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون ازان گم گشتهٔ تیه ادبار نام و نشان
نیافت بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و درینولا که موکب والا
بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میرزایان شکست
یافته بدونگرپور آمده و مقارن آنحال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لائق بپایهٔ
سریر اعلی رسید ازانجمله فیل دریائی بود که گوشهای دراز مفرط داشت و حرکات عجیب ازو سر
میزد حضرت شاهنشاهی آینده‌ها را بنوازش بلیغ فرمود حسن خان خزانچی را با منشور استمالت
همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند و درینوقت او را سعادت راهبری نکرد که بدولت
آستانبوس کامیاب گردد حسن خان در دار الخلافت آگره از آنجا بارشاد رسیده بزمین بوس سعادت
پذیر شد چون عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوران
است بیشتر شد بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه بی جلوی بآن قلعهٔ آسمانی شکوه رسیده
می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند چون خان عالم و عادل خان لیکن همان طور که زمینیان
را دست بآسمانیان نمیرسد سودمند نمی آمد و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام بهادران
تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است که ارباب
دانش آنرا از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند لیکن این مردم که مغلوب تهور
بودند گوش بر نصایح خردافزای نکرده پیوسته برگرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان
نبرد گلگونهٔ زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن مردآزمای جام خوشگوار

شهادت میکشیدند چه تیر و تفنگی که این صفدران می انداختند سطح باره و کنگره بخرا شیده
میگذشت انچه از سینه نخبان می آمد باسپ چهر وم میرسید و کاری ساخته نمی شد بنا بران
حکم معلی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار مجوف
سازند و بر داروی تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان
کارطلب در آیند و از یکطرف به ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت
باین دو امر بدیع کمر همت بستند اگر چه مورچل بسیار بود چنانچه دور آن را غازیان عقیدتمند
جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه
حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمامان این حسن خان خزانچی
و رای پتر داس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند و نقابان کار آشنا
ازین طرف بازوی همت بنقب قوی ساختند. و مورچل دیگر با کاردانی شجاعت خان و
راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود و درین مورچل از یک تیر انداز مسافت در عین
بارندگی از کمر کوه که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط نهادند و مورچل سیم بعهده اهتمام خواجه
عبد المجید آصف خان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش نامزد بود و چون
در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول میکشید و یکی بزرگ که نیم من غلوله او بود
بحضور اشرف ریختند چون اهل قلعه بران حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود
مطلع شدند دود حیرت در دماغ آشفته ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشان است
که روز بروز سامان می پذیرد بنا چار دست در حیله و تزویر زدند و غره ساند اسلاحدار و قنبر
صاحب خان را فرستاده ائین تضرع فراری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان برداران
درگاه معلی دانسته پیشکش هر ساله قرار دهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض

حکم معلی به نقب زنی شد نقب سرنگ زیر کوه تیار کرده و دیوار را ساخته فتیله آتش دادن

دوم ۳۹۰

اقدس

اقدس رسانیدند و باین قرار داد عثمان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول

اینمعنی نفرموده خلاصی را منحصر در آمدن رانا ساخت هرچند بزرگان اردوی معلی از تردد دیمی

تنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند فایده مند نیفتاد و آن بد نهادان قدر دولت

ملازمت ندانسته با تمامی اسیران سجن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند

توپچیان چابکدست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر گلکاران و مزدوران تیرباران

میکردند و کارگذاران سپرها از چرم خام تعبیه پناه کرده در ساختن ساباط تیزدستی و پخته کاری

می نمودند و با اینهمه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک فنا می افتاد روز بروز ساباط

پیش می بردند و نقب سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس نصرت را نقود انعام در

دامن امید میریختند و زر و سیم خاک بها شده بود و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند دیوا

کلین عریض مارپیچ برآورده برای هلاک آن افاعی منشان عقارب سرشت می پوشیدند

و از دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار پیش برده از دو جای نقب را بپای حصار رسانیدند

و از قلعه دو جا را متصل باهم مجوف ساختند در یک مجوف صد و بست من داروی تفنگ انداخته

بودند و در مجوف دیگر هشتاد من و حکم مقدس بنفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران

کار طلب مسلح و مکمل مترصد بایستند که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشد تیزدستی نموده

قلعه را بتصرف در آرند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخری

باروطها را آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن

بجنگ سرگرم بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شد و فتیله مجوفه دوم آتش نگرفته بود که افواج

ظفر پناه دیوار قلعه را پراگنده دیدند بی تشخیص و ملاحظه از پیش رو بر گرفته بر منفذ آن دویدند

که خود را اندرون اندازند بیکبار در مجوفه دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت پیوند

دوم
۱۰۹۰ وسوم

بکام کنند و این بنیاد
بیغ نر تکل و سلامت کوه
و ذخیره بهادران لشکر
انعام و اکرام بیشمار
بداوند و این بیت با
زر خطیر با بازی میکردند
دو گوشت بیع بکاری برده ۱۲
افاعی جمع افعی یعنی
اژدها و عقارب جمع عقرب
یعنی کژدم ۱۲ مولوی
محمد صادق

که رو بدر آمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تبه رای که آماده مدافعه بودند همه یکبارگی
دران صدمات درآمدند وازتند باد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح وابدان شان افتاد
و سررشته انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی آورد و سنگها بفر سنگها رفت و
آوا این قلعه عنیف تا بنجا کروه پیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد و منشاء این خطا آن
بود که راه فتیله این دو جای مجوف یکی ساخته از یکجا آتش دادن قرار داده بودند و همچنان کردند
یکی دیرتر آتش خورد و بهادران نبرد سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و بیشتر ازان چون
حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت که مبادا
آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا فتیله یکی دیرتر رسد تا آسیبی رو نماید
و همین قضیه مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند کبیر خان و سایر متصدیان این مهم اندیشه
خود را تصویر نمودند تا بسرعت از یکجا بمحل آتش دو پا لیکن در وقت کار چون تقدیر بر این رفته
بود تدبیر سودمند نیامد و روی داد آنچه روی داد قریب دویست کس از لشکر منصور بعروج ممالک
تقدس نمودند از انجمله صد کس نامی بوده باشند وازین صد کس نزدیک بیست کس بادشاه
شناس واز ناموران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران
نظر عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که
از عنفوان جوانی در جرات شعله آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا و یزدان علی
و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و میرک بهادر و جمعی
قریب چهل کس که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند خاک پناه
از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران چنین از هم گذشتند
واز جانب مخالف باتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند

وچون بدیگر مبارزان نبردآرای این سانحه معلوم شد خود را رسانیده در زد و گیر گشادند و
مخالفان تیره رای از یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند
تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان ارتفاع برآوردند و در همین روز در مرحل آصفخان
نقب افروختند آتش خوب درگرفت و از مخالفان تا سی کس بعدم فرو شد و بهادران لشکر
اقبال اگرچه آسیبی رسید اما کاری هم نتوانستند از پیش بردند هرچند جای آن بود که قلعه نشینان
ادبار چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که بظاهر
سرمایهٔ شماتت کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود نعمتی را دست آویز نخوت و استکبار
ساختند و همت خسروانی این را باعث مزید توجه دانسته بیشتر از بیشتر توجه فرمود این طبقه
اگرچه در نفس امر باجل خود فرو شدند و پیمانه هستی این گروه پر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه
سعادت ایشان افزود و اگرچه اهل قلعه شماتتها بظهور آوردند اما توجه حضرت شاهنشاهی که در
گرفتن آن قلعه و نه بتدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را هدایتی شد
که تیز دستی در امثال این امور بر تابد صبری و سرانجامی باید چه مضبوطی آن گروه والا یکطرف
و محکمی قلعه یک جانب و از روی یکسو و مردان جنگی جدا رای شاهنشاهی بانتظام مهام ساباط
که بهترین روشهای قلعه گیری است قرار گرفت و بیشتر از بیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت
آنحضرت بارها بساباط و نزدیک بقلعه شتافته بندوق اندازی فرمودی و نمایان کار نمایان
زدی از انجمله روزی آن شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت چون نزد مورچل لاکوته عبور اتفاق
افتاد غازیان نصرت اعتصام پناه ناساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت در پناه
دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق اندازی می فرمودند و ملازمان عقیده دولت
کمر خدمت بسته بشرف حضور دستگیر بودند و سطح جلال خان ایستاده بود و سر خود را برابر دیوار

نهاده از زیر سرنگاه قدر اندازان قلعه می کرد و فدائیان درگاه که دران مورچل اهتمام داشتند
از قدراندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه که در مقابل لیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند
که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر جلال خان را
پیش نظر داشته بندوق انداخت و از میان گوش گوشت او گذشت و چندان آسیبی نرسید
بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آنقدرانداز خود منظور نمی آید اگر خود را
نماید انتقام ترا از و میکشم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق سر راست کرده
انداختند و فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیرم انداختن همان بود و از آن
روزنه گذشته باو رسیدن همان اگرچه دران وقت بیقین نه پیوست که آن بندوق بآن
بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو هشتن بندوق رسیدن بصاحب او قیاس میکردند و بعد از کشایش
احوال بظهور پیوست که بندوق بادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار
بندوقچیان بود و باقبال روزافزون اهل آن مرحل از زین کارنامه بادشاهی آسوده بودند و
همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بخراب آباد هلاکت
می فرستادند و روزی در مرحل جانب چیتوری که کوچه ایست نزدیک بقلعه بنفس مقدس آمده
اهتمام اتمام کار داشتند و در محال که بندوق و توپ کلان می آمد آهسته می گذشتند چون
اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی
بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند
روزی بندوقی بخان عالم که نزدیک آن حضرت ایستاده بود رسید و از جلیبه جامه او گذشته
چون بجامه پایان رسید بصیانت الهی از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت ارباب جهاد گشت
و روزی بندوق بمظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت پیرای بسیاری از امثال

از طرف قلعه تیر بجلال خان رسید حضرت بجواب آن چنان بندوق سر دادند که

۲۰۴ دوم

این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و سرمایهٔ
مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن
تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری دشوار بندد هر چند از اندیشهٔ
اهل روزگار بیرون باشد بمیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی بر آید از آنجمله بمقتضای
همت والای شاهنشاهی که ترجمان تایید ازلی است کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان
میر بر و بحر بخوبترین وجهی انجام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف دلگشا ساخته شد
آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب و یک روز در همانجا بوده بتوجهات عالی اهتمام میفرمودند
و مجاهدان اقبال مند دل بر قلعه گشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از آنجانب نیز
دلیران دلاور پیهامی نمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل بر پیکار بسته داد بندوق اندازی
می دادند و نشیمن سطح ساباط کرده تماشای یلان پر دل و شیران زنجیر گسل میفرمودند و درین
دو شب و یک روز این شجاعت مندان بمثابه مشغول پیکار بودند که خواب و خور پیرامون ایشان
نمیگشت و طاقت مترددان طرفین طاق شده بود تا آنکه سحر دی مهر پانزدهم اسفندارمذ
ماه الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعهٔ فلک آساس مفتوح شد و شرح این
سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا که فتح نامهٔ اقبال تواند بود آنست در شب گذشته که صبح نصرت
در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در
دیوار قلعه افتاد و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن
از لشکر منصور پیشدستی کرده بسیاری از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند و داد جانفشانی
و جان ستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در شگاف دیوار هجوم آورده
یکطرف جان بباد فنا می دادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده بر می ساختند

[illegible]

سه ده و دوم

دادند و بازوی یاری گشادند و حضرت خود توجه انجام این کار بودند چگونه فتح نمایان آشکار شد ای این شیخ جان بود که صبح آن شب در پی خود نصرت داشت ۱۲ ای مخالفان بد انجام ادبار خود و بیابان نمودند و ...

که در حین رسیدن غازیان تندخوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد در این اثنا
بنظر اقدس آمد شخصی جیبه هزار میخی در بر که علامات سرداری با وی بود و در شگاف گاه آمده
اهتمام می نمود اما معلوم نمی شد که کیست دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام
که از بندوق های خاصه است گرفته بجانب او انداختند و شجاعت خان و راجه بهگونت داس
فرمودند که من از شادی و سبکی دست که در حین زدن تفنگ ظهور می یابد در می یابم که غالبا
بندوق من باین مرد رسیده باشد خانجهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر
اینجا آمده اهتمام میکند اگر امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی از این وقعه
نگذشته بود که جیارقلی و دیوانه خبر آوردند که دران قرچه از مخالفان کسی نمانده است و متعاقب
این حال از درون قلعه از چند جا آتش برخاست ایستادهای پایه سریر اعلی دران باب
خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است چه رسمی است در
هندوستان که چون کاری چنین پیش می آید حرمی از صندل و عود و غیر آن در خور مکنت
سرانجام میدهند و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا می سازند و معتمدان سخن شنو و سنگدلان را بجهت
بر عورات خود می گذارند همین که شکست متیقن میشود و مردان کشته می شوند آن سنگین جانان
آن بی گناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر می سازند و آخر آن صبح که نسیم فتح و دولت
وزید مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او را ساخته بود و آن
آتش جوهر بود و در خانه پتا از قوم سیسودیا از خواصان رانا و در خانه راتوران که سردار
صاحب خان بود و در منزل چوهانان بسرگردگی ایسرداس جوهر عظیم شد و تا سیصد زن در
آتش ادبار آن سرگشتگان سوخت و هر چند آن شب در شگافگاه کسی نماند و از کشته شدن
جیمل هر یک از دست داده خود را بکنج ادبار کشید اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران

صف شکن و غازیان جان بناموس ده را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور بوارق صبح باعتضاد جنود اقبال درون قلعه درآیند و چون سفیده سحر دولت دمید از اطراف مرچلهای خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه درآمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سررشته تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته می شدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان چابک دست آزموده را درآورند اول گردباز دهوکر تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از آن مدکر آمده درآمد و پس از آن فیل جلکیه و سدیه و کادره درآمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون شد شعر و لشکر سنانها برافراختند*

کمینها گرفتند و صف خستند
یلان از خون لعل تیغ ستیز
تو گفتی همی مار بارد ز میغ
به تیغ و سنانها یکی کینه توخت

همه آهنین جنگ فولاد خای
یکی جان سپار و یکی در گریز
سپهدار برزنده پیل دمان
گهی دل درید و گهی سینه سوخت

همه نامداران آهن قبای
نه باشند خرطوم فیلان به تیغ
همی تاخت آورد برز و کمان
ز خنجرش لاله نگارنده بود

ز دریغ یلان حلقه بارنده بود و هنگام سفیده سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جان فشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و از غرایب آنکه ایسرداس چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدکر را دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند در ساعت متهورانه تیز دستی نموده بیکدست دندان او گرفت و بدست دیگر جمدهر زد و گفت مجرای من پیش آن قدردان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیان کارنامه های بظهور آمد از انجمله راجپوتی دو بید شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده که زندگی دشوار است ضربهای آسمانی برانگیخته درگذشت تا هیچ کس مردانه نامی را پیشتر از شمشیر سپردن

انداخته بود و یا نزده کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل بهکر نیز کارهای خنگرف پدید آمد و مردانگیهای
غریب کرد و از غرایب امور آنکه فیل کاتره چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا
گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه روبروی جمعی کثیر از خون گرفتها کرتن بیلاک واد و بجانب گامکها
می آمدند و دید کوچه تنگ بود همه را بحال تباه پایمال کرده متفرق ساخت و تایید غیبی چنین
موهبتی عظیم روی داد و عظمت خان که برو سوار بود زخمی شد بعد از چند روز از آن زخم در
گذشت حضرت می فرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تائیدات ایزدی
بودیم فیل سبدلیه درون قلعه درآمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب
او دویده شمشیر انداخت اندکی بروی رسید و او پروا نکرده او را بخرطوم پیچیده انداخت
درهمین اثنا دیگری روبروی او شد و سبدلیه باو روی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص
شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت و الحق بسیار خوب چسپید و آنحضرت می فرمودند
که درهمین زد و گیر از بهادران که من او را می شناختم بنظر درآمد که راجپوتی از مقاصار دیوار خود
او را بجنگ خود طلبید و او نیز گشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که آنرا هم نمی
شناختم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوری و آیین
مروت نیست که او مرا بیکار خواسته باشد و تو مددگاری من بیائی بصد اهتمام او را از آمدن
باز داشت و خود کار از نموده کار او را تمام کرد می فرمودند که هرچند ازین مردانه بمروت نشان
جستم بدید نیامد همانا که از مردان غیب بود که تائید این بزرگ صورت و معنی چکیده حسابی پوشیده
بخدمت قیام داشت اوائل فتح تا پنجاه فیل و اواخر تا سی صد فیل درون حصار درآمده اعدا را
پایمال ساخت می فرمودند که نزدیک به بتخانه گوبندسیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار
شخصی را پایمال فیل ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورد و بعرض اشرف رسانید

گناه این را نمیدانم اما از سران این حصاری تماید جمعی کثیر در گرد او جان فشانیها کرد آخر
ظاهر شد که بنا بود که پایمال مذلت و هلاکت گشت درین هنگام که بملازمت آورده بودند مقید
مانده بود بعد از زمانی در گذشت راجپوتان جنگجوی که دران قلعه فراهم آمده بودند قریب
بهشت هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگاهبانی و خدمتگذاری دقیقه فرو گذاشت
نمیکردند از چهل هزار کس زیاده بودند زمانی که رایات والا بقلعه در آمد اهل قلعه بعضی در بتکدهها
بخیال شرافت مقام و تائید اصنام افسرده منتظر جان فشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل
خود بر سر جهل ایستاده ترصد هلاک می بردند و جمعی شمشیرها برهنه علم کرده و نیزه ها کوتاه گرفته
رو بغازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران غزا پیشه بناوک دلدوز و تیغ معرکه
سوز و سنان صف شگاف کار آن سیه بختان را تمام می ساختند و جمعی که به بتکدهها و خانها
قدم جهل اثبات داده بودند غازیان اقبال مند را دیده بپای تهور بیرون می دویدند و
وبه بهادران نا رسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر می شدند شعر چنین رزمها در
جهان کس ندید * نه از کاردانان گیتی شنید * چگویم ازان جنگ آن کارزار *
که یک شمه نتوانم از صد هزار * و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بداختران
بود و سطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران می سوخت و قریب سی هزار کس
خاک هلاک افتادند و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش تا تاریخ سوم محرم
هفتصد و سوم هلالی که سلطان علاء الدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا
بجنگ نمی پرداختند از قتل ایمن مانده بودند و درین ولا نیت ستیزه و پرخاش بتقدیم
رسانیدند بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فائده مند نیامد حکم قتل عام شد
و جمعی کثیر در بند هم افتادند و از غرائب آنکه قهر شاهنشاهی به بند و قیچیان قدر انداز کم خطا

بر قلعه فراوان بود و هرچند تفحص بسیار شد از انها نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران
بلباس لشکر و تزویر از قلعه جان بسلامت بیرون بردند و طریق برآمدن چنان بود که چون عساکر نصرت
اعتصام دست غارت گشاده در بستن و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بد گمانان که تا
هزار کس بودند اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر جویندگان آنها حقیقت
حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیاده‌های عساکر اقبال بند کرده جمعی را می برند و در
چنان هنگام چنین تدبیری شایسته کرده نجات یافتند اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و
هیچ گذری نبود که از کشته‌ها پشته‌ها نداشت اما در سه جا مخالفان بسیار کشته شدند جمعی کثیر
از راجپوتان در خانه رانا که دران قلعه بود گرد آمده فرو شدند و این بدنهادان دفعه دفعه دو
سه سه کس برآمده جان فشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانهٔ مهادیو که معبد و مقصد بزرگ ایشان
بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه رام پوره نیز گروهی انبوه شده گروهی خود را
بر باد دادند و فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت افزای تواند شد از مکمن اقبال بظهور آمد و گردنکشان
هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و بروشنی خاص بندگی از سر گرفتند
و از عساکر اقبال درین روز بغیر از مصرب علی تواجی هیچ یکی جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی
ادای سجدات شکر نموده همچنان نقره و هم کاب فتح بعد از سیم روز به اردوی مقدس متوجه شدند
و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را به خواجه عبدالمجید
آصف خان مکرمت فرمودند و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد
از حصول فتح پیاده متوجه روضهٔ منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است
توجه فرمایند زمانی که از قلعهٔ چیتور مراجعت فرمودند بر توضیح آن شاهسوار دولت بایفای نذری
که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود شتافتند و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند و روز

فروردین نوزدهم اسفندارمذماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلندآوازه
ساخته از آن روی علی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت
هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع می شد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال
سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود چندی از عاکفان
حریم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند چون قصبه ماندل مضرب خیام اقبال شد شکونه قراول
که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانیده بود بسرعت آمد و از منزویان تجرد
گزین آن روضه مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده
فرموده اند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده
عزیمت زیارت دارد بهر روشی که دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه بازدارند
اگر او قدر بزرگی خود دانستی کجا نظر بمن خاک نشین کوی طلب انداختی چون این عرایض
بمسامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم
اسفندارمذماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت و
از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند و پی آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول
فرمایند از گرد راه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و
جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و
تا ده روز دران خطه فیض انتما متوجه مبداء فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی
استلذاذ داشتند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چتور روی نمود آن بود که
سلیمان حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و منعم خان خانخانان
ملاقات نموده گرگ آشتی کرد و شرح این سرگذشت آنست که ازان باز که مبارزخان که بعدی

نام زور زبان شهرت است کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روائی شد تاج خان کررانی با برادران
گریخته به بهار آمد چه دران ایام که محمد خان حاکم بنگاله سر شورش داشت و چه بعد از وے در زمان
بهادر پیوسته کربزیت و نفاق رواج بخشید تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از عدلی بهادر
نیز بمرگ طبیعی در گذشت برادر خردش جلال الدین مدعی ریاست بنگاله و بهار گردید تاج خان و برادران او گاه در بنگاله
و گاه در خدمت بسر می بردند طرح آشتی و یکدلی با خان زمان انداخته تعلق آرایش جستند و بعد از سه سال جلال الدین
نیز بمرد گذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت بعد از اندک فرصتی که بفنون نیرنگ تاج خان بر دولت بنگ بهار
استقلال یافته بود در گذشت و سلیمان برادر خردش بحکومت بنگاله و بهار و آنچه در دست استقلال یافت با خان زمان
طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال غریب بهم رساند افغانان بی سر و برگ
گرد او فراهم آمدند و خزینه جمع کرد و فیل فراوان بدست آورد و چون خان زمان بکردارهای
خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان
مکرمت نموده معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین نگاشته قلم واقع نویس شده بعد زمانیه
که اساس نهاده خان زمان بود اسد الله خان حرمت آن از جانب خان زمان داشت
که کرسی حیات او ریخته شد اسد الله از سخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلبداشت
که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود خان خانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان
فرستاده او را استمالت گردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته انجا را
بقاسم موشکی گماشته خان خانان سپرد و خود پیش خان خانان آمد و لشکر افغانان که بجانب
زمانیه آمده بود بی بهره بازگشت لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور
امتیاز داشت و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود چون خان خانان را مرد آهسته
صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی افگنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات

افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و هدایا و رسل و رسایل
مبانی رابطه رسمی استحکام گونه یافت و درین وقت که رایات جهان کشا به تسخیر چتور نهضت
فرمود سلیمان در مقام استیصال راجه اودیسه و ابراهیم شد و چون از منعم خان خانخانان
خاطر جمع نداشت درچنین هنگام فرصت که رایات جهانگشا به تسخیر قلعه چتور متوجه بود بوسیله
لودی تحرک سلسله یکجهتی شد که خاطر ازو جمع سازد طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات
اتحاد و مفاوضات یکتاولی قرار داد که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس رابطه را
استحکام دهد و خطبه و سکه را با لقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خان خانان رای
بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را انتظام بخشد هرچند خیرخواهان دوربین
ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سی صد کس گزیده خود و محب علی خان
و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی خان پسر میر سلطان و ویس قبچاق و میرزا هاشم
برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشند به پتنه روان شد لودی
آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد و بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان آمد و پنج شش کروه
که از پتنه ماند سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت اول خان خانان جشن داشته سلیمان را
بمنزل خود طلبید و محفلی آراسته ترتیب داد روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و منبر را
بنام مقدس سربلند گردانید و نقود را بسکه اقدس افتخار بخشید و پیشکشهای لائق داد و جمعی
از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات عالی به تسخیر چتور مشغول است
و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خانخانان را که کارش بانجام رسانیدیم تا پای تخت
کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده
گفت که با چنین صاحب اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد در مخالفت

زدون از عقل دور اندیش دور بهت و دیگر آنکه خان خانان یکی از بنده های تربیت کرده
او ست بزرگان تائید یافته ایزدی امروز بر هر مسکین که نظر عاطفت اندازند خانخانان
می شود از قصد این مردم مسعود و چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین داریم چگونه این
اراده تمشیت خواهد یافت اگر چه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سائر افغانان که مدهوش
باده جهل بودند این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند منعم خان این خبر شنیده بلطائف حیل آرد و خجد
گذاشته با کنکش لودی با مسعودی جریده بر آمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیره
رای اطلاع یافتند و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملایمت کاری دیگر پیش نگرفتند
بایزید و لودی جریده پیش خان خانان آمده اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان
از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتح نامه چتور رسید و موجب هزار گونه تفوق
اولیای دولت شد و سلیمان با دل پر رو به بنگاله آورده در انصرام مهمات خود اشتغال
نمود و ملک اودیسه که بتخانه جگنات در انجاست بضرب گرفت و راجه انجا را ببدعهدی کشت
ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجه مذکور پناه
برده اندیشه سروری بخود می برد بقسم و تزویر او را بجنگ آورده معدوم خانه فرستاد و منعم خان
نیز بخاطر مطمئن بانتظام معاملات خود پرداخت شعر ای دیده کشای دور بینان * بهر مایه
ده تهی نشینان * و ستیکه فتاد نفس خود رای * در مطرح سیل بی سر و پای *
بیاوری اقبال روز افزون سخن بدین جای رسید و بختی بار دل بسبکی روی آورد امید که
بفروغ افزای صبح سعادت دل را روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آمد و نفس نفیس
فیاد از دشوار آسانی و شائستگی پذیرد شعر مرا چون هاتف دل دید در سامانه *
بر آورد از رواق همت آواز * بهار نو بر آر از چشمه نوش * سخن را دست باف تازه در پوش *

آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور دوم

درین هنگام عشرت ابتسام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرف خانه حمل ارتفاع گرفت و حصون غنچه بتیزدستی نسیم بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضه اعتدال گشتند شعر بگسترده فرشی ز دیبای چین * بر و پیکر هفت کشور زمین * در آن بزمگه شادی آراستند * مهان را بخواندند و می خواستند * نمودند مهر و فزودند کام * گزیدند باز و گرفتند جام * و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال اول است از دوره دوم شد امید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت بدولت و اقبال بعد از تمام لوازم طوف و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطه اجمیر بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات و انبساط شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشه شیر دادند بسلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن نفس بخش درآمد شیر شکارانه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون دوید مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بخدنگ جان ستان بر زمین دوختند حضرت شاهنشاهی آن تیزدستی را نپسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از بیشه برآید بحکم مقدس کس گرد او نگردد حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر بهزار آهنگی نخستین

برآمده رو بروی حضرت خرامنده گشت ملتزمان رکاب دولت از مشاهده این حال موی
بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بخشم
شیر شکار نگریسته تیری بر وزدند و شیر از فرط تهور زخمی شده همچنان بر صلابت خرامان تا
بر بلندی بر آمده خشمگین نشست آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند و دلاوران شیرافگن
بر دور او دایره کشیدند و حضرت شاه بیلاه وقتی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان
خورده از بناگوش او پوست بالا رفت درینوقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد
آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابوی طلبیدند و بهر جانب که آنحضرت توجه میفرمودند
شیر همان جانب میگردد و قابو چنانچه باید دست نمی داد از زبان مقدس شاهنشاهی
شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته
جمعی که بشکار شیر بر آمده اند هر کس که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود
نگاه شیر بجانب اوی بود میفرمودند که چندین مرتبه بالنفس مقدس متوجه شکار شدیم
همین مشاهده شد و بتجربه پیوست القصه چون قابو بدست نمی افتاد بدستم خان فرمودند
که پیشتر رو تا به نگاه کردن جانب تو قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که مخاطب
شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن ملازمان رکاب علی شده از عقب حضرت شاه و تیر
کمان در دست روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید به تیر در آمده
بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده دو پنجه خود بر وانداخت آن زبردست توانا نیز حمله
کرده بشیر در آویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد چون تقدیر
بامری دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد تا گسیختن بند شیر دست عادل فرو خایید بعد از آن
خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر انداخت بار دوم دست راست او را بدهن گرفت درین اثنا

شیر ... دو بار تفنگ ... زخمی شده بگوشه نشست دو باره بتفنگ ... چون آنهم کاری نیفتاد خشمگین شده بجانب ... پیشه شجاعت ... آورده ۱۲

دلاور خان ۱۲۸

دلاوران بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم
زخم شمشیری رسید و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جانکندن
بود عاقبت بهمان زخمهای عنیف و سرایت سمیت باعضای رئیسه در دار الخلافت اگره در
گذشت و همانا که این مکافات بی ادبیت که با پدر خود کرده بود مجملی ازین سرگذشت آنکه
آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کار داشت و آن غفلت منش دل بمرگ نهاده تن باو
نمیداد و پدر او را ازین کار ناشائسته باز میداشت روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر
بشورش درآمده شمشیری باو حواله کرد فی الواقع اگر در باز پرس الهی و دار انصاف گاه ایزدی
عادل همین سزا از وبال آن کردار برآمده بود بر داشته باشد آنچنان جریمه عظیمه اکتفا
این امور پادشاهی تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی الور
نزول فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال
فرموده بمرکز اقبال پیوستند و از آنجا شکار کنان روز سه شنبه پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق
چهارشنبه پانزدهم شوال ظلال اجلال بدار الخلافت اگره انداختند و جهانیان بنشاط ابد
و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم
بعد از زیارت حرمین الشریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع
بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل و بادشاه صورت و معنی مسرت افزای
شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رنتهپور که در رصانت و استحکام ثانی
اثنین قلعه چیتور تواند بود بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه میرزایان
رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه موکب جهانگشای بعد از
فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهام دولت چنان پرتو

انداخت که بعضی از سران و سرداران را که در یورش چتور بسعادت خدمت دولت پذیر بوده اند
یا دیرتر رسیده به تسخیر قلعه رنتهبور که سنگ راه موکب امین بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه
صادق خان و باباخان قاقشال و سمانجی خان و صفدر خان و بهادر خان و [illegible] خان
و دیگر امرای عظام را بسرگردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند
عساکر اقبال قدری راه طی کرده پیش و پس میرفت سرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده
اند و حصار اوجین را که معظم امصار آن ولایت است در محاصره دارند و آتش غبار تفرقه از ساحت
جمعیت آن بلاد سر برکرده و سرگذشت این مشتی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب
مقدس به تسخیر قلعه چتور از نواحی قلعه کاکرون شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از امرای
عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان [illegible] کوکبه
اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت بیرون دیده [illegible] بگجرات
شتافتند و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر
و سورت و بهروچ کوس تسلط و استقلال میزد پیوستند و او در آن وقت قصد گرفتن احمدآباد
کرده بر سر اعتماد خان میخواست لشکر کشد آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت
و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرد و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد و چون
از میرزایان این پیکارهای نمایان سر بر زد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بهروچ ایشان را
بجاگیرهای مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست
تطاول دراز کردند و از خودسری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی
اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع اینها لشکری گران فرستاد در میانه بر لشکر

غلبه نموده‌اند و چون تاب مقابله جنگیزخان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رفتند
و آنجا هم بساط اقامت نورزیده بقصد مالوه برآمده در حواشی اجین سلسله قطع فتنه گستر دند مرادخان
جاگیردار اجین و میرزا عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش از آن بدو روز بر مفاسد خیال ایشان
فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند چون خبر این فتنه
و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت
اصدار یافت افواج قاهره که به تسخیر قلعه رنتهنبور پیش شتافته‌اند دفعه این فتنه را مقدم داشته
متوجه مالوه شوند امرای کاربند حکم پادشاهی چندی شد و بصوب مالوه عنان تاب گشتند و
بر تعین استعداد یاران عرصه پیمای همت شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی
مثل قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که ببخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود
از بساط حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند و چون افواج قاهره بسرونج رسید
شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بوده بسامان شایسته بامرا پیوست و در سارنگپور شاه
بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای
تمکین از دست داده دست از پای نشناخته بروز روزگار سیاه شدند و روبه فرار نموده‌اند
مرادخان و میر عزیزالله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب مصروف داشتند
و میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را بآب نربده زدند و جمعی کثیر
از همراهان آن گروه ادبارمند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و در آن نواحی خبر قتل جنگیزخان
بعضد جهار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده آن را امری عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت
آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو
وقت دیگر بود بی حکم مقدس زیاده بر این اقدام ننموده طریق مراجعت پیموده‌اند جاگیرداران مالوه

بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی
همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس مقدس شدند و در دار الخلافت آگره بزمین بوس
معلی سربلندی یافتند و بواسطه آنکه بمسامع علیه رسانده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان
تکاهل و تساهل نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه انگیز
خبر غیر واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده همعنان
جوقی اوباش بگجرات رسیدند و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدال
گرفتند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بهروج رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او
بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه بیکبار محاصره کرده تا دو سال بر دور او [illegible]
همواره از قلعه برآمده می تاخت و کارنامه های رستمی بجامی آورد و چون بی سر بود و از امداد و
اعانت ناامید در صلح زده قلعه وا داده و به عهد و قرار باب بشارت جانش نیز از حصار بدر
برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان در این شگرفنامه اقبال بجای خود
رقم توشیح و نقش تصحیح خواهند پذیرفت و از سوانح آنست که امرای اتکه خیل را از حدود پنجاب
تغییر داده دارائی آن دیار بحسین قلیخان که از نیکوخدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود تفویض فرمودند
بر ضمائر دیده وران دوربین مختفی نماند که نخلبندان معانی پادشاهی را با باغبانی نسبت داده
اند چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن و در جائی و نشاندن بجای
دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما مقدار
صالح و استیصال اشجار بدسرشت و قطع اغصان نارست و تفریق ذوجات عظیمه و پیوند
کردن بعضی ببعضی و تمتع کردن بمیوه های گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن
در هنگام حاجت و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد همچنان پادشاهان

دوربین دادگر تهذیب و تادیب سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت
می افروزند و لوای هدایت می افرازند هر جمعی باهم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت
هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولا بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیا بجهت رفاهیت عموم
سکنه آن اجتماع را متفرق می سازند هر چند امری نا ملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد
این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب باده مرد افگن دنیا و بدمستی تنک شرابان
این خمخانه هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصا وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه
کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز بنابرین تمهید دانش تاپید رای مملکت
آرای صبح شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش اتکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب
فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند تغیر محال نموده و بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام
ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق ایام چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود
و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده سخنان غریب درباره این عقیدتمندان
مذکور ساختند در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است همگی آن سخنان
بفروغ صدق روشنائی نه پذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین سلطنت است
قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را
بعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح
قلعه چیتور کرده بمستقر اورنگ سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت
و این سعادت اساسان تبارک ادب شتافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد
و هفتاد و شش در دار الخلافت آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک
سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار قنوج بشیر محمد خان

مخصوص گشت و جمیع فرزندان آن رفعت پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله بجاگیرهای شایسته
ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود
گذاشتند و آن ولایت بحسین قلیخان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند دران هنگام
که موکب جهان کشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتهپور داعیهٔ نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار آستان
معلی سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای بدوام خدمت همعنان سعادت
بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود
با برادرش اسمعیل قلیخان بانتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال پیرای شهاب الدین
احمدخان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت و رای
جهان آرای اقتضای فرمود که مظفرخان را مهمات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون است
بخالصات شریفه چنانچه باید نمی تواند رسید لائق دولت آنست که یکی از کاردانان عقیدت پیوند
و دیانت‌مند جدا آورده مخصوص این خدمت عالی گرداند که همگی همت را مصروف این کار ساخته
انتظام شایسته نماید بنابرین اندیشهٔ دولت افزا شهاب الدین احمدخان را که از صفات
مذکور بهرهٔ عظیم داشت بجهت خالصه نامزد فرمودند و او بسعی شایسته این خدمت را دلخواه
انتظام داد و چون خالصات بسیار و دیانت کیشان بل عنان گرفتها کم تصرف کم پیدا
می شوند او ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود برطرف
ساخته نسقی قرار داد و بجز و دار رسید متغلبان را از پای انداخت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعهٔ رنتهپور

مالش گرم دلان گشتن عصیان سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریده

ای حسین قلیخان از ناگور رسیده عتبه بوس حضوری شد ۱۲ ... هر یک را بجای دیگر ... سرفراز فرموده افتخار و امتیاز بخشیدند ۱۲ ... و در دیانت و امانت گذاری عالی نظیر ... بود و عدیل نداشت

در سرداراند چون ترتیب فرمان برواران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم
رفتار ند بیرذمت اقتدار سلاطین والا شکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین
عبادات نشاه تعلق است والمنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن
ستوده را همواره پیش نهاد همت جهانگشای دارد چنانچه بیامن اقبال روزافزون
آنحضرت زمان زمان عرصه دلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان تمردپیشه صاف
جلوه می نماید چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت
فیلمال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف بر تسخیر قلعه رنتهپور که عدیل اوست پرتو انداخت و چون
لشکر ظفر اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب توقف این
کار شگرف باشد پیش آمد و همانا که سببان کارگاه تقدیر عطیه فتح آنرا به نهضت موکب مقدس
شاهنشاهی بازبسته بودند لاجرم بالهام دولت نیر این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت
پیوند از مطلع توجه آنحضرت سر برزد و روز آذر نهم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب
نهضت رایات عالیه به تسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن
خلوتیان خطائر قدس مرور از راه دارالملک دهلی روی نمود و دران امکنه متبرکه استفاضه
انوار فرمودند خصوصاً بمرقد معطر سرنشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت
آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را تفقدات خسروانه فرمودند و
مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان تهی د
شهر را بعطایای جلیله گرانبار ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقع است طرح
شکار قمرغه فرموده بصید عشرت پرداختند و دران عرصه نشاط مورد انواع انبساط
گشته داد شکار صوری و معنوی دادند و ازانجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند

دوم

مولوی محمد صادق
مدظله

ودر شهر الور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند و از قضایای عبرت بخش آنکه

در حدود قصبهٔ لال سوت فیل تنک که از فیلان نامی حلقه خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری

از روی مستی دوید وآن فیل را بدو دندان خود چنان برداشته که موجب تعجب نظارگیان

شد واثر زور بسینهٔ آن فیل نامی رسید وبعد از دو روز رخت هستی بربست ماده فیل او تا آن روز

ازین روی گرد آب ودانه و علف نگشت هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سوم

از فرط اندوه جدائی مصاحب خود جان داد رابطه را هرگاه درچنین حیوانات این تاثیر باشد

در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسلهٔ قیاس بآدم صورتان معنی نکشد که این گروه

پایه از جمادات فروتر است وبالجمله ارباب معنی را از دیدن این سانحه چراغ هوش افروخته شد

وساده لوحان مکتب خانه اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی

بعد از طی منازل و قطع مراحل روز انیران سیم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بست و یکم شعبان

ساحت ظاهر قلعه رنتهنبور مخیم سرادقات اقبال ساختند واین قلعه درمیان کوهستان واقع

شده و باین تقریب میگویند که همه قلعه ها برهنه اند واین جوشن پوش ونام اصل این قلعه رنتپور است

ودر آن نام کوهچه ایست بلند سرکوب آن و باین ترکیب نام زد زبان شهرت گشت واین قلعه ایست

در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگره ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم بدیوار استحکام او

کارگر نیفتاده **شعر** یکی کوه دیدند سر بر سماک * نه از رنج دست کسش بیم خاک *

برو بد حصاری که از روزگار * نکرده برو مرغ فکرت گذار * نیامد درو پایهٔ اولین *

ندیده بگیتی حصاری چنین * ودران ایام رای سرجن هادا بر آن قلعه دست تسلط داشت

وبانواع وجوه وجهات استحکام آن نموده وسامان وسرانجام آن داده واز تهیه را لوازم

آماده جنگ شده مدار نخوت خود را بران سنگ پاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز

از نزول اجلال از بیرون تنگی که مضرب خیام اقبال بود بر آمده از مقربان بساط اقدس
بتماشای کوهستان توجه فرمودند بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین
نظاره کرده اند و صورت فتح آن را در آئینه خیال جلوه گر آورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند شعر
چنین گفت خاقان روشن روان * که ای نامور یادگار جهان * بتوفیق یزدان
جان آفرین * براندازم این حصن را بر زمین * و بموجب حکم گیتی کشای بخشیان
کار آگاه دوره آن کوه را که قلعه بر قله آن اساس یافته مورچل بمورچل بر عساکر بتقسیم
نموده اند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد و موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت
و راه در آمد و بر آمد بر اهل قلعه بجدی بسته شد که باد در آن تنگنای مجال گذر نبود متحصنان
سر گرم توپ اندازی شدند هنگامه آتش بازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر سر هستی مخالفان
نخست [illegible] اشتغال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خانست بدرگاه معلی
از سفر حجاز او از شور و شورش دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت گجرات که حکومت آنجا
داشت این سفر اختیار کرد و خجالت زده از راه عراق بقندهار آمد و از آنجا در حوالی رنتهپور
بدولت بساط بوس استسعاد یافت و اسپان عراقی و دیگر نفائس امتعه بنظر اقدس آورد
و از آنجا که شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی آنست که در باره گناهگاران خود شرمگین عفو باشند
آثار مروت و فتوت بظهور آورده بتفقدات گرامی خلعت بسیار بخشیدند و سرکار لکهنو و
آن حدود را جاگیر او مقرر ساخته باز مرتبه امارت باو مفوض داشتند

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور دوم

در این هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصره قلعه رنتهپور بود کوکبه لشکرها

دوم
[illegible]
مولوی سید محمد صادق
سلمه الله تعالی
فقط

بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله فشان گشت شعر

نوبهاری چو طبع برنایان * تازه تر از دماغ دانایان * آتش افشان گل چو پار چمن *
تازه چوگان سپاه سرو و سمن * سنبلستان سر طرف جوه * طرب انگیز تر رسانه کوه *
لاله در دست چون بدست لوا * رعد در ابر چون بکوه صدا * باد لب بر فیض صبح کشان *
عطر پیچید در دماغ جهان *

از میامن شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و ششم شقشقه شگفتگی به شرف گاه انداخت و سال چهاردهم که سال اردی بهشت الهی است از دور دوم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتگی گل اعجاز بنوید فتح بعالمیان در داد مرغان چمن بخوش نشاط فتحنامهٔ اقبال برخواندند چون بعد از تعمق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز توسل ساباط که سرکوب گردن کشان باشد امکان پذیر نیست باندیشه اقبال اساس قاسم خان میر بر و بحر باساس ساباط آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر محکوم حکم معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دروازه [illegible] بنیاد نهادند بنایان چابکدست و خاره تراشان سخت بازو و حدادان و نجاران و سائر عمله و فعله عمارت کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری همت این دو و اخلاص پیشه سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و رفعتش بچهار دست و گریبان شد و ضرب زنهای بزرگ که [illegible] از زبر آن مسطح بدوست جفت گاو بهزار جر ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی و [illegible] هفت [illegible] سی منی بخورد در چنین کوهستان پر نشیب و فراز آن راه های مارپیچ که پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد بهمت عالی حضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنوی است کهاران آهنین بازو و جمالان

سنگین دوش برده بربالای کوه پچه رن که مورچل بادشاهی بوده محاذی قلعه نگاه داشتند
و موجب حکم معلی آغاز انداختن کردند و عزیمت بنیاد برانداختن نمودند و بهر انداختنی صد در کوه
پیچیده صخره صمّا را گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها بگرد میرفت
سورجن را از صورت این دود حیرت از دماغ برخواست و گرد از دمار او سر برزد آبروی غرور
او ریخته شد و آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غرهٔ فتح بود بر زبان مقدس
شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس نیامدند فردا که عید است قبق ما قلعه خواهد
بود سورجن از سطوت عظمت دل بپای داد و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران
خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت
زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و استدعای عفو جرائم
پدر کرده التماس سجدهٔ درگاه نمودند از انجا که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش است
گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب اعمال عیش پذیرفتند
و از غرائب امور که دران روز بظهور آمد آنست که چون پسران سورجن را بخلعت پوشاندن از
پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان نخوان گرفته که همراه آنها بود خیال نیک
ضمیمهٔ سودای ذاتی او شد باندیشهٔ باطل خیالان دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
نفاذ یافته است از بدخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر شد بیاکداس سکروال که
راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد
آن سره مرد از جای نرفت و بموعظت درآمد که کار من سلست آشنایی مکیدیگر ایم از این شورش
بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه باو مقید نشده بجاتب دولتخانه
بادشاهی دوید و پوران مل سپه کاشانه سخاوت را شمشیر رساند و یکی دیگر را نیز زخمی ساخت

و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود زخم شمشیر
دو نیم کرد درین اثنا یکی از مظفرخان رسیده یکی از مظفرخان رسیده او را از هم گذراند حضرت
شاهنشاهی را سنوح این قضیه موجب تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری نداشتند و معاتب
نشدند اما تختی در بار گران خجالت فرورفتند و بهمان زبان مشغول عواطف شاهنشاهی شده
بتسبیح و مسرور پیش پدر شتافتند و به بشارت اقبال گوش هوش او را شاه راه قوافل سرور
ساختند سورجن حوصله خواهش خود فراغ دیده برای آنکه گران بار عزت گردد معروض داشت
که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت
آستان بوس بلند پایه سازد و کلاه گوشه سعادت مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند
موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را
قبول بلندی بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلیخان چون بر در
بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآئین آداب یگانه خود بر ده لوازم اکرام
بجا آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی
سه شنبه سیوم شوال از قلعه برآمده ناصیه نیاز بآستان علی آورد و پیشکش گران با کلید ها
قلعه که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی ساخت و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهی شد و در
حصار امن و امان درآمد بوسیله خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنده
بار خود برآورد آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لائق تارک امید بر راه
گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند آنحضرت بنده نوازی فرموده
او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات و امن و افر آرزوی او را گران ساخته رخصت
فرمودند و حکم معلی به برخاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شد و سرجن لشکر را تا بقلعه درآمده

تا شش روز اموال و احمال و متعلقان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبار با جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی بمهترخان که از خاصان عتبهٔ عبودیت است و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعه سپهر ارتفاع که فرمانروایان والا شکوه را با متداد ایام شهور میسر نشده بود و سلطان علاء الدین یکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف بران یافت حضرت شاهنشاهی را بتائید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار دولت بران قلعه تصاعد فرموده چتر اقبال سایه گستر شدند و غلغل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارک بادی از مقدسان عالم علوی بلند شد شعر

در هر طرف که چشم کشاهی نشان فتح
در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر

چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعهٔ رنتهپور و انتساق آنجا و بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفرخان باردوی بزرگ از راه رهت روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدسی و وی توجه بخطهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ منوره فیض بخش بعینه آورده اند و هر روز به نشاط و شکار پرداخته بنهضت میفرمودند تا آنکه عرصهٔ دلکشای آن شهر متبرک بمیامن نزول اجلال مورد و فود برکات شد و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدس نمودند و استفاضه انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که موکب معلی دران دار الکرامت بود هر روز بزیارت استمداد همت توجه می‌نمودند و در ذهاب و ایاب و غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافت آگره تافتند چون عرصهٔ قصبهٔ ابنیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود بتقدیم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت و بجلائل پیشکش سربلند سعادت گشت در دولت معلی

ازان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرموده در اثنای راه خبر پدرود کردن دربار خان جهان گذران را بمسامع اجلال رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافت گرفته بود بسر نوشت آسمانی دران مصر اقبال در گذشت وازانجا که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمی است و فطرت اشرف بقدر دانی مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این امور شائسته است همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده انگا ازچنین بادشاه بسیار مخلص هر آئینه اعنی زنگ زدای جوهر عقیدت شد و آن مخلص وفا کیش نزدیک به پای سنگ بادشاهی که سابقا بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او بشمول عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را بقرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر بهشت بهار او نگذارد

شعر

خدایا تا مدار است آسمان را ... مکن زین بادشه خالی جهان را
فلک چون خاتمش زیر نگین باد ... کلید عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی و یکم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی قعده بر دار الخلافت آگره ظلال جلال گستردند و در مرکز ارک شهر در بنگالی محل که مجدداً اساسش بهمت بلند سر بفلک کشیده و ارکانش بهندسی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند ✦ ✦ ✦

تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نسائم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آید و اغصان فتح

با نثار افضال گران بار شود و از ذواق عشره کامیاب گردد از چهار رکن دولت منادی کنند
وازشش جهت اقبال نوید شادی رسانند و مصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه
الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر نهصد و هفتاد و هفت منهیان اقبال نوید فتح قلعهٔ کالنجر
بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت با نیلی
حصار سپهر همسنگ

شعر

راه جوید اجابت از پی آن — بر فرازش اگر کنند دعا
تا به بالا ز رفعتش بینند — همه امروزش از پس فردا

و این قلعه را راجه رام چند
والی ولایت پته متصرف بود در ایام ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان
بتقاضای گران مند بدست آورده در تحت تملک و تسلط خود داشت در هنولا که افواج ظفر لوا
به تسخیر قلعهٔ رنتهپور نهضت میفرمود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان
جلائر و دیگر امرا که بسمت شرق جاگیردار بودند رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهانبانی
شاهنشاهی بهمتی عالی و خاطری خورسند تسخیر قلعهٔ کالنجر نمایند امرای دولت ابد پیوند امتثال
منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند و کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند چنانچه
هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمی توانست کرد چون طنطنهٔ فتح قلعهٔ چیتور و رنتهپور در گوش گردنکشان
آفاق پیچیده بود هر کرا دیده دوربین تو تیای هوش قدری بینائی داشت بغیر از آنکه سر
استکبار بر زمین اطاعت نهد گزیر نبود راجه رامچند که پرتو از جوهر شعور داشت خبر وصول
موکب مقدس بمستقر خلافت شنیده امان طلبید و قلعه را بملازمان علیهٔ اقبال سپرد و مفاتید
قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد باستان بوسی ارسال داشته آداب مبارکباد فتوحات
عالیه که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دوراندیشی و پیش بینی او بموقع
استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول گشتند و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون خان قاقشال

مقرر شد و بیامن اقبال شاهنشاهی آنچنین قلعه که عقاب اندیشه فرمانروایان پیشین گرد

بر فراز کنگرهٔ علوا او نه نشسته بی محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت شد. و از سوانح آنکه بیرو

راجه کچلی که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت بلیسبار است برهمن بود در درگاه والا

سربلند شد و انواع اخلاص مندی آن را بموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه

بمال و ملک در میان زمین داران آن ناحیت علم تفرد افراشته و بواسطه آنکه وقتی از

تجردنژادان عالم انفراد یکی از فرقهٔ جوگیان سعادت یافته است در سالی یکبار بلباس آن

گروه در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم امثال نگاده صوری و معنوی حضرت

شاهنشاهی مشاهده نموده در سلک مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران احوال

گرامی پرسیدی و همواره در مقام آن بودی که نفائس اسباب آن دیار و خلاصهٔ اموال خویش

را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط جزایر و جبال

سنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست ندادی و کسی از مردم او این سفر دور

را که در میان دشمنان بیراه آزار رود اختیار نکردی درینولا وزیرزادهٔ او از درست بینی و

بی تعلقی به هستی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد اگرچه بسامان و سرانجام اسباب و

اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد اما مجردانه همت درین کار می گمارم و بنگاه بوسه

هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم هم حق صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را

بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده

پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت نمی دادند آخر کار خواهی نخواهی آن سعادتمند

بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقی است

بران درگاه میرسانید لیکن ادای حق تشنه بتعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان

درگاه بر ندچه نماید و چه قدر داشته باشد خصوصاً آنچه تو بصورت تحفه توانی بر داشت
و از مهالک و اخطار طریق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کارد دستیست ساخته
حکمای پیشین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کارد مهیا کرده آنرا بانجام رسانده اند
اگرچه بحسب ظاهر نمودی و مایهٔ ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه او را به آماهی مساس
نمایند رفع شود این نادره وقت را بتو می سپارم که درجوف عصا مخفی کرده همراه می بری تا بوسیلهٔ
یادکردن من گرود آن ایلچی حق گذار بآن راه آمد و مدتها دور و در بساط عزت می بود و راه
عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت او بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز
غریب پرور او را طلبیده شکسته کام را کامروا ساخت و او بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص
خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورد و محفوف عاطفت گشت بعد از آن رخصت گرفته متوجه وطن
شد و آن کارد امروز در خزینه موجودست و بارها از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدیم
که میفرمودند از دو دست کس متجاوز اند که کارشان بمردن افتاده بود بسبب مساس این کارد
صحت یافتند و مبدع جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بار رفته ظهور بخشید کسی را که نیت والا
و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین آرزوی که در باطن فیض آثار او رسد بی منت
کسی در کنار دولت او نهد چه جای دولتی که خواهان باشد دانا داند که چگونه آن مراد آراسته
باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامیست که شهریار
گیتی آرا همواره بنعمت نیازمندی از درگاه الهی دریوزه می نمود و درین سال فرخنده آن منیت
بظهور آمد و خدیو جهان و جهانیان کامیاب خرمی و شادکامی شد

ولادت سعادت پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

خدیو جهان نگارنده صورت برآرنده معنی چون نثار ظاهر و باطن را کامروا گشت برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق ازان گریز نباشد جویای فرد بها از بنی نوع شد هرچند بیشتر جست وجوی نمود کمتر یافت مبشران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند اینچنین شخصی که بمهربانی آن خلاصه مکنونات را منزد از خود پدید باید آورد و بتگاپوی همت از ایزد جان بخش جهان آرا التماس کرد تا هم رموزدان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را درخور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار ادوار تربیت یافته انظار قدسیه الهی بذات اقدس بادشاهی رسیده است سر در ملک تکون نهد و این سلسال افضال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد و طبقات انام درخور استعداد خود از موائد فوائد صوری و معنوی بهره مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند بادشاه خداپرست که از ایزد جز او مسالت نمودی در مقام خواهش این عطیه والا شد از داد بزرگ کرنا خواسته یک بصورت و معنی کرامت فرموده وانچه در حوصله روزگار نگنجد باین یکتا بنده خود بخشیده است دانای دوربین داند که اینچنین یگانه جهان اگر ازان همه دادار مهربان خود طلبد چگونه گوهری والا کرامت خواهد فرمود در اندک زمانی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد و از انجا که شیمه کریمه این شهنشاه حقائق پناه آنست که باوجود گنجوری خزاین بی منتها معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزینان و خداشناسان که دست از همه باز داشته عمده مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند استمداد می فرمایند و لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهریت گرامی بجای آورده همواره گرد دلهای غبارآلود صحرای طلب گشته هنگامه افاضه و استفاضه را گرم دارند در نیولا چون انوار خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فر مقدم شاهنشاهی

دار الخلافت گشته مسمی بفتحپور است می تافت و بوسیلهٔ شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک حجبی
از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشتند بمسامع اقبال رسیده بود رای جهان آرای بران
قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را با بعضی از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب
جوار شیخ از اسلش منزل دهند و دران فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی یابد تا شیخ بزرگوار نیز
همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبداء فیاض شود و برکات قرب و جوار او در ظهور
این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر ازین شهریار دادگر را
فرزندی چند عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی ازان قدردانی وافزونی شوق در تحصیل
آن گوهر بی بها باشد بر گرفته بود و عوام تهمت آنرا بر مکان انداخته حرف سرائی و هرزه درائی
میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که تغییر مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر لب ژاژخایان
بیگانهٔ عام نهاده آید بنابرین اندیشهٔ نظام بخش حق اساس چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود
تحقیق پذیرفت و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای
آن گوهر یکتای خلافت می بردند تا آنکه در دار الخلافت فتحپور بطالع بست و چهار درجه میزان
بعد از گذشتن هفت گهری از روز رشن هژدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غرهٔ ماه
آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت
قدیمی یزدجردی مصادق روز دین بست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی
و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غرهٔ غرای دولت و اقبال بود
بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهان خانهٔ صدف بطون بساحل وجود قدم
نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود **شعر** بباغ مجد و معالی گل نشاط شگفت
نهال دولت و دین را بری پدید آید ✦ منهان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را

در دار الخلافت اگر به مسامع عز و جلال رسانید روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمه انبساط در مغز باربد

شعر دوران نشاط مجلس آرا
ساقی ز حریف جرعه کش تر
گل سر زد و بوستان بر افروخت
بر بست جهان به بخت بیدار
شاه آمد و دو تیغ کام بست
هم ناصیه کرد بر زمین بند
ساقی سر آبگینه بگشاد
شد دامن و جیب آسمان تر

ساقی نشست و شیشه بر خاست
بستند بروزگار آئین +
شمع آمد و دود مان بر افروخت
جنبید صبا بگل فشانی
در بزم بنقل و جام بنشست
در داد صلای کامرانی
گنجور سر خزینه بگشاد

بزمی ز بنای عمر خوشتر
شد انجمنی بهار آئین
شد بخت چو مغز عقل هشیار
بر جست زمین با سمانی
هم تاج بر آسمان بیفگند
بر خواند جهان بمیهمانی
از بس که فشاند بر جهان در

از جمله آثار شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور آمد

آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بکبائر جرائم بحبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر آمد اقبال را تبسم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ آنست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد و هر که از باستانی تا ما آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامه از نتایج عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند و الحق آن بدایع را کس کمتری دریابد و از نجبت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد و لله المنة که حضرت شاهنشاهی بمحض تائید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر بیت بوده بیدرقه توفیق ازلی بمقتضیات دانش خداداد خود نرفته با هر طائفه بل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده بساط می آرایند

مولوی محمد سعید صاحب سلمه

(٥)

دوم

٣٤٣

بچهارم

چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه می شود چون گویم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان را
جز این دریافتے و معرفتی نیست و لهذا در نیولا که ایزد متعال چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود با یکه
بسرعت هر چه تمامتر رفته با نوار دیدار فیض بخش آن مولود مسعود راید برای نورانیت فطری که
و دیعت نهاده دست غیبی است گردانیدی لیکن چون عموم خلائق این دیار را اهمیت قدیم
که هر گاه ایزد جان بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید او را
دیر تر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه
بفتح پور توقف فرمودند و آن نوباوهٔ چمن اقبال را در ان مولد شریف داشته بزرگان با عقل
و حوصله را بسر براهی مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر
والائی بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف
شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند و به برکات
انفاس قدسی شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و
شاداب شوند و بموجب اشارات عالی اخترشناسان حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم
نوی آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زائچهٔ طالع همایون بموقف
عرض مقدس رسانیدند و چون در میان منجمان یونان و هند وستان بقدر اختلافی در اصول
فروع نجوم واقع است بصدد روشن زائچهٔ سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن آرا می سازد
اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد خاطر هیچدان گرم نشاط تعلق باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی
بقوت دریافت خود از سر نو استخراج زائچهٔ مذکوره نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام
این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد و تا دستور العمل زائچه نویسان روزگار شود و اکنون
که بفرض وقت و وجوب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانروزی اوقات خود

مولوی سید محمد صادق علی سلمه الله تعالی

معروف آن دارد و هرچه دل میخواهد نمی تواند پرداخت کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر
پردازد و چون زائچهٔ مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده بست اعتماد
شایسته تر بود او را بیشتر ایراد نمود

زائچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان

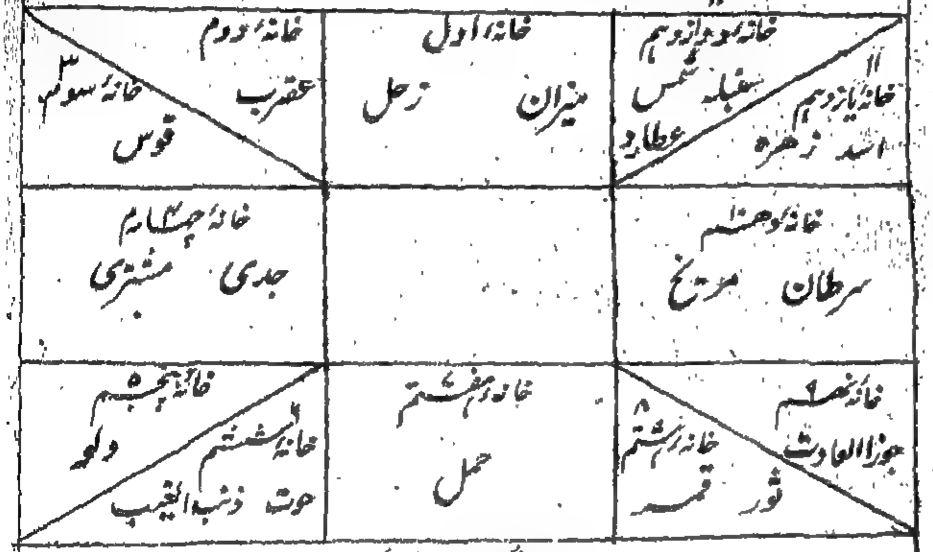

زائچهٔ دیگر بطرز دیگر

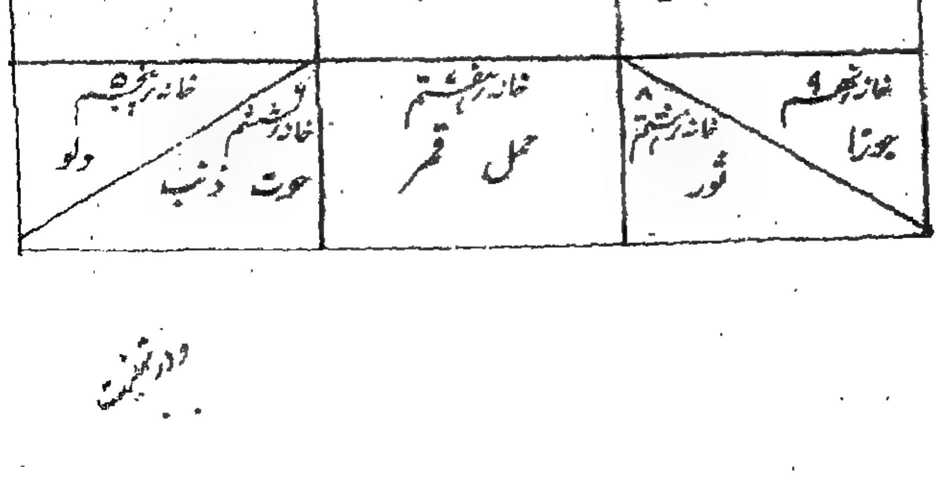

دوم

و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش منشان

مصرعه در شهوار لجهٔ اکبر * تاریخ این ولادت میمنت انتسام یافت و شخصی از فضلای

دری برج شاهنشاهی را موافق این لایحه بهجت بخش اندیشید و عزیزی گوهر درج اکبرشاهی

را مطابق این عطیه دولت بخش گردانید و خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس در آورد

که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی است و مصراع آخر تاریخ ولادت

این گوهر درج سعادت و باوجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود بعضی

چند از آن نوشته آمد شعر

لله الحمد از لی جاه و جلال شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار

طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار * گلبنی این گونه ننمود ند بر دور چمن

لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار * شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد * باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار

آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون * وان نهال آرزوی خان شاه آمد ببار * شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا

شمع جمع سیدان کام دل امیدوار * عادل کامل محمد اکبر صاحب قران * بادشاه نامدار و کامجوی و کامگار

کامل و دانای قابل اعدل شاهان دهر * عادل اعلی العاقل بعدیل روزگار * سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین

بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار * مجلس و ایسار جاه دین دان بعوذ * موکبش پر اسکاک راتح آمد تیره دار

نیّر برج وجودی گوهر دریای جود * از هوای اوج دلها شاه بازی جانشکار * بادشاهاسلک لولو لفظ آورده ام

هدیه از کان گرامی بازجوی گوشوار * کس نیارد هدیهٔ زین بگرانار کسی * هرکه دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار

مصرع اول دی سال جلوس بادشاه * از دوم مولود نور دیدهٔ عالم آر * تا بود باقی حساب هر زمانی ماه و سال

وان حساب از سال و ماه و روز و قرن * شاه ما بادا باقی آن شهزاده * روز افزون حسابی سالهای بیشمار

دار آن سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چنانچه پیشتر گذارش یافته بهر ماه در طرح

مختلف و شکار بیشتر آگرچه بظاهر بر سبیل تماشای خاطر اقدس خود می باشند لیکن بباطن پرورش ایزدی را

اسباب سرانجام سفر باشید همه عیار جوهر مردم گرفته می شود و هم خبایای فلک منکشف می گردد
بجهت این نیت شکار را وسیله چنین شناسائی ساخته بعبادت حقیقی اشتغال می‌نمایند از انجمله شکار
چیته بتسخیر خاطر اقدس توجه دارند و بجهت صید کردن او دستها ترتیب یافته و در روش چنان بود که
چون خبر افتادن چیته در اوودی می‌رسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل
شوق می‌رسیدند و بآئین مناسب چیته را از آن مغاک بر آورده بماهران این فن می سپردند و
درینولا به بساط نشاط خبر رسانیدند اوودی که در حدود گوالیار بهت چیته زبردست در آن افتاده
روز اورمزد غره آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری بر سمند دولت سوار شده
تا گوالیار عنان توجه باز نکشیدند و بر سر جاه اوودی رفته خود بنفس نفیس این چیته را بسته بیرون
آوردند و هم درینولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر روز امرداد
هفتم آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کون بنزهت سرای ظهور آمد
نام خجسته و ربو و را خانم نهاده مسرتها و شادیها فرمودند امید که آثار سعادت او روز افزون با
و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط شکار فرموده شادیانه برای
خواص و عام شدند رایت معاودت بمستقر سلطنت افراشتند چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافه
اگره رسید بعرض اقدس رسانیده دلو سلطان پسر دریا خان که چون دیو و دد بخونریزی و فتنه انگیزی
انگشت نما بود و همواره مورد شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح پذیر نمی شد در حدود
قبر بنه خود که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سر دارد بموجب حکم مطاع
در همان نواحی گرفتار ساخته بحکم بال سپار سپردند و در محبس بعدم خانه شتافت و عالمیان از شر او
نجات یافتند و بساعت مسعود دار الخلافت اگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای جهان
صورت و معنی بداد و دهش اشتغال فرموده در لوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام فرمودند

[illegible]

توجه فرمودند

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافت باجمیر وکامیاب شدن آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوری و معنوی

چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگان است دران هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود رفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافت آگره پیاده بزیارت روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در هر سال که ماه عرس گرامی ایشان است این نیت از مکامن قوت بفعل آید و چون آنچنان گوهر شب تاب درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذور از شرائط حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس داری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمائی دیار بادیه نیوردی نهادند و بادیه پیمائی را روزی ده دوازده کروه گذرانیدند

تفصیل منازل قدسیهٔ شاهنشاهی باین نسق و ترتیب بود

از دار الخلافت آگره که کوچ رایات اقبال شد در ساحت موضع منداکر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بفتح پور اتفاق منزل افتاد و از آنجا از خانوه گذشته نزدیک به بجونه مضرب خیام اقبال گشت و از آنجا بمنزل کرده نزول رایات دولت شد و از آنجا بقصبهٔ بیانه ورود موکب جلال روی نمود و از آنجا بمنزل توده فرود آمدند و از آنجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از آنجا کسهازندی اتفاق نزول افتاد و از آنجا بدیسه آمدند و از آنجا از هنس محل گذشته نزدیک پهول محل مهبط رایات اجلال شد و از آنجا بکانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک بنونه نزول دولت شد و از آنجا موضع جهاک نزدیک سعر آباد عساکر فیروزی آثار آسایش گزیده و از آنجا

ساکون مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا موضع کچیل ورود موکب اقبال گشت و از آنجا ببقعه
قدسیه خواجه که در اجمیر واقع است توجه فرموده هم از گرد راه بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص
بران سر زمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت
شرافت اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه مقترن بودند و زمرهٔ عاکفان
زوایای مرقد اطهر را بصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند و چون همواره در اوقات تقسیم
نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند و عهدهٔ تولیت بایشان مفوض
بود و ریاست این طائفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذر را متصرف میگشتند و میان او
و مجاوران آن رفیع مقام منافقه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت
روضه و اوقات بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و این گفت و شنید مدتی در میان
بود و آنحضرت خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و
عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پیروی بسیار
ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس شیخ محمد بخاری
که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظم
بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی بنا از مسجد
و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از نذور و عتبات
نذور قدم عزلت در مسالک جهت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت
افراشتند و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی
[illegible] رمضان این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز دران خطهٔ
دلگشا بزیارت اولیا و داد و دهش اشتغال فرموده مسرت افزای خاطر خویش و بیگانه شدند

آغاز سال پانزدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دور دوم

درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوار غیبی و
استشارهٔ فیوض سماوی مینمود بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت
اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه نورسیدگان عالم نباتات را بلباس
درآورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران هدایت اثر بگره کشائی دلها جنبید ابر بهاری چون
سینهٔ دریادلان والاگوهر بترشح فیض علوی غبار ساحت جانها فرو نشاند شعر

کدام گل بشگفت و چه مرغ ناله کشید * که جان بچشم دوید و نظر بگوش آمد * اسیر نشهٔ هر غم که در نظارهٔ گل
دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد * معاشران چمن آنچه جای پیغام است * که با هزار زبان غنچه در خروش آمد

و بانوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بست و سه دقیقه از روز شنبه سوم شوال نهصد و هفتاد
هفت نیر سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم الٰهی از مبدا جلوس
شاهنشاهی که سال خورداد است از دور دوم آغاز شد و اقبال را از نو بازار دیگر بتازگی جلوه‌دار
گشت و درین عنفوان بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاسداری تفرج و نظارهٔ منازل
و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایان خیراندیش است توجه فرموده عبرت پذیر
گشتند و بر خاک نشینان آن اطلال زرفشانی کردند و از انجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاکان است عنان توجه تافته استفاضهٔ انوار ملکوت
نمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دار الخلافت آگره نموده از دریای جون عبور دولت
فرمودند و ساحت قریات و قصبات آنروی آب جلوه‌گاه موکب معلی شد و چندین مرتبه در ان راه

نشاط پیرای در جناب شکار آهو فرمودند و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل می شد تا آنکه

روز باد سی و دوم اردی بهشت ماه الهی موافق روز شنبه بیست و ششم ذیقعده دار الخلافت

آگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر ظلال دولت انبساط عشرت گستردند و در مفتتح این سال

فرخنده آثار شجاعت خان که از اعاظم امرا شرایف قرب اختصاص داشت وسایل دولت انگیخته

داعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبگار آئین بزرگی شده پایه اعتبار خود افزود و

چون آمیت او بمسامع اجلال رسید از انجاکه بنده نوازی و کام بخشی سجیه علیه شاهنشاهی است قبول

مسئول خود ده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال ساختند و او سجدات اخلاص بتقدیم

رسانیده در آداب انجمن آرائی نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب

داد و آنحضرت یک شب و یک روز در مجلس بهار آئین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستان

بودند و به بخشش و نوازش پرداختند

ولادت سعادت افزای واسطه عقد دولت و رابطه سلک اقبال شاهزاده شاه مراد

از انجاکه آبای علوی و امهات سفلی در کامروائی حضرت شاهنشاهی اند هر بهاری گلی تازه

از چمن اقبال می شگفد و در هر دوری اختری سعادت گستر از افق خلافت طلوع می کند چون

شهنشاه مفضل که ابو الآبای دولت و اقبال است خواهش فرزندان امیدپیوند داشت ایزد بیچون

در این عطیه را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت روز افزون که

اعظم عطیات آسمانیست بهجت پیرای باطن اقدس شد و تازه بتازه مقتضای تشویق تظاهر عالی که

معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس ارتفاع فرمود و بر چهار رکن عالم و شش جهت

کون اشعه یمنی تافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک اختیاری را بجمیع سعادات و صنوف عطیات

شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد کمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع از غرر و درر

حقائق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خدا شناسی رتبهٔ مشارکت و حد مشاکلت نیست از آن جمله

درین سال خجسته بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه

سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهار صد و نود و دو جلالی

ملکی مصادف ... آبان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مطابق هشتم حزیران سال یکهزار

و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند زر

فرخنده اختر نور گستر که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال ورود خجسته

گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت

شگفت و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت

مثبت شد و نشانهای طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آئینهٔ خیال روزگار صورتش

انطباع نیابد ترتیب یافت و به نشاط عالم صلای عام در داده شد و شعر مراد دمن ایام کرانبار ساختند

از این عشرت که دوران را میسر شد * طرب را روز بازار دگر شد * بهار آمد بعشرت پای کوبان *

زباد صبحگاهی جای روبان * بیفزود آسمان را سور بر سور * جهان از و سکه نوبت عالی اوزر *

صبا بهر نثار کیباد برخاست * که از جیب چمن شمشاد برخاست * بهار شادمانی آبرو یافت *

که آب از چشمه سار آرزو یافت * امل از هفت دریا آب میخورد * که قفل گنج گوهر تاب میخورد *

زمحفل افشان که هوش از دست * طرب بی عیبت و عشرت مست شد * سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت

و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند و زائچهٔ سعادت ارتفاع طالع

این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زائچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونان

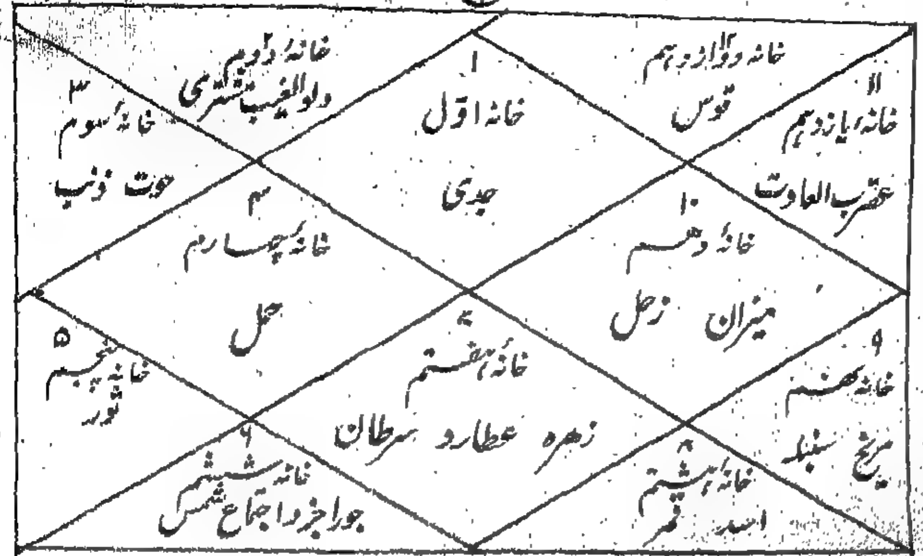

زائچهٔ دیگر بطرز دیگر

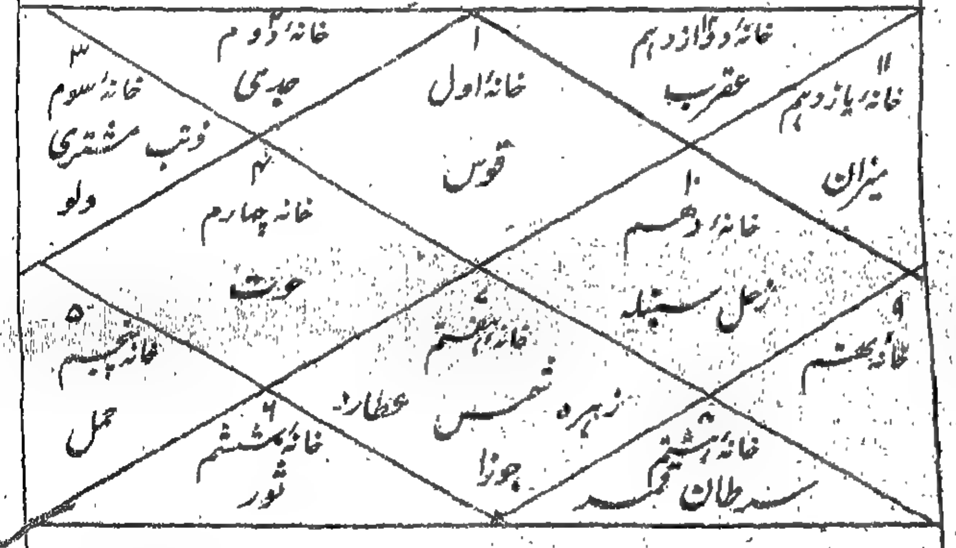

وبجهت تقدیم آداب تهنیت وانصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانخانان
از جونپور بطریق ایلغار بدولت آستان بوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال آثار

چون در اواخر ایام بهار که هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار پیچیده بود و دامن نسائم بساتین

ازدامان

از دامان سپهر آونگیه گلبنی نواز سرالبستان سلطنت شگفت و سرو بنی تازه از بهارستان خلافت
بردمید و بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدسه خواجه معین قدس سره
مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز آبان دهم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی
بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع سنداگر مخیم اقبال شد و منعم خان
خان خانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو معلی از آن منزل تا اجمیر کامیاب
بدائع نشاط خصوصاً عشرت سیری شکار بوده منزل بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند
چون عرصهٔ اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی نورپذیر شد روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده
معتکفان آن حواشی و منتسبان آن دیار را بجلائل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای فضال
چنان عام شد که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم نماند و درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت
اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت بنایان هنرکاردان و معماران
دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود درآوردند و در ساعت مسعود که ثبات کار را شائسته باشد
آن عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه
نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر
دولتخانهای فلک اساس ابداع یافت و بفرخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه
و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن
منازل رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین بموجب حکم معلی جمیع
اعیان دولت و ارکان خلافت و سائر ملازمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه دستگاه منازل
و بساتین ساختند و از میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت نمود و پیدا گردید
که صورت آئینهٔ خیال مهندسان جادوکار نشان آن صورت نتواند بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح

اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک و نیت معدلت و دریافت حقایق احوال و
مالش ستمگاران و غمخواری مظلومان و برآوردن مستعدان و توهری عالم که خلاصه عبادات و نشانه اتفاق
است سپهر شکار را بر بود و این کار ساخته روز الست دیگر آبان ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الآخر
بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور گشتند و روز اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق
پنجشنبه پانزدهم جمادی الآخر عرصه شهر ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت
مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش
فرموده منزل او را بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینه مباهات دائمی در دامن آرزو نهادند
و در همان روز نظر دریا گشای حضرت شاهنشاهی بر گول آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر بدولت
استقبال برآمده بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که در حوالی این شهر دو گول آب است
یکی کیدانی نام دارد و دیگری شمس تالاو و این بکوکر تالاو مشهور است و چون بمرور ایام بخاک انباشته
شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند بنا بر عموم شفقت حکم
مقدس بر حفر کوکر تلاو که در اصل فسحت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق
کاردانان دولت پیوند مساحت آن نموده بامرا و سائر ملازمان درگاه قسمت نمودند و دانشوران
جدآور باهتمام این کار تعیین شدند و بندگان به توجه خاطر دریا مناظر آن چشمه سیراب دریاچه شد که
اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند وجه تسمیه اول آنست که
کوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را با او نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری
از تنگنای معیشت آن سگ را که بیکر خویش بود پیش یکی از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغربت نهاد
تا بتکاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب روزی گشاده گردد فرصتی دراز بران گذشت
روزی آن سگ از مردمی که داشت بسر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب

سرور شگفت بدان سرزمین رسیده بود آن سگ آگاهی یافته آن کسان در قدم صاحب خود
آمد و از غایت شوق جان فشانی نمود و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت بندگی
در آن زمین حوضی اساس نهاده بآن منسوب گردانید و چون موکب معلای شاهنشاهی نظام بخش
معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران آنجا دولت شرف اندوز سعادت سجده درگاه
مقدس سربلندی یافتند از آنجمله بهار سنگ سپهسالار که از اعاظم زمینداران هندوستان است
باین دولت والا رسید بمورد الطاف خسروانی گشت برای کامیابان دل رای بیکانیر با پسر خود
رای اینگ سنگ بیاد بندگی آمده بود از کرم این عطیه کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی
آسودگی و بزرگی یافت و از بخت بیداری دولت یاد آورد و تعظیم بقصد رسید که نظر بر عموم عاطفت
شاهنشاهی و شفقت بندگی خویش آرزو آنست که صبیه او در میان کسان داخل پرستاران عصمت سرا
بادشاهی گردد چند روز انتظار بر آنند برای انبساط خاطر او و اطمینان گردید ملتمس او بمحل قبول رسید
آن عفیفه را با تحفه ایلچیان با یک از انبساطهای عصمت در آوردند و از سوانح مسرت افزا آنکه
بازبهادر بارگاه اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و توجهات شاهنشاهی از
گرد آلودگی ادبار بر آمده بتوسعات یافت ملکه او را ولادت تازه روی نمود از آن باز که از مالوه
بر آمد حوادث روی از اقبال برتافته بود آب روی او ریخته آمد و عمری در بدر شد اول بصحبت رسید
بکانه رفت و از آنجا پیش چنگیز خان شد بعد از آن شیر خان فولادی توسل جست و از پیش او نظام الملک
دکنی روی امید آورد و از همه جا خسران زده پناه برده چون سرگردانی و خاکساری این خجالت آلوده
باده دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بر آن داشت که یکی از ملازمان عتبه حضور را فرستاده
او را طلب فرمایند بنا بر آن حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شده و بنوید عواطف پادشاهی امیدوار
ساخته بدرگاه مقدس آورده بخصوص انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از بارنامهای مخصص

٥ ای کیست آوردن دختر رای را که بجا از نکاح خود سزاوار تاج شاهنشاهی بگزید ١٢
٦ ای ترک عبودیت بر عتبه ملک سجده گاه آوردن گویا سر نو پیدا شدن بود ١٢
٧ ای خاک بر او بار بوده و خاک ناکامی بر فرق خجالت افشانده ١٢
مولوی سید محمد صادق عفی عنه

مقدس بموقف عرض همایون رساند که راول سرای بزرگ چیلیسر غائبانه نطاق ارادت بر میان جان

بسته و خواهش آن دارد دختر او که پرده نشین عفت است در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال سربلندی

یابد و چون خود بواسطهٔ موانع سعادت حضور را احراز نمی تواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد

که یکی از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بنوید توجه و التفات کامروای دولت

گرداند و آن خلوت گزین عصمت را بآئین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورده فرهنگ افزای ادب

نشین را از آنجا که کامروای حاجتمندان و گره کشای بسته کاران خوی و عادت است این ملتمس بدرجهٔ قبول

رسیده و راجه بهگونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عواطف خسروانی اختصاص داشت

باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از پنجابه راجه این کار را بانجام رسانده ناصیه سای

عتبهٔ دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر در حرم سرای عصمت افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر

جهان آرای خدیو معدلت از بیخود و فراهم آمد از فرط ایزد شناسی و رضای جمال جهان آرای خویش

عزیمت زیارت روضهٔ بفیض بخش شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب است مصمم شد صادق خان

پیک نورین خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن اینجا نموده بانصوب نهضت فرمود

ذکر مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان شکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است

که او از شاه کابل نعتندی در زمان خان بزرگ و قاآن والا چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی

شعیب نام بلاهور آمد و در قصبهٔ قصور اقامت کرد و سلطان بلبن مقدم ایشان را گرامی داشته

احترام نموده شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفهٔ دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی

خلیفهٔ خواجه معین الدین را که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقاش روی آورده بود گذر بر وی افتاد

و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند شعلهٔ طلب

افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از میان
اخلاص و دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو خداشناسان
بظاهر نشاط شکار در سر و به باطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند در اثنای راه در حدود
تلونڈی رای علاؤالدین نزدیک دریای ستلج که آنرا دران سرزمین هریاری نامند سانحهٔ عبرت بخش
روی داد و مجملی ازان قصه آنست که قراولان خبر گلهٔ گورخر آوردند شهریار شیر شکار با سه چهار کس
از شکاریان خاص متوجه صیدافگنی شد چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمود و بخطا
در اول با یک گورخر از دامصد مه صیت بندوقی آن گله رمیده بدور دشت شتافت انجمان
پهلوان الهی بندوق در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین پی گرم رفتن
شد و با قدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند
و یکیک را به بندوق از هم بگذرانیدند و در پی آن می شتافتند چنانچه سیزده گورخر را آن روز
شکار فرمودند در هر مرتبه که یکی شکار می شد دیگران دورتر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج
مقدس غالب آمد از آب نشان پدید نبود چون پیاده عزیمت نخچیر افگنی داشتند نزدیکان شکار
حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاه خود بر نداشته بودند و خدیو جهان
چندین کروه راه آمد بار یافتهای حضور هر چند تکاپوی نمودند نه از آبداران خاصهٔ شاهنشاهی خبر
می یافتند و نه از آب نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدس را
یارای گفتار نماند و درچنین هنگام که زهرهٔ مخلصان آب می شد راه نمایان بارگاه مقدس آبداران
خاصه را در بیابان بی سروبن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط
آمد و همانا که پیغام الهی بزبان حال بخاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات
مقدس گشته پاسبانی خویش بهتر ازین نماید که آن ورمنی نگاهبانی عموم خلائق بلکه سپاس نعم ایزدی

و محافظت عطا‌بدی الهی است شعر نخستین فطرت پسین شمار * توی خویشتن را بدبازی مدار

و از سوانح آنکه قبول خان اجلال بن دار بحر از روی بدطینتی از هم گذرانید و فضولی منش سر متمردان
آن ناحیت را اهل ساخته بود و این زمیندار از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و این
ترک ساده لوح بی آنکه نگاهی ژرف در معامله او نماید و تفرس دور از خطوط پیشانی او کند به مجرد چرب
زبانی و ... یکانهای آشنا رو از راه رفت و صلاح دید آن زمیندار سپاهیان او بجاهای دور
فرستاد و یادگار حسین پسر او بحدود نوشهر رفت و هر چند دوربینان راست بین گفتند که همه مردم را
از خود جدا نباید کرد و چون امری مقدر بود سودمند نیامد پسر او را از راه که برتافت از نوشهر تکناهی
برده و مخالفان سرتنگی گرفته بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانید و یادگار حسین زخمی در حساب مرده
افتاد زمینداری مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان که آن مردم در بلیه
گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول خان آمد و او از شجاعتی که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم
و قلت خویش را منظور نداشته روز رام بست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای
خود بر آمد و مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بخان جهان منشور والا عز اصدار
یافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان بسرعت تعیین
نماید بموجب حکم معلی پیکارگزینان چابکدست بآن ناحیت شتافته در خرابی آن تمردنهادان تخم
کوشش نمودند و آن کل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند * * * * *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش طبایع و امزجه در داد
فیوض علوی بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه شگفتگی گرفت طبیعت روزگار

باعتدال گرایید سحاب افضال چون دیدهٔ مشتاقان باریدن درآمد نتایج احسان عنوان دل
عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط ضمیر آلی گستر و چمن با طلسیان ریحانی جلوه نمود غنچه‌ها
زمرد بین رنگ گلهای لب‌دین خام بیرون دادند شعر ابر با برق جهانتاب رسید * سبزه را
تا کمر آب رسید * سرو با رایت کاوس نمود * لاله با افسر داراب رسید * گل به باغ
آتش گوگرد از رخت * آب انگور چو سیماب رسید * و بعد سپری شدن هشت ساعت
و دو دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال نهصد و هفتاد و هشتم عطیه‌بخش کون و مکان
نورافزای زمین و زمان پرتو محاذات به برج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزینان
طراوت بخشید و جود فلک چون اخلاق طیبهٔ گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز سال شانزدهم از
جلوس ابدپیوند یعنی سال تیر از دو ... دوم شد و در اوایل این سال بجهت اظهار ... بخیمه سرادق
اقبال گشت و خدیو خداپرست بآئین بزرگان بروضهٔ قدسیهٔ شیخ فرید ورود سعادت فرموده
استمداد همت نمودند و منسوبان آن مبارز نفس اماره و سالکان آن حواشی فنون افضال و احسان
بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات ظاهری و باطنی ساحت
این قصبهٔ فیض‌بخش معدلت آرای بودند و از اموریکه درینولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن
شکار ماهی است که ماهی گیران آنجا و از تیزدستی با آب فرو شدی و بدست و دهن گرفتی و از آن
سینه‌ها ترتیب داده بودند که آن زالی خطا بماهی زدی و از آب برآوردی و از سوانح رخصت گرفتن
محب علی خان و میر خلیفه به تسخیر ته است بسعی ناهید بیگم و شرح این بر سبیل اختصار آنست که پیشتر ازین
عفت قباب ناهید بیگم که در حبالهٔ عقد محب علی خان بود رخصت گرفته بدیدن والدهٔ خود حاجی بیگم
شتافت پیشتر از وصول او میرزا عیسی رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از
تغافل فطری که قدرشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوک ناملائم

دوم

جناب مولوی سید محمد صادق علی صاحب

گردید بیگم آزرده شد و بدگوهران آن دیار که عمدهٔ آنها جان بابا و مسکین ترخان باشند باتفاق بیگم

مقام گرفتن محمد باقی شدند و از این آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم

بدست افتادند جان بابا را بکوه بیستی فرستادند و حاجی بیگم محبوس شد تا درگذشت و ناهید بیگم

بدلاوری و تدبیر از انجا برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود دیگری سخنان بیگم جهتی در میان آورده

گفت اگر محب علی خان و مجاهد خان پسر او باند کس باشید و آیند من همراه میشوم و ته مسخر

اولیای دولت می شود و بیگم سخنان مدارائی دفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمده

التماس رخصت این نامبرده نمود چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه ته شدند ناهید بیگم

دختر قاسم خان کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شد هنگامی که

در محاربه عبید الله خان که در زمان ظهور مطالب در جلوه گاه باقی بود و بظاهر برای امری بزرگ

آینده زمان مساعدت نمود حضرت فردوس مکانی بدست غنیم می درآیند این مردانه حقیقت مند

پیش آمده میگوید که پادشاه منم این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید باین نیرنگ وفا پادشاه را از ان

خطرگاه جان خلاص می سازد چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال او را

در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر مقیم میرزا پسر میرزا ذوالنون است بمیرزا حسن پیوست

و بعد از ان بمیرزا عیسی و دختر او را ابوالعطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علی خان میر خلیفه که

مخلصانه آداب خدمت بجای آوردی عقد یگانگی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود

پیغام فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته درین کار همراهی نمی توانم کرد معاودت نمائید و اگر بجد

که به ته روند از راه جیسلمیر متوجه شوند محب علی خان را حال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه

رای پیش شدن چون اشعه سعادت در نهاد شان بود و اعتضاد چنین بزرگ سالی بخش هست در تسخیر بکر

و دل در محاربه با سلطان محمود بستند و در حدود قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوسته کدام دو لشکر محب علیخان

و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده آورده
بود بتائید ایزدی که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی
هنگامه پیکار نصرت یافتند و آن شکست یافتها رفته بقلعه مذکور متحصن شدند و این بهادران فیروزمند
بمحاصره آن پرداختند و درونیان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون
آن قلعه به نیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت کمر همت
بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از انجمله مبارک خان حبشی
خیل سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را آمده دید و باعث
صوری آن بود که بدنژادان آن دیار بیک اوغلی پسر او را یکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود
گردانیدند و آن ساده لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد او را اخلاص
درست نبود از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست و محب علی خان بطمع مال و منال او را ز هم
گذرانید و مردم او را که سگ مگسان آلایش بودند تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت و بمحض انتساب
این دولت روزافزون آن قلعه مفتوح گشت چنانکه در جای خود مجملی نگاشته آید و چون قدری
مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن شهر فیض اساس
توقف فرمودند و چون بمیامن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت
ماه الهی موافق دوشنبه بستم ذی قعده کوس مرحمت ملند آوازه کردند هر روز طرزی خاص طرح شکار
میشد و بروش مخصوص در نقاب مسرت آئین عبادت بجای آمد روزی در اثنای راه قراولان
خبر چیته چند آوردند خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شد و هر شش چیته را آنروز
بطریق شکار آمده در دام قید در آوردند از انجمله مدن کلی بود که از سرآمد چیته های شاهنشاهی گشت
و چون رایات اقبال بحدود دیپالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه این محال بجاگیر او

دوم ۵۳ ح
قراولان خبر دادند که در راه شکار بسیار است بکمال انبساط شکار کنان در گذشتند

جناب مولوی سید محمد صادق قطب سلمه الله تعالی
فقط

مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان آرای ملتمس آن پرورده جویبار عقیدت را بعز
قبول داشته منزل او را مورد نور و محط سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش
جشن و افزایش پیشکش تگاپوی نمود و ازانجاکه درستی نیت طراز عقیدت او بود و میدانست که
ضیافت بندهای معامله دان عبارت ازانست که اندکی از داده او را بپیش او آورند این بزم عشرت
دلخواه انتظام یافت مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصرعه تاریخ این هنگامه
شادی افزا یافت مصرع میهمان عزیزاند و شه و شهزاده ❁ و ازانجا متوجه پیش شدند
و شکاره کنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست دوم
ذی الحجه ظاهر دار السلطنت لاهور مستقر رایات اقبال گشت و حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم
اخلاص بتقدیم رسانید و بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که بتازگی ساخته بود قدوم گرامی
ارزانی داشتند و سرمایه افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پرده سیر
شکار بآئینی شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق آثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت
فرماید تا بذریعه ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود و هم
درین سیر حقیقت مناط طواف روضه معینیه بتقدیم رسد بنابرین داعیه حق اساس آخر خرداد
ماه الهی موافق اوائل محرم سال نهصد و هفتاد و نه هلالی متوجه آن صوب شدند روز ماه دوازدهم
تیر ماه الهی یکشنبه غره صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه معدلت
شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود با وجود منصب میر بخشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار
عدالت پژوه را محض حقانیت ازان باز داشت و مجملی ازین سانحه هدایت بخش آنست که لشکرخان را
مستی دنیا از منهج اعتدال باز برد و مصدر اعمال ناخوش گشت و از بیخردی در روز روشن مست
بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال

بمسامع قدسیه رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و اشباه و نگران او را بدم اسپ

بسته گردانیدند و بچندین نکوهش بزندان فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته شاه

قلی خان را با و مکرمت فرمودند و از انجا که مدارج تربیت شاهنشاهی هست در اندک فرصتی آن

مسجون اعمال خویش در دار الخلافت فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو

عالم با آنکه موسم باران بود سهر روز بمقتضای عزایم پادشاهانه کوچ سفر نمودند و شکار کنان بصوب

اجمیر می شتافتند روز خور یازدهم امرداد الهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول بآن خطهٔ دلگشای

نزول اقبال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطوف روضهٔ معینیه توجه فرموده استمداد

همت نمودند و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندی را با سر بلندی همقرین گردانیدند

شبدعان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت صوری و معنوی او را روز افزون

گردانند نظر دوربین او را از مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی افزون پدید آید

و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند

و باین طرز حق پسند از فیض بی منتهای مبدء فیاض هر زمان او را رتبهٔ تازه رسد چنانچه اینحالت

والا طراز از حال گیتی خدیو زمان ماست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروایی منتظران

این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافت توجه فرمودند و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال

روز آسمان بیست و هفتم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار

ظل اللهی گشت و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزدیک برکات فرمودند طبقات انام که سالها در

انتظار دریافت آستان بوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست

که سیکری را که از مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است

چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشد و مستعدان

زمان را کامیاب دولت میگرداند همچنان در افزونی ورونق زمین کوشیده هر جا را باندازهٔ حال

آن ترتیب فرموده زمین و زمان را افزایش می فرماید[۵۱] ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری

سعادت ولادت یافته‌اند و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گرامی[۵۲] شد خاطر اقدس میخواست که این سرزمین را

که میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشند درینولا که رایات جهان کشا درین مقام گرامی رسید همان

عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس نفاذ پیوست که کارپردازان سلطنت عمارات

عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوائف انام

برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی ارتفاع برده و آن از سنگ و آهک کشند

در اندک فرصتی شهری بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزای اساس یافت و بقاع

خیر از خانقاه[۵۳] و مدرسه[۵۴] و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر

فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سوادی اعظم در هم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت

آنحضرت نام آنرا فتح آباد خیال فرموده بودند که بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی

بلند آوازه[۵۵] شد و از سوانح آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی

در منازل او که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود ورود دولت فرموده

میمنت بخشند و او را بدین عاطفت والامباهات موید کرامت فرمایند چون این داعیهٔ دولت افزا

بموقف عرض مقدس رسید ازانجا که کام بخشی و شیده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی است ملتمس او

رفعت قبول گرفت و روز دیبادین بست[۲۳] و سوم دی ماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافت آگره شدند

منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهی نور افزای صورت و معنی گشت[۵۶] و مراسم پیشکش و نثار

بتقدیم آمد افزایش انبساط شد و نشاط در یالش آمد و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت

روای شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صورت

۵۱ چون حضرت را تربیت انسان بهر نوع منظور نظر کیمیا اثر است تمتع خواهند که زمین و زمان را معطل نگذارند بلکه روز بروز ترقیهای افزاینده

۵۲ قوله گرامی بانی معروف یعنی گزیده ۱۲

۵۳ قوله خانقاه جای اهل فقر تمام روز ۱۲

۵۴ قوله مدرسه آن جایکه شغل خوانند

ومعنی شدن گرفتند لله الحمد که دوربینی و ژرف نگاهی وکمال آگاهی خدیو معلی بازار بدگوهران

طمع اندوز را در کساد دارد هم این گروه بدنهاد بکوبی اعتباری فرو میشوند و هم طائفهٔ که بچرب

زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت بسخن اینها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت را که محض از

برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند فرط توجه شاهنشاهی ببزرگی کار وارد و

از فروغ نور جهان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو دکانچه ریا و بازارچه تزویر کساد یافته چراگویم

که آن گروه به چنین مشعل هدایت بر حقیقت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت نشانان

درآمده اند و طبقات عالم از شرائف و وضیع بپایهٔ حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت

روز افزون قیام دارند و شهریار خرد پژوه بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه اندازه

هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی هم از ساخته شعر همچو روان آگه زیر همچو خرد دم نگاه

همچو قضا کامران همچو قدر کامکار*

آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور دوم

در بیزم فتنت سعادت پرتو که زبان افزایش معنی داشت بالش صورت نیز روی نمود کوکبهٔ موکب بهار

زنگ زدای آئینهٔ زمین و زمان شد و نوروز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز گشت فیض

ربیع در رگ و ریشهٔ حیات سرایت کرد نسیم صبح با رواح نباتی هم آغوشی نمود سایه بان ابر مدرار طناب

باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده به ستونهای افضال آبروی یافت

هوای گلستان کیفیت باده در طبایع انگیخت زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از زخمهٔ پشم زبان

آزاد ساخت **شعر** بادِ سحر مست وزیدن گرفت * غنچهٔ لب صبح مکیدن گرفت *

دائره بستند صبوحی کشان * شیشه کشاده نگر آتشان * نکهت گل فتنهٔ گلزار شد *

بلبل ازین رایحه بیدار شد * جنبش سنبل شکن اندر شکن * جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن *

بوی گلی صد چمن انگیخته + خمکده درکام قدح ریخته + میکده در میکده مستان عشق

دائره در دائره دستان عشق + زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز

بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور به

برج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور

دوم شد امید که بیامن عدالت شاهنشاهی این دوره و قرون و دهور بپیوندد یاد آرزو آنکه

در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانانست سکندر خان را بدرگاه والا و

بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان

اوزبک از بی سعادتی ذاتی که طالع واژگون خوانند ازین دولت خداداد روی گردانید

و با علی قلی خان بدنهاد همداستان شده سر بشورش برداشت چون علیقلی را آن پیش آمد

که نگاشته شد و آن شورش فرو نشست اسکندر خان از تبه رائی و بدسرشتی پیش سلیمان

افغان رفت و چندگاه دران حدود بسر می برد افغانان کوته حوصله بودن او را در میان

خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند و او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان

التجا آورد که از من نبا دانستگی شد آنچه شد ازان خجلت زده ام افغانان نادرست پیمان سلیمان

اوزبک را آرام نگذارانیدند اکنون در خیال من اند اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه

والا نمایند هم حیات اینجهان و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشتهٔ او را با عرضداشت

خویش و بیانهٔ سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان

فرستاده او را امیدوار گردانید خان خانان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین

رافت عالی سجود شکر بظهور آورده و اسکندر خان را پیش خود طلب داشت سکندر خان از نوید مهربانی

سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بالغار از میانهٔ ایشان آمد

۱ ای بوی گل این بهار بجای صد چمن گل توان گستر دو عمل همان بهار نو روز که در یک قدح مستی خمکده را داده است ۱۲ + ۲ ای چنانچه بساعت نیک و نشاط و دوران موسم و فصل آمد زمانهٔ عیش و نگار رعشرت حضرت والا زبانی فتح و ترقی رحمت خواهد بخشید ۱۲ ۳ ای سکندر خان بواز زنی طالع از حقیقه بوی حضرت که سجده گاه عالمی است و موافقت با علی قلی بد نهاد موافقت نمود ۱۲ مولوی محمد صادق

دوم ۵۸ ح

۴ ...

۵ ...

۶ ...

خان خانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این پناه با افتخار همراه گرفته بعزت
درگاه مقدس نمود در اوائل تیر ماه الهی بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناصیهٔ سعادت شد و بذریعهٔ
شفاعت او جرائم ارباب ندامت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و
در اندک زمانی خانخانان را الفنون عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند
و سکندرخان را سرکار لکهنو مکرمت فرموده همراه او گردانیدند و از سوانح ایام که بها اقبال
دولت است آنکه فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک از صیت سطوت و شکوه این سلطنت
عظمی حاجی الیمش را برسالت بدرگاه والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبت و تنسوقات آن دیار
تحفه و هدایا ۱۲
سعادت بار یافت و همگی مضمون آن مفاوضه آنکه رابطهٔ خویشی پاستانی را بیاد داده دوستی جدید
دخل ۱۲ قدیم ۱۲
پیرایهٔ آن گرداند تا بمقدار استظهار چنین فر ایزدی با سلاطین توران چیره دستی روی دهد
و ثانیاً از صدمات افواج گیتی کشا بربام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای مزید احتیاط و
اهتمام بحبت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این
منظوران درگاه خسروانی در تاسیس مبانی مودت و تصحیص آن توجه گمارند شهریار پیش اکرام
دوربین فرستاده را بنوازشها فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفائس هندوستان بسم
ارمغانی همراه گردانید. و از سوانح از نظر افتادن مظفرخان است در سه زمانی با وجود طلوع نیر دولت
شاهنشاهی بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ بیگانگی بر جمال جهان آرای خویش فرو می هلند درین ایام
بساط چوپه بازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته بودند و آئینهای خاص
درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال را تعیین
برای این کار حاضر میداشتند و جشنهای عالی و بزمهای دلکش ترتیب می یافت اگرچه بظاهر
بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته می شد و خدیو دانش در لباس لعب هزار کار کرده

[illegible]

آگاه بوده دخالت بوقت قبول
قبول فرموده بعوض آن از نفائس
هندوستان برسم ارمغان برای
عبدالله خان و نوازش بحال ایلچی
که در وجه او تنگچه زر فرموده رخصت
ارزانی داشتند ۱۲ [illegible]
[illegible]
با وجود مراحم خاقانه بدست خود تیشه
برپای خویش زدند ۱۲ [illegible]
درین بازیها نام [illegible]
[illegible]
[illegible] شغل این کار پیش گرفته بودند ۱۲
مولوی محمد صادق

شناسائی جوهر طبقات مردم میکنند روزی مظفرخان از تنگدستی دنیا و تنگ حوصلگی ذمیمه که
بازی که معیار حوصله با بود از بسیاری بای دادن و دوام حضور مصدر حرکات روستائیانه شد
آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خمار بی اعتباری و غربت حال
فساد یافتهٔ او باصلاح انجامد

نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهی به تسخیر دیار گجرات

گیتی خدیو خداپرست پیوسته نظام نشئهٔ ظاهر را پیرایهٔ ملک معنی دانسته بی غبار آلود اغراض
بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میدانند و همواره این راز مهم شناخته در فراهم آوردن
پراگندگیهای روزگار توجه والا میگمارد و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشه نخستین عوررسی و
غمخواری ستمرسیده‌های روزگار میفرماید و لهذا در هر ناحیتی که فرمان روایان آنجا دست بیداد
دلی و رعیت پروری همت گماشته اند باوجود حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی بندد
هر چند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست که هر مقدار وسعت در ملک
افزاید هر آینه کثرات جهان روی در وحدت قهرمان یکی از والا نژادان دادگر در آید و
عبادت کبری این نشاه به منصهٔ اعلان نشتابد لیکن وجهه همت حقیقت اساس چون تیمار حال
عموم برایا و شمول خصوص خلائق است که ودائع بدائع ایزدی اند باین عبادت توجه نمیفرماید
امّا چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است مرتبه مرتبه ولایات را
از فرمان روایان عدالت دوست خالی میگرداند تا شهر یار حقیقت پژوه آن صوب توجه
بادشاهانه گمارد و آن حدود را بفروغ معدلت خویش روشنی بخشد تا هم تفسیدگان بادیهٔ
حوادث در ظلال عاطفت در آیند و هم وحدت قسری که توام وحدت ارادی است جلوه
صورت بندد و هم در ظاهر بینان که عالم از آن پر باشد مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد چه در

دوم ج ۳۶۰

استعدادات طبقهٔ انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایزدیست جل جلاله طایفه از دیدن
فروغ خردمندی وطرز نشست وخاست آنکه بخشش وبخشایش واغماض نظر از زلات مردم
وآگاه دلی پی به بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه الهی می شمارند وخدمت او را عبادت
ایزدی شمرده در عقیدت واخلاص می افزایند وگروهی را که نظر برین کردارهای اقتدار
فزونی سطوت صوری وافزایش ملک ظاهری بر بزرگی معنوی او گرویده کمند ارادت در گردن
جان انداخته خود را از زمرهٔ مخلصان جان سپار میگردانند ولهذا درین هنگام که ملک دهلی از غبار
مگس طبیعتان شورانگیز پاک شد وکوردلان فتنه اندوز در کور نشستی وناکامی فرو شدند همت جهانگشای
شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات واصلاح فترات آن خدیو مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار
بکمال رسیده بود از آن باز که سلطان محمود از بی پروایی دشمنان چیره زبان هنگامه آرای را
بدوستی برگرفت واز بددرونی ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان صاحب ومنعم میدانند
رخت هستی بسبت چنانچه مجملی از آن در حال صوبهٔ گجرات نگاشتهٔ قلم تحقیق شده است امرای آن
دیار خصوصاً سید مبارک واعتماد خان وعماد الملک در خودکامی شدند وبرای آنکه معنی حکومت
ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم شاهی بر و اطلاق کردند وچون او
بسن رشد رسید از هم گذرانیدند ونتو نام پسری بی جوهر را که از اراذل زادهای آن دیار بود
برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند وخطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم
خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمد آباد که دار الملک گجرات است وکنبایت وبسیاری از ولایت
بتصرف اعتماد خان درآمد وحصار پتن بموسی خان وشیر خان فولادی قرار گرفت وسورت و
بروج وبروده وجانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد ودندوقه ودولقه وغیر آن به
سید حامد نبیره سید مبارک رسید وجوناگده وولایت سورتهه بامین خان غوری متعین گشت

دوم
۹۶۱
کن وسال صاحب
برهان نوشته درین
صورت سن آن باشد
که طفل خانه بود از زمانه
خبر نداشت ۱۲

جناب مولوی
سید محمد
صادق علی
صاحب سلمه الله
تعالی

واعتمادخان بکبر نزت آن سفلهٔ خورد سال را پیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران بی سر منازعات کردند در هنولاکه چنگیزخان در گذشت باغوای شیرخان فولادی نتوا از احمدآباد گریخته به پتن آمد و شیرخان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید و اعتمادخان در احمدآباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد و هنگامهٔ شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و فتو و راجه بیربر و جمعی کثیر را بپنجاب فرستادند که کمک حسین قلیخان بوده امادهٔ کار باشند که مبادا حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدیچند بنیادار آنجا از بدخدمتی و بدنیتی مقید است و اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند با اکثر عساکر اقبال که دران ناحیت تعین اند محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جدا تعین فرموده روز بهرام بستم تیرماه الهی موافق سه شنبه بستم صفر از دارالخلافت فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند حوالی دائرهٔ مخیم سرادقات نصرت گشت و از معدلتهای که درین روز ظهور یافت تنبیه فرمودن باباخان قاقشال است و مجملی ازین عدالت آنکه شهبازخان که امیر توزک بود در ترتیب یساول اهتمام میکرد آن ترک معامله ندان نخوت مند با او در افتاده بدرشتی پیش آمد چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر بی راهه روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی درچنین لشکر بزرگ که بچندین صاحب اهتمام کارگذار بی ره و توزک شایسته بدشواری پدید آید باسانی تحقق گرفت و از سوانح عشرت افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام که قصبه سانگانیر

ای باوجود آنکه توجه سرانجام افواج که از بسیار سران نمیشد اهتمام آمدند ۱۲

۱ ای چمان زاده بود که بجای پدر دست بیافته بود این فتنه پرستان برای نام او را حاکم قرار داده بودند ۱۲
۲ ای از تغلب متغلبان بیهوده و تصرف متصرفان نخوت ۱۲
۳ قوله منازعات الخ یعنی با خود با فتنه و فساد و نزاعها نمودند تا کار بدین جا رسید ۱۲
۴ قوله بورش الخ یعنی مهم و جنگ ۱۲

دوم ج ۳ ص ۶۴

نقم ز

مضرب لوای ظفر قرین شد بدستور معتاد به نشاط شکار توجه فرمودند و دران ایام چون
بشکار چیته عشرت افزای بودند هر گروهی را چیته‌ها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان
بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقا در شکارگاه جنرنجن نام چیته خاصه را بآهوی
سر دادند ناگهانی در پیش جرهی پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج گز بود آهو بمقدار یک و نیم نیزه
بر جهیده خود را ازان جر پهناور گذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان و تیره بجستی و چالاکی
ازان خندق گذشته آهو را در ربود از نظاره اینحالت شگرف غریو از ناظران بارگاه حضور
برآمد و باعث توجه غریب و انبساط بلیغ گشت و خدیو عشرت دوست پایه آن چیته را افزوده
سردار چیته‌ها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاره
می نواخته باشند و روز کوس چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول بآئین
مقرر آنکه از یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه معینیه شدند در اثنای راه قراولان
عرصه شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیر بیست قوی هیکل که همواره در کمین مترددان این راه
بوده قصد می نماید ازانجا که استیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است شهریار شیر شکار
متوجه دفع او شدند و بر وفق دل گزین آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطه
دلکشا شدند از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب نیازمندی و رسوم زیارت
بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند
و روز دیگر تماشای قلعه اجمیر که بر قله کوهی واقع است متوجه شدند و دران عالیمقام بزیارت
سید حسین خنگ سوار که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است پرداخته تبرک جستند
و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت
نموده او را بشقداری اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات سپرده و بمرور ایام و هجوم عوام او را

مشهور گشت و ترقبش مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس میگردد نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند و بروز رروز امرداد ماه الهی موافق سه شنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا چون اشرف خان و شاه قلی خان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان آخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلیخان توقبائی و خرم خان و پیگ نورین خان و بیگ محمد خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهر علیخان سلدوز و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطهٔ فیض آساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم امرای پیش در کارطلبی جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند و هم گجرات بزودترین اوقات در حیطهٔ تصرف اولیای دولت در آید بهترین وجهی تدارک احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد موکب نصرت لوا در دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والاگوهر رسید و نوید فتح و فیروزی رسانید

ولادت سعادت افزای گلدستهٔ اقبال شاهزادهٔ سلطان دانیال

بر ضمائر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسلهٔ علوی و سفلی چون گیتی خدیوی را با قبال روزافزون و دولت ابد پیوند اختصاص بخشید کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدائق امید شگفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق آرزوی او طالع سازند از آنجا که تائید یزدانی دربارهٔ شاهنشاه عالم افزون از اندازه

دریافت

دریافت بشری است چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی است
فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است تا خواسته چندین عطیات کبری خصوصا
ذات مقدس او ساخته خواستها را چه گنجایش آنکه پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون
باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی
انتزاع و دولت بی انقطاع را که ایجاد مثل عبادت از آنست بموجب دلخواه مکرمت فرمود و مرتبه مرتبه
گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند دران هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت
میفرمود یکی از پردگیان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح
سعادت نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر نمی تافت تیمن و تبرک
خجسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منیفه و اعز معتکفان بقعهٔ قدسیه دانیال نام که نور صلاح
و فلاح از ناصیه حال او می تافت خالی ساخته در انجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی
میلود از مضافات رنی از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از
اجمیر رسیده مژده بقیت نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب
آسمان بست و هفتم شهریور ماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت
و شب سوم امر اوسط بطالع حمل بمحاسبهٔ حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هند و ستان
در خطهٔ فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بست و شش درجه
است دادار جان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرمود
و بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاد گیهان خدیو از استماع این نوید سر و ستانی
جبین بر تو را زمین سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور
این امر را مبشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن سرای عشرت

جناب مولوی سید محمد احمد صاحب قبله سلمه الله تعالی

شدند خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن عالی ریختند شعر
گلی بشگفت جان پرور درین باغ • که بویش صد گلستان راکند داغ • ازین شمشاد بن کازاد برخاست
بهشت اختر سیار کباد برخاست • خدیو از سر طرب را بال و پر داد • صلای می بهفت اقلیم در داد
نشاط آویخت از تار ترانه • نوا پیچید در مغز زمانه • کرم کز همت والا نظر داشت • نثار آسا
حجاب از پیش برداشت • مولد گرامی را که خانهٔ شیخ دانیال بود منظور داشته و استمداد تائید از
حضرت دانیال اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال
برلوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپذیر در رشتهٔ نظم کشیدند و تاریخهای
نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که
چون آن کوکب آسمان قدس یک ماهه شود مهد دولت بقصبهٔ انبیر برده بحضانت سعادت منش رانی
کوچ راجه بارهمل در آرند امید که این سروبن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت
شاهنشاهی شاداب دولت ابدی پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقهٔ راه من حیران انجمن
هستی گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم شش جهت ارتسام صورت
زایچهٔ سعادت ارتسام این مولود مسعود را بحساب یونانی و هندی درین دیباچهٔ اقبال
نگاشتهٔ خامهٔ تحقیق کرده و استخراج احکام آن از بر دیده و دران دقائق اختر شناسی میگذارد

زایچه
طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس

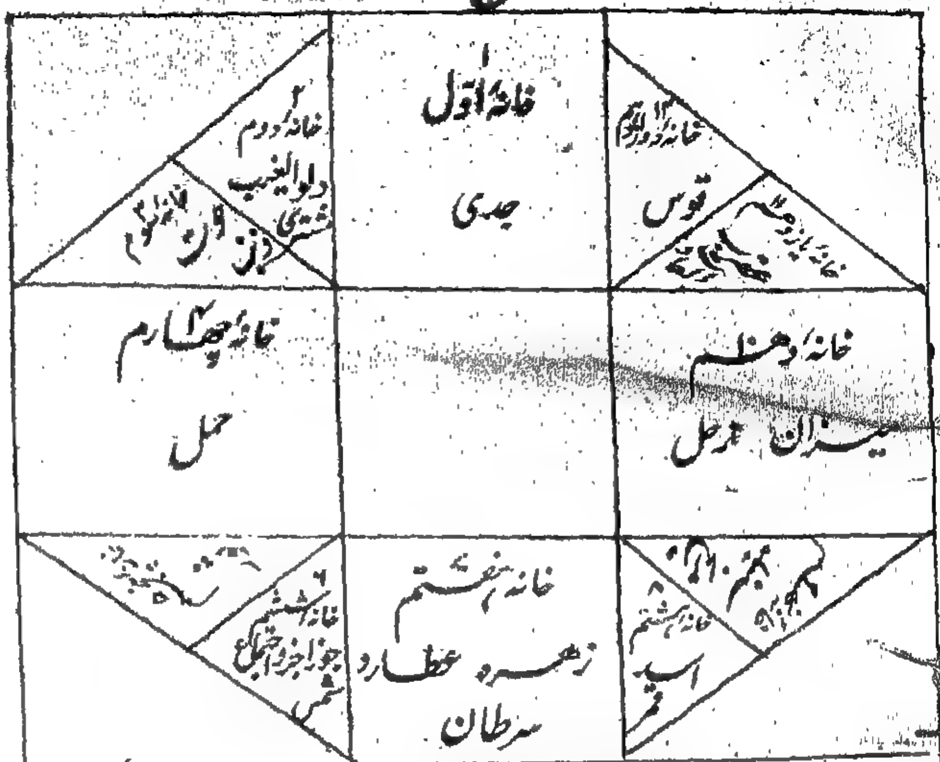

زائچهٔ طالع سعادت اقبال جناب خدیو فرمان روایان هندوستان

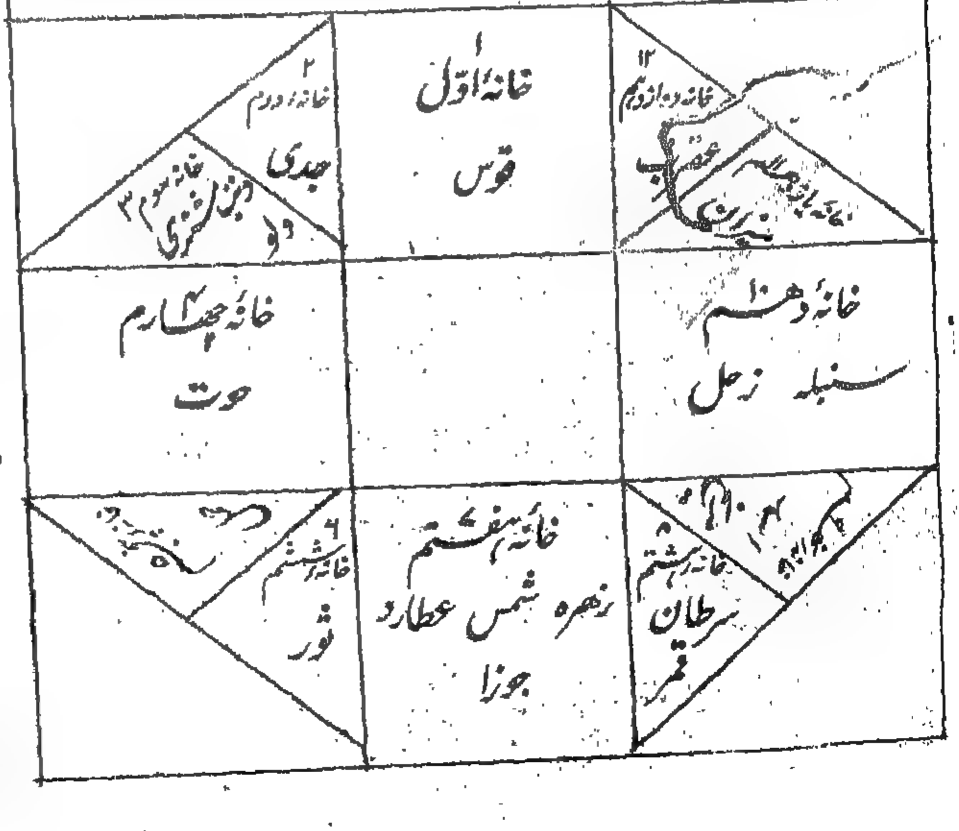

مولوی سید محمد صادق

وبالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الهی
موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد و ظاهر قصبهٔ ناگور مضرب
خیام معلی گشت **خاتمه** المنة لله هفتم اردبهشت سال چهل و یکم آلهی مطابق جمعه بست و هفتم
شعبان هزار و چهار شکر نگاری قرنی از دولت ابدی اعتصام و برخی نیرنگ سازی اقبال
سی سالهٔ کشور خدای **شعر** شمع شش طاق و شاه نه خرگاه * بادشاه زمانه اکبر شاه *
کز رخش روز بخت روشن باد * وز بهارش کمانه گلشن باد * به نیروی اندیشهٔ سخن سنج و
تکاپوی خامهٔ آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت بسا فرمایان والاشکوه بطفیل این یکتای
آفرینش یاد آورده بسانجه داستان سرائی شاداب گردانید آسودگان شادخوابی را
زندگانی جاوید چهرهٔ نشاط افروخت **شعر** صد شکر که این نگارخانه * بگرفت نگار جاودانه
آنرا که سری بنکته دانی است * داند که چه ریزش معانی است * اگر نگاه بینش شوریده
بخویشتن افتادی خود را شایان این کار بزرگ ندانستی و گفتار را ناپذیرفته از سرانجام
شغل شگرف دل برگرفتی **شعر** چو طبعی نداری چو آب روان * مزن دست در نامهٔ خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی * ازان به که ناساز خوانی نهی * لیکن فرمایش شاهنشاهی
و نیرنگی والا اخلاص نظر فطرت را بر مناظر اقبال کشودند و بچیره دستی مرا از من برگرفتند
آغاز آگهی بتازهی زبان خوبی گرفت زبان پارسی کمتر سرائیدی گلگشت بهار معنوی و تماشای
سرابستان حکمت نظری و عملی از همه پرداخته دل گردانید خاصه از شنودن دیو افسانهای
کهن برکناره زیستی و نقد حال نسبتهای فرسوده دادن زبان سترگ اندیشیدی در آن
فروغ شناسای کاخستان نقل خراب در نظر آمد و فراخنای تاریخ سزاوار جولان گاه
فارسان حقیقت چه که شناسنده نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمی نمود ناگزیر مردم زاد

آنست که جواهر گرانمایه انفاس رائگان از دست ندهد و بنیج سرای زندگانی نقصان پذیر
خداگان خرد آباد دارد نه آنکه روزگار به بدمستی گذارد و بی بهاگوهر زندگی بخزف ریزهای
ناسزا فروشد آزمندان تباه سرشت و هرزه لایان شوریده سر بکام روای خود نادرست
گفتارها در آورند و شرم از روشنان ابداع برگرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانیدند
پزشکان ناآزمون و چاره گزینان بی سرانجام در بند برای نیکوئی و پرهیز از تباه کاری داستانهای
بیم و امید بر ساختند تلخ داروی نا راستی و آمیزه زهرگیای نادرستی مداوای نفس بوقلمون و
مالیخولیای خشیجی انگاشته در فراخنای غم در آمدند و بسا کتب گرفتاران خیال پرست
اندیشهای تباه و ارادات آسمانی پنداشته یافه درای در آمدند و از تاراج آگهی و شورش
در آنفسی تخیلات بازرم بگفتار دل آویز حقیقت بر آمیختند و فراوان راستی پیشگان سعادت
آموده و ساده لوحان خیراندیش سخن سراسر زرف دژم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسائی
یاوه سرائی نمودند و بتکاپوی سلیم دلان حق نشناس حکایتهای ترفند درمیان آمد و از سپری
شدن دکوهها و کهن گشتن زمانها و بیغوله گزینی خرد و هنگامه آرائی طبیعت طوفانهای فتنه
برخاست و سیلابهای آشوب برجوشید گروها گروه مردم و گوناگون گون آدمی از برخواندن
فرسوده کتابهای باطل آمیز نکالهای سترگ اندوختند و در زیان زندگی جاوید افتادند
و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسائی که شورش گاه صورت و
معنی از و آرام پذیرد و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی گراگیرد آمیزه تباه برگزیدند
و بخس پوشی و خاک افشانی آن نیر نورافروز را غبار راندود ساخته مصر سعادت خراب گردانیدند
و شگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بی تمیزی که بنیاد آرامش پدیدار نیست بخواهش سخت
سموم جان فرسای او را سرمایه شاد خواب می سازند و در ظلمتگاه غفلت فروشده بنیاد

شادی و غم را به خوابهای پریشان می نهند شعر هیهات چگونه سر کند کس * زه بر دم
تیغ و پای از خس * هم بشنه ریش و هم کف آماس * چون پای نهم بدست الماس *
در این تیرگی دل و کشاکش خاطر کوکب حقیقت بدر خشید و بیاوری فطرت گوش هوش کشوده
آمد طنز آسمانی لطمه بر نفس کج گرای زد و بزبان بی زفانی اندر زسرای و پیش نهاد تو مبارکترا
کردر آز رستان تنک اندیشی کزین منزلی داده اند در بر چه او فتاد و چشم آهوین چرا بازشد
با چه خورده گیری ما سر گوهر گوهر نکوئی جانبو غز یا نسا گو از انکه در صنعتگری دستی نیست عالم
هر چند ندانند بلکه تو زهی بر خیزند و زبان و دل سکوهش برآلایند راه بی دانشی می سپری
و ترف نکهی بکار نبرد اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبودی چندین چراغ دانش کجا افروخته شدی و
قدسیان عقلی خرد ترونان باستانی بپاکی رسیدی سخن که نقش نشست بر هوا و با دست گره زده
کوتاه عمر بودی و فیض سابق بلاحق نپیوند نیایشی کارشناسان دورین از مشعله نیایش و
والا نخشش بران عیوب نگاهی نفگنند تا بگفت و شنود چه رسد شعر کمال صدق و محبت
بین نه نقص گناه * که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند * و [illegible] خاطر [illegible] سار
فیض ایزدی است سر آمیختگی معقول با منقول پوشیده مانده و هشیار دل طال بر گرفته زبان بنغاه
بر کشاد آگاه نه که همت بلند و فطرت عالی همیشه کمیاب بل نایاب دارد اگر در اساطیر پیشینیان
همگی همت دور دست حقایق نگاشته آمدی سیاسه روان در دشت در یافت و اپس ماندگان باد
جویای که جهان هستی مالامال این گروه است کجا پی لذت بر نگرفتی و باستانی نوشتها در نهانخانه
خمول فرشود و گشتی همانا در پرداز ایجاد چنین نگارف آمیزشی بروی کار آورد و نیرنگ ساز
قدرت بر تخته ابداع چنان نیرنگ دلفریب نقش بست تا هم خال عین الکمال جو اثر دادن مغوی
باشد و هم راه روای بیدگیان غیبی تواند شد مدارج بزم و رزم و اینجا سراح قسام

لطف و قهر و انواع پیرو بهادر شناخت آدمی و طرق معموری ملک و راست بینیهای دانایان

و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم دلیهای بزرگان روزگار و حلقه

اقبال ناممکن جنبانیدن و سیچ خرسند بودن بسیاری از دودمان عقل و شهادت و سایر طرق گیهان

جهان بوالعجب و فراوان آزمون نگارشی سود افزاد و قتی دلنشین تاریخ نامها باز گوید اگر

دیده وری بکار رود و نگاهی بسنر اکرده آید عمر دوم که دانش ثمره آن کردار دوست و آرزوی

آن فروشده اند بدست او فتد و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید و نیز شاهد عرفان اگرچه فروغ

خرد بر منصهٔ پیدائی نه نشیند و پردگی شبستان معنی بی پرتو آن گوهر شب تاب رخ بر نگشاید لیکن

آن کارپرداز حقیقت مایهٔ روشنی از راه حواس بر گیرد خاصه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ گوش پذیرای

فراوان نور گردد و از دید و شنود آثار پیشینیان افروزش یابد و پیرایه حسن روزافزون اندوزد

و نیز در عطارخانه روایت گوناگون درمان بلال و داروی غم بدست او فتد و چنین معجون دلگشا

ناگزیر نشار تعلق نهانا سزابلی همت از آن بود که بوالعجب خاطر همواره جوش دارشنگی بر زند و دست

تهی و دست خالی پرورش نماید و بدین هنگامه داستان طرازی که بهین دست آویز تعلقیان

است کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظارگی شود امروز که از آویزش درونی باز

داشته نبرنگاه صلح کل می بر ند و از نشیب سنگلاخ تقید بر فرازگاه اطلاق می خوانند اگر نوید شناسائی

بگوش سعادت درآید چه دور باشد و دل از آن رمیدگی باز ایستد چه شگفت حقیقت کار نیست

هر چه دل بزبان گزارد و خامه بکاغذ سپرد همه زادگان ابوالابای عقل اند و نیرنگی این نیرنگ

بدایع نگار لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسر نوشت آسمانی از همنشینی خشم آز و هم آغوشی غفلت

که فرزند رشید این دو غول راه سعادت است زنگهای ابدی منشور توبر توئی نشست و می نشیند

و از ین نکوهیده آمیزش جانگزا گوناگون نامها برآورده حیرت آمای آسوده دلها گشت و میگردد

آن تیرگی گاه از دیدهٔ حق باز دارد و گاه نیز دریافت را پرده باف نتواند شد لیکن کار گران کردار
ای عقل نور یافت نمی تواند شد ۱۲
راز پا افگند آنچه زادهٔ عقل زدیده رنگ است و ستردگی در آن پایه که پردگیان شبستان تقدس در پایه
و از صفای گوهر و فروغ دیدگان دل بینائی سرا آید آن نتایج عقل را مکشوف شمرند و اگر زنگ زدای
بآن متشابه که تیرگی آبای علوی و امهات سفلی بگفت و گوی دلپذیر کزین مجملی برخواند و چون و
چرا را در بازگشتگاه آن فتاکشگی برگزارد و نیز بان روزگار آن را معقول نامند و ثمرات رنگین خرد را
منقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار بیرون افگنند هیهات خاک ذرهٔ امکان را کدام نیرو که دست
تصرف برگشاید و عقل بندگی پژوه را کجا یارا که از خلوت سرای سلطانی باز گوید شکر نگاری ایزد
بی همال و رنگ آمیزی چهره کشای تقدیر است دشوار مردشناسد که شر و خیر پا بر و غالب شر
بسان شر خالص در جلوه گاه محال نشسته نیز هستی که خیر محض و نور بحت است جز بر خیر غالب نتابد خاطر
سودای کج گرای از آن اندیشه بر آمده و زبان هرزه لای را انگشت پای بندی باز داشت پس
از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون آویزش قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر
آمد و از آن نفرت بر کناره شده به پژشکی مردم روی آورد و بمشاطگی صورت و معنی پای همت
افشرد و ستردن نقش ناسزا ناگزیر وقت اندیشید عزیمت چنان بود که در آئین دانش آموزی نمطی چند
پرداخته آید تا شناسای فروشان و آگهی طلبان هنگامهٔ گفت و شنود را بدان برآرایند و
ریاضت کیشان از زنجیر جوی نفس شر بد رخت کزین اسباب آهنگری سرانجام یابد و سپس
آن سلسله چند که پای بند بادپیمای سیمابی تواند شد فراهم آید و خداجویان محال پژوه را از
کاهش روز افزون برکناره مانده نیروی پیرایهٔ نفس نیرنگ ساز دست دهد و خدایا بآن
هیچ خرسند از اندیشهٔ نازدا باز آمده نارسائی گرایند و شناسای گردند که آستانهٔ کبریای ایزدی
بالاتر از آنست که طائران بلند پرواز از اوج امکانی باهنگ آن بال گشایند و معامله اندوزان

ای نور هست نیز محلی از تیرگی
و تاریکی این دو دشمن خانگی
که همان نفس و حرص است و رشتی
دل حاصل کردن نیندیشد ۱۲ *
لراقمه ابیات
ای خدا بنگر بقدرت خویش *
کرد پیدا معقول دور اندیش *
عقل کل را ازان میان برگزید *
نیک و بد جمله ... [illegible]
باطن اسرار حق که ظاهر الحق
است محال از محال ۱۲ * *
چون تصورات ... [illegible]
[illegible]

چارسوی

چهار سوی دینی سود و زیان را بران اساس نهاده از سراسیمگی بی سروبن برآیند و پا از گلیم حوصله
بیرون ننهاده بهرزه کار و یافه وران نشوند لیکن از هشیار خرامی و زمانه سازی که ناگزیر سعادت
پژوهان بیدار بخت است با خود می سرایند هفت هزار سال سپری شد که شورش بی خبری بلندی
گرای است و آشوب ناشناسائی که مرا سرگردان دارد امروز که سر آغاز دوره دیگر است
و بزم آرای ابداع برهم پیش نقاب بالی گرو تا گروه میکند یا پرده بی رائی برداشته رهنمای از نگار
حقیقت میگردد از مزاج آسمان و زمین احتشام خواهش نمود و از کتابه روزنگار نقش آگهی می جست
ناگاه خطا نومیدی از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر شعبده باز دورخند دیگر
در کار است و از کج گرائی و درازی امل در کمین آن وقت نشسته ناگاه نیر سعادت پرتو انداخت و خاطر
از هرزه سگالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر گشته و مرا از تنگ خود
گردانیده اند نه گیهان طبیب گشت چون خموشی تهی میان و هشیاری جنون آسا حلقه خاص اوست
بهوش که کار کاروانی خطاب است قفل ولتخانه حق نیرو بهی و سعادت هر گروه در گرو اندیشه
درست و تفتیش نیر کان خامه طرازان شیخ برگرفته در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید و زمانه
فرصت دهد بر فراز زبانانگی نامه بر طرازد و رموز حقیقت بزبان گو مگو برگذارد و بو که آویزه گوش
صاحبدلی گردد و توتیای چشم سر انجام یابد شعر بود در اندیشه من دیر باز + کز دل دانندهٔ
اندیشه ساز + حکمت پوشیده بصحرا نهم + رخت گرانمایه بسودا نهم + نیبران را دهم آگاهی
تازه کنم شیر نکو خواهیئی + درین هنگام فرمانروای اعظم شاهنشاه عالم نگارش گرامی اعمال
دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال زبان را نیرو پدید آمد و لطرز دلخواه مکنون ضمیر
از دریای خاطر بساحل کاغذ افتاد و آداب فرمان پذیری بجا آمد و گنجی سپاس نعمت رسیدگی
گذارش یافت شعر گرچه همی خواست سخن کام خویش + لیک گرو بود بهنگام خویش

[illegible]

همین که رسید آن نفس جان نواز ÷ کان نفس از جان شود دم جلوه ساز ÷ بیشتری حرف گذاران
باستانی و بسیاری زمانیان خامه پرواز زبان یکتائی دارند و سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز
دست فرسودهٔ روزگار وانمایند همگی بسیج برآرایش الفاظ باشند و معنی را پیرو لفظ دانسته به ورود آن
رهی تکاپو روند و سجع گوئی و فاصله آرائی سرمایهٔ فصاحت اندیشند و همان یادگار شعر را پیرایهٔ
نثر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آئین ترصیع و روش تجنیس بها ربا شند و با ختیار
اقتباس و برآخت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و گذارش اطرا گرامی انفاس بگذرد و محسنات
بدیعی را دست مایهٔ بلند پایگی سخن انگارند و بر فرازهای بلاغت و جلائل معانی نظر نیفکنند برخی قدم
فراترک نهاده در جولانگاه معنی جالش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی نخجیر آن عرصه
پندارند و پیچش عبارت و دوری استعارت که نشان نکوهیدگی شناسندگان صواب اندیش
باخود دارد پیرایهٔ کلام اندیشند و دشوار فهمی تازه طرح که اکسیر اندائی ازان برسازند از نخستین
مشکل شناسی باز ندانند گرو با گروه عامه غیر از سخنان دست زدهٔ زود فهم نشنوشند و بر سر دو
طرز دیر آشنا زبان پیغاره گشایند بفرمایش دل و یاوری [illegible] درین
همایون نامه سخن سرائی را کاخ دیگر برافراخت و گذارش را خرامش تازه پیش گرفت و با موزگار
و رهنمونی روشناسان ابداع گزین روشنی دست باف فطرت آمد گوهر خود را بصیرفیان دیده‌ور
رسانید و تفته دلان بادیه جویائی را قطرهٔ آبی ترادش نمود شعر طلسم خویش را در هم شکستم
بهر حرفی طلسمی باز بستم ÷ بدان تا هر که دارد دیدهٔ دوست ÷ ببیند مغز جانم را درین پوست
اگر من جان محجوبم تن اینست ÷ و گر یوسف شدم پیراهن اینست ÷ ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته
شد و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد آنانکه ره زدهٔ پندار و غارت کردهٔ تقلید بوده‌اند
چشم بینا گشوده در حسبت جوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر خاک بیزی نمودندی و از گشتن روزگار

ودرازی زمانه در تگاپوی افسردگی راه ندادندی دست عزو خود گرفته هنگامه‌ای نشاد کامی
برافروختند و آفرینها نموده غرقه خوی شرمندگی گردانیدند و درماندگان خارزار طبیعت
از نارسائی فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بکرو کانی دکانچه بالوف داده اند سر شورش
برداشتند و کالای شناسان ناتوان بین شکنجه حسد در جان کاهی و دل گزائی نشستند
و زبان طنز کشوده غبار آمای ساده دلها گشتند **شعر** من خاک ره گهر شناسان * کام و
بر رغم ناسپاسان * این گنج گهر چو بر گشادند * انصاف گزین نظر گشادند * دیده دری
با من نظر خیراندیشی بود و بچشم دوستی نگریستی باندرزگوئی درآمد و از روی مهربانی گفت
چندین زحمت چه می بری و سخن بدین گونه چرا می نگاری از هزاران یکی پدید آید که این نگرفتاری
درست برخواند و به نیرنگی تازه نمط آگاهی پذیرد و تا نیروی حقیقت شناسی از کاسه داشته
آید و کی دانائی بلند طرح یاگی پرده از روی کار بردارد و همان بهتر که این نو آیین بساط
نوردیده بپایان روزگار سراید و مائده افضال برای عموم مردم سرانجام دهد از یکتا شناسی
نفسی بر آسود و از آن بخشگزینی جوش نشاط برزد و فرخی ذات او مرا پاسخ آورد و درج حقیقت
برگشادم راتبه خواران عوام را روزی فراوان است قدسی نزل برای یگانه وقت آماده
میگردد و مرا هنگامه چکار کالای آسمانی ارمغانی یکتای ملک آگهی آرایش می یابد گروه
عامه چه پیوند **بیت** غلیواز را با کبوتر چکار * به باز ملک درخور است این شکار *
گزارده حکمت پژوهان دیده ور نیز باور می افتد و عزیمت را سترگ تنومندی می بخشد
مردم را از چهار گونه نگذرد نخست آن عنادگزین ظلمت آمود که واگویه را آمیخته شنوائی نگرداند
و از دریچه گوش بصفوتکده دل نبرد و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد و اگر پذیرد بکار نگیرد
دوم آن تیره سرشت بدگوهر که ببداندیشی خود را دانائی انگارد و در رنجوری دشوار دوای

عشرت تندرستی نماید سوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیده بینا تو ان بینی و
چاپلوس نادانی وارسته بدرد جویای تنومندی دارد لیکن از دواثر ونی بخت و نیککاری
اختر ادراک معانی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد بدو کمتر روی نمایند چهارم آن
فرو هیده مرد فرخنده طالع که باذخیره شناسائی فطرت بالادست و همت عالی دارد و بفرزانگی
دریافت پیشاپیش پیر و دانای روزگار باآن که کس خبر خموشی نه گزینید و هیچ گویائی خریدار
جوهری حقیقت پژوه نشاید تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را در گیرد و نور خرد
چه تراز مینائی و سبزه چرامی درآئی ازین که سخن را بدست باقی نماند و در آوردی و نه بر عیار
زمانیان سرایندی اینهمه زبان فروشی چیست و سر استکبار برافراشتن چرا هر چند راستی را
گذارش می باید و بسیج خودستائی نه همان به هنر پیکر غرورآسا از صفحهٔ هستی نزدوده آید و باطن
صافی باین ناسزا گفت دامن آلوده نگردد شعر شو غرق آب هنرهای خویش * نگهدار رخ جانگه
پای خویش * درین ورطه کشتی فرو شد هزار * که پیدا نشد تخته بر کنار * حقیقت سرایان
گوهرسنج در بیت عیاری سخن و والا رتبگی او دران دانند که درین بارگاه نخست پنج پیرایه گران
ارزش فراهم آید نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو اندازد نزول وحی
فرماید دوم گزیده پیوند آشتی پردگیان صفوت سرای ضمیر را به پرنیان حروف در آورد
و آن روحانی نژادان را باین عنصری پیکر طرزی بر آمیزد که بسان جان و تن لعبت معجونی
آغشته گردد سوم تازه نمطی دلپذیر عم زدا گوش را برافروزد و جان را بیالاید چهارم
نخلبندی و مرتبه آرای معنی را بگزیند و جای باز دارد و لفظ پهلو جو را فرا گذارد و دستان را
به بانگستگاه آورد و به آرایش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد پنجم لفظ پیرای عبارت را
از دیر فهم و نگوسیده تکرار دور دارد و خنک رو و گران پیکر دران انجمن راه نیابد همچنانکه

در

دست فرسود روزگار نباشد بگرم خوئی و آشنا رویی گلگونه آراید و این هنگامه نیکولی زبانی
انتظام گیرد سخن را والا پایگی وقتی دست دهد که عزم درست و یکتائی اندیشه و جست وجوی سخت
و یاوری تنومندان خرد یکجای فراهم آیند و نیازمندی بر دوام و عنایت و دارایی همال
دوشادوش باشند و هرکدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه
برنتابد و گذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد لیکن دمساز دستیار ناگذاران وقت از فروغ
آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید و از راه دوستی بچاره سگالی همت گمارد هما نا صحبت چنین
فرو هیده مرد اکسیر دانائی و یکجا ساز آن شش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل پراگنده و
خاطر گرد   هزار جا گذارنده لطرز فارسی کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب چگونه
آرزوی دل بانجام رسد و کجا امید شائستگی داشته آید خاصه درین هنگام معانی آفرین
سخن طراز میران دانش قسطاس حقایق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی که پایه پدری داشت
ازین آشوبگاه عنصری بآرامگاه قدسی جالش فرمود و ناظوره سخنوری بسوگواری نشست
سر رشته اسپیکه پاره شد و دل ساسای هوشمندی گسیخته از پیام ایزدی بیداری روی نمود و در
پشیمانی دراز افتاد **شعر** وای برین دانش اندیشه هیچ + سینه پر از علم و ز معلوم هیچ
هیچم و اندیشه من هیچ هیچ + نیست زمن گرچه سخن هیچ هیچ + دیده آموختناس بدست آمد
و سر بجیب شرمگینی فرو برد در سر آغاز جریده اقبال بسیج خاطر آن بود که چون داستان داستان
نگاشته آید به پیرایش آن پیشوای سخن سرایان غازه حسن انجام برگیرد ناگاه مصیبت جان گزاری
او در دوم آن پیش آمد که کس را روزی مشواد چنانچه ازل آگهی و کم حوصلگی صغیری بیشتا نزد و
بر جامکاری خود آگهی داد **شعر** سخن بنا ما در خامی سخن هنگر + که سوخته دلم از مرگ قدوة الحکما
شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم + که در میانه خارا کسی زند در راه + تا سال دم هم نگاهی از نکاشته

دیباچه دوم

ز همه‌ان محفل دانائی فرموده بودند لیکن نه چنان که دل آسمان پیوند ایشان تسلی داشت و این
جهان دبستان هوشمندی خرسند که زمانه چنین نیرنگی نمود و بر روز جایگاهی نشاند مرا از زندگی و شمار
و دل از رنگینی اسباب افسرده‌تر گشت افسون مهربانی خدیو آگهی طلسم دانای قافله‌سالار صورت
و معنی از آن رمیدگی باز گرفته از سر پای بند تعلق گردانید و با شورش ضمیر و پژمردگی باطن سخن‌سنجان
گوهر این نامه همت برگماشت لیکن از دشوارکاری و تلخکامی زمان زمان تازه دل شوریده را پراگنده‌تر
ساختی و تو تو اسیمگی شهرستان اندیشه بویرانی آوردی چرا گرد تفرقه برنخیزد و عزیمت را پای
گوناگون آشفتگی و اختلاف عزایم والا دانشی که از همه رو چیره‌دستی نماید ناپدید و مهربانی
که در پژمردگی نسبت به وی داشته باشند لقاب کرین کاشکی در قحط‌سال مردمی دستیاری
بودی که زمان افسردگی خاطر و شوریدگی صفحه توانست نگاشت که آلوده سر هزار پشیمن نباشد
و اگر این مانده دانستی نبود شناسنده اگر دیگر در نوشته‌های دل پراگنده ناخنی بند کند بر ستردن
نقشی و آوردن نقطی و پیدا ساختن معنی توانا باشد و اگر زمانه بدین فهم رفقی کند چنین کسی ناگذاران
که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آهو شناس گردانید هرگاه در هنگام ضمیر آهنگ وارسی کرد
و گوناگون مشاغل با هم آمیخته هنگامه‌آرای صورت و بسیار مهر آمود درده‌نشین آنچه دل به دست
سپارد و او قلم باز نویسد چه پایه ارج داشته باشد از آنجا که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی
در افزایش و ارادت درست و همت شاهنشاهی دستگیر در آن تیرگی کشاکش نیر اقبال پرتو
انداخت و نیروی کرم روی کرامت فرمود شعر اینکه مرا هست بخاطر درون * نقد معانی
ز نهایت برون * نی ز خود این ملک ابد یافتم * کز نظر شاه خود یافتم * غره آذر ا
سال چهلم الهی که در تنکده خویش را فراز کرده برون سو درنگاشتن گرامی نامه از خیر و اپرداخته
بود و درون سو به نیایش داور بی همال دل ظلمت آمود را چراغی در یوزه میکرد تا رک نیاز

بر عتبهٔ کبریای الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش مطلب یافت ناگاه صبح دولت چهره افروخت

لمعهٔ نور دران کاخ بی روزن روشنی افروز و چون مآل کار رفت و حیرت رخت بربست نگارش

قلم مشرق ضیا و مطلع نور یافت نشاط بی سترگ در گرفت و جیبی شگرف رو می آورد گره در هم

بسته گشایش پذیرفت سخن طرازان سوخته قبای بهار در پوشید و قلاوز مقصود پدیدار آمد

دل آماهنگ کارافزای برخاست و خامهٔ بی دست و پا بنیرنگی زر و سود سرای بیانرا کار

پردازان عزت بدست افشانی سماع برانگیختند درگستر فرصتی گنجور گنجینهٔ سخن سرائی گردانیده منشور

بلندنامی کرامت فرمودند و خطاب نادر الکلامی تهمینه منطبق گویائی گشت نخستی سخنان دل آویز

آگهی بدلنشین روشنی نگاشته شد و شکر نعمت رسیدگی پیرایهٔ تحسین یافت ارمغانی سخن شناسان

حق پژوه گوهرین دفتری انتظام پذیرفت و دولتی سترگ چهره افروز سعادت آمد شعر

بخت دو دید و در دولت گشاد — چهرهٔ خواهش من به بدداد

بلبل نطق از گل طبعم پرید — پردهٔ عیب از سر کلکم درید

فوج بفوج از معانی حشر — خوانده و ناخوانده بر آمد ز در

پیش ز دو دیده زبان ضمیر — خامه درون خواند بلحن صریر

جای آنست که ترانهٔ نشاط بر ساز دوز مزمهٔ شادمانی در گیرد لیکن آنرا که همت در نگارش فراوان قرون آویخته باشد

بنگاشتن حال یکی چگونه سهل شکنی تواند کرد و کدام دستمایهٔ دل بخرسندی نهاده طرب پیرای

گرد و خاصه امروز که سرنوشت آسمانی تازه شعارشی در سر افتاده و خاطر سراسیمه را بسیج دیگر

پدید آمده تن مدنی و جان صحرائی اندیشهٔ صفر و البسین علاقه گسل نارسائی برادران روزگار و

زبان هندی و داغ خموشی و شیفتگی باطن در گذارش اقبالنامهٔ روزافزون شعر

درد اگه غم کوه بکاه افتادست — معشوق دل سوزچه ماه افتادست

این واقعه طرفه براه افتادست — درویش بعشق پادشاه افتادست

همگی تکاپوی اندیشه آنست که چون نیرنگی قرنی چند نگاشته قلم

ـــ

خودکشی در گوشهٔ نشسته
بصحرای جان تو ز تبر بر شده
۱۴ شش من این شی
هست که غم کوه بکاه افتادم
و دوره عاشق با معشوق
جو قرار داده این جای
عجیب و غریب هست گذرا
سودای محبت شاه رو داد
کرده هست ۱۲ مولوی
سید محمد صاد ...
ظله

سوانح نگار آید و حق گذاری به آیین خواهش سرور جاوید بخشد بدستیاری کردار سعادت پرتو
چنانچه از پرستاران دینی قدم فراترک نهاده و در پرستش ایزدی گرم روی دارد و از گروه
اضافات و نسبت بیرون شده به پایهٔ والای آگهی آرامش گزیند و از کشاکش این دیولاخ جهانگزا
برآمده بخلوتگاه تقدس جاودانی عشرت اندوز **شعر** رخت بردار زین سرای که هست *
بام سوراخ و ابر طوفان بار * کلبه کاندرو بخواب ماند * سال عمرت چه ده چه صد چه
چه هزار * پرده بردار تا فرود آرند * هودج کبریا بصفهٔ بار * لیکن در هوای این بلند
آشیان تیز پروازان عرصهٔ شناسائی را بال همت فرساید تا بهوس گزینان خویشتن دوست
چه رسد از خارستان راه خطرناک کوه از شر رهزنان بادیه پر آشوب اندوه نایافته نیاید
مراحل مراد نگارد یاد در دشتر دلی همراهان خود بین در نگارین سرای اسباب خرید بگنج خمول طبیعت
بر فراز گاه ظهور رنگ آمیزی جهان صورت دل شکر و نقش نیرنگ پرده گزین و جهان گزای
بدگوهران فرومایه سرمایهٔ تحتی بخرب زبانی و برخی بنجاهشی تلو بهیدگی را به نیکوکاری فروخته
در لباس رهنونی رهزنی کنند و بیشتر از فریب خوردگی مکر اندوزی بکار رکید یکدیگر بر نیازارند
آدمیان تا بدیگر جانوران چه رسد سرمایهٔ افتخار دانند دلدادهای عشوه این جاقت جانستان
داناربای تهمتن مال را کجا شماره شعبده بازی و فسون سازی کارشناسیان زبان اندوز که
اندازه تواند برگرفت همین ایشان پست فطرتی است که بکرو کانی مهر این زدست کش ذمیمه نواند
یابی مسند است در اقبال این موج سیمابی سراب کامروای خرسندی و بغفلت آسوده شادمانی است
در اد بار این گندم نمای جو فروش پایمال اندوه و دست فرسودهٔ غم نباشد از جهت او را فریبنده
فرهنگ افزود در موزستان شناسائی بدر آن لعبت باز زود زوال خوانند **دوم** آن بی مایه
دانشی که ببند آمد این پیر فرتوت گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حیرت زدهٔ شادی و اندوه است

زمانه و دنیا و گردش فلک ۱۲

وزد دیولاخ جای ماندن
دیوان و غولان مراد از سرای دنیا ۱۲
خلوتگاه تقدس از تجرد و تنها نشینی در یاد خدا ۱۲ *
سرای کنایه از سقف دارد که در آن
سقف هزار یا هزار سوراخ است و
ابر طوفان خیز بارد و بیم بخاری
و نشست درستی ماندن معلوم ۱۲ *
ای از این دنیای دون آل
...

سوم

[illegible]

حاصل ...
مدرلعبت باز دانند ۱۲ مولوی سید محمد
[illegible]
فقط

نه از بسیاری لذات این نمودار بی بود حوصلهٔ نشاط او سیر و نقش آرزوی او در نشیمن آرام
و نه از یکی این نیست هست نما سخن هاتم او پر و پای خواهش لنگ این را در معمای حقیقت
به بیسری آن بوقلمون مصر بدگذارش دهند سوم آن کم بن فرومایه که با تیرگیهای نشیمن
درگرد آوری خواستهای ابنهای که در پیکر دهند باز فنا افتاده از شاه راه راستی برکناره
نشود و در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویر آمود دست بدامان مکر و حیا میزند و بدستان
سرای خود را بساحل رستگاری میرساند و از بیگمان در اشارات خویش بنده آن نیرنگ ساز
هزار فسانه گوینده چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم آوردن کام او به سپرد روزی
حوادث ساده گزین کج گرائیست نیز جان حق سرایان قمیه کواز و بکشیر این عربده آرای بیوفا را
رو و بر صدر نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای آرامیدگی در شورش کاهیک خوی
گزیده های او چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروها گروه باستانی و گوناگون
زبانیان نویسد کاربان رخنه فراهم آید و قلم ره گرای را در اولین منزل پای نگارش فرسوده
گردد اکنون از داستان من لختی برگیر و در چاره گزینی خود پای همت بفشار **شعر**
حدیث خویش اگر گویم ز آغاز * روم چندان که نتوان آمدن باز * پدر بزرگوار گوشه انزوا
خرسندی داشت و از آغوشگاه دینی برکناره نیز نیست و با من نظر عاطفت افزون تر از برادران
کردی و به نیروی دانش و کردار از سر آغاز نشو و نما بکج گرایان دامن آلوده راه ندادی و همواره
بصفای باطن و لطافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش باندرزهای حقیقت تیانی وا داری
نمودی **بیت** ز ابتدا سر ما کت با یک نبازیدم چو طفل * زانکه هم با تک رقیبم بود و هم بابای من
و چنانکه علوم مکتسبی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستی
و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود و بدان گفت و شنود هیچ گونه خاطر فرو دنیامدی همانا که

[illegible]

فروم **ایضح**
بازدر فرو آوردن ممکن نبود ۱۲ * قوله لطافت الخ یعنی پاکی و پاکی از نظیف ۱۲ قوله تیاق الخ لفظ ترکی یعنی نگهبانی و پاسداری ۱۲ قوله ای مثل اطفال در آغوش مادر و کنار پدر نتازیدم ۱۲ قوله ای در پنج سالگی مثل رسم اهل اسلام چون برای کسب علم نشستند هیچ گونه خاطرم مشغول نشد علی
جناب مولوی سید محمد صادق صاحب مد ظلهم

رهبری آن رهسپر منزل طلبان بکمال شمسهٔ پیشطاق فطرت بوده باشد و خطرهای سترگ بادیه سپر
در کم که مردان مرد را از پای در آرد بعصو تکدهٔ باطن جاگیر چون سال می افزود و شعور می بالید
آن نیرت دلگیر را افزایش می یافت در زمان زمان آویزش بی آشتی گردید و با وی پرداخته بدسازی
جنون راه نشاطهای سپرد و بخیال فرو شدن دم آسایش برگرفت کمتر دلی قافله سالار حقیقت
آشفته بی سر و دل را پای بند دانشگاه رسمی گردانید و در پانزده سالگی که همگنان را گران خواب
غفلت در عرصه سیماهای حکمت و فراخنای قرار داد چندین گروه بیهوده آمد بدایع شناساهای نجوم
افزود و مستی آن شورش افزای گشت با چنین رهنمای تنومند و دیدبانی بر دوام نفس سرکشی آمد
افزونی گرفت بعطرهای گوناگون چهره آرای هنگامهٔ خودبینی شد بمیامن سرچشمهٔ نظر و نال بسیاری
اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدایع شناختهای مشائین اندوخت هنگام آن بود که
با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیرنگ ساز بوقلمون روی دکان شهر بها آیین خود
نمائی و خودپرستی افزودی با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته داشتی و از نارواییی دکانچه دینی ناخواسته
بسیج تجرد گریبان دل گرفتی و اندیشهٔ غربت گرای بسورش تا نخبه مجنون گشتی سرآسیمگی جنون نبود
که از فرمان خرد سر تابیده و بی راهه سپرد آشفتگی همه وقتی نه نهفت که راه آزار خدایان مجازی
سپرد در نشیب آباد اندوه و شادی با دل نژند و خاطر درهم بسر می برد و تخیل آزادی سخته
آسایش می در آورد ذاتیست فطرتی که زمن بود و کم همتی که در نهاد خود داشتم با کمال دل گرفتگی
از مدینه و فرط بیابان دوستی بلند پایگی نگارخانهٔ شیبانی آشوب درون آمدی دانش بزرگی گشت
باطلی در شگفت از افتادی ناخشنود می سپر نور آگین بدان پراگنده خواهشها بس نیرو یکتا زبان
شوریده از آن سگالشهای با هم آمیخته بسیار دو ز تفس نفس فرمان پذیری آن یکتای ملک آگهی
در افزونی و زبان زبان کنشهای گوناگون را نیروی دیگر شعر سخته ممکه با دوست در آمیزد همنا

صبری نه که از عشق بپرهیزم من * دستی نه که با قضا درآویزم من * پایی نه که از میانه بگریزم من *
تا آنکه سحبان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواند و ستارهٔ بخت بیداری از افق اقبال
بدرخشید چاوشان دولت پی هم رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از تیرگی نقش الواح
نقش اعتبار زدوده شد و بهتان شمشیر خشم بر دهان بدخواه و صیقل تجرد چهره دستی شود و شد دیگر آمد که سر
پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و دیوار بندآمیزش درهم شکسته راه آزادی پیش گیرد آن
روحانی طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزدپرستان میدانست و از سرنوشت
چهره کشایان تقدیر قدری آگهی داشت بچاره گری روی آورد و بدرس آموزی تعلق درج
گوهر کشود سحرطرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافت و سجود
آستان اورنگ نشین فرهنگ آرای ناصیه بخت سندی جلا افزود بی آنکه دوا و حرص
اندوزی دامن آلای همت شود و در فراخنای آن آستان قدم جست وجوی فرساید و پیشتر
از آنکه شرمسار انتظار آید و آبرو بر درها ریخته گردد بی میانجی سفارش آن و این و منت پذیری
فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت و از نشیب گاه گمنامی بر فراز بلند پایگی آورد
کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و دل را فراغ تازه پدید آورد
از آن بیماری دشوار دوا که پدر با آن سترگ پزشکی چاره نتوانست کرد بختی رهائی یافت از نیرو
آگهی با عالمیان قطع یکجهتی و یکسان نسبتی گسترده در کمین خویش منافقانه نشست لباعیوب
نفسانی چهره افروخت و توانائی شمردن برخی بدست افتاد و در رستخیز دشمنی بدو سداری پاکیزه
و اختلاف گروه گروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در نزهتگاه باطن گرد
فتوری نیارست انگیخت چندی در همایون محفل کشور خدای هنگامه دانائی گرمی پذیرفت
تنقیح مقاصد و تشخیص دلایل را رونق بازار شد از ناشناسائی مراتب حکمت و تهی دستی علوم حقیقی

ابن وزن و آن وهم ...
طریقت افضال ...
ناصح نفس بود علاج ...
نتوانست کرد چنانچه شفای
حاصل از حکمت ابن شاه کامل

سخن سرایان نیرنگ کار را که به تزویر پیشگی و چرب زبانی در پایه بلندگی جای داشتند کار دشوار
گشت گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می انگیختند و گاه به تعمیه گویی و هرزه
درآیی پاسخ می آراستند و از نیروی تائیدات آسمانی چنان کار بند شدی که آن طلسم بدگوهری
در هم شکستی ناگزیر دست از آن باز داشته بیاوه گذاری پیش آمدند معقولات را مخالف دین شمرده
بر طبع ساده لوحان ترک نژاد راه زدند و از یاوری آن ناشناسان بخیره بچیره دستی سر برآوردند
به بسیاری روشن ستارگی گشاده پیشانی از آن پایه والاتر شده در سر امر منقول دقیقه سنج
و نکته سرای آمد و بآیین آن گروه در قرارداد های پریشان و اندوختهای ناسره ناخن زدن
گرفت گفت و گوی ملت و مذهب دراز شد باز پرس اشتباهات را مکاسن معتقدات پیدا آشته
بکمین توزی نشستند چندی بر تن تلبیس غیرت نفسی میکردند کهن آشنایان و دیرین
دوستان در این اختلاط برچیدند و در شهرستان خود گرد آمد و غربت گزیت گاه انجمن خلوت
در کثرت ترانه بر کشیدی و نتیجه خیر بسیجی دالفت و زیبائیش افزودی و گاه آن کوتهی امکان
و تنگی حوصله با خود سرائیدی که این چه بوالعجبی است با جهانیان بساط نیک اندیشی و خیرسگالی گسترده
دارد و با خود حریفانه نقش ششدری می اندازد عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند تائید آسمانی
و روشن ستارگی یا نگرفی روزگار و نا روائی حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیگانه و یاوه سرائی
دور و نزدیک و آویزش بدگوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر نینداختی از بازار کسادی
حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروختی شعر بصدق ماتم و خندم چو مراد در شکنند +
کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن + چون سپهر گردان چندی برین بگذشت دریای دولت
شورید و چهره اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد رنجیدگان دیگر متنبه حسد البغض دیگر فروختند
باندیشه تباه فرو رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی به بیکار ایزد توانا بر شده خسران جاوید اندوختند

شعر این دو سه بد نام کن مهر خویش * می شکنندم همه چون عهد خویش * من بصفت چون
همه گردون شوم * نشکنم ار بشکنم افزون شوم * آنانکه عزیمت درست بود و عقیدت پایدار
حیله اندوزان نا فرجام زبان زده چهار سوی صورت و معنی گشتند و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته
در خوی شرمندگی فرو شدند آنروز که ناشناسای نشیب و فراز عالم صحبت این طایفه بخواست
راه نفرستی می سپردند اکنون آن گروه غنوده خرد بد گوئی حیران آرسیده آرزو می خدمت در
سر دارند و او در باره استکشاف درین تیرگی نیر سعادت بدرخشید و از دم گیرای گیهان خدیو
بنز نگاه صلح کل در آمد نفس شوریده در صفوت جای آرامش نشیمن ساخت و برین ترانه حقیقت
دهن نشاط بر گرفت اگر جهانیان ترا نکو میده بغوله دشمنی می گزینند باندازه دانش راه عبادت
می سپرند تو چرا فهمیده بیخبروشی و اگر نیک دانسته آن هنجار پیش می گیرند هانا بیمار حسد اند از نیکو
کار تندرست چه بیجوئی از نقصان بشری و کوشی امکان از سرآبای خاطر زمزمه خواهش نشریدی
و جوش این آرزو از درونه سر بر زدی چه بودی که دشمن رسا دریافتی که چه مایه آسوده ام دل
از باد افراه چگونه واپرداخته تا تن چاپلوس هم زبان لابه گر نیندیشه خواهی بفرستادی و برون
همرنگ درون ساخته از کشاکش دورروئی باز رستی کاش خیر اندیشی که در حق بدخواه داری
پایه پرستی هر اگر راه مداهنه ندانند و دست طفل مشرب حقیقت مدان من بدانندی تا بنقد از دو
رنج نبردی شعر آتش بد و دست خویش در خرمن خویش * چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش * ای وای من و دست من و دامن خویش * در حال ستایش کنندگان و
بدگویان خویش از دویم منزل گذشته بسوم گذاره میکند امید که دیگر باز نگردد و اقبال و زیج
بیدار بر نزهتگاه چهارم شرف اختصاص یابد و دم آسایش برگیرد و از انباز گیری ایزد بیهمال
یکسوئی شود بشیری با نخستین گروه دوستی ورزند و با پسینیان بر خلاف گرایند

درظهور این دو روش نشادی واندوه بیالایند بتناگری درون رانشاط آمود گردانند ونیکوهش
آزردگی را پرورش دهند برخی تائید یافتگان سماوی را نیرنگی ابداع در نظر آید آن هردو را یکسان
یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی نشوند ۱۲ وبسا باشد که نفس بوقلمون اشکلی درمیان آرد وچنان
وانماید که ناسزا گوئی تو که راه حق می سپری ناخوشنودی ایزدی باخود دارد ناچار فریب خورده
بکین تباه سرایان برخیزد واز شاه راه سعادت برکناره افتد وچون آتاره نویسی روزگار خویش
کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدکارتر را آویزشی ندارد همانا لعبت آرای آن خودستائی
خویشتن بین است ورتبه والا آنست محمدت گوی را که سرمایه رعونت انتظام میدهد بآئین دشمنان
پیش آید ونکوهنده عیب نمای را بدوستی ۱۲ بر دارد بو که بدین طرز آگهی بفراز مقصود جا می گیرد.
وازگزند دشمن دانای خانگی رستگاری یابد بدستیاری فطرت وپای افشاری دل یکسر زمانی
ازان نفرت بازآمده باخود درآویخت وجنگ بی آشتی درمیان آورده کار از سر گرفت شعر
دست وگریبان بخودم چون کنم * سر زگریبان که بیرون کنم * چاک زدم پرده سامان خویش * بیت
۱۲ بو که زنم دست بدامان خویش * وهمواره لطمه نکوهش برخویشتن میزند وبسیه زبانی نفرین خویش می سراید
هرگاه یکتای شاهد ۱۲ شاهد وجود که باستانیان بنیروی شهودی دریافته اند ترا از سعادت
منشی وبیدار بختی بچراغ قندیل روشن چگونه وچرا آنگند لی ازکه گر بخیته کنج خمول مطلبی وکرانه
کجا دست خواهش بیکتائی گرفتم ازان آگهی نصیبه نداری تا بشناسائی فروغ کردار نمی بخشد.
ازنیک اختری وتنومندی دل آن حق پژوهی وفراخ حوصلگی کرامت ۱۲ فرموده اند که در بارگاه
معامله آرائی وفصل خصومات ۱۲ دوست ودشمن آشنا وبیگانه نسبتی دارند تا خوشنودی عالمی فرو پسند
جهانی دران عزیمت غبار نتواند انگیخت دوستگان درد آزرم جوئی کام برنتوانند گرفت تا بیگانگان
چه رسد بممالک تنهائی نشناختن جمعیت وازگم نامی چه می اندوزد چه گوید وچه نویسد شعر

ولب باب باطن را نکو دید
هردو برابر انند ۱۲ *
۱۲ مجهول بیت که از
بدگوئی رنجش بخاطر رسانند
واو برادر دوست ندارند ۱۲ در
این بیت که خوشامد کننده را
بدوستی نگرند وعیب را
با ابرهای انکار دهند ۱۲ *
۱۳ ورد بوالی دو معنی
دارد اول بمعنی امید
دوم بمعنی باشد مستعمل
ودرین مصرع بمعنی دوم
۱۲ *
[illegible]
۱۶ بیت ۱۲ *
[illegible]
۱۵ [illegible]
۱۲ *
۱۸ [illegible]
[illegible]
مولوی [illegible]

دلم و امن و استن بلا را * چو و امق سر زلف عذرا گرفته * ز آمیزش عالم و اهل علم *
همان نفرت طبع عنقا گرفته * حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سودمند نیاید تا نگاشته
پیشطاق سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشد به نیرنگی آمیزه اجرام علوی
و اجسام سفلی علاج نتوان اندیشید تیراندازی آسمان را سپر نتوان دوخت **شعر**
زان سوی جوشن کشاد خدنگ چرخ * بر خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم *
اکنون با نفس نهفته معرکه مصارعت آراسته دارد و هواخواهان یکدیگر پای حمایت افشرده اند
زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میرود و آفت و خیز شگرف چهره عبرت می افروزد نمیدانند
که انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و ازین سه تن ایزدشناس پاکه
جاوید پیوندی دست دهد و نشاد خواب و البین بکدام افسانه قرار گیرد خوفی گره برابرو که
گوناگون سرور غم در محنت کده او راه نیابد رجای گشاده پیشانی که انفراغی انبساط غمگساری
جهانیان بر دوش همت برگیرد آن تیز رو هشیار خرام از گلخن بیم و لستانچه امید و تابستگاه
بستگی و نزهت جای کشادگی فراترک شده پای بند شادی و غم نبود هر لحظه منشور اقامت
بمنزلی میرسد و هنوز جای گرم نکرده از در دیگر میخوانند مصرع عمر من بقلمون زنگار خوشیم *
با چنین آویزش درونی بحکم ارادت ملزم نگاشتن گرامی نامه همت و مخلصان بزم عقیدت
بکار دیگر نمی گذارند و چرا نباشد چگونه شگفت نماید از پرستاری ملک آگهی زخارف دنیا در
میزان همت وزنی ندارد و رنگ آمیزی عالم صورت را در پیشگاه بینش بنیش قدری با گزین
سپاس موهبت کن کلک سرائی کرده حوش مدحت میزند و دل الحق بگذارش داستان
حقیقت جلائی تازه می بخشند نه آنکه هوشمندانه آب به پرویزن می پیماید و باد بهاون می کوبد
همان بهتر که سرپوش خاطر بوالعجب بر نگرفته راز درون بر ملا نینداز و آنچه گوش زمانیان

بر نتابد و بچشم عادتیان در نگنجد و اگر به نیازو **شعر** گر گویم آنچه اندیشه در جان منست
یا چو من حیران بمانی یا نداری باورم * ابوالفضل مبارک ضمیر دانش پژوه از مرتبهٔ بینائی و
و گفتار خاموشی چراسپر آمد جمال خویش ببارگاه ظهور می آرائی و در خلوتگاه داراد بیگانه میدهی
چشمهٔ سخنش از صفوتکدهٔ باطن تراوش میکند سراب زاسر انجام دادن آنچه کرامت شناسایست
برهمان قطع بندگی بپای همت افشرده نیایش ایزدی در ستایش بادشاهی ... دراز گوی
تقدس بداستان سرائی تعلق برگذارد پیام حقیقت دل از مرز دگرائی باز آید و عزیمت را
تنومندی داد نیروی کار افزود و گوهر فطرت دیگر بخشید الحمد لله که این شگرف سرنوشت من
روزگار برخواند و رهی را رهین منت گرداند آنست که مرالبستهٔ فتراک دولت ابدی اختصام
ساخته سوانح نگار بدایع طراز دارد و از حسن طالع این کوکب افق سعادت، اختر آسمان معالی
آنچه بر زبان قلم می آید و بر صحیفهٔ بیان ... در روز بروز بسمع همایون میرسد و دست آویز
آفرین روزافزون و نوازش گوناگون می گردد سعادتمند بنده که خدمات او پسند شاهنشاه
افتد و نشان قبول از درگاه یابد **شعر** بحمد الله این داستان نخست

لطرز فریبنده کردم درست * درین دم که دوران سخن را بود
سخن از من و همت از شاه بود * گرم همت امیدواری دهد
فلک فرصت و بخت یاری دهد * باین جنبش کلک گردون غلام

بپایان برم این گرامی کلام

تمام شد

بفضل الطاف فیض منابع ... منشی نول کشور ... مطبوع گردید

CALL No. ٩٥٤٫٠٢٣ ف / ١٢١ ACC. No. ١٣٥٤٢
AUTHOR ابو الفضل
اکبرنامہ

Acc. No. ١٣٥٤٢
Class No. ٩٥٤٫٠٢٣ ف Book No. ١٢١
Author ابو الفضل
Title اکبرنامہ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

AT THE TIME

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—
1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.